

نَحْوُ عِبْرَتِي (۱)

کارشناسی علوم حدیث

استاد عبد الهادی فقهی زاده





نحو عربی (۱)

مدرس: استاد عبدالهادی فقهی زاده

ارزیابی: استاد عبدالرسول عبایی

تدوین: حبیب رامجردی، رضا میرابوالحسنی

حروفچینی و صفحه‌آرایی: معصومه احمدی، نرجس حسنلو، محمدجواد جهانی

تاریخ تألیف: دی ۸۵

ویراست دوم: اسفند ۸۸

فهرست صفحه

جلسه اول

اهداف درس.....	۲
درآمد.....	۲
عربی زبان علوم دینی.....	۴
تعریف، موضوع و فایده دانش نحو.....	۵
محتوای دروس نحو عربی	۶

جلسه دوم

اهداف درس.....	۸
اعراب و بنا.....	۸
مثال تطبیقی.....	۹
معناسازی حالت‌های اعرابی.....	۱۰
انواع اعراب و حالات ظهور آن در اسمها.....	۱۰
انواع اعراب در افعال.....	۱۱
چکیده.....	۱۲

جلسه سوم

اهداف درس.....	۱۴
علائم اعرابی.....	۱۴
اعراب رفع اسم.....	۱۴
اعراب نصب اسم.....	۱۶
اعراب جرّ (مخصوص اسم).....	۱۷
نکاتی درباره اعراب اسماء خمسّه.....	۱۸
جدول علامات اعراب اسم.....	۱۹
اعراب رفع فعل مضارع.....	۱۹
اعراب نصب فعل مضارع.....	۲۰
اعراب جزم (مخصوص فعل).....	۲۰
جدول اعراب فعل مضارع.....	۲۰
علائم اصلی و فرعی اعراب.....	۲۱
چکیده.....	۲۲

جلسه چهارم

هدف درس.....	۲۴
انواع اعراب.....	۲۴
اعراب لفظی.....	۲۴
اعراب تقدیری.....	۲۶
حالت‌های کلی اعراب تقدیری.....	۲۶

۲۹..... حالتی خاص در اعراب تقدیری

۲۹..... اعراب محلی

۳۰..... چکیده

جلسه پنجم

۳۴..... اهداف درس

۳۴..... انواع بنا

۳۴..... نکاتی دربارهٔ بنای کلمات

۳۷..... افعال مبنی

۳۸..... چکیده

جلسه ششم

۴۲..... اهداف درس

۴۲..... اعراب رفع فعل مضارع و انواع آن

۴۳..... اعراب نصب فعل مضارع و انواع آن

۴۴..... اعراب جزم فعل مضارع

۴۶..... چکیده

جلسه هفتم

۴۸..... اهداف درس

۴۸..... حروف ناصب بالذات

۴۸..... دو نکته کلی:

۴۸..... حرف ناصب «أَنْ»

۴۹..... دو نکته دیگر دربارهٔ کاربرد «أَنْ»:

۵۱..... حرف ناصب «لَنْ»

۵۲..... حرف ناصب «إِذَنْ»

۵۳..... حرف ناصب «كَيْ»

۵۴..... چکیده

جلسه هشتم

۵۸..... اهداف درس

۵۸..... حروف ناصب به «أَنْ مقدر»

۵۹..... الف) موارد جواز تقدیر و ذکر حرف «أَنْ»

۶۲..... ب) موارد تقدیر وجوبی حرف «أَنْ»

۶۷..... چکیده

جلسه نهم

۷۰..... اهداف درس

۷۰..... ادوات جازم یک فعل مضارع

۷۰..... «لَمْ» و «لَمَّا»

۷۲..... «لام» امر (لِ)

۷۴..... «لا» ی نهی

۷۷..... ادوات جازم دو فعل مضارع

۷۸..... چند نکته دربارهٔ ادوات شرط:

۸۱..... چکیده

جلسه دهم

۸۴..... اهداف درس

۸۴	حالت عادی جزم فعل مضارع.....
۸۴	نمونه اول.....
۸۵	نمونه دوم.....
۸۵	حالت‌های عدم جزم فعل جواب شرط.....
۸۵	«فاء» جواب شرط.....
۸۶	دو نکته:.....
۷۵	الف) موارد وجوب ذکر «فاء جزا» در آغاز جمله جواب شرط.....
۹۱	ب) موارد جواز ذکر «فاء جزا» در آغاز جمله جواب شرط.....
۹۱	ج) موارد عدم جواز کاربرد «فاء جزا» در آغاز جواب شرط.....
۹۱	پیوست.....
۹۲	چکیده.....
۹۳	مواضع وجوب، جواز و امتناع ذکر «فاء» رابط جواب شرط.....

جلسه یازدهم

۹۶	اهداف درس.....
۹۶	بخش اول: اعراب افعال معطوف به فعل و جواب شرط.....
۹۶	اعراب افعال معطوف به فعل شرط.....
۹۸	اعراب افعال معطوف به جواب شرط.....
۹۸	بخش دوم: حذف جمله شرط یا جواب شرط.....
۹۹	حذف جوازی جمله شرط.....
۹۹	دو نکته:.....
۱۰۰	حذف وجوبی جواب شرط.....
۱۰۰	پیوست.....
۱۰۲	چکیده.....

جلسه دوازدهم

۱۰۶	اهداف درس.....
۱۰۶	ادوات غیر جازم شرط.....
۱۰۶	«لَوْ» امتناعیه.....
۱۰۷	معنای «لَوْ» شرطیه.....
۱۰۸	«لَوْلَا» و «لَوْمَّا».....
۱۰۸	تفاوت «لَوْ» با «لَوْلَا» و «لَوْمَّا».....
۱۱۰	«لَمَّا».....
۱۱۰	«كَلَّمَا».....
۱۱۱	«إِذَا».....
۱۱۲	«أَمَّا».....
۱۱۳	نقش نحوی اسماء جازم شرط.....
۱۱۵	چکیده.....

جلسه سیزدهم

۱۱۸	اهداف درس.....
۱۱۸	جملات طلبی.....
۱۱۸	فعل امر.....
۱۱۹	فعل نهی.....
۱۱۹	استفهام.....

۱۱۹	امکان تأویل
۱۲۰	چکیده
	جلسه چهاردهم
۱۲۲	اهداف درس
۱۲۲	عوامل منع صرف
۱۲۳	اسمهای غیرمنصرف یک عاملی؛ (اسمهایی که با یک سبب یا عامل، غیرمنصرف می‌شوند).
۱۲۳	وزنهای مُنتَهی الجُموع
۱۲۴	اسمهای مختوم به «الف» ممدوده زائد
۱۲۵	اسمهای مختوم به «الف» مقصوره
۱۲۵	چکیده
	جلسه پانزدهم
۱۲۸	هدف درس
۱۲۸	اسمهای غیر منصرف دو عاملی (اسمهایی که با دو سبب یا عامل، غیر منصرف می‌شوند).
۱۲۸	اسمهای عَلم غیرمنصرف
۱۲۸	اسمهای عَلم مؤنث
۱۳۰	اسمهای عَلم أعجمی
۱۳۱	اسمهای عَلم وزنُ الفعل
۱۳۲	اسمهای عَلم مختوم به «الف» و «نون» زائده
۱۳۲	اسمهای عَلم معدول
۱۳۳	اسمهای عَلم مرکب مزجی
۱۳۳	چکیده
	جلسه شانزدهم
۱۳۶	اهداف درس
۱۳۶	واژه‌های وصفی غیرمنصرف
۱۳۷	واژه‌های وصفی بر وزن «فَعْلان»
۱۳۸	واژه‌های وصفی بر وزن «أَفْعَل التَّفْضِيل»
۱۳۹	واژه‌های وصفی معدول
۱۳۹	پیوست
۱۴۰	چکیده
	جلسه هفدهم
۱۴۴	هدف درس
۱۴۴	مرفوعات
۱۴۴	مبتدا و خبر
۱۴۵	معرفه بودن «مبتدا» و نکره بودن «خبر» در بیشتر موارد
۱۴۶	کاربرد خبر به صورت معرفه
۱۴۷	مطابقت مبتدا و خبر در «نوع» و «عدد»
۱۴۸	عدم مطابقت مبتدا و خبر در «نوع» در یک حالت خاص
۱۴۹	شیوه درست ترجمه خبر نکره
۱۵۰	چکیده
	جلسه هجدهم
۱۵۲	اهداف درس
۱۵۲	حالتهای ظهور مبتدا (انواع مبتدا)
۱۵۴	حالتهای ظهور خبر (انواع خبر)

چکیده	۱۵۷
جلسه نوزدهم	
هدف درس	۱۶۰
ابتدا به نکره	۱۶۰
موارد جواز ذکر مبتدا به صورت نکره (مسوغات ابتدا به نکره)	۱۶۰
چکیده	۱۶۴
جلسه بیستم	
هدف درس	۱۶۸
موارد تقدیم وجوبی مبتدا بر خبر	۱۶۸
چکیده	۱۷۲
جلسه بیست و یکم	
هدف درس	۱۷۴
موارد تقدیم وجوبی خبر بر مبتدا	۱۷۴
چکیده	۱۷۷
جلسه بیست و دوم	
هدف درس	۱۸۰
حذف وجوبی مبتدا	۱۸۰
۱. پیش از اسم مخصوص به مدح و ذم	۱۸۰
۲. پیش از صفت مقطوع	۱۸۲
۳. پیش از مصدر نکره مرفوع آغاز جمله اسمیه	۱۸۳
۴. وجود مفهوم قسم در خبر جمله	۱۸۴
پیوست (۱)	۱۸۴
حذف وجوبی خبر	۱۸۴
پیوست (۲)	۱۸۵
چکیده	۱۸۵
جلسه بیست و سوم	
اهداف درس	۱۸۸
ضمیر فصل	۱۸۸
مطابقت ضمیر فصل با مبتدا در نوع و عدد	۱۸۹
تأثیر معنایی ضمیر فصل	۱۹۰
تکمله: چند نکته جزئی دیگر درباره ضمیر فصل:	۱۹۱
تذکر	۱۹۲
چکیده	۱۹۲
جلسه بیست و چهارم	
اهداف درس	۱۹۴
ضمیر شأن	۱۹۴
دلیل نام‌گذاری (وجه تسمیه)	۱۹۵
تأثیر معنایی ضمیر شأن	۱۹۵
تحلیل دستوری جملات مشتمل بر ضمیر شأن	۱۹۶
حالاتهای ظهور ضمیر شأن	۱۹۶
مقایسه ضمیر شأن با ضمیر فصل	۱۹۷
چکیده	۱۹۷

جلسه بیست و پنجم

اهداف درس.....	۲۰۰
مبتدای وصفی.....	۲۰۰
احکام مبتدای وصفی.....	۲۰۱
شاخهٔ اول.....	۲۰۱
شاخهٔ دوم.....	۲۰۲
چکیده.....	۲۰۳

جلسه بیست و ششم

اهداف درس.....	۲۰۶
انواع نواسخ.....	۲۰۶
حروف نواسخ.....	۲۰۶
افعال نواسخ.....	۲۰۷
حروف مشبّهة بالفعل.....	۲۰۸
اسم و خبر حروف مشبّهة بالفعل.....	۲۱۰
تقديم و تأخير اسم و خبر حروف مشبّهة بالفعل.....	۲۱۰
«ما»ی كافه.....	۲۱۱
لام ابتداء.....	۲۱۲
چکیده.....	۲۱۳

جلسه بیست و هفتم

اهداف درس.....	۲۱۶
ضابطهٔ کلی کاربرد «إِنَّ» یا «أَنَّ» در جملات اسمیه.....	۲۱۶
موارد وجوبی کاربرد «إِنَّ».....	۲۱۷
۱. جملهٔ ابتدائیة.....	۲۱۷
۲. مَقُول قول.....	۲۱۷
۳. جملهٔ حالیّه.....	۲۱۸
۴. جملهٔ صلّه.....	۲۱۸
۵. «أَلَا»ی استفتاحیّه، «إِذْ» تعلیلیّه و «حَيْثُ».....	۲۱۸
موارد وجوبی کاربرد «أَنَّ».....	۲۲۰
۱. در آغاز جملهٔ «فاعل».....	۲۲۰
۲. در آغاز جملهٔ «نایب فاعل».....	۲۲۰
۳. در آغاز جملهٔ «مفعولُ به».....	۲۲۰
۴. در آغاز جملهٔ «مضافُ الیه».....	۲۲۰
۵. پس از حروف جرّ.....	۲۲۰
موارد جوازی کاربرد «إِنَّ» و «أَنَّ».....	۲۲۲
چکیده.....	۲۲۲

جلسه بیست و هشتم

اهداف درس.....	۲۲۶
صورت مخفّف حروف مشبّهة بالفعل.....	۲۲۶
حرف مخفّف «إِنْ».....	۲۲۶
راه تشخیص حرف مخفّف «إِنْ».....	۲۲۷
کاربرد افعال نواسخ پس از حرف مخفّف «إِنْ».....	۲۲۷
حروف مخفّف «أَنْ» و «كَأَنَّ».....	۲۲۷

۲۲۸	راه تشخیص حرف مخفّف «أَنْ»
۲۲۸	اسم حروف مخفّف «أَنْ» و «كَأَنَّ»
۲۲۸	کاربرد حروف نفی، استقبال و حرف «قَدْ» در ابتدای خبر حروف «أَنْ» و «كَأَنَّ»
۲۲۹	حرف مخفّف «لَکِنْ»
۲۲۹	ملاحظه
۲۳۰	چکیده

جلسه بیست و نهم

۲۳۴	اهداف درس
۲۳۴	شروط عمل «لا»ی نفی جنس
۲۳۵	انواع اسم «لا»ی نفی جنس
۲۳۵	اسم مفرد
۲۳۵	مضاف
۲۳۵	شبه مضاف
۲۳۶	حالت‌های اعرابی اسم «لا»ی نفی جنس
۲۳۶	حالت اعرابی اسم مفرد
۲۳۷	حالت اعرابی اسم مضاف و شبه مضاف
۲۳۷	انواع خبر «لا»ی نفی جنس
۲۳۷	حذف خبر «لا»ی نفی جنس
۲۳۷	ملاحظه
۲۳۹	چکیده

جلسه سی ام

۲۴۲	اهداف درس
۲۴۲	افعال ناقصه
۲۴۳	نحوه اثرگذاری افعال ناقصه بر اسم و خبر آنها
۲۴۳	معنای مشترک افعال ناقصه
۲۴۳	معانی فعل ناقص «كَانَ»
۲۴۳	دو نکته درباره دلالت فعل ناقص «كَانَ»
۲۴۵	ملاحظه
۲۴۷	چکیده

جلسه سی و یکم

۲۵۰	اهداف درس
۲۵۰	چگونگی صرف افعال ناقصه
۲۵۰	افعال ناقصه غیر متصرف (جامد)
۲۵۰	افعال ناقصه متصرف
۲۵۱	کاربرد برخی از افعال ناقصه در جایگاه افعال تامه
۲۵۱	«كَانَ»
۲۵۲	«أَصْبَحَ» و «أَمْسَى»
۲۵۲	«بَاتَ»
۲۵۲	تکمله: جواز کاربرد حرف جرّ زائد «بِ» در خبر افعال «كَانَ» و «لَیْسَ»
۲۵۴	چکیده

جلسه سی و دوم

۲۵۸	اهداف درس
-----	-----------

حروف شبیه به «آیس»	۲۵۸
شروط عمل کردن حروف شبیه به «آیس»	۲۵۸
شرط نخست	۲۵۸
شرط دوم	۲۵۹
تکمله	۲۵۹
چکیده	۲۶۱

جلسه سی و سوم

اهداف درس	۲۶۴
افعال مقاربه و وجه تسمیه (دلیل نام‌گذاری) آنها	۲۶۴
۱. افعال قرب	۲۶۵
۲. افعال رجاء	۲۶۶
حالت‌های کاربرد «عسی»	۲۶۶
چکیده	۲۶۸

جلسه سی و چهارم

اهداف درس	۲۷۰
افعال شروع	۲۷۰
کاربرد افعال شروع در جایگاه افعال تام	۲۷۰
اسم و خبر افعال شروع	۲۷۱
افعال قلوب و وجه تسمیه (دلیل نام‌گذاری) آنها	۲۷۲
معانی افعال قلوب	۲۷۲
نیابت جمله اسمیه مسبوق به «أن» از دو مفعول به افعال قلوب	۲۷۴
چگونگی اثرگذاری افعال قلوب بر جملات اسمیه مقدم	۲۷۵
فاعل و مفعول به افعال قلوب به صورت ضمیر متکلم	۲۷۵
چکیده	۲۷۵

جلسه سی و پنجم

هدف درس	۲۷۸
چند نکته مقدماتی	۲۷۸
فاعل	۲۷۸
تعریف فاعل	۲۷۸
حالت‌های ظهور فاعل (انواع فاعل)	۲۷۹
تکمله	۲۸۰
چکیده	۲۸۲

جلسه سی و ششم

هدف درس	۲۸۴
تطابق یا عدم تطابق فعل با فاعل	۲۸۴
الف) موارد وجوب کاربرد فعل مذکر با فاعل	۲۸۵
ب) موارد وجوب کاربرد فعل مؤنث با فاعل	۲۸۵
ج) موارد جواز کاربرد فعل مذکر یا مؤنث با فاعل	۲۸۶
ملاحظه	۲۸۶
چکیده	۲۸۶

جلسه سی و هفتم

اهداف درس	۲۹۰
-----------	-----

تقدیم و تأخیر فاعل ۲۹۰

الف) وجوب تقدیم فاعل بر مفعول^{بِه} ۲۹۰

ب) وجوب تأخیر فاعل از مفعول^{بِه} ۲۹۱

ج) جواز تقدیم یا تأخیر فاعل و مفعول^{بِه} ۲۹۱

موارد خاص ظهور فاعل ۲۹۱

چکیده ۲۹۲

جلسه سی و هشتم

هدف درس ۲۹۴

نایب فاعل ۲۹۴

چگونگی مجهول کردن جمله ۲۹۴

حالت‌های عام ظهور نایب فاعل ۲۹۵

چکیده ۲۹۷

جلسه سی و نهم

هدف درس ۳۰۰

حالت‌های خاص ظهور نایب فاعل ۳۰۰

۱. جار و مجرور ۳۰۰

۲. ظرف ۳۰۱

۳. مصدر ۳۰۱

چکیده ۳۰۲

جلسه اول

کلیات

۲	اهداف درس
۲	درآمد
۴	عربی زبان علوم دینی
۵	تعریف، موضوع و فایده دانش نحو
۶	محتوای دروس نحو عربی

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ ضرورت‌های فراگیری زبان عربی؛
- ✓ چگونگی تدوین قواعد زبان عربی؛
- ✓ تعریف، موضوع و فایده دانش نحو.

درآمد

شاید دسته‌ای از دانشجویان که با برخی از زبانهای اروپایی آشنایی دارند، گمان برند که شیوه آموزشی زبان عربی هم مشابه شیوه‌های آموزشی رایج در فراگیری زبان‌های اروپایی مرسوم است؛ زیرا هدف از یادگیری زبان‌های اروپایی، عمدتاً آشنایی با مکالمه و قرائت متون معاصر آن زبان‌ها است؛ متونی که مسائل علمی جدید و تحقیقات تازه دانشمندان را با زبانی ساده و روان و به دور از پیچیدگی‌های علمی به دانشجو ارائه می‌کنند و بر همین اساس یادگیری آن زبانها معمولاً مشکل خاصی ندارد و دشواری و حساسیت ویژه‌ای در این عرصه به چشم نمی‌خورد. از همین رو، اگر کسی دو یا سه سال با متون آن زبان سر و کار داشته باشد می‌تواند در حد نسبتاً مطلوبی، آن متون را قرائت کند و بفهمد و در برخی حالتها به آن زبان سخن بگوید و در صورت بروز مشکلاتی در فهم واژه‌ها و تعابیر به کار رفته در آن زبان، با مراجعه به فرهنگ‌های لغت آنها را حل کند.

اما واقعیت آن است که در آموزش زبان عربی، وضعیت متفاوتی وجود دارد؛ یا دست کم برای ما ایرانیان، که زبان عربی را بیشتر به عنوان زبان علم و فرهنگ اسلامی می‌خوانیم، شیوه‌های رایج در فراگیری زبانهای فرنگی، چندان مرسوم نیست و شاید در بسیاری از دانشکده‌ها و برای گروه پرشماری از دانشجویان، مطلوب هم نباشد؛ زیرا زبان عربی زبان قرآن کریم است و دانشجویان و فراگیران از رهگذر آشنایی با صرف و نحو عربی برآند تا در وهله اول، وضعیت واژگان عربی موجود در آیات و سوره‌های قرآن کریم را از نظر بنا و ساختار صرفی بشناسند و وضعیت آنها را از نظر اعراب، بنا و حالت‌های گوناگون آنها در جمله، دریابند.

بنابراین، برای ما ایرانیان ضرورت‌های خاصی برای فراگیری زبان عربی وجود دارد که مهم‌ترین آنها به شرح زیر است:

ضرورت اول: مهم‌ترین انگیزه یادگیری زبان عربی، لزوم آشنایی با زبان قرآن و حالت‌های گوناگون کلمات در آیات وحیانی است؛ تا از رهگذر این آشنایی، دقایق معانی قرآن و حدیث شناخته شوند.

ضرورت دوم: زبان عربی زبان یک فرهنگ دیرپا و کهن است که شناخت آن برای ما ایرانیان از جهات گوناگون اهمیت دارد. این بحث پُر دامنه می‌تواند شاخ و برگ فراوان پیدا کند و ما در اینجا تنها به یکی از شاخه‌های آن می‌پردازیم که عبارت است از ضرورت شناخت فرهنگی ریشه‌دار و اثرگذار در فرهنگ دینی و علمی ایرانی. بی‌گمان پس از اسلام، همواره یکی از ضرورت‌های عمده‌ای که آموختن زبان عربی را ایجاب کرده، توجه به همین نکته بوده است. این ضرورت در مراکز علمی اسلامی، جنبه دیگری نیز به خود می‌گیرد و آن لزوم دستیابی به عناصر و مایه‌های فرهنگ عربی است که شناخت آنها به فهم دقیق برخی از احکام فقهی و آموزه‌های دینی کمک می‌کند و بدیهی است که برای شناخت آنها راهی جز یادگیری زبان عربی، که بخشی از آن در دانش‌های صرف و نحو منعکس است، وجود ندارد.

ضرورت سوم: نکته دیگر آمیختگی زبان عربی با زبان فارسی است. از همین رو، اگر کسانی بخواهند زبان و ادب فارسی را خوب بیاموزند، باید با زبان عربی نیز - کم و بیش - آشنا باشند و قواعد آن را فرا گیرند و دست کم توانایی خواندن متون ساده عربی را داشته باشند؛ چه، شناخت دقیق دسته پرشماری از واژه‌ها، اصطلاحات و تعابیر اصطلاحی عربی در متون کهن و معاصر فارسی، در گرو آشنایی با زبان عربی است.

زبان ما زبان فارسی است و میراث فرهنگی ما ایرانیان، که در طول تاریخ در استقلال ایران و هویت ایرانیان نقش مؤثری ایفا کرده است، به همین زبان است. از همین رو، پشتوانه فرهنگی زبان فارسی عظیم و ریشه‌دار است. چندان که به باور بعضی از دانشمندان اگر این پشتوانه عظیم نبود، وقتی حاملان آیین و فرهنگ اسلامی در صدد توسعه و رواج دادن زبان عربی در ایران برمی‌آمدند، کوشش آنان به ثمر می‌نشست و در نتیجه، اندک اندک ایرانیان زبان خود را ترک می‌کردند و مانند آنچه در بعضی از کشورهای دیگر رخ داد، زبان رایج و رسمی ایرانیان در عرصه‌های محاوره و کتابت، به عربی تغییر می‌یافت. از سوی دیگر حتی پیش از اسلام، زبان فارسی آمیختگی‌هایی با زبان عربی داشته است؛ به این معنا که سابقه آمیختگی فارسی و عربی و ورود واژه‌های عربی به فارسی، به پیش از اسلام باز می‌گردد و پیش از اسلام نیز این آمیختگی تا حدی مشاهده می‌شده و ارتباط و تعامل بین این دو زبان وجود داشته است. یکی از زمینه‌های این ارتباط و تعامل همنشینی ایرانیان در بخشهایی از امپراطوری ساسانی با سرزمینهای عربی بوده است.

بنابراین، شاید بتوان مهم‌ترین ضرورت‌های فراگیری زبان عربی را برای ایرانیان چنین برشمرد:

۱. لزوم آشنایی و اطلاع از دقایق صرفی و نحوی زبان قرآن و حدیث که برای ما مهم‌ترین ضرورت و انگیزه محسوب می‌شود؛ به ویژه برای دانشجویان رشته‌های علوم دینی که با متون علمی دقیق سر و کار دارند و اصلی‌ترین منابع علمی رشته‌های آنها به زبان عربی است.

۲. زبان عربی در طول تاریخ، زبان فرهنگ عربی نیز بوده است؛ از این رو، اگر ایرانیان بخواهند راهی به فرهنگ عربی و عناصر آن پیدا کنند، جز از طریق آشنایی با این زبان راه به جایی نمی‌برند.

۳. تعامل زبان فارسی و زبان عربی که برای فارسی‌زبانان بسیار اهمیت دارد. مشهور است که بیش از پنجاه درصد واژگان زبان فارسی ریشه عربی دارند؛ افزون بر آنکه متون کهن فارسی بعضاً از نفوذ قواعد دستوری رایج در عربی نیز به دور نمانده‌اند؛ امری که طبعاً اقتضا دارد برای شناخت آنها، زبان عربی و قواعد دستوری آنها را در حد قابل قبولی شناخت.

عربی زبان علوم دینی

زبان مادری بیشتر دانشجویان علوم دینی در ایران، زبان فارسی است. آنان زبان عربی را بیش از همه، برای فهم مفاهیم آیات قرآن و روایات معصومان (علیهم السلام) فرا می‌گیرند و از همین رو، باید به روش علمی با دقایق و ظرایف زبان قرآن و حدیث آشنا شوند که جز با آگاهی از مسائل صرفی و نحوی میسر نیست. بنابراین، در اینجا بر لزوم فراگیری قواعد عربی به همان روش متعارف و مرسوم موجود در حوزه‌های کهن تأکید می‌کنیم؛ البته با بهره‌گیری از شیوه‌های جدید و ابزارهای نو و روزآمد.

اگر دانشجویان از راه صحیح و با شیوه‌ای کارآمد قواعد دستور زبان عربی را بیاموزند و آنها را با تکرار و تمرین، ملکه ذهن خود کنند، دیگر در مواجهه با آیات قرآن کریم یا متون روایی دچار سر درگمی نمی‌شوند و قادر خواهند بود به بسیاری از معانی آنها راه یابند؛ هر چند از رهگذر بهره‌گیری از فرهنگ لغت یا مراجعه به کتب صرف و نحو یا در مواردی سؤال از اهل فن.

نکته دیگری که در فراگیری زبان عربی و قواعد آن از سوی دانشجویان ایرانی اهمیت دارد، آن است که برخی از واژگان عربی در زبان فارسی دست‌خوش تغییر و دگرگونی شده‌اند و در پاره‌ای موارد، معنای اصلی خود را از دست داده و در معانی دیگر به کار رفته‌اند. برای نمونه برخی از واژگان عربی که در اصل حامل بار معنایی منفی بوده‌اند، در زبان فارسی بار معنایی مثبت یافته‌اند. از این نمونه می‌توان به واژه «رعناء» اشاره کرد که در عربی برای مذمت و به معنی «احمق» است،^۱ ولی در فارسی برای مدح و ستایش است و معنای «خوش قد و قامت» را به ذهن می‌رساند.

همچنین در فارسی واژه «انقلاب» کاربرد زیادی دارد که مفهوم آن برای ما خیلی روشن است، اما معادل واژه «انقلاب» با این مفهوم، در زبان عربی واژه «ثورة» است. با این همه، واژه «انقلاب» نیز در زبان عربی به کار می‌رود، ولی معنایی که عربها از آن می‌فهمند، معنای «کودتا» است؛ به این معنا که معادل «انقلاب اسلامی» در زبان عربی «الثورة الإسلامية» است و معادل «کودتای نظامی»، «الانقلاب العسکری»^۲.

واژه دیگری که در متون فارسی بار معنایی سیاسی و اجتماعی نیز پیدا کرده و به نوعی، حامل بار معنایی منفی نیز هست، واژه «استثمار» است که با شنیدن آن ناخود آگاه مفهوم «بهره‌کشی» را به ذهن می‌آوریم، حال آنکه در کاربردهای عربی معاصر به معنای «سرمایه‌گذاری» است؛ بدون آنکه بار معنایی منفی داشته باشد.

بنابراین، باید واژگان را در بافت متن فارسی ملاحظه کرد؛ چنان‌که در عربی نیز وضعیت کم و بیش به همین صورت است؛ یعنی هر واژه را باید در فضای فرهنگی و سیاق جملات ملاحظه کرد و هر کدام از آنها را در معنای خاص خود به کار برد؛ هر چند در بیشتر موارد، واژه‌های عربی راه‌یافته به زبان فارسی با اصل عربی خود در پیوند است و رشته‌های ارتباط، میان آنها وجود دارد.

۱. إسماعیل بن حماد الجوهري، الصحاح، ج ۵، ص ۲۱۲۴.

۲. ر. ک: روحی البعلبکی، فرهنگ عربی - فارسی/المورد، ص ۱۷۶.

از این که بگذریم، همواره باید توجه داشته باشیم که در همهٔ زبانها اول مردم و اهل زبان به زبان خود سخن گفته‌اند و بعد در اثر تحولات گوناگون، زبان اندک اندک تشخص یافته است و واژه‌ها، جملات، تعابیر و ترکیبهای اصطلاحی به تدریج به میدان آمده‌اند. آن‌گاه پس از گذشت دورهٔ بسیار طولانی زبان به بلوغ نسبی رسیده و آثار ادبی به زبان فصیح شکل گرفته‌اند. در عین حال، در همهٔ زبانها لهجه‌های گوناگونی وجود دارد و در هر کدام از آنها می‌توان ویژگی‌ها و توانمندی‌های برجسته‌ای ملاحظه کرد. مردم به این لهجه‌ها سخن می‌گویند و زبان مادری مردم، در بیشتر موارد، چیزی جز همین لهجه‌ها نیست که با زبان فصیح خواه نا خواه فاصله‌های دور یا نزدیکی دارند.

بنابراین، طبیعی است که زبان فصیح در نتیجهٔ آمیختن عناصر مثبت و توانمند زبانی لهجات گوناگون در هر زبان به وجود آمده باشد. شاعران و ادیبان نیز با زبان فصیح که به طبع زبانی قراردادی بوده و از راه تعلیم و تعلم دانسته می‌شده، آثار ادبی خلق کرده‌اند؛ به آن زبان شعر گفته و نثرپردازی کرده‌اند. آن‌گاه قواعد دستوری در مراحل بعدی تطور زبان و به طور خاص با اُثرپذیری از ضرورتهای اجتماعی و تعامل با زبانهای دیگر، تدوین شده‌اند.

اگر در برخی زبانهای طبیعی دیگر، اهل آن زبان به تدوین قواعد صرفی و نحوی آن پرداخته باشند، در زبان عربی، غیر عربی زبانان بیشترین کوشش را در راه تدوین قواعد صرفی و نحوی از خود نشان داده‌اند. نیاز غیر عربی زبانان به دانستن دقایق زبان عربی در پرتو گسترش آیین اسلام و لزوم فراگیری زبان قرآن کریم و روایات معصومان (علیهم السلام)، آنان را به کوشش برای یادگیری این زبان و تلاش برای آسان‌سازی آموختن و آموزش آن از راه تدوین قواعد صرفی و نحوی وا داشته است. از این رو، آنان، آستین همت بالا زدند و کتابهای زیادی در این حوزه تألیف کردند.

شاید مهم‌ترین و کهن‌ترین اثر در این زمینه، کتاب *الکتاب*، سیبویه باشد که ایرانی الأصل است. ارزش این کتاب در دوره‌های پس از حیات سیبویه، شناخته شد و آوازه‌ای بلند یافت و در قرنهای متمادی مدّ نظر دانشمندان زبان عربی قرار گرفت. بنابراین، نباید تصور کنیم که اول قواعد زبانی وجود داشته است و سپس مردم بر پایهٔ آن قواعد سخن گفته‌اند. وجود استثنائات فراوان در زبان عربی و سایر زبانها از همین جا نشأت می‌گیرد. زیرا تدوین قواعد دستوری بعد از سخن گفتن اهل زبان به واژه‌ها، تعابیر و جملات آن زبان شکل گرفته است و این قواعد نتوانسته‌اند همهٔ پدیده‌های زبانی را توصیف کنند؛ یعنی، قاعده‌های اصلی گاه استثنائاتی دارند که خروج پدیده‌های زبانی را از قواعد عام نشان می‌دهند. زبان عربی از این حیث نیز همچون دیگر زبانهای بشری است و اگر استثنائاتی در آن به چشم می‌خورد، به طبیعت این زبانها برمی‌گردد و اگر در ارائه و تبیین پدیده‌های زبانی گاه اختلاف نظر وجود دارد، به این دلیل است که دانش زبان، دانشی بشری است و بروز اختلاف در نوع ارائه و توصیف پدیده‌های زبانی بین دانشمندان طبیعی است.

تعریف، موضوع و فایدهٔ دانش نحو

دانش نحو قواعد و قوانینی است که در مورد چگونگی ارتباط کلمات با یکدیگر و کیفیت ساختن جمله و تغییر یا عدم تغییر حرکت آخر کلمات به لحاظ اعراب و بنا بحث می‌کند.

موضوع دانش نحو، کلمه و کلام است؛ کلمه از نظر چگونگی نقش و حرکت آخر آن در جمله؛ و کلام از جهت پیوند اجزای آن با یکدیگر.

فایده علم نحو نیز محفوظ ماندن از خطا در گفتار و نوشتار به زبان عربی است که از راه تحلیل نقش واژه‌ها و جملات از جنبه‌های نحوی می‌توان به آن دست یافت.

محتوای دروس نحو عربی

در نحو عربی چند بخش اصلی و مهم وجود دارد:

۱. **مرفوعات** که یا به ضمه و تنوین ختم می‌شوند یا به علامت‌های دیگری که جانشین ضمه یا تنوین ضمه‌اند و یا مبنی هستند و در محل رفع قرار دارند و کلیه این کلمات در اصطلاح، مرفوع تلقی می‌گردند و در نحو عربی با عنوان **مرفوعات** از آنها گفتگو می‌شود که از پر کاربردترین مرفوعات می‌توان به مبتدا، خبر، فاعل، نائب فاعل و اسم افعال ناقصه اشاره کرد.

۲. **منصوبات** که یا به فتحه و تنوین فتحه ختم می‌شوند یا به علامت‌های دیگری که جانشین فتحه یا تنوین فتحه هستند و یا مبنی هستند اما بنا بر موقعیتی که در جمله دارند یا نقشی که از نظر نحوی ایفا می‌کنند، منصوب تلقی می‌شوند. همه این کلمات در یک تقسیم‌بندی کلی **منصوبات** نامیده شده‌اند که انواع مفعول و قیدها از جمله مهم‌ترین منصوبات محسوب می‌شوند.

۳. **مجرورات** که یا به کسره و علائم جایگزین آن ختم می‌شوند یا اساساً مجرور فرض می‌گردند.

۴. **توابع** در برخی مواقع اعراب کلمه در مابعدش نیز تأثیر می‌گذارد به این معنی که کلمه‌ای به خاطر رفع ماقبلش مرفوع و یا به دلیل نصب ماقبل خود، منصوب و یا به خاطر جر ماقبلش، مجرور می‌شود که از نظر موقعیت دستوری و اعراب، گونه‌های متعددی از کلمات، تابع اسم‌های پیش از خود می‌شوند.

بنابراین، عمده مباحث ما در نحو عربی (۱) پس از بیان مسائل مربوط به اعراب و بنا، به مبحث مرفوعات؛ در نحو عربی (۲) به مبحث منصوبات و در نحو عربی (۳) به مبحث مجرورات و توابع اختصاص دارد. در عین آن‌که، بحث از فعل را نیز به صورت مبسوط، در آغاز نحو عربی (۱) مطرح خواهیم کرد.

جلسه دوم

اعراب و بنا

- ۸.....اهداف درس
- ۸.....اعراب و بنا
- ۹.....مثال تطبیقی
- ۱۰.....معناسازی حالت‌های اعرابی
- ۱۰.....انواع اعراب و حالات ظهور آن در اسمها
- ۱۱.....انواع اعراب در افعال
- ۱۲.....چکیده

اهداف درس

آشنایی با:

✓ اعراب و بنا؛

✓ انواع اعراب در افعال و اسمها؛

✓ حالت‌های اعرابی در اسامی معرب.

اعراب و بنا

«اعراب» قابلیت است که بسیاری از کلمات در زبان عربی دارند و در اثر آن می‌توانند چند نوع حرکت یا حالت اعرابی را بپذیرند و در مواردی تنوین را نیز قبول کنند. در مقابل، «بنا» حالتی است که در اثر آن، کلمه هیچ تغییری از نظر حرکت نمی‌پذیرد و در موقعیتهای گوناگون حرکت حرف آخر آن ثابت می‌ماند.^۳

به عبارت دیگر تغییر آخر کلمات معرب در جمله را «اعراب» و تغییرناپذیری آخر کلمات مبنی در موقعیتهای گوناگون جمله را «بنا» می‌گویند.

* چند نمونه از انواع کلمات مبنی در قرآن کریم:

۱. وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ^۴

وَ (حرف عطف)، إِذْ (ظرف)، قُلْتُمْ (فعل ماضی + ضمیر)، یا (حرف ندا)، لَنْ (حرف ناصبه)، لَ (لِ) (حرف جرّ)، كَ (ضمیر)، حَتَّى (حرف جرّ)، فَ (حرف)، أَخَذَتْ (فعل ماضی)، كُمْ (ضمیر)، وَ (حرف عطف)، أَنْتُمْ (ضمیر)، «و» در فعل «تَنْظُرُونَ» (ضمیر).

۲. وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ^۵

وَ (حرف)، مَنْ (اسم شرط)، ذَلِكَ (اسم اشاره)، لَيْسَ (فعل ماضی)، مِنْ (حرف جرّ)

۳. ر. ک: جلال الدین السیوطی، *البهجة المرضیة*، ص ۱۷؛ ابن هشام، *شرح قطر الندی و بل الصّدی*، ص ۱۶.

۴. بقره / ۵۵.

۵. آل عمران / ۲۸.

۳. اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ^۶

حَيْثُ (ظرف)، ه (ضمیر)

۴. أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^۷

أ (حرف استفهام)، لَمْ (حرف جحد)، أَنْ (حرف مشبّهة بالفعل)، عَلَى (حرف جر)

مثال تطبیقی

برای آن که نشان دهیم مراد ما از اعراب و بنا چیست، آیه مبارک ذیل را واژه به واژه بررسی می‌کنیم: قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذًى^۸

در این آیه، واژه «قَوْلٌ» در حالت رفع قرار دارد و تنوین در آخر آن به کار رفته است. به این گونه کلمات معرب می‌گویند. همچنین «معروف» مرفوع است و مانند واژه «قَوْلٌ» با تنوین به کار رفته است. «مغفرة» و «خیر» نیز به همین منوال.

در «من صدقة» نیز «مِنْ» یکی از حروف جر است که قبل از اسم به کار می‌رود. حال اگر اسم بعد از آن معرفه باشد، آن اسم معمولاً کسره می‌گیرد و اگر نکره باشد، معمولاً تنوین (تنوین جر) می‌گیرد؛ مثلاً می‌گوییم: «مِنَ الْمَسْجِدِ» و «مِنَ الْمَسْجِدِ». واژه «المسجد» در «مِنَ الْمَسْجِدِ» چون «ال» دارد، کسره پذیرفته است و هرگز نمی‌تواند تنوین بگیرد؛ زیرا غالباً «ال» علامت معرفه و تنوین، علامت نکره است. در مقابل، اگر بگوییم: «من مسجد»، دیگر آوردن «ال» همراه آن امکان‌پذیر نیست. به هر حال، چون «مِنْ» عامل جر است، در متن آیه واژه «صدقة» مجرور شده است.

فعل «يَتَّبِعُ» از سه حرف اصلی «تاء»، «باء» و «عین» تشکیل شده است و در حالت رفعی قرار دارد و علامت رفع آن ضمه آخر است.

اما «ها» در «يَتَّبِعُهَا» ضمیر متصل منصوب است و چون ضمائر مبنی هستند، آخر آن تغییر نمی‌کند؛ یعنی، اگر «ها» مضاف‌الیه هم واقع شده باشد، با اینکه هر مضاف‌الیهی مجرور است، تغییری در ظاهر آن رخ نمی‌دهد.

واژه «أَذًى» متشکل از سه حرف «همزه، ذال و الف» است و در آخر آن تنوین وجود دارد. که دالّ بر معرب بودن آن است؛ گو آن که چون مختوم به الف مقصوره (ـِی / ی) است، قابلیت پذیرش ضمه، کسره و فتحه را ندارد و از این حیث، دانشمندان این گونه کلمات را دارای اعراب تقدیری دانسته‌اند؛ یعنی، اعراب آنها فرضی است.

* چند نمونه از انواع کلمات معرب در قرآن کریم:

۶. انعام / ۱۲۴.

۷. بقره / ۱۰۶.

۸. بقره / ۲۶۳.

(الف)

أَمَّا الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ^۹وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ^{۱۰}وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ^{۱۱}

(ب)

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ^{۱۲}فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً^{۱۳}كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ^{۱۴}

معناسازی حالت‌های اعرابی

نکته مهمی که باید به آن توجه کنیم، آن است که تغییر حالت اعرابی در اسمها و فعلها در معنای آنها اثرگذار است؛ یعنی، هرگاه اعراب اسمها و فعلها دگرگون شود و از حالتی به حالت دیگر درآید، معمولاً معنای آنها نیز به تبع آن تغییر می‌کند. بنابراین، می‌توان گفت که اعراب در عربی عمدتاً معنی‌ساز است؛ به این معنا که مفهوم «محمّد، أحمد و علی» غیر از مفهوم «محمّد، أحمد و علیاً» است. چنان‌که اگر حالت رفعی و نصبی کلمات به حالت جرّی تغییر پیدا کند، در معنای آنها تغییر حاصل می‌شود؛ یعنی، مثلاً «علی» معنای خاصی دارد، «علیاً» معنای دیگری را در ذهن تداعی می‌کند و «مِنْ علی» بیان‌کننده معنای دیگری است. در فعلها نیز وضعیت همین‌طور است؛ یعنی «يَذْهَبُ» حامل معنای خاصی است، «أَنْ يَذْهَبَ» معنای دیگری را به ذهن می‌رساند و «لَمْ يَذْهَبْ» حامل بار معنایی دیگری است.

انواع اعراب و حالات ظهور آن در اسمها

چنان‌که گفتیم، اسمهای معرب، اسمهایی هستند که حالت‌های گوناگون اعرابی را می‌پذیرند؛ اعمّ از اینکه دو حرکت اعرابی یا بیشتر را قبول کنند. مهم آن است که دست‌کم دو حرکت اعرابی را بپذیرند و مانعی از این جهت در آنها وجود نداشته باشد. اما این‌گونه نیست که همه اسمهای معرب یک وضعیت داشته باشند. بعضی از اسمهای مُعَرَّب هر چهار حالت اعرابی را می‌پذیرند؛ یعنی، هم «حالت رفعی» با ضمه، هم «حالت نصبی» با

۹. بقره / ۲۸۵.

۱۰. آل عمران / ۱۳۲.

۱۱. نور / ۵۴.

۱۲. رعد / ۲۸.

۱۳. مائده / ۱۳.

۱۴. اعراف / ۱۰۱.

فتحه، هم «حالت جری» با کسره و هم «تنوین‌های سه‌گانه» را می‌پذیرند.

نام دیگر اسم معرب در زبان عربی «متمکن» است. اسم متمکن، یا همان معرب، به دو نوع «متمکن اُمکن» و «متمکن غیر اُمکن» تقسیم می‌شود. «متمکن اُمکن» همه حرکات اعرابی و تنوین را می‌پذیرد و «متمکن غیر اُمکن» صرفاً دو نوع از حرکات اعرابی؛ یعنی «ضمه و فتحه» را می‌پذیرد و از پذیرش تنوین ناتوان است. به «متمکن اُمکن» منصرف و به «متمکن غیر اُمکن» غیرمنصرف اطلاق می‌شود. مثلاً واژه «محمّد» متمکن امکان است و «أحمد» به خاطر نپذیرفتن تنوین و امکان‌پذیر نبودن ظهور کسره در آخر آن، متمکن غیرامکن است.^{۱۵} بنابراین:

۱. متمکن امکان از قدرت پذیرش علائم مختلف اعرابی به صورت کامل برخوردار است.

۲. متمکن غیرامکن از میان علائم گوناگون اعرابی فقط ضمه و فتحه را می‌پذیرد و به جای کسره، فتحه قبول می‌کند و تنوین نیز در آخر آن ظاهر نمی‌شود.

علاوه بر اینها، گاه در بعضی از اسمها علائم اعرابی به گونه‌ای دیگر ظاهر می‌شود که با گونه‌های پیشین اندکی متفاوت است. به این معنا که مثلاً در جمعهای مؤنث سالم، که به «ات» ختم می‌شوند، در حالت نصب، کسره از فتحه نیابت می‌کند و به جای اینکه در این حالت، مفتوح باشد، ظاهراً مکسور است؛ بنابراین، مثلاً باید بگوییم: «رَأَيْتُ الْمَعْلَمَاتِ» (به جای «المعلّمات»).

انواع اعراب در افعال

فعل در زبان عربی، بر سه نوع است: ماضی، مضارع و امر حاضر. فعل ماضی و فعل امر حاضر مبنی‌اند؛ یعنی، آخر آنها ثابت است و نمی‌توانند حرکت‌های اعرابی را قبول کنند. در مقابل، فعل مضارع (به جز دو صیغه جمع مؤنث آن) معرب است و هر سه نوع اعراب فعل را می‌پذیرد؛ یعنی، می‌تواند مرفوع، منصوب و مجزوم باشد.

مهم‌ترین علامت رفع «ضمّه» است؛ مثلاً صیغه اول در فعل مضارع «يَذْهَبُ»، مرفوع است و علامت رفع آن هم ضمه ظاهری است.

بنابراین، هرگاه عاملی مانند «أَنْ» بر سر صیغه‌های مفرد فعل مضارع در آید، اعراب آن دگرگون می‌شود و در این مورد ضمه به فتحه بدل می‌شود. در این صورت، می‌گوییم که فعل مضارع منصوب است؛ چون «يَذْهَبُ» به «أَنْ يَذْهَبَ» بدل شده است که علامت نصب آن، فتحه آخر است.

حال اگر این عامل «لَمْ» باشد، صیغه‌های مفرد فعل مضارع، مجزوم می‌شوند و به جای فتحه، سکون می‌پذیرند و «لَمْ يَذْهَبْ» به دست می‌آید که علامت جزم آن، سکون آخر است.

بنابراین، فعل مضارع گاه مرفوع، گاه منصوب و گاه مجزوم است. اعراب جزم به فعل مضارع اختصاص دارد و از این رو، اسم مجزوم نمی‌شود. همچنین اعراب جرّ به اسم اختصاص دارد و از این رو، فعل مجزوم نمی‌شود.

۱۵. ر. ک: إميل بدیع یعقوب، موسوعة النحو والصرف والإعراب، ص ۷۲.

* چند نمونه از افعال معرب در حالت‌های گوناگون اعرابی:

(الف)

فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ^{۱۶}

«لَنْ يُفْلِحَ الْكَسَالُ»

فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلْ [= وَلْيُمْلِلْ] الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ^{۱۷}

(ب)

فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ^{۱۸}

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ^{۱۹}

«لَا تَسْعَ إِلَّا فِي الْخَيْرِ»

چکیده

✓ اصل پذیرش حالت‌های مختلف اعرابی در زبان عربی، مخصوص اسم و فعل است؛ اما اسمها و فعل‌های پرشماری مبنی‌اند؛ در عین آنکه عمده اسمها و فعل مضارع (به جز دو صیغه جمع مؤنث)، معرب محسوب می‌شوند. در مقابل، کلیه حروف، فعل ماضی و فعل امر حاضر و دسته‌ای از اسمها مبنی‌اند و در هیچ موقعیتی تغییری در حرکت آخر آنها رخ نمی‌دهد.

✓ حالت‌های اعرابی اسم ظاهر بر سه گونه رفع، نصب و جر است؛ چنان‌که حالت‌های اعرابی فعل مضارع نیز بر سه گونه رفع، نصب و جزم است؛ یعنی، اعراب جر در اسم هست، ولی در فعل نیست؛ در مقابل، در فعل اعراب جزم وجود دارد که در اسم به چشم نمی‌خورد.

✓ آنچه از نظر دستوری تغییرات اعرابی را موجب می‌گردند، عواملی هستند که عمدتاً لفظی‌اند و در جمله دیده می‌شوند. تغییر این عوامل، سبب دگرگونی حالت‌های اعرابی واژه‌های معرب می‌گردد. از این رو، با حضور هر عامل نحوی جدید، خواه ناخواه تغییری در اعراب واژه، متناسب با آن عامل، رخ می‌دهد.

۱۶. دخان / ۴.

۱۷. بقره / ۲۸۲.

۱۸. عنکبوت / ۶۱.

۱۹. آل عمران / ۹۲.

جلسه سوم

علائم اعرابی

اهداف درس.....	۱۴
علائم اعرابی.....	۱۴
اعراب رفع اسم.....	۱۴
اعراب نصب اسم.....	۱۶
اعراب جرّ (مخصوص اسم).....	۱۷
نکاتی درباره اعراب اسماء خمسہ.....	۱۸
جدول علامات اعراب اسم.....	۱۹
اعراب رفع فعل مضارع.....	۱۹
اعراب نصب فعل مضارع.....	۲۰
اعراب جزم (مخصوص فعل).....	۲۰
جدول اعراب فعل مضارع.....	۲۰
علائم اصلی و فرعی اعراب.....	۲۱
چکیده.....	۲۲

اهداف درس

آشنایی با:

✓ علائم اعرابی در اسم؛

✓ علائم اعرابی در فعل.

علائم اعرابی

مشهورترین علامت اعراب رفع، ضمه؛ مشهورترین علامت اعراب نصب، فتحه؛ مشهورترین علامت اعراب جر، کسره؛ و مشهورترین علامت اعراب جزم، سکون است. در ادامه کلیه علامتهایی را که هر کدام از این حالت‌های چهارگانه دارند، مشخص خواهیم کرد.

به طور کلی در دستور زبان عربی سه علامت اصلی برای اعراب‌های گوناگون وجود دارد:

الف) حرکت؛

ب) حرف؛

ج) حذف (اعم از حذف حرکت یا حذف حروف اعرابی).

اعراب رفع اسم

مهم‌ترین علامت اعراب رفع «ضمه» است که گاه تنوین هم به آن محلق می‌شود؛ یعنی، ضمه و تنوین ضمه. علاوه بر این، برخی از حروف نیز نشانه وقوع کلمه در حالت رفع به شمار می‌روند.

در اسم مفرد، مانند: «المعلّم» یا «معلّم»، «ضمه» یا «تنوین ضمه» علامت رفع است.

در اسم مثنی، مانند: «المعلّمان»، «الف» علامت اعراب رفع است.

در جمع مذکر سالم، مانند: «المعلّمون»، «واو» علامت اعراب رفع است.

در جمع مؤنث سالم، مانند: «المعلّمات» یا «معلّمات» علامت رفع همان «ضمه یا تنوین ضمه» است.

در اسم‌های غیرمنصرف، مانند: «أحمد» علامت رفع «ضمه» ظاهر است.

در اسمهای پنج‌گانه یا اسماء خمسہ (أب، أخ، حم، ذو و فم)، مانند: «أخو علی» (در حالت اضافه) مانند جمع مذکر سالم، علامت رفع «واو» است.

پذیرش اعراب رفع با حرف واو در اسمهای پنج‌گانه، مخصوص حالتی است که این کلمات، مضاف واقع شده باشند؛ چون در حالتی که این کلمات همراه با الف و لام به کار رفته یا نکره باشند، اعرابشان به حرکت است؛ مانند: «جاء الأخ»: آن برادر آمد. «رأيت الأخ»: آن برادر را دیدم. «سلمت علی أخ»: به یک برادر سلام کردم.

با توجه به نکته‌های پیش گفته، به چند مثال زیر توجه کنید:

«جاء ربك»: علامت رفع اسم مفرد، «ضمه» ظاهر است. (ضمه در ربك)

«جاء التلميذان»: علامت رفع اسم مثنی «الف» است. (الف در التلميذان)

«جاء المعلمون»: علامت رفع جمع مذکر سالم «واو» است. (واو در المعلمون)

«قالت المعلمات»: علامت رفع جمع مؤنث سالم «ضمه» است. (ضمه در المعلمات)

«قال أحمد هذه مساجد»: در اسمهای غیرمنصرف نیز «ضمه» علامت رفع است. (ضمه در «أحمد» و «مساجد»)

لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ : ٢٠ «ذو» فاعل و «سعة» مضاف إليه است. بنابراین، «ذو» در حالت اضافه قرار دارد و علامت رفع آن «واو» است. (واو در «ذو سعة»)

* چند نمونه از واژه‌های معرب در حالت رفع در آیات و روایات:

١. إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِّنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ٢١

«طائفتان»: اسم مثنی و در حالت رفع است که «الف» علامت رفع آن است.

«الله و ولي»: هر دو اسم مفرد و در حالت رفع‌اند و علامت رفع آنها ضمه ظاهر است.

«المؤمنون»: جمع مذکر سالم است که در حالت رفع قرار دارد و «واو» علامت آن است.

٢. قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ ... ٢٢

«آباء، أبناء، إخوان، أزواج، أموال و مساكن»: همه جمع مکسر و در حالت رفع‌اند که ضمه ظاهر علامت رفع آنها است.

٢٠. طلاق / ٧.

٢١. آل عمران / ١٢٢.

٢٢. توبه / ٢٤.

«عَشِيرَةٌ وَتِجَارَةٌ»: هر دو اسم مفردند که در حالت رفع قرار دارند و ضمه ظاهر علامت رفع آنها است.

۳. عن رسول الله (صلى الله عليه و آله): «أَرْبَعَةٌ مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ: الْخُلَطَاءُ الصَّالِحُونَ وَالْوَلَدُ الْبَارُّ وَالْمَرْأَةُ الْمُؤَاتِيَةُ وَأَنْ تَكُونَ مَعِيشَتُهُ فِي بَلَدِهِ»^{۲۳}

«أَرْبَعَةٌ، الْوَلَدُ، الْبَارُّ، الْمَرْأَةُ، الْمُؤَاتِيَةُ وَ الْمَعِيشَةُ»: همه اسم مفرد و در حالت رفع هستند که ضمه ظاهر علامت آنها است.

«الْخُلَطَاءُ»: جمع مکسر و در حالت رفع است که «ضمة» ظاهر علامت رفع آنها است.

«الصَّالِحُونَ»: جمع مذکر سالم و در حالت رفع است که «واو» علامت رفع آنها است.

۴. عن رسول الله (صلى الله عليه و آله): «خِيَارُكُمْ أَحَاسِنُكُمْ أَخْلَاقًا»^{۲۴}

«خِيَارٌ وَ أَحَاسِنٌ»: جمع مکسر و در حالت رفع هستند که «ضمة» ظاهر علامت رفع آنها است.

اعراب نصب اسم

مشهورترین علامت اعراب نصب «فتحه» است که گاه تنوین نیز به آن افزوده می‌شود؛ یعنی، فتحه و تنوین فتحه. علاوه بر این، برخی از حروف نیز نشانه وقوع کلمه در حالت نصب به شمار می‌روند.

در اسم مفرد، مانند: «المعلّم» یا «معلّمًا» که فتحه یا تنوین فتحه علامت نصب است.

در اسم مثنی، مانند: «المعلّمین» که حرف «ی» علامت نصب است.

در جمع مذکر سالم، مانند: «المعلّمین» که حرف «ی» علامت نصب است.

در جمع مؤنث سالم کسره یا تنوین کسره (به جای فتحه و تنوین فتحه) علامت نصب است؛ مثلاً: «رَأَيْتُ مَعْلَمَاتٍ»، نه «رَأَيْتُ مَعْلَمَاتًا» یا «شَاهَدْتُ الْمَعْلَمَاتِ»، نه «شَاهَدْتُ الْمَعْلَمَاتَ».

در اسمهای پنج‌گانه (اسماء خمسّه) در حالت اضافه به غیر «یاء» متکلم، «الف» علامت نصب است؛ مثلاً: «رَأَيْتُ أَخَا عَلِيٍّ فِي الشَّارِعِ».

* چند نمونه از واژه‌های معرب در حالت نصب در آیات و روایات:

۱. إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ^{۲۵}

«الصَّدَقَاتِ»: جمع مؤنث سالم و در حالت نصب است که «کسره» (به جای فتحه) علامت نصب آن است.

۲۳. منتخب میزان الحکمه، ص ۲۵۲.

۲۴. همان، ص ۲۶.

۲۵. بقره / ۲۷۱.

۲. الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً ... ۲۶

«أموال»: جمع مکسر است که در حالت نصب قرار دارد و فتحه ظاهر علامت آن است.

«سِرًّا و عَلَانِيَةً»: هر دو اسم مفردند که در حالت نصب قرار دارند و «تنوین فتحه» علامت نصب آنها است.

۳. إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ۲۷

«مُرْسِلِينَ»: جمع مذکر سالم است که در حالت نصب قرار دارد و «ياء» علامت آن است.

۴. عَنِ الْإِمَامِ عَلِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَام): «إِذَا لَقِيتُمْ إِخْوَانَكُمْ فَتَصَافَحُوا وَأُظْهِرُوا لَهُمْ الْبَشَاشَةَ وَالْبِشْرَ» ۲۸

«إِخْوَان»: جمع مکسر است که در حالت نصب قرار دارد و فتحه ظاهر علامت آن است.

«الْبَشَاشَةُ وَالْبِشْر»: هر دو اسم مفردند که در حالت نصب قرار دارند و فتحه ظاهر علامت نصب آنها است.

۵. عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: «سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا (عَلَيْهِ السَّلَام) يَقُولُ: رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا». فَقُلْتُ لَهُ: «كَفَيْكَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ؟» قَالَ: «يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَيُعَلِّمُهَا النَّاسَ؛ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مُحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا» ۲۹

«أَبَا»: از اسماء خمسه است که در حالت نصب قرار دارد و «الف» علامت نصب آن است.

«عبدًا، أمر و الناس»: همه اسم مفردند که در حالت نصب قرار دارند و فتحه ظاهر علامت نصب آنها است.

«علوم و محاسن»: هر دو جمع مکسرند که در حالت نصب قرار دارند و فتحه ظاهر علامت نصب آنها است.

اعراب جرّ (مخصوص اسم)

مشهورترین علامت جرّ در زبان عربی، کسره است.

در اسم مفرد، مانند: «مِنَ الرَّجُلِ» یا «مِنَ رَجُلٍ» که کسره یا تنوین کسره علامت جر است.

در مثنی، مانند: «قُلْتُ لِلتَّلْمِيزَيْنِ» که علامت جر حرف «ی» است. این علامت در مثنی بین حالت نصب و جر مشترک است: «رَأَيْتُ التَّلْمِيزَيْنِ»، «قُلْتُ لِلتَّلْمِيزَيْنِ» و تفاوت آنها در عاملی است که بر سر آن وارد می‌شود؛ در «رَأَيْتُ التَّلْمِيزَيْنِ»، «التَّلْمِيزَيْنِ» مفعول به است و بنابراین، منصوب به حساب می‌آید. حال آن که در «قُلْتُ لِلتَّلْمِيزَيْنِ» حرف جرّ «لِ» بر سر «التَّلْمِيزَيْنِ» وارد شده و بنابراین، مجرور است و علامت جرّ آن همان «ی» است.

۲۶. بقره / ۲۷۴.

۲۷. دخان / ۵.

۲۸. منتخب میزان الحکمه، ص ۷۱.

۲۹. معانی الأخبار، ص ۱۸۰.

در جمع مذکر سالم «ی» علامت جر است که در عین حال می‌تواند علامت نصب آن نیز به شمار رود؛ برای نمونه در «رَأَيْتُ الْمُعَلِّمِينَ» «ی» علامت نصب و در «قُلْتُ لِلْمُعَلِّمِينَ» «ی» علامت جر است.

در جمع مؤنث سالم کسره و تنوین کسره علامت جر است؛ مانند: «قُلْتُ لِلْمُعَلِّمَاتِ» و «قُلْتُ لِلْمُعَلِّمَاتِ». بنابراین، می‌توان گفت که در جمع مؤنث سالم از نظر پذیرش علامت اعراب تنها یک حالت خاص وجود دارد و آن در حالت نصبی است که به جای فتحه، کسره و به جای تنوین فتحه، تنوین کسره می‌گیرد.

در اسم‌های پنج‌گانه (اسماء خمس) نیز در حالت اضافه، «ی» علامت جر است؛ مانند: «سَلِّمْتُ عَلَى أَخِي عَلِيٍّ»، «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام)»، که واژه‌های «أَخِي» و «أَبِي» در آنها مجرور به حرف جر و علامت جر آنها «ی» است.^{۳۰}

نکاتی دربارهٔ اعراب اسماء خمس

۱. تنها در صورتی علامتهای اعرابی اسماء خمس به حروف است که مضاف باشند و الف و لام یا تنوین نداشته باشند.

۲. اسماء خمس در صورتی که مضاف به یای متکلم باشند؛ علامت اعراب آنها به حرف نیست و نمی‌توانند در حالت رفعی «واو»، در حالت نصبی «الف» و در حالت جری «ی» بپذیرند. در این صورت، اعراب آن به اصطلاح، تقدیری است و در آخر کلمه فرض گرفته می‌شود.

۳. تنها در حالت‌هایی علامت رفع و نصب و جر این‌گونه کلمات، به حروف است که مفرد باشند. یعنی اگر واژه‌های «أَخ» و «أَب» به «إِخْوَان» و «أَبَاء» جمع بسته شود، دیگر علامت رفع و نصب و جر آنها به حروف نیست و مانند اسم‌های مفرد، اعرابشان به حرکت است: «إِخْوَانٌ، إِخْوَانًا، إِخْوَانٍ، أَبَاءٌ، أَبَاءً، أَبَاءٍ». اما واژه «ذُو» دائم‌الاضافه است و با علامت جمع مذکر سالم، جمع بسته می‌شود. از این رو، در حالت رفع به صورت «ذَوُو» و در حالت‌های نصب و جر به شکل «ذَوِی» ظاهر می‌گردد و علامت اعراب آن در حالت جمع «واو» (ون) علامت اعراب جمع مذکر سالم است.^{۳۱}

* چند نمونه از واژه‌های معرب در حالت جر در روایات:

۱. «مَا كُلُّ ذِي قَلْبٍ بَلِيبٍ وَلَا كُلُّ ذِي سَمْعٍ سَمِيعٌ وَلَا كُلُّ نَاطِرٍ بَصِيرٌ»^{۳۲}

«ذی»: از اسماء خمس است که در حالت جر قرار دارد و «یاء» علامت جر آن است.

«قَلْبٍ، لَبِيبٍ، سَمْعٍ، نَاطِرٍ و بَصِيرٍ»: همه اسم مفردند که در حالت جر قرار دارند و «تنوین جر» علامت جر آنها است.

۳۰. ر. ک: إميل بديع يعقوب، موسوعة النحو والصرف والإعراب، ص ۱۱۲.

۳۱. اعراب اسماء خمس در موقعیت‌های فوق تنها در صورتی به حروف است که مکبر باشند؛ یعنی، «مصرغ» نباشند. ر. ک: ابن عقيل الهمداني المصري، شرح ابن عقيل على ألفية ابن مالك ج ۱، ص ۵۳.

۳۲. نهج البلاغه، خطبة ۸۸.

۲. «عَلَيْكُمْ بِصَدَقِ الْإِخْلَاصِ وَ حُسْنِ الْيَقِينِ فَإِنَّهُمَا أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُقَرَّبِينَ»^{۳۳}

«صدق، الإخلاص، حسن، اليقين و عبادۀ»: همه در حالت جر هستند و «كسره» علامت جر آنها است.
«المقربین»: جمع مذكر سالم و «ياء» علامت جر آن است.

جدول علامات اعراب اسم

حالت اعراب	علامت	نوع اسم	نوع اعراب
رفع	ضمّه	اسم مفرد، جمع مكسّر، جمع مؤنث سالم	اصلی
	الف	مثنی	نیابی
	واو	اسماء خمسّه، جمع مذكر سالم	نیابی
نصب	فتحه	اسم مفرد، جمع مكسّر	اصلی
	ياء	مثنی، جمع مذكر سالم	نیابی
	الف	اسماء خمسّه	نیابی
	كسره	جمع مؤنث سالم	نیابی
جر	كسره	اسم مفرد، جمع مكسّر، جمع مؤنث سالم	اصلی
	ياء	اسماء خمسّه، جمع مذكر سالم و مثنی	نیابی
	فتحه	اسمهای غیر منصرف	نیابی

اعراب رفع فعل مضارع

- در صیغه‌های (۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴)، «ضمّه» علامت رفع است؛ مانند: «يَذْهَبُ، تَذْهَبُ، تَذْهَبُ، أَذْهَبُ، نَذْهَبُ».

- در صیغه‌های مثنی (۲، ۵، ۸ و ۱۱)، «نون مكسور» (ن) علامت رفع است؛ مانند: «يَذْهَبَانِ» و «تَذْهَبَانِ».

- در صیغه‌های جمع مذكر (۳ و ۹) و مفرد مؤنث مخاطب، «نون مفتوح» (ن) علامت رفع است؛ مانند: «يَذْهَبُونَ»، «تَذْهَبُونَ» و «تَذْهَبِينَ».

- در افعال ناقص در صیغه‌های (۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴) «ضمّه مقدّر» علامت رفع است؛ مانند: «يَدْعُو، تَدْعُو، تَدْعُو، تَدْعُو، أَدْعُو، نَدْعُو»، «يَرْمِي، تَرْمِي، تَرْمِي، أَرْمِي، نَرْمِي»، «يَخْشَى، تَخْشَى، تَخْشَى، أَخْشَى و نَخْشَى».

اعراب نصب فعل مضارع

- در صیغه‌های (۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴) «فتحه» علامت نصب است؛ مانند: «أَنْ يَذْهَبَ، أَنْ تَذْهَبَ، أَنْ تَذْهَبَ، أَنْ أَذْهَبَ، أَنْ تَذْهَبَ».

- در صیغه‌هایی که علامت رفع آنها نون عوض رفع است (ن) و (ن) و «حذف نون»، علامت نصب به شمار می‌روند؛ مانند: «أَنْ يَذْهَبَا، أَنْ تَذْهَبَا»، «أَنْ يَذْهَبُوا، أَنْ تَذْهَبُوا»، «أَنْ تَذْهَبِي».

- در افعال ناقص که به «الف» ختم شده‌اند، در صیغه‌های (۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴) «فتحه مقدّر» علامت نصب است؛ مانند: «أَنْ يَخْشَى، أَنْ تَخْشَى، أَنْ أَخْشَى، أَنْ نَخْشَى».

گفتنی است در سایر افعال ناقص که به «واو» یا «یاء» ختم می‌شوند، علامت نصب در صیغه‌های (۱، ۳، ۷، ۱۳ و ۱۴) همان «فتحه ظاهر» است؛ مانند: «أَنْ يَدْعُوَ، أَنْ تَدْعُوَ، أَنْ أَدْعُوَ، أَنْ نَدْعُوَ» و «أَنْ يَرْمِيَ، أَنْ تَرْمِيَ، أَنْ أَرْمِيَ، أَنْ نَرْمِيَ».

اعراب جزم (مخصوص فعل)

چنان‌که گفتیم جزم، مخصوص فعل است، همان‌طور که جر مخصوص اسم است؛ یعنی فعل مجرور وجود ندارد، همان‌طور که اسم مجزوم در عربی نیست.

مشهورترین علامت جزم، سکون است. در صیغه‌هایی که علامت رفع آنها «ضمّه» است، سکون علامت جزم است؛ مانند: «يَذْهَبُ» ← «لَمْ يَذْهَبْ». اما در سایر صیغه‌های معرب فعل مضارع، «حذف نون اعرابی» (ن) و (ن) علامت جزم است؛ مانند: «يَذْهَبَانِ» ← «لَمْ يَذْهَبَا»، «يَذْهَبُونَ» ← «لَمْ يَذْهَبُوا»، «تَذْهَبِينَ» ← «لَمْ تَذْهَبِي».

در فعل‌های ناقص نیز در صیغه‌هایی که در حالت عادی علامت رفع «ضمّه» است، علامت جزم، «حذف حرف عله» است؛ مانند: «يَدْعُو» ← «لَمْ يَدْعُ»، «يَرْمِي» ← «لَمْ يَرْمِ»، «يَخْشَى» ← «لَمْ يَخْشَ».

جدول اعراب فعل مضارع

حالت اعراب	علامت	صیغه	نوع فعل
رفع	ضمّه ظاهر	۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴	صحيح، معتلّ الفاء و العين
	ضمّه مقدّر	۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴	معتلّ اللام
	ثبوت نون عوض رفع	۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱	صحيح و معتلّ
نصب	فتحه ظاهر	۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴	صحيح و معتلّ (به جز ناقص الفی)
	فتحه مقدّر		معتلّ اللام مختوم به «الف» (ناقص الفی)
	حذف نون عوض رفع	۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱	صحيح و معتلّ

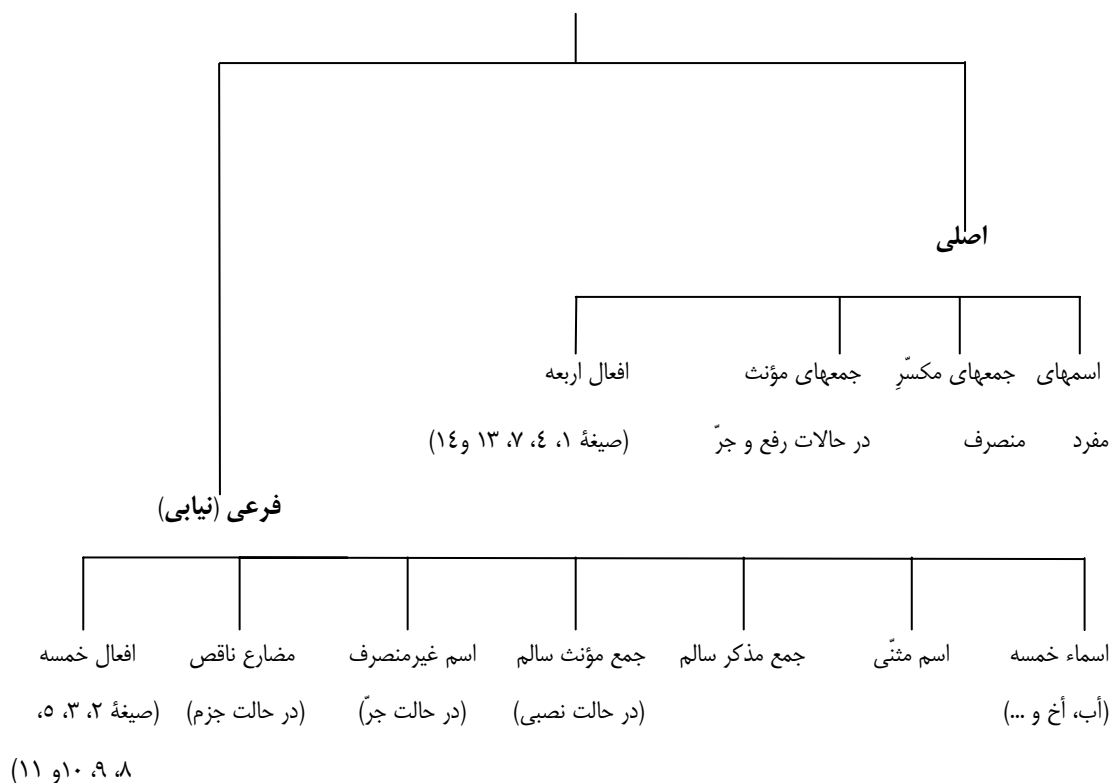
سکون	۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴	صحیح
حذف حرف عله	۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴	معتلّ اللام
حذف نون عوض رفع	۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱	صحیح و معتل

علائم اصلی و فرعی اعراب

ضمّه، فتحه، کسره و سکون علائم اصلی اعرابهای رفع، نصب، جر و جزم به شمار می‌روند و چنانچه علامتهای دیگری (اعمّ از حروف یا حرکات) جانشین آنها شوند، آنها را علائم فرعی یا نیایی اعراب می‌نامند. برای نمونه در اسماء خمسّه، در حالت اضافه به غیر یای متکلم، «واو»، «الف» و «یاء» علائم فرعی یا نیایی اعرابهای رفع، نصب و جرّ به شمار می‌روند. کسره و تنوین کسره نیز در جمع مؤنث سالم، علامت فرعی یا نیایی اعراب نصب به شمار می‌روند؛ مانند: «جاءَ أبوعلیّ»، «رأيتُ أباعلیّ»، «سَلِمْتُ على أبيعلیّ»، «رأيتُ أولئكَ المَعْلَماتِ» و «رأيتُ مَعْلَماتٍ».

همچنین در افعال ناقص، در حالت جزم (در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴)، «حذف حرف عله»، علامت فرعی یا نیایی اعراب جزم و جانشین سکون است؛ برای نمونه در «لَمْ يَدْعُ» حذف حرف عله «واو»، علامت فرعی اعراب جزم و جانشین سکون است. همچنین در «لَمْ يَرْمِ» حذف حرف عله «یاء»، علامت فرعی اعراب جزم و جانشین سکون محسوب می‌گردد.

علائم اعراب



چکیده

✓ علائم اعرابی رفع عبارت‌اند از:

الف) در اسم: «ضمّه» در اسم مفرد، جمع مؤنث سالم و اسمهای غیرمنصرف؛ «الف» در اسم مثنی؛ «واو» در جمع مذکر سالم و اسماء خمسّه.

ب) در فعل: «ضمّه» در صیغه‌های (۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴)؛ و «نون عوض رفع» در صیغه‌های مثنی و جمع مذکر سالم.

✓ علائم اعرابی نصب عبارت‌اند از:

الف) در اسم: «فتحه» در اسم مفرد و اسمهای غیرمنصرف؛ «یاء» در اسم مثنی و جمع مذکر سالم؛ «الف» در اسماء خمسّه و «کسره» در جمع مؤنث سالم.

ب) در فعل: «فتحه» در صیغه‌های مفرد (۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴) و «حذف نون عوض رفع» در صیغه‌های مثنی و جمع مذکر غایب و حاضر.

✓ علائم اعرابی جر عبارت‌اند از:

«کسره» در اسم مفرد و جمع مؤنث سالم؛ «فتحه» در اسمهای غیرمنصرف؛ «یاء» در اسم مثنی، جمع مذکر سالم و اسماء خمسّه.

✓ علائم اعرابی جزم عبارت‌اند از:

«سکون» در صیغه‌های (۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴) و «حذف نون عوض رفع» در صیغه‌های مثنی و جمع مذکر غایب و حاضر.

جلسه چهارم

انواع اعراب

۲۴.....	هدف درس.....
۲۴.....	انواع اعراب.....
۲۴.....	اعراب لفظی.....
۲۶.....	اعراب تقدیری.....
۲۶.....	حالت‌های کلی اعراب تقدیری.....
۲۹.....	حالتی خاص در اعراب تقدیری.....
۲۹.....	اعراب محلی.....
۳۰.....	چکیده.....

هدف درس

✓ آشنایی با انواع سه‌گانهٔ اعراب.

انواع اعراب

در دستور زبان عربی اعراب به طور کلی بر سه نوع است:^{۳۴}

۱. اعراب لفظی؛

۲. اعراب تقدیری؛

۳. اعراب محلی.

اعراب لفظی

چنان‌که گفتیم حرکات و حروف اعرابی و حذف برخی از حروف به عنوان علائم اعراب، نشان‌دهندهٔ اعراب لفظی‌اند؛ مثلاً: اگر اعراب رفع با ضمهٔ ظاهر نشان داده شود، کلمهٔ معرب به اعراب لفظی است و علامت رفع آن، ضمهٔ ظاهر است؛ چنان‌که اگر علامت رفع «الف» باشد، (در مثنی) کلمهٔ معرب به اعراب لفظی است و علامت رفع آن، «الف» است. همین‌طور «واو» در جمع مذکر سالم یا اسماء خمسّه، علامت فرعی اعراب رفع به شمار می‌رود و نوع اعراب آن‌ها، اعراب لفظی است؛ مثلاً در آیهٔ مبارکه: لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ ^{۳۵} وَآزِدْهُ «ذُو» از اسماء خمسّه، فاعل و مرفوع است و علامت رفع آن «واو» و نوع اعراب آن اعراب لفظی است.

گفتنی است که اعراب لفظی، به طور کلی در کلماتی است که به حرف عله ختم نشده باشند، جز در یک حالت استثنایی؛ یعنی، در فعل ناقص در حالت جزم که حذف حرف عله، جانشین سکون و یکی از مصادیق اعراب لفظی است. اعراب افعال و اسمهای ناقص، قبل از پذیرش علائم مثنی و جمع سالم، جز در مورد مذکور، لفظی نیست، بلکه اعرابشان تقدیری است. بنابراین، علائم اعراب ظاهری هم می‌توانند علائم اصلی و هم علائم فرعی (نیایی) باشند.

* نمونه‌هایی از کاربرد کلمات عربی، همراه با علائم اعراب لفظی (ظاهری):

۳۴. ر. ک: محمد اسعد النادری، نحو اللغة العربیة، ص ۷۳ - ۶۷؛ مصطفى الغلايينی، جامع الدروس العربیة، ج ۱، ص ۲۰.

۳۵. طلاق / ۷.

١. الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ؛ ^{٣٦} [ضمّ ظاهر - «واو» - كسرة ظاهر]
٢. وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ؛ ^{٣٧} [حذف نون عوض رفع - ضمّ ظاهر]
٣. لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ ^{٣٨} [كسرة ظاهر - كسرة ظاهر - ضمّ ظاهر - ضمّ ظاهر]
٤. «الْحِكْمَةُ ضَالَّةٌ الْمُؤْمِنِ»؛ [ضمّ ظاهر - ضمّ ظاهر - كسرة ظاهر]
٥. «الرَّأْيِيُّ قَبْلَ شَجَاعَةِ الشُّجْعَانِ»؛ [ضمّ ظاهر - فتحه ظاهر - كسرة ظاهر - كسرة ظاهر]
٦. «مَا أَضِيقَ الْعَيْشَ لَوْلَا فَسْحَةُ الْأَمْلِ»؛ [فتحه ظاهر - ضمّ ظاهر]
٧. فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ؛ ^{٣٩} [ضمّ ظاهر - ضمّ ظاهر - ضمّ ظاهر - ضمّ ظاهر - نون عوض رفع]
٨. «أَخُوكَ حَسَنٌ وَجَيْهَةٌ»؛ [«واو» - ضمّ ظاهر - ضمّ ظاهر]
٩. «أَعْظَمُ النَّاسِ نَصِييًّا فِي الْإِسْلَامِ أَهْلُ فَارِسَ»؛ ^{٤٠} [ضمّ ظاهر، كسرة ظاهر، فتحه ظاهر، كسرة ظاهر، ضمّ ظاهر، ضمّ ظاهر، فتحه نيابى]
١٠. «مِنْ أَخْلَاقِ الْجَاهِلِ الْإِجَابَةُ قَبْلَ أَنْ يَسْمَعَ وَالْمَعَارِضَةُ قَبْلَ أَنْ يَفْهَمَ وَالْحُكْمُ بِمَا لَا يَعْلَمُ»؛ ^{٤١} [كسرة ظاهر، كسرة ظاهر، ضمّ ظاهر، فتحه ظاهر، فتحه ظاهر، ضمّ ظاهر، فتحه ظاهر، فتحه ظاهر، فتحه ظاهر، ضمّ ظاهر، ضمّ ظاهر، ضمّ ظاهر]
١١. «إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَنْ يَنْصُرَهُ إِلَّا مَنْ حَاطَهُ مِنْ جَمِيعِ جَوَانِبِهِ»؛ ^{٤٢} [فتحه ظاهر، كسرة ظاهر، فتحه ظاهر، كسرة ظاهر، ضمّ ظاهر]
١٢. وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ ^{٤٣} [ضمّ ظاهر، كسرة ظاهر، كسرة ظاهر]
١٣. الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا؛ ^{٤٤} [نون عوض رفع،

٣٦. نساء / ٣٤.

٣٧. بقره / ١٨٤.

٣٨. احزاب / ٢١.

٣٩. يوسف / ١٨.

٤٠. كنز العمال، ح ٣٤١٢٦.

٤١. منتخب ميزان الحكمة، ص ١١١.

٤٢. همان، ص ٧٨.

٤٣. شعراء / ١٤٥.

٤٤. احزاب / ٣٩.

کسره نیابی، کسره ظاهر، نون عوض رفع، نون عوض رفع، فتحه ظاهر، فتحه ظاهر، کسره ظاهر، فتحه ظاهر] ۱۴. اَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ^{۴۵} [حذف حرف عله، فتحه ظاهر، ضمه ظاهر، کسره ظاهر، کسره ظاهر]

اعراب تقدیری

دومین نوع از انواع اعراب، اعراب تقدیری است. در اعراب لفظی علائم اعراب در آخر کلمه آشکار می‌شود، اما کلماتی نیز وجود دارند که به خاطر سنگینی و دشواری تلفظ واژه با علائم اعرابی، نمی‌توانند اعراب ظاهری بپذیرند و از همین رو، علائم اعراب آن‌ها تقدیری (فرضی و پنهان) است.

با این همه، این کلمات معرب تلقی می‌شوند؛ چون در حقیقت مبنی نیستند، هر چند علائم اعراب، اعم از اصلی و فرعی، در پایان آنها ظاهر نمی‌شود. به این نوع اعراب که مفروض و پنهان است، اعراب تقدیری گفته می‌شود؛ مثلاً در جمله «جاءت بشری» علامت رفع «بشری» که فاعل جمله است، تقدیری است؛ چون به «الف مقصوره» ختم شده و «الف» نیز حرکت‌ناپذیر است. بنابراین، «بشری»، تقدیراً مرفوع و علامت رفع آن ضمه مقدر است.

حالت‌های کلی اعراب تقدیری

اعراب تقدیری به طور عمده در سه حالت کلی کاربرد دارد:

حالت اول

هنگامی که کلمه به «الف مقصوره» ختم شده باشد، اعم از اینکه آن کلمه فعل یا اسم باشد؛ مانند «العَصَا» و «يَسْعَى».

اعراب افعال مختوم به «الف مقصوره»

اعراب رفع: در آیه مبارک *إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ*^{۴۶}، «يَخْشَى» فعل مضارع است و از آنجا که هیچ عامل نصب و جزمی بر آن وارد نشده، مرفوع است، اما چون آخرین حرف آن الف مقصوره است حرکت ضمه در آخر آن ظاهر نشده است. از این رو، در این موقعیت ضمه اعرابی را در تقدیر می‌گیریم و می‌گوییم: «يَخْشَى» فعل مضارع مرفوع و علامت رفع آن ضمه مقدر است.

اعراب نصب: اگر عامل نصب‌دهنده فعل، مانند «ل» یا «أن» قبل از افعالی قرار گیرد که مختوم به «الف مقصوره» باشند، تغییری در ظاهر آنها پدید نمی‌آید، ولی تقدیراً منصوب می‌شوند؛ مثلاً می‌گوییم: «أن يَخْشَى، أن يَسْعَى، أن يَرْضَى، لِيَخْشَى، لِيَسْعَى، لِيَرْضَى». این افعال، همه مضارع منصوب‌اند و علامت نصب آنها فتحه مقدر است.

اعراب جزم: هر گاه فعل مضارع ناقص، در صیغه‌هایی که علامت رفع آن‌ها ضمه ظاهره است، مجزوم شود،

۴۵. حدید/ ۱۶.

۴۶. فاطر/ ۲۸.

حذف حرف عله، علامت جزم آن است و اعراب آن تقدیری نیست؛ مثلاً می‌گوییم: «لَمْ يَخْشَ» فعل مضارع مجزوم و علامت جزم آن حذف حرف عله آخر آن است که نوع اعراب آن ظاهری است؛ نه تقدیری.

اعراب اسمهای مقصور

واژه «الْهُدَى» در عبارت: «الْهُدَى فِي دِينِ اللَّهِ» مبتدا و اسمی است که عامل نصب یا جرّی بر آن وارد نشده است. بنابراین، «الْهُدَى» مرفوع است. اما از آنجا که به «الف مقصوره» ختم شده و تلفظ آن با ضمه ظاهری مشکل و دشوار است، می‌گوییم که «الْهُدَى» مبتدا و مرفوع و علامت رفع آن ضمه مقدّر است. انواع اعراب این گونه کلمات در حالت‌های نصبی و جرّی نیز تقدیری است. مثلاً در آیه مبارک قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ^{۴۷} واژه «مُوسَى» در حالت رفعی قرار دارد و ضمه مقدّر علامت رفع آن است بنابراین، اعراب این کلمه تقدیری است؛ چنان که اگر «مُصْطَفَى» در حالت نصب یا جر قرار گیرد، تغییری در ظاهر آن پدید نمی‌آید؛ مثلاً در مورد عبارات «رَأَيْتُ مُصْطَفَى» و «قُلْتُ لِمُصْطَفَى» می‌گوییم که «مُصْطَفَى» در جمله اول مفعول به و منصوب است و علامت نصب آن فتحة مقدّر و در جمله دوم مجرور به حرف جر است و علامت جرّ آن، کسره مقدّر.

حالت دوم

هنگامی که کلمه‌ای به «یای ماقبل مکسور» ختم شود؛ مانند: اسمهای «القاضي» و «الحامي» و فعلهای «يُرْمِي» و «يَهْدِي».

اسمهای منقوص

به اسمهایی که به «یای غیرمشدد ماقبل مکسور» ختم شده باشند، در اصطلاح اسمهای منقوص می‌گویند، اما فعلهایی را که به یای ماقبل مکسور ختم شوند، افعال ناقص می‌نامند. این گونه کلمات، اعم از فعلهای ناقص یایی و اسمهای منقوص، در دو حالت رفع و جر اعرابشان تقدیری و در حالت نصب، ظاهری است؛ مثلاً در حالت رفع و جر می‌گوییم: «جَاءَ الْقَاضِي» و «سَلَّمَ عَلَى الْقَاضِي» که در جمله اول، «القاضي» مرفوع است و علامت رفع آن «ضمه مقدّر»؛ و در جمله دوم، مجرور و علامت جرّ آن «کسره مقدّر». اما در حالت نصب می‌گوییم: «رَأَيْتُ الْقَاضِي» که واژه «القاضي» در آن منصوب و علامت نصب آن «فتحة ظاهر» است.

از آنجا که اسم منقوص، اسمی است که به «یای غیرمشدد ماقبل مکسور» ختم شده است، واژه‌هایی مانند «عَلِيٌّ»، «مَهْدِيٌّ»، که هر دو یای مشدد دارند، هرچند به یای ماقبل مکسور ختم شده‌اند، اسم منقوص به شمار نمی‌روند و اعراب آنها کاملاً طبیعی است؛ یعنی هم ضمه، هم کسره و هم فتحة را، گاه همراه با تنوین و گاه بدون تنوین می‌پذیرند.

افعال ناقص یایی

اعراب فعلهای مختوم به یای ماقبل مکسور (ناقص یایی) تنها در حالت رفع تقدیری است، اما در دو حالت نصب و جزم، ظاهری است؛ مثلاً در جمله «يُرْمِي أَحْمَدُ» (احمد تیراندازی می‌کند) چون هیچ عامل نصب یا جزمی قبل از فعل «يُرْمِي» به کار نرفته است، بنابراین، این فعل مرفوع است و علامت رفع آن ضمه مقدّر است.

اما همین فعل در «أَنْ يَرْمِيَ» یا «لَمْ يَرْمِ» به ترتیب، در حالت نصب و جزم قرار دارد و نوع اعراب آن در هر دو حالت، ظاهری است؛ در «أَنْ يَرْمِيَ» فعل مضارع منصوب به کار رفته و علامت نصب آن فتحة ظاهر است و در «لَمْ يَرْمِ» فعل مضارع مجزوم به کار رفته و علامت اعراب ظاهری آن، حذف حرف علة آخر آن است.

* نمونه‌هایی از کاربرد کلمات عربی همراه با علائم تقدیری:

۱. وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ [= الداعي] إِذَا دَعَانِ [= دَعَانِي] فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ^{۴۸}

۲. وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ^{۴۹}

۳. يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنَّ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ^{۵۰}

۴. أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ^{۵۱}

۵. فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ^{۵۲}

۶. إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ [= رَبِّي] إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي^{۵۳}

۷. مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ^{۵۴}

۸. الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي^{۵۵}

۹. وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ^{۵۶}

۱۰. فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي^{۵۷}

حالت سوم

۴۸. بقره / ۱۸۶.

۴۹. عنکبوت / ۴۸.

۵۰. انفال / ۷۰.

۵۱. جائیه / ۲۳.

۵۲. نحل / ۲۹.

۵۳. آل عمران / ۳۵.

۵۴. طه / ۲.

۵۵. مائده / ۳.

۵۶. نساء / ۳۶.

۵۷. حجرات / ۹.

هنگامی که اسم به «یای متکلم» اضافه شده باشد؛ مانند: «مَعْلَمِي، كِتَابِي، وَطَنِي و أَخِي».

تمام اسمهای مضاف به یای متکلم، حتی اسماء خمسہ (در صورت اضافه شدن به یاء متکلم)، اعرابشان تقدیری است؛ مثلاً در «هَذَا كِتَابِي»، واژه «کتاب» خبر و «ي» مضاف‌الیه آن است و از همین رو، «کتاب» که خبر است باید مرفوع باشد، اما ضمه در آخر آن ظاهر نشده است. ظاهر نشدن این ضمه در آخر کلمه، به دشواری و ثقلی بر می‌گردد که در تلفظ آن با ضمه وجود دارد. بنابراین، اعراب «کتاب» مرفوع فرض می‌شود و علامت رفع آن ضمه مقدّر است. این گونه کلمات در حالت نصب و جر نیز همین وضعیت را دارند و نصب و جر آنها نیز به فتحه و کسره مقدّر است.

مثلاً در «اِسْتَرَيْتُ قَلَمِي» یا «سَلَمْتُ عَلَى مَعْلَمِي» واژه «قلم» مفعول به است و علی‌القاعده باید منصوب باشد، ولی علامت نصب در آخر آن به دلیل ثقل تلفظ همراه با یای متکلم ظاهر نشده است. بنابراین، اعراب آن تقدیری و علامت نصب آن، فتحه مقدّر است و به همین ترتیب، واژه «معلم» که تقدیراً مجرور و علامت جر آن کسره مقدّر است. ضمناً توجه داشته باشیم که کسره موجود در «قلمی» در حالت اضافه به یای متکلم کسره اعرابی نیست و از همین رو نمی‌توان در حالت جر آن را علامت اعراب ظاهر قلمداد کرد.^{۵۸}

حالتی خاص در اعراب تقدیری

حالت‌هایی که نوع اعراب در مورد آنها تقدیری است، در این حالت‌های سه‌گانه منحصر نیست؛ بلکه نوع دیگری از واژه‌ها در عربی وجود دارد که اعراب در آن تقدیری است. این حالت خاص هنگامی رخ می‌دهد که جمع مذکر سالم در حالت رفع، به یای متکلم اضافه شده باشد. بنابراین، اگر «مَعْلَمُونَ» به «ي» اضافه شود، طبق قاعده باید بگوییم: «مَعْلَمُونِي». در این حالت، نون جمع مذکر سالم به اضافه حذف می‌گردد و «مَعْلَمُونِي» به دست می‌آید. در این هنگام «واو» اعرابی به «یاء» قلب و در «یا»ی متکلم ادغام می‌شود. همچنین نون جمع مذکر سالم نیز به اضافه حذف می‌شود و «واو» قلب به «ی» می‌شود و هر دو «ی» در هم ادغام می‌شوند. آن‌گاه حرکت فتحه که خفیف‌ترین حرکت در عربی به حساب می‌آید، در آخر آن ظاهر می‌گردد و به این ترتیب واژه «مَعْلَمِي» به دست می‌آید که در حالت رفع، اعراب آن تقدیری است. از این رو، باید بگوییم: «جَائِنِي مَعْلَمِي» که واژه «مَعْلَمِي» تقدیراً مرفوع و علامت رفع آن «واو» مقدّر است.

گفتنی است که اعراب جمع مذکر سالم در حالت‌های نصب و جر، لفظی و علامت آن «یا»ی اعرابی است که در «یا»ی متکلم ادغام شده است؛ مانند: «رَأَيْتُ مَعْلَمِي» و «سَلَمْتُ عَلَى مَعْلَمِي».

اعراب محلی

اعراب محلی به کلمات مبنی اختصاص دارد. کاربرد این اصطلاح در مورد اعراب کلمات مبنی به این دلیل است که مبنیات نمی‌توانند علائم اعراب‌های گوناگون را بپذیرند. در عین حال، این نوع اعراب در حقیقت به جایگاهی تعلق دارد که واژه مبنی در آن جایگاه قرار گرفته است؛ مثلاً در آیه مبارک وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفِّ لَكُمَا^{۵۹} واژه «الَّذي» اسم موصول و مبنی است و چون مبتدا است، باید مرفوع تلقی شود. ولی چون مبنی

۵۸. ر. ک: ابن عقیل الهمدانی المصری، شرح ابن عقیل علی ألفیة ابن مالک ج ۱، ص ۸۲ - ۸۱.

۵۹. احقاف / ۱۷.

است، می‌گوییم محلاً مرفوع است.

همچنین فعل «يُعَلِّمَنَّ» (صیغه ششم از مضارع که از مبنیات به شمار می‌رود) در عبارت «يُعَلِّمَنَّ الطَّالِبَاتِ» (آن معلمان خانم به دانشجویان دختر درس می‌دهند) در حالت رفع قرار دارد و از این رو می‌گوییم محلاً مرفوع است.

گفتنی است که کلمات مبنی همگی، غیر از حروف که به طور کلی محلی از اعراب ندارند، در همه حالات، اعراب محلی می‌پذیرند، چه اسم اشاره باشند چه ضمیر، چه موصول، یا دیگر انواع کلمات مبنی.

علاوه بر این، بسیاری از انواع جمله در زبان عربی نقش اعرابی می‌پذیرند. این گونه از جملات اعرابشان محلی است؛ مانند جملات وصفیه، حالیه و جز اینها.

* نمونه‌هایی از کاربرد کلمات عربی در محل‌های اعرابی گوناگون:

۱. هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ^{۶۰} [هو: در محل رفع، الذي: در محل رفع]
۲. رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ^{۶۱} [نا: در محل نصب، ما: در محل نصب، نا: در محل نصب، ك: در محل جر، نا: در محل نصب]
۳. وَالَّذِينَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُونَ^{۶۲} [الذين: در محل رفع، هم: در محل رفع، هم: در محل جر]

چکیده

- ✓ اعراب در زبان عربی سه نوع است: لفظی، تقدیری و محلی.
- ✓ اعراب لفظی به مواردی اختصاص دارد که علامتهای گوناگون اعرابی در پایان واژه آشکار می‌گردد و سه گونه جداگانه برای آن متصور است:
 ۱. اعراب به حرکت؛
 ۲. اعراب به حرف؛
 ۳. اعراب به حذف (حذف حرف عله و حذف نون عوض رفع).
- ✓ اعراب تقدیری که بیشتر در سه حالت زیر به چشم می‌خورد:
 ۱. در کلمات مختوم به «الف مقصوره» (در هر سه حالت اعرابی)؛
 ۲. در اسمهای مختوم به «یای ماقبل مکسور» (تنها در حالت‌های رفعی و جری) و فعلهای ناقص یایی در صیغه‌های (۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴) تنها در حالت رفعی؛

۶۰. صف / ۹.

۶۱. آل عمران / ۱۹۴.

۶۲. معارج / ۲۷.

۳. در اسمهای مضاف به یای متکلم (در هر سه حالت اعرابی).

✓ اعراب محلی که به مبنیات اختصاص دارد، اعم از:

۱. اسماء و افعال مبنی در همه حالات اعرابی؛

۲. بعضی از جملات که از نظر نحو عربی نقش اعرابی می‌پذیرند.

جلسه پنجم

انواع بنا

اهداف درس.....	۳۴
انواع بنا.....	۳۴
نکاتی درباره بنای کلمات.....	۳۴
افعال مبنی.....	۳۷
چکیده.....	۳۸

اهداف درس

آشنایی با:

✓ انواع بنا؛

✓ علائم بنای فعل ماضی؛

✓ علائم بنای فعل امر حاضر؛

✓ علائم بنای صیغه‌های مبنی فعل مضارع.

انواع بنا

چنان‌که گفتیم، بنا ثابت ماندن حرکت آخر کلمه مبنی و عدم قابلیت آن برای پذیرش حرکات دیگر در شرایط گوناگون در جمله است. در زبان عربی همه حروف، برخی اسمها و برخی از افعال مبنی هستند. در میان حروف هیچ استثنایی وجود ندارد و همه آنها اعم از حروف جر، حروف مشبّهة بالفعل یا حروف دیگر، مبنی هستند. بعضی از اسمها نیز مبنی‌اند که مشهورترین آنها عبارت‌اند از: ضمائر و موصولات (جز در حالت مثنی) که در موقعیتهای مختلف اعرابی، مبنای صرفی و حرکت آخر آنها همواره ثابت باقی می‌ماند.

در میان افعال، تنها فعل مضارع، معرب است و صیغه‌ها و علائم اعرابی آن در موقعیتهای مختلف و تحت تأثیر عوامل گوناگون اعرابی دگرگون می‌شود و هرگاه عوامل نصب بر آن وارد شود، منصوب و هنگامی که عوامل جزم بر آن وارد شود، مجزوم می‌گردد؛ مگر هنگامی که ضمیر «نَ» یا نون تأکید ثقیله و خفیفه (نَ، نُ) به طور مستقیم به آخر آن متصل شود که در این شرایط صیغه‌های خاصی از آن مبنی است.

به هر حال، کلمات مبنی حالت‌های گوناگونی دارند؛ گاه حرکت آخرین حرفشان فتحه، گاه ضمه، گاه کسره و گاه سکون است. مثلاً در واژه‌های «إِيَّاهُ»، «ضَرَبُوا» و «مُنْذُ» حرکت بنایی، ضمه است. واژه‌های «ضَرَبَ»، «أَنْتَ» و «رُبَّ» مبنی بر فتحه‌اند و در واژه‌های «إِضْرِبِي»، «أَمْسِ» و «بِ» حرکت بنایی، کسره آخر آنهاست و واژه‌های «ضَرَبْتَ»، «أَنْتُمْ» و «مِنْ» مبنی بر سکون‌اند.

نکاتی درباره بنای کلمات

۱. هرگاه واژه‌های مبنی به «اَ»، «إِی» و «أُو» یا همان مصوّتهای بلند ختم شوند و در عین حال حروف «الف»، «یاء» و «واو» از حروف اصلی کلمه باشند، مبنی بر سکون به شمار می‌روند؛ مانند: «إِلَى» و «الَّذِي».

۲. برای تعیین حرکت بنایی و نوع بنای واژه‌های مبنی باید به حرکت آخرین حرف آن، قبل از اتصال به کلمات دیگر توجه کرد و بر آن اساس، نوع بنا را در آنها شناخت؛ مثلاً فعل «ضَرَبُوا» مبنی بر ضمه است، چون «واو» ضمیر متصل فاعلی است و از «فعل» جداست؛ چون «فعل» در زبان عربی در حقیقت همیشه مفرد است و مثنی^۱ و جمع یا مذکر و مؤنث یا غایب، حاضر و متکلم نامیدن آن با تسامح همراه است. این وضعیت در صیغه‌های ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳ و ۱۴ از فعل ماضی به چشم می‌خورد و از این رو، صیغه‌های ۲ و ۵ مبنی بر فتحه، صیغه ۳ مبنی بر ضم و سایر صیغه‌ها مبنی بر سکون‌اند.

۳. گاه ممکن است حرکت آخرین حرف کلمه مبنی، هنگام قرائت یا کتابت، حرکت بنایی آن نباشد. از این رو، باید اول به بنایی بودن حرکت آخرین حرف واژه مبنی اطمینان یافت و پس از آن، نوع بنای آن را مشخص کرد؛ مثلاً حرکت حرف «ن» در حرف جرّ «مِنْ» که هنگام اتصال به حرف ساکن پس از آن مفتوح می‌شود بنایی نیست، بلکه عارضی است؛ مانند «مِنْ الْبَيْتِ» که در آن، نون موجود در «مِنْ» به علت اتصال به حرف ساکن دیگر در خواندن و نطق مفتوح می‌شود، اما باید آن را مبنی بر سکون دانست.

۴. در صیغه اول از فعل ماضی ناقص (مفرد مذکر غایب)، در مواردی که حرف عله قلب به «الف» می‌شود، فعل، مبنی بر فتحه مقدّر است؛ مانند: «دَعَا» (در اصل: «دَعَوُا») و «هَدَى» (در اصل: «هَدَىَّ»).

۵. از آنجا که لام الفعل صیغه سوم ماضی ناقص، قبل از حذف آن، به سبب اتصال به ضمیر متصل «واو» مضموم است، باید آن را مبنی بر ضمه دانست؛ مانند: «دَعَوَا» (در اصل: «دَعَوُوا»)، «هَدَوَا» (در اصل: «هَدَيُوا») و «رَضُوا» (در اصل: «رَضُوا»).

۶. علامت بنایی صیغه اول از فعل امر حاضر معتل اللام (مفرد مذکر حاضر / مخاطب) حذف حرف عله است و بر همین اساس باید آن را مبنی بر حذف حرف عله قلمداد کرد؛ مانند: «أُدْعُ» (پیش از جزم: «أُدْعُو»)، «أِهْدِ» (پیش از جزم: «أِهْدِي») و «إِسْعَ» (پیش از جزم: «إِسْعِي»)^{۶۳}.

نمونه‌هایی از کاربرد کلمات مبنی با حرکات بنایی گوناگون:

۱. لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ الْعَذَابُ^{۶۴}

«لَوْ، هُمْ، مَا و هُمْ (پس از اتصال به حرکت ساکن بعدی ← هُمْ) همه مبنی بر سکون‌اند.

«بِ» و «لِ» (پس از اتصال به ضمائر متصل مجرور ← «لِ») همه مبنی بر کسراند.

«كَسَبُوا» مبنی بر ضم است.

«لِ» در «لَعَجَلْ» و «عَجَلْ» مبنی بر فتح است.

۶۳. ر. ک: محمد أسعد النّادری، نحو اللّغة العربیّة، ص ۲۳ - ۲۱.

۶۴. کهف / ۵۸.

۲. وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ^{۶۵}

«و، الَّذِينَ وِإِنْ» همه مبنی بر فتح‌اند.

«اصْنَعْ، نَا، فِي و هُمْ» همه مبنی بر سکون‌اند.

«بِ» و «ي» (= ضمیر متکلم وحده) هر دو مبنی بر کسر‌اند.

«ظَلَمُوا» مبنی بر ضم است.

۳. وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ^{۶۶}

«و، لَ و فَ» همه مبنی بر فتح‌اند.

«قَدْ، أَرْسَلْنَا، إِلَى، هُمْ، أَنْ» (پس از اتصال به حرف ساکن بعدی ← «أَنْ») و «إِذَا» همه مبنی بر سکون‌اند.

«اعْبُدُوا» مبنی بر ضم است.

۴. إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ^{۶۷}

«إِنْ، أَدْرَى» (قبل از اعلال ← «أَدْرَى») هر دو مبنی بر فتح‌اند.

«نَا، أَنْزَلْنَا و مَا» مبنی بر سکون‌اند.

«هُ» مبنی بر ضم است.

«كَ» مبنی بر فتح است.

۵. ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ^{۶۸}

«ثُمَّ، و، مَسَّ و فَ» مبنی بر فتح است.

«بَدَّلْنَا، حَتَّى، قَدْ، أَخَذْنَا، هُمْ و لَا» همه مبنی بر سکون‌اند.

«عَفَوْا» (قبل از اتصال به ضمیر متصل مرفوع: «عَفَوْا») و «قَالُوا» هر دو مبنی بر ضم‌اند.

۶۵. هود / ۳۷.

۶۶. نمل / ۴۵.

۶۷. قدر / ۱ - ۲.

۶۸. اعراف / ۹۵.

۶. يَقُولُونَ لَيْنَ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ ۖ

«ل» مبنی بر فتح است.

«إِنْ» (در «لَيْنَ»)، رَجَعْنَا، إِلَى و هَا همه مبنی بر سکون اند.

افعال مبنی

چنان که گفتیم در زبان عربی از میان افعال، فعل ماضی، فعل امر حاضر و بعضی از صیغه‌های فعل مضارع؛ یعنی دو صیغه جمع مؤنث (غایب و حاضر) مبنی اند.

فعل ماضی و نوع بنای صیغه‌های آن

صیغه‌های ۱، ۲، ۴ و ۵ مبنی بر فتح اند؛ مانند: «ذَهَبَ، ذَهَبَا، ذَهَبْتُ و ذَهَبْتَا».

صیغه ۳ مبنی بر ضمّه است؛ مانند: «ذَهَبُوا».

صیغه‌های ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳ و ۱۴ مبنی بر سکون اند؛ مانند: «ذَهَبْنَ، ذَهَبْتِ، ذَهَبْتُمَا، ذَهَبْتُمْ، ذَهَبْتُ، ذَهَبْتُمَا، ذَهَبْتُنَّ، ذَهَبْتُ، ذَهَبْنَا».

فعل امر حاضر و نوع بنای صیغه‌های آن

صیغه‌های مفرد مذکر و جمع مؤنث مبنی بر سکون اند؛ مانند: «اِذْهَبْ و اِذْهَبْنَ».

صیغه‌های مثنی، جمع مذکر و مفرد مؤنث مبنی بر حذف نون اعرابی (ن) هستند؛ مانند: «اِذْهَبَا» (قبل از حذف نون: «اِذْهَبَانِ»)، «اِذْهَبُوا» (قبل از حذف نون: «اِذْهَبُونَ») و «اِذْهَبِي» (قبل از حذف نون: «اِذْهَبِينَ»).

فعل مضارع و نوع بنای صیغه‌های مبنی آن

صیغه‌های جمع مؤنث مضارع (غایب و حاضر) مبنی اند و هر دو صیغه نیز به خاطر اتصال به ضمیر متصل مرفوع (= ن) مبنی بر سکون هستند؛ مانند: «يَذْهَبْنَ» و «تَذْهَبْنَ».

علاوه بر این، هرگاه نون تأکید (اعم از ثقیله و خفیفه) به طور مستقیم به فعل مضارع پیوندند، این فعل‌ها نیز مبنی به شمار می‌روند. این حالت در افعال اربعه یا مفرد (یعنی صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴) به چشم می‌خورد؛ یعنی صیغه‌هایی که علامت رفع آنها ضمّه است، پس از اتصال به نون تأکید مبنی بر فتحه می‌شوند؛ مانند: «يَذْهَبْنَ»، «اِذْهَبْنَ» و «تَذْهَبْنَ».

صیغه‌های دیگر حتی پس از اتصال به نون تأکید، مبنی نیستند و معرب به شمار می‌روند و اگر مرفوع باشند، علامت رفع آنها بقای نون عوض رفع است، هرچند مثلاً نون عوض رفع صیغه‌های مثنی^۱ هنگام اتصال به نون تأکید به خاطر توالی سه حرف نون ظاهراً حذف می‌شود؛ مثلاً در عبارت «هَلْ تَكْتُبَانِ یا وَلَدَانِ دَرَسْكُمَا؟» فعل مضارع «تَكْتُبَانِ» مرفوع به ثبوت نون عوض رفع است، هرچند این نون به ظاهر حذف شده

۶۹. منافقون / ۸.

است.

نمونه‌هایی از کاربرد نون تأکید در قرآن کریم:

۱. وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا^{۷۰}؛ [صیغه متکلم مع الغیر، مبنی بر فتح].
۲. وَلَئِنْ لَّمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرُهُ لَيُصْجَنَّ وَلَيَكُونًا [= لَيَكُونَنَّ] مِنَ الصَّاغِرِينَ^{۷۱}؛ [صیغه مفرد مذکر غایب، مبنی بر فتح].
۳. ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ^{۷۲}؛ [صیغه‌های جمع مذکر حاضر، معرب (مرفوع)].
۴. وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا^{۷۳}؛ [تُفْسِدُنَّ (صیغه جمع مذکر حاضر، معرب (مرفوع)) و «تَعْلُنَّ» (صیغه جمع مذکر حاضر فعل ناقص واوی، معرب (مرفوع))] پیش از اعلال: تَعْلُونَّ].
۵. لَأَعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ^{۷۴}؛ [صیغه‌های مفرد، مبنی بر فتح].
۶. قَالَ قَدْ أُجِيبَتِ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ^{۷۵}؛ [فعل مضارع مجزوم به «لا»ی نهی و علامت جزم آن حذف نون عوض رفع].
۷. كَلَّا لَئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ^{۷۶}؛ [لَنَسْفَعًا (=لَنَسْفَعَنَّ) صیغه متکلم مع الغیر، مبنی بر فتح].

چکیده

- ✓ کلمات مبنی در عربی بر چهار نوع‌اند: ۱. مبنی بر ضم؛ ۲. مبنی بر فتح؛ ۳. مبنی بر کسر؛ ۴. مبنی بر سکون.
- ✓ واژه‌هایی که به «ا»، و «ای» ختم می‌شوند، در صورتی که جزء حروف اصلی آنها باشند، مبنی بر سکون هستند.
- ✓ آن دسته از افعال مبنی که به ضمایر متصل مرفوع متصل شده‌اند، مبنی بر حرکت آخرین حرف فعل قبل از آن ضمایر به شمار می‌روند.

۷۰. ابراهیم / ۱۲.

۷۱. یوسف / ۳۲.

۷۲. آل عمران / ۸۱.

۷۳. اسراء / ۴.

۷۴. نمل / ۲۱.

۷۵. یونس / ۸۹.

۷۶. علق / ۱۵.

✓ در صیغه‌های جمع مذکر ماضی ناقص، حرکت بنائی فعل همان ضمه حرف عله است که در اثر اعمال قواعد اعلال حذف شده است.

✓ آن دسته از صیغه‌های فعل مضارع که علامت رفع آنها ضمه است، پس از اتصال به نون تأکید (اعم از ثقیله و خفیفه) مبنی بر فتح محسوب می‌شوند.

جلسهٔ نهم

اعراب فعل مضارع

- ۴۲.....اهداف درس
- ۴۲.....اعراب رفع فعل مضارع و انواع آن
- ۴۳.....اعراب نصب فعل مضارع و انواع آن
- ۴۴.....اعراب جزم فعل مضارع
- ۴۶.....چکیده

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ انواع اعراب فعل مضارع صحیح؛
- ✓ انواع اعراب فعل مضارع ناقص (معتل اللام).

اعراب رفع فعل مضارع و انواع آن

فعل مضارع در حالت عادی، یعنی زمانی که عامل نصب یا عوامل جزم بر آن داخل نشده باشد، مرفوع است. در عین حال، چنان که گفته‌ایم، همه صیغه‌های فعل مضارع معرب نیستند، بلکه از این میان، دو صیغه جمع مؤنث غایب و حاضر مبنی‌اند. علامت رفع صیغه‌های معرب نیز بر دو گونه است. علاوه بر این، هر سه نوع اعراب ظاهری، محلی و تقدیری نیز در فعل مضارع به شرح زیر کاربرد دارد:

الف) در افعال صحیح، در صیغه‌های «۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴»، علامت اعراب ضمه است؛ مانند: «يَذْهَبُ» که فعل مضارع مرفوع و علامت رفع آن ضمه ظاهر است.

ب) در صیغه‌های مثنی (مذکر و مؤنث) و جمع مذکر غایب و مخاطب و مفرد مؤنث حاضر، علامت رفع، نون عوض رفع است که در صیغه‌های مثنی، مکسور و در صیغه‌های جمع مذکر و مفرد مؤنث حاضر، مفتوح است؛ مانند: «يَذْهَبَانِ»، «يَذْهَبُونَ» و «تَذْهَبِينَ».

نوع اعراب این افعال ظاهری است، برخلاف اعراب صیغه‌های جمع مؤنث که مانند سایر اسمها و فعلهای مبنی، محلی است؛ به این معنا که هرگاه قبل از آنها هیچ یک از عوامل نصب یا جرّ یا جزم به کار نرفته باشد، محلاً مرفوع‌اند وگرنه، پیرو عامل نصب یا جزمی که بر آن درآمده است، محلاً منصوب یا مجزوم به شمار می‌روند؛ مانند: «يَذْهَبْنَ»، «أَنْ يَذْهَبْنَ» و «لَمْ يَذْهَبْنَ».

ج) نوع دیگر از اعراب فعل مضارع، اعراب تقدیری است. این نوع اعراب در فعل مضارع، مخصوص صیغه‌های «۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴» از فعل مضارع ناقص (اعم از ناقص واوی و یائی) است. این صیغه‌ها که طبق قواعد اعلال، ضمه آخر آنها حذف می‌گردد، در صورتی که عوامل نصب یا جزم بر آنها داخل نشده باشد، تقدیراً مرفوع‌اند؛ مانند: فعلهای «يَدْعُو»، «يَرْمِي»، «يَخْشَى» و «يَطْوِي» که همه مرفوع به ضمه مقدّر به شمار می‌روند.

اعراب نصب فعل مضارع و انواع آن

الف) علامت نصب در فعل مضارع، در صیغه‌های مفرد که علامت رفع آنها ضمه ظاهر است، فتحه است؛ مانند: «أَنْ يَذْهَبَ»، «أَنْ تَذْهَبَ»، «أَنْ أَذْهَبَ»، «أَنْ نَذْهَبَ» که همه، مضارع منصوب‌اند و علامت نصب آنها فتحه ظاهر است.

در صیغه‌های مثنی و دو صیغه جمع مذکر و مفرد مؤنث مخاطب، علامت نصب، حذف نون عوض رفع است؛ مانند: «أَنْ يَذْهَبَا»، «أَنْ يَذْهَبُوا» و «أَنْ تَذْهَبِي» که فعل مضارع منصوب‌اند و علامت نصب آنها حذف نون عوض رفع است که خود یکی از انواع اعراب لفظی یا ظاهری به شمار می‌رود.

ب) در صیغه‌های جمع مؤنث که هر دو مبنی‌اند، پس از داخل شدن ادوات نصب بر آنها هیچ تغییری در اعراب آنها پدید نمی‌آید؛ ولی باید آنها را محلاً منصوب تلقی کنیم. بنابراین، می‌گوییم: «أَنْ يَذْهَبْنَ» و «أَنْ تَذْهَبْنَ» هر دو محلاً منصوب‌اند.

ج) در آن دسته از افعال ناقص که به «الف» ختم شده‌اند، در صیغه‌هایی که علامت رفع آنها «ضمه» است، علامت نصب، «فتحه مقدّر» است؛ مانند: «أَنْ يَخْشَى» و «أَنْ يُطَوَّى» که هر دو فعل مضارع منصوب به شمار می‌روند و علامت نصب آنها فتحه مقدّر است.

در عین حال، علامت نصب سایر افعال ناقص که به «واو» یا «ياء» ختم می‌شوند، در صیغه‌های «۱»، «۴»، «۷»، «۱۳» و «۱۴» فتحه ظاهر است؛ مانند: «أَنْ يَرْمِي»، «أَنْ أَدْعُو»، «أَنْ أَرْمِي» و «أَنْ أَطْوِي»؛ یعنی، اعراب این گونه افعال در حالت نصب هیچ تفاوتی با فعل مضارع صحیح ندارد و علامت نصب آنها فتحه ظاهر است.

ضمناً در صیغه‌های مثنی و جمع مذکر از افعال ناقص همانند افعال صحیح، علامت نصب، حذف نون عوض رفع به شمار می‌رود؛ مانند:

«يَدْعُونَ» ← «أَنْ يَدْعُوا» و «يَدْعُونَ» ← «أَنْ يَدْعُوا».

«يَرْمِيَانِ» ← «أَنْ يَرْمِيَا» و «يَرْمُونَ» ← «أَنْ يَرْمُوا».

نمونه‌هایی از کاربرد فعل مضارع منصوب در آیات قرآن:

۱. وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ؛^{۷۶} فعل مضارع منصوب و علامت نصب آن فتحه ظاهر است.

۲. وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا؛^{۷۷} فعل مضارع منصوب و علامت نصب آن حذف نون عوض رفع است.

۷۶. بقره / ۲۶.

۷۷. آل عمران / ۱۸۸.

۳. وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ؛^{۷۸} فعل مضارع منصوب و علامت نصب آن فتحه مقدر است.

۴. أَقَامُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ؛^{۷۹} فعل مضارع منصوب و علامت نصب آن فتحه ظاهر است.

۵. وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا؛^{۸۰} (أَنْ يَهْدِيَنِي = أَنْ يَهْدِيَنِي)؛ فعل مضارع منصوب و علامت نصب آن فتحه ظاهر + نون وقایه + ضمیر متکلم وحده (مفعول به)؛ لِأَقْرَبَ (ل: حرف جر + أقرب: اسم تفصیل).

۶. وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ؛^{۸۱} فعل مضارع منصوب و علامت نصب آن فتحه مقدر + «ه» ضمیر متصل منصوب (= مفعول به).

۷. فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا؛^{۸۲} فعل مضارع منصوب و علامت نصب آن حذف نون عوض رفع است.

۸. وَمَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ؛^{۸۳} فعل مضارع منصوب و علامت نصب آن فتحه مقدر است.

اعراب جزم فعل مضارع

مشهورترین عوامل جزم فعل مضارع عبارت‌اند از: «لَمْ»، «لَا»، «يَنْهَى» و «إِنْ» شرطیه.

الف) علامت جزم در صیغه‌هایی که علامت رفعشان ضمه ظاهر است، سکون است؛ مانند: «يَذْهَبُ» ← «لَمْ يَذْهَبُ».

ب) در صیغه‌های مثنی، جمع مذکر غایب و مخاطب و مفرد مؤنث مخاطب نیز علامت جزم، حذف نون عوض رفع است؛ مانند: «يَذْهَبَانِ» ← «لَمْ يَذْهَبَا»، «يَذْهَبُونَ» ← «لَمْ يَذْهَبُوا»، «تَذْهَبِينَ» ← «لَمْ تَذْهَبِي».

ج) نوع اعراب صیغه‌های جمع مؤنث غایب و مخاطب، هنگام داخل شدن علامت جزم بر آنها، مانند سایر حالت‌های اعرابی رفع و نصب، محلی است؛ مانند: «يَذْهَبْنَ» ← «لَمْ يَذْهَبْنَ»، «تَذْهَبْنَ» ← «لَمْ تَذْهَبْنَ».

د) علامت جزم در فعل‌های معتل الآخر در صیغه‌های مفرد، حذف حرف عله است. بنابراین، آنچه پس از حذف حرف عله، در ظاهر باقی می‌ماند، تنها حالت تخفیف یافته مصوت‌های بلند

۷۸. یونس / ۳۷.

۷۹. یوسف / ۱۰۷.

۸۰. کهف / ۲۴.

۸۱. احزاب / ۳۷.

۸۲. مجادله / ۴.

۸۳. قصص / ۸۶.

«او»، «ای» و «آ» است؛ به این معنا که اگر برای مثال، فعلی به «او» ختم شده باشد، وقتی «لم» در آغاز آن به کار می‌رود، «او» به ضمه بدل می‌شود. در این موقعیت «واو» حذف می‌شود، ولی چون قبل از مصوت بلند «او»، همیشه ضمه وجود دارد، می‌توانیم بگوییم که مصوت بلند به مصوت کوتاه «أ» تخفیف می‌یابد؛ مانند: «يَدْعُو» ← «لَمْ يَدْعُ». به همین ترتیب اگر فعلهای «يَخْشَى» و «يَرْمِي» مجزوم شوند، مصوت بلند آخر آنها به مصوت کوتاه بدل می‌گردد؛ مانند: «يَخْشَى» ← «لَمْ يَخْشَ»، «يَرْمِي» ← «لَمْ يَرْمِ».^{۸۴}

علامت جزم در دیگر صیغه‌های معرب فعل مضارع ناقص، همان حذف نون عوض رفع است و از این نظر فرقی میان فعلهای صحیح و ناقص، هنگام مجزوم شدن آنها، وجود ندارد؛ مانند: «يَدْعُوَانِ» ← «لَمْ يَدْعُوَا»، «يَرْمُونَ» ← «لَمْ يَرْمُوا»، «تَخْشَوْنَ» ← «لَمْ تَخْشَوْا».

به هر حال، هرگاه «لم» بر فعل مضارع داخل شود، اولاً: آن را مجزوم می‌کند، ثانیاً: معنای ماضی منفی، (ساده یا نقلی) از آن برداشت می‌شود؛ مانند: «لَمْ يَذْهَبْ»؛ نرفت یا نرفته است.

نمونه‌هایی از کاربرد «لم» و «لَمَّا» در آیات قرآن:

۱. اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللّٰهُ الَّذِيْنَ جَاهَدُوْا مِنْكُمْ ؛^{۸۵} «لَمَّا يَعْلَمِ» (پس از اتصال به حرف ساکن بعدی: «لَمَّا يَعْلَمِ»)، فعل مضارع مجزوم و علامت جزم آن سکون است.

۲. وَاٰخِرِيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوْا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ ؛^{۸۶} فعل مضارع مجزوم و علامت جزم آن حذف نون عوض رفع است.

۳. فَلَمْ يَكْ يَنْفَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَاَوْا بِاَسْنَا ؛^{۸۷} «لَمْ يَكْ» (= لَمْ يَكُنْ)، فعل مضارع مجزوم و علامت جزم آن سکون است. «لَمَّا رَاَوْا» لمای ظرفیه زمانیه است، چون با فعل ماضی به کار رفته است.

۴. فَلَمَّا رَاَهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ ؛^{۸۸} «لَمَّا» در «لَمَّا رَاَهَا» ظرفیه است. «لم یعقب» فعل مضارع مجزوم و علامت جزم آن سکون است.

۵. قَالَتِ الْاَعْرَابُ اٰمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوْا وَلٰكِنْ قُوْلُوْا اَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْاِيْمَانُ فِيْ قُلُوْبِكُمْ ؛^{۸۹} «لم تؤمنوا» فعل مضارع مجزوم و علامت جزم آن حذف نون عوض رفع است. «لَمَّا يَدْخُلِ»

۸۴. ر. ک: ابن عقیل الهمدانی المصری، شرح ابن عقیل علی ألفیة ابن مالک، ص ۸۵.

۸۵. توبه / ۱۶.

۸۶. جمعه / ۳.

۸۷. مؤمن / ۸۵.

۸۸. نحل / ۱۰.

۸۹. حجرات / ۱۴.

(پس از اتصال به حرف ساکن بعدی «لَمَّا يَدْخُلِ») فعل مضارع مجزوم و علامت جزم آن سکون است.

۶. أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ؛^{۹۰} فعل مضارع مجزوم و علامت جزم آن حذف حرف عله است.

۷. وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ؛^{۹۱} فعل مضارع مجزوم و علامت جزم آن حذف حرف عله است.

چکیده

✓ فعل مضارع سه نوع اعراب لفظی، تقدیری و محلی را می‌پذیرد.

۱. اعراب لفظی یا ظاهری که:

الف) علامت رفع آن، ضمه ظاهری یا نون عوض رفع است.

ب) علامت نصب آن، فتحة ظاهری یا حذف نون عوض رفع است.

ج) علامت جزم آن، سکون یا حذف نون عوض رفع است.

۲. اعراب تقدیری که:

الف) علامت رفع در مضارع معتل الآخر (ناقص واوی، یائی و الفی) در صیغه‌های مفرد ضمه مقدّر است.

ب) علامت نصب در مضارع معتل الآخر (ناقص الفی) فتحة مقدّر است.

۳. اعراب محلی که:

✓ در صیغه‌های جمع مؤنث غایب و مخاطب در سه حالت اعرابی (رفع، نصب و جزم) است.

۹۰. حدید / ۱۶.

۹۱. حاقّه / ۲۵.

جلسه هفتم

حروف نصب (۱) حروف ناصب بالذات

اهداف درس.....	۴۸
حروف ناصب بالذات.....	۴۸
دو نکته کلی:.....	۴۸
حرف ناصب «أَنْ».....	۴۸
دو نکته دیگر درباره کاربرد «أَنْ»:.....	۴۹
حرف ناصب «لَنْ».....	۵۱
حرف ناصب «إِنَّ».....	۵۲
حرف ناصب «كَيْ».....	۵۳
چکیده.....	۵۴

اهداف درس

آشنایی با:

✓ ویژگیهای حروف نصب؛

✓ شروط نصبدهی هر یک از این حروف.

حروف ناصب بالذات

دو نکته کلی:

۱. این حروف از نظر معنا، فعل مضارع را به زمان آینده اختصاص می‌دهند؛ چه، فعل مضارع در حالت عادی بین زمان حال و آینده مشترک است، اما بعضی از حروف در زبان عربی، مانند: «س.» و «سَوْفَ» و حروف ناصب بالذات معنای فعل مضارع را به زمان آینده اختصاص می‌دهند.

۲. این حروف علاوه بر ویژگی مشترکشان، که همان تأثیرگذاری در اعراب فعل مضارع و اختصاص آن به زمان آینده است، هر کدام ویژگیهای اختصاصی دارند؛ مثلاً «أَنْ» و «كَيْ» حرف مصدری‌اند؛ «لَنْ» حرف نفی است و «إِذَنْ» حرف جواب و استقبال که باید در جواب سخن دیگری اظهار شود، یا آنکه جزا و نتیجه سخن پیشین باشد.

حرف ناصب «أَنْ»

حرف ناصب «أَنْ» هم حرف استقبال است، هم حرف نصب و هم حرف مصدری.

حرف استقبال: هرگاه حرف «أَنْ» به همراه فعل مضارع به کار رود، فعل مضارع را از نظر معنا به زمان آینده اختصاص می‌دهد.

حرف نصب: حرف «أَنْ»، فعل مضارع بعد از خود را، ظاهراً یا تقدیراً یا محلاً، منصوب می‌کند؛ برای مثال «أَنْ يَدْعُوَ» اعرابش ظاهری است و فتحه علامت اعراب نصب آن است؛ در «أَنْ يَخْشَى» نوع اعراب، تقدیری است؛ چون فعل مضارع، به «الف» ختم شده است و هیچ حرکتی را بر نمی‌تابد؛ اعراب «أَنْ يَذْهَبْنَ» نیز محلی است.

حرف مصدری: هرگاه «أن» همراه با فعل مضارع به کار رود، در حقیقت، به تأویل مصدر می‌رود؛ تأویل به معنی برگرداندن از ریشه «أول» به معنای رجوع است. بنابراین، تأویل به معنای ارجاع است و تأویل به مصدر یعنی ارجاع به مصدر. به این معنا که هرگاه «أن» با فعل مضارع به کار رود، مراد از «أن» و فعل مضارع منصوب بعد از آن، مفهوم مصدری آن است؛ مانند آیه مبارک *أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ*^{۹۲} که با «أن» شروع شده است. مفهوم آیه آن است که: اینکه شما روزه بگیرید، برای شما بهتر است؛ یا: روزه گرفتن شما برای شما بهتر است؛ یعنی: «صِيَامُكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ».

چنان که جمله «أَحَبُّ أَنْ تَنْجَحَ فِي الْإِمْتِحَانِ» به این معنا است که «أَحَبُّ نَجَاحِكَ فِي الْإِمْتِحَانِ»؛ گویی هیچ تفاوتی از نظر معنایی بین این دو عبارت وجود ندارد؛ در جمله اول فعل مضارع همراه با «أن»؛ و در جمله دوم مصدر مؤول (به تأویل برده شده) به کار رفته است.

در آیه *يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ*^{۹۳} نیز که به همان معنی «يُرِيدُونَ إطفاء نور الله بأفواههم» است؛ همین وضعیت به چشم می‌خورد؛ زیرا در متن آیه، فعل مضارع همراه با «أن»؛ و در جمله دوم مصدر مؤول (به تأویل برده شده) به کار رفته است.

جایگاه کاربرد «أن» ناصبه

به طور معمول زمانی از حرف «أن» همراه با فعل مضارع استفاده می‌کنیم که فعل قبل از آن بر ترس، اراده، امید، آرزو، امر کردن، امکان یا احتمال یا معانی مشابه دیگر دلالت داشته باشد و قطعیت و یقینی در معنای آنها به چشم نخورد.^{۹۴}

نتیجه آن که اگر فعل مضارع قبل از «أن» بر اطمینان و یقین و علم حتمی دلالت کند، فعل بعدی که همراه با حرف آن استعمال شده است، دیگر منصوب نمی‌شود و در این صورت اساساً حرف «أن»، ناصب نیست.^{۹۵}

دو نکته دیگر درباره کاربرد «أن»:

۱. گاه «أن» (که یکی از حروف مشبّهة بالفعل است) به «أن» تخفیف پیدا می‌کند که در این صورت فعل مضارع را منصوب نمی‌کند؛ یعنی، اگر چه شباهتی بین «أن» ناصبه و «أن» مخففة از «أن» وجود دارد، اما محل کاربرد این دو حرف به طور کامل از هم جدا است؛ یکی فعل مضارع را منصوب می‌کند و دیگری عامل نصب فعل مضارع نیست.

۹۲. بقره/ ۱۸۴.

۹۳. توبه/ ۳۲.

۹۴. توضیح آن که فعل مضارع همراه با «أن» در این موقعیت معادل مضارع التزامی فارسی است که به وقوع یا عدم وقوع کاری و پدید آمدن یا پدید نیامدن حالتی در زمان حال یا آینده همراه با شک و تردید، آرزو و تمنی، لزوم یا اراده دلالت می‌کند؛ ر. ک: یحیی معروف، فن ترجمه، ص ۱۹۵.

۹۵. ر. ک: عبدالغنی الدقر، معجم النحو، ص ۶۵.

مثلاً در آیه مبارک عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى^{۹۶} فعل «عَلِمَ» بر یقین و اطمینان دلالت دارد و از این رو، حرف «أَنْ» بعد از آن «أَنْ نَاصِب» فعل مضارع نیست. اما در عبارت «إِنِّي أَوْدُّ أَنْ أَلْتَقِيَ بِالْأَسْتَاذِ يَوْمَ السَّبْتِ»؛ من دوست دارم که شنبه آینده با استاد دیدار کنم، فعل قبل از حرف «أَنْ» بر معنای دوست داشتن دلالت دارد و امکان تحقق آن در آینده وجود دارد. برخلاف عبارت «إِنِّي أَرَى أَنْ لَا يَرْجِعُ أَحْمَدُ»؛ من معتقد هستم که احمد بر نمی‌گردد که «أَنْ» در آن قبل از فعل مضارع به کار رفته ولی چون فعل «أَرَى» بر اعتقاد و علم قطعی دلالت دارد، بنابراین، «أَنْ» حالت تخفیف‌یافته حرف «أَنْ» است و از این رو، فعل مضارع بعد از خود را منصوب نکرده است.

همچنین در آیه مبارک أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا [= أَنْ لَا] يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا^{۹۷} فعل «يَرَوْنَ» بر اعتقاد و علم قطعی دلالت دارد و «أَنْ» تخفیف‌یافته حرف «أَنْ» است و از این رو، فعل مضارع بعد از خود را منصوب نکرده است.

۲. اگر فعل به کار رفته قبل از «أَنْ»، بین احتمال و امکان یا علم و یقین متردد باشد، کاربرد هر دو وجه جایز است؛ مانند: وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً^{۹۸} که «وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً» نیز جایز است؛ چون فعل «حَسِبُوا» بین رجاء و احتمال از یک سو، و علم و یقین از سوی دیگر متردد است؛ یعنی، گاه مفید معنای گمان کردن و محتمل دانستن است و گاه گویای معنای علم داشتن و یقین کردن که البته متناسب با معنای آن در جمله باید فعل مضارع بعدی را منصوب یا مرفوع قرائت کرد.^{۹۹}

نمونه‌هایی از کاربرد فعل مضارع منصوب در معانی ترس، اراده، امید، آرزو، امر کردن، امکان یا احتمال:

۱. أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ^{۱۰۰}
۲. أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ^{۱۰۱}
۳. وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ^{۱۰۲}
۴. وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ^{۱۰۳}

۹۶. مزمل / ۲۰

۹۷. طه / ۸۹

۹۸. مائده / ۷۱

۹۹. ر. ک: ابن هشام، شرح قطر الندی و بل الصدی، ص ۸۹ - ۸۸

۱۰۰. بقره / ۷۵

۱۰۱. بقره / ۱۰۸

۱۰۲. رعد / ۲۵

۱۰۳. بقره / ۲۱۶

۵. تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ ^{۱۰۴}
۶. وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً ^{۱۰۵}
۷. لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ^{۱۰۶}
۷. أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ^{۱۰۷}
۸. قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُعْبِدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ^{۱۰۸}

حرف ناصب «لَنُ»

«لَنُ» حرف استقبال، نصب و نفی است؛ یعنی، مثل همه حروف ناصبه، معنای فعل مضارع را به زمان آینده اختصاص می‌دهد و آن را منصوب می‌کند. ویژگی اختصاصی آن هم این است که بیانگر مفهوم نفی است.

مشهور است که «لَنُ» بر نفی ابدی دلالت دارد، اما بر خلاف مشهور، باید دانست که حرف «لَنُ» بر نفی ابد دلالت نمی‌کند^{۱۰۹}، و اگر از آیه مبارک ﴿لَنُتْرَانِي﴾^{۱۱۰} مفهوم «هرگز مرا نمی‌بینی»، برداشت شده است، نه به خاطر «لَنُ» بلکه به خاطر دیدگاه خاص کلامی شیعه مبنی بر فقدان امکان رؤیت خدا در دنیا و آخرت است که در هر صورت، این ابدی بودن فقدان امکان رؤیت خداوند ربطی به «لَنُ» ندارد. یا در آیه مبارک وَ لَنُيَتِمَّنَّهُ أَبَدًا^{۱۱۱} اگرچه مفهوم «هرگز» وجود دارد، اما این مفهوم به «لَنُ» مربوط نیست بلکه با قید «أَبَدًا» در ارتباط است. بنابراین، می‌توان گفت که «لَنُ» بالذات حرف نفی مطلق است و نه نفی مؤکد.

نمونه‌هایی از کاربرد حرف «لَنُ» در آیات و روایات:

۱. وَ قَالُوا لَنُتَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً ^{۱۱۲}

۱۰۴. انفال / ۲۶.

۱۰۵. اسراء / ۱۶.

۱۰۶. شعراء / ۱۶.

۱۰۷. عنکبوت / ۲.

۱۰۸. زمر / ۱۱.

۱۰۹. سخن ابن هشام در این باره آن است که: «و«لَنُ» حرف یفید النفی والاستقبال ... ولا يقتضي تأكيداً ... بل قولك «لَنُ أقوم» محتمل لأن تريد بذلك أنك لا تقوم أبداً وأنت لا تقوم في بعض أزمنة المستقبل وهو موافق لقولك «لا أقوم» في عدم إفادة التأكيد: ر. ک: ابن هشام، شرح قطر الندی وبل الصدی، ص ۸۰ - ۷۹.

۱۱۰. اعراف / ۱۴۳.

۱۱۱. بقره / ۹۵.

۱۱۲. بقره / ۸۰.

۲. وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ^{۱۱۳}
۳. فَذُوقُوا فَلَنْ نَّزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا^{۱۱۴}
۴. لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا^{۱۱۵}
۵. وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَا تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا^{۱۱۶}
۶. قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا^{۱۱۷}
۷. وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ^{۱۱۸}
۸. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ^{۱۱۹}
۹. فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا^{۱۲۰}
۱۰. رَبَّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا^{۱۲۱}

حرف ناصب «إِذَنْ»

«إِذَنْ» حرف استقبال، نصب و جواب است؛ یعنی، فعل مضارع را به زمان آینده اختصاص می‌دهد و آن را با شروط خاصی منصوب می‌کند:

شروط عمل «إِذَنْ»

عمل کردن «إِذَنْ» در فعل مضارع پس از خود منوط به سه شرط است:

۱. در صدر کلام واقع شده باشد؛ یعنی، قبل از آن ضمیر، اسم یا فعلی به کار نرفته باشد، بلکه جمله‌ای در جواب سخن پیشین آمده باشد که اولین کلمه آن «إِذَنْ» باشد.

۱۱۳. بقره/ ۱۲۰.

۱۱۴. نبأ/ ۳۰.

۱۱۵. مجادله/ ۱۷.

۱۱۶. اسراء/ ۳۷.

۱۱۷. کهف/ ۶۷.

۱۱۸. نساء/ ۱۲۹.

۱۱۹. محمد/ ۳۴.

۱۲۰. مریم/ ۲۶.

۱۲۱. کهف/ ۱۴.

۲. بین «إِذَنْ» و فعل مضارع پس از آن فاصله‌ای نیفتاده باشد؛ یعنی، میان آن و فعل مضارع پس از آن، کلمه دیگری به کار نرفته باشد.

دو استثنا در این قاعده وجود دارد: یکی مربوط به زمانی است که قَسَم این فاصله را پدید آورده باشد و دیگری مربوط به زمانی که حرف نفی «لا» عامل این فاصله باشد؛ یعنی، اگر بگوئیم «إِذَنْ وَاللَّهِ أَرْجِعَ» یا «إِذَنْ لَا أَرْجِعَ» درست است. اما اگر کلمات دیگری بین «إِذَنْ» و فعل مضارع فاصله بیندازند، «إِذَنْ» در فعل مضارع بعد از خود، اثر نمی‌گذارد و آن را منصوب نمی‌کند.

۳. فعل مضارع بعد از آن، مخصوص زمان آینده باشد. بنابراین، اگر کسی بگوید: «سَأُزَوِّجُ فِي بَيْتِكَ»؛ من در آینده نه چندان دور برای دیدار شما به منزل شما می‌آیم، و ما در جواب بگوئیم: «إِذَنْ أَكْرَمَكَ»؛ بنابراین، تو را احترام می‌کنم، کاملاً درست است؛ چون بین «إِذَنْ» و فعل مضارع چیزی فاصله نشده و فعل مضارع پس از آن هم به زمان آینده اختصاص دارد. از این رو، کاربرد مضارع منصوب بعد از حرف «إِذَنْ» صحیح است.^{۱۳۲}

نکته دیگر آن که: هرگاه «فَ» پیش از «إِذَنْ» ذکر شود، عمل کردن و عمل نکردن «إِذَنْ» در فعل مضارع پس از خود جایز است؛ مثلاً در آیه مبارک أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا^{۱۳۳}، هر چند منعی برای عمل کردن «إِذَنْ» در فعل مضارع پس از آن وجود ندارد، اما چون فاء بر آن داخل شده است، «إِذَنْ» در فعل مضارع «يُؤْتُونَ» عمل نکرده و از این رو مرفوع باقی مانده است.

نمونه‌هایی از عمل نکردن «إِذَنْ» در فعل مضارع بعد از آن:

۱. وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبِثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا^{۱۳۴}؛ «إِذَنْ» (= إِذَا) در جواب سخنی دیگر نیست.

۲. قُلْ لَّنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِّنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا^{۱۳۵}؛ «إِذَنْ» (= إِذَا) در جواب سخنی دیگر نیست.

حرف ناصب «کي»

چهارمین حرف ناصب بالذات، حرف «کي» است که «لِ» از آغاز آن افتاده است (لِکَي). به این لام مکسور که برای بیان علت است، «لَامُ کَي» می‌گویند که گاه همراه با آن به کار می‌رود و در پاره‌ای از موارد نیز حذف می‌شود.

۱۳۲. ر. ک: ابن هشام، شرح قطر الندی و بل الصدی، ص ۸۲.

۱۳۳. نساء/ ۵۳.

۱۳۴. اسراء/ ۷۶.

۱۳۵. احزاب/ ۱۶.

«کي» مانند «أن»، حرف مصدریه است و مانند دیگر حروف ناصبه، حرف استقبال و نصب نیز به شمار می‌رود و با توجه به لام مکسوری که قبل از آن به کار می‌رود، بیانگر مفهوم تعلیل است؛^{۱۳۶} یعنی، همانند «أن» فعل مضارع بعد از خود را به تأویل مصدر می‌برد و مثل حروف دیگر نصب، معنای فعل مضارع را به زمان آینده اختصاص می‌دهد و با توجه به لام مکسوری که قبل از خود دارد، فعل مضارع را منصوب می‌کند. با این تفاوت که مصدر مؤول «کي» همیشه مجرور به حساب می‌آید. بنابراین، اگر این لام همراه با «کي» به کار رفته باشد، مصدر مؤول پس از آن مجرور به لام جرّ مذکور خواهد بود، وگرنه مجرور به لام جرّ مقدر به شمار خواهد رفت؛ مانند:

لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ؛^{۱۳۷} که یعنی: «لِعَدَمِ حُزْنِكُمْ»، و «جِئْتُ كَيْ أَتَعْلَمَ»؛ که یعنی: «جِئْتُ لِتَعْلَمَ».

نمونه‌هایی از کاربرد «کي»، «لِکي»، «کيلا» و «لِکيلا» در قرآن کریم:

۱. فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ^{۱۳۸}
۲. زَوَّجْنَاهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا^{۱۳۹}
۳. مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ^{۱۴۰}
۴. وَ مِنْكُمْ مَنْ يَرُدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا^{۱۴۱}
۵. فَاتَّبِعْكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ^{۱۴۲}

چکیده

- ✓ حروف ناصب بالذات عبارت‌اند از: «أن»، «لَن»، «إِذَنْ» و «كَيْ / لِكَيْ».
- ✓ این حروف دو خصوصیت مشترک دارند: یکی آن‌که فعلهای مضارع پس از خود را منصوب می‌کنند و دیگر آن‌که معنای آنها را به زمان آینده اختصاص می‌دهند.
- ✓ حروف ناصب بالذات ویژگیهای خاصی نیز دارند؛ به این ترتیب که حرف «أن» و «کي» مصدریه‌اند، حرف «لَن» حرف نفی است، حرف «إِذَنْ» هم حرف جواب یا جزا.

۱۳۶. ر. ک:، شرح قطر الندی وبل الصدی، ص ۸۱.

۱۳۷. آل عمران/ ۱۵۳.

۱۳۸. طه/ ۴۰.

۱۳۹. احزاب/ ۳۷.

۱۴۰. حشر/ ۷.

۱۴۱. نحل/ ۷۰.

۱۴۲. آل عمران/ ۱۵۳.

✓ «أن» زمانی فعل مضارع را منصوب می‌کند، که فعل قبل از آن بر مفاهیمی مانند: ترس، اراده، امکان، امرکردن، امید و مانند آن دلالت داشته باشد و امکان و احتمال وقوع آن منتفی نباشد؛ بنابراین، اگر فعل قبل از «أن»، که همراه با فعل مضارع به کار رفته، بر علم و یقین دلالت کند، دیگر در فعل ما بعد خود عمل نمی‌کند.

✓ شروط عمل «إذن» نیز عبارت‌اند از اینکه در صدر کلام جواب یا جزا واقع شده باشد و میان آن و فعل مضارع پس از آن (جز قسم یا لای نفی) فاصله‌ای وجود نداشته باشد.

جلسه هشتم

حروف نصب (۲)

حروف ناصب به «أَنْ مَقْدَرٌ»

اهداف درس.....	۵۸
حروف ناصب به «أَنْ مَقْدَرٌ».....	۵۸
الف) موارد جواز تقدیر و ذکر حرف «أَنْ».....	۵۹
ب) موارد تقدیر وجوبی حرف «أَنْ».....	۶۲
چکیده.....	۶۷

اهداف درس

آشنایی با:

✓ حروف ناصب به «أن مقدر»؛

✓ موارد جواز تقدیر حرف «أن»؛

✓ موارد تقدیر وجوبی حرف «أن».

حروف ناصب به «أن مقدر»

از میان چهار حرف ناصب بالذات، تنها حرف «أن» هم وقتی که در جمله حاضر است و هم وقتی که در تقدیر است، می‌تواند در فعل مضارع بعد از خود عمل کند. بنابراین، حرف «أن» در دو حالت عمل می‌کند:

۱. زمانی که در جمله حاضر است؛

۲. زمانی که با شرایطی در تقدیر گرفته می‌شود و فعل مضارع بعد از آن منصوب می‌گردد.

برای نمونه در آیه مبارک **يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ**^{۱۳۳} حرف «أن» بعد از فعل «يُرِيدُ» آمده است و در فعل مضارع بعد از خود (يُخَفِّفَ) عمل کرده و آن را منصوب کرده است.

اما در آیه مبارک **يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ**^{۱۳۴} در ظاهر از حرف «أن» خبری نیست، بلکه بعد از حرف جر «لام» در تقدیر گرفته شده است و حرف «لِ» به واسطه در تقدیر گرفتن آن، در فعل مضارع بعد از خود عمل کرده است.

از اینکه بگذریم، با وجود آن که حروف متعددی در زبان عربی، ناصب به «أن مقدر» به شمار می‌روند، اما همه آنها وضعیت یکسانی ندارند، بلکه ذکر «أن» همراه با بعضی از این حروف جایز است و در برخی موارد دیگر، کاربرد «أن» با آن حروف صحیح نیست و حروف مورد نظر تنها با در تقدیر گرفتن «أن» و بدون حضور آن

۱۳۳. نساء / ۲۸.

۱۳۴. نساء / ۲۶.

در جمله، موجب نصب فعل مضارع بعدی می‌شوند. در ادامه در دو بخش جداگانه درباره این حروف گفتگو می‌کنیم:

الف) موارد جواز تقدیر و ذکر حرف «أَنْ»^{۱۳۵}

در شش مورد، نصب فعل مضارع به واسطه «أَنْ» مقدّر جایز است؛ در تمامی این موارد حرف «أَنْ» هم می‌تواند در جمله حضور داشته باشد، که در این صورت نصب فعل مضارع بعد از آن به واسطه حرف «أَنْ» مذکور صورت می‌گیرد و هم می‌تواند در تقدیر گرفته شود، که در این صورت نصب فعل مضارع بعدی به واسطه «أَنْ» مقدّر خواهد بود:

۱. «لَام» تعلیل

نخستین موردی که «أَنْ» ناصب می‌تواند در تقدیر گرفته شود زمانی است که «لَام» تعلیل بر سر فعل مضارع درآمده باشد.^{۱۳۶} لام تعلیل، لام جرّ مکسوری است که هدف از وقوع فعل ماقبل را بیان می‌کند. نصب فعل مضارع در این حالت به واسطه حرف ناصب «أَنْ» است که در تقدیر گرفته می‌شود؛ برای نمونه در آیه مبارک وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ^{۱۳۷} خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است که «ما قرآن را بر تو نازل کردیم، تا آنچه را به تدریج برای آنان فرو فرستاده شده است، توضیح دهی».

در عین حال، پس از لام تعلیل ذکر «أَنْ» در جمله صحیح است؛ مانند: «حَسَنُ سِيرَتِكَ لِتُحْمَدَ» یا «لَأَنْ تُحْمَدَ» که ذکر و تقدیر «أَنْ» هر دو، جایز است.

با این همه، هرگاه پس از لام تعلیل حروف نفی «لَا» به کار رود، همراه کردن آن با «أَنْ» ناصب مذکور واجب است تا از کنار هم قرار گرفتن دو حرف لام جلوگیری شود؛ مانند: «كُنْ عَلَى حَذَرٍ لِّئَلَّا يَمَسَّكَ الضَّرُّ» (لئلا = لأن لا).

نمونه‌هایی از کاربرد لام تعلیل همراه با فعل مضارع در قرآن کریم:

۱. وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا^{۱۳۸}

۲. وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مَبْشَرَاتٍ وَ لِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ؛^{۱۳۹}

۳. إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مَبْشَرًا وَ نَذِيرًا * لِّتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ^{۱۴۰}

۱۳۵. «أَنْ» پر کاربردترین حرف ناصب است که بر خلاف سایر حروف ناصب، مقدّر آن نیز در فعل مضارع بعد از خود عمل می‌کند؛ ر. ک: ابن هشام، شرح قطر الندی و بل الصدی، ص ۸۴.

۱۳۶. ر. ک: امیل بدیع یعقوب، معجم الإعراب والإملاء، ص ۳۵۴.

۱۳۷. نحل / ۴۴.

۱۳۸. روم / ۲۱.

۱۳۹. روم / ۴۶. برخی «واو» را قبل از لام تعلیل، زائد می‌دانند.

۱۴۰. فتح / ۸ و ۹.

۴. لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ^{۱۴۱}

۲. «لام» عاقبت

دومین حالت جواز تقدیر و ذکر «أن» زمانی است که «لام» عاقبت (صیروت) بر سر فعل مضارع وارد شده باشد. لام عاقبت، همان لام جرّ مکسور است که عاقبت و پیامد وقوع فعل ماقبل را بیان می‌کند. میان لام عاقبت و لام تعلیل تفاوت ظاهری وجود ندارد و تنها زمانی می‌توانیم آنها را از همدیگر تشخیص دهیم که به معنای دقیق آنها در عبارتهای گوناگون توجه کنیم. برای نمونه در آیه مبارک فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا^{۱۴۲} در داستان حضرت موسی (علیه السلام) آمده است که خاندان فرعون او را از آب گرفتند تا دشمن آنان شود. با توجه به جنبه ادبی این تعبیر، باید توجه داشته باشیم که دلیل خاندان فرعون برای از آب گرفتن طفل شیرخواره این نبوده است که موسی (علیه السلام) دشمن آنان شود، بلکه سرانجام آن کار عملاً چنین رقم خورده است.^{۱۴۳}

بنابراین، تفاوت لام تعلیل و لام عاقبت را می‌توان به این صورت بیان کرد که پس از لام تعلیل، دلیل و سببی بیان می‌شود که مورد نظر فاعل فعل ماقبل بوده است و انگیزه فاعل از انجام فعل، دستیابی به دلیل و سبب مذکور پس از لام تعلیل است. ولی پس از لام عاقبت، نهایت و سرانجام فعل پیشین بیان می‌شود و چه بسا در پاره‌ای موارد چنین پیامد و سرانجامی، مقصود فاعل فعل ماقبل نباشد یا دست‌کم نتوان وقوع فعل را برای وصول به عاقبت و پیامد مذکور پس از لام عاقبت دانست. برای نمونه در آیه وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^{۱۴۴} لام در «لِيَعْبُدُونِ» (= لِيَعْبُدُونِي) لام تعلیل است و در عبارت: «خَلَقْنَا اللَّهَ لِنَمُوتَ» لام در «لِنَمُوتَ» لام عاقبت است.

۳. حروف عطف «واو»، «فاء»، «أو» و «ثم»

نکته مهم آنکه در زبان عربی اسم تنها به اسم عطف می‌شود. در عین حال ممکن است با حالتیابی مواجه شویم که در ظاهر فعل به اسم عطف شده باشد. این حالت جز با در تقدیر گرفتن «أن»، که فعل مضارع را به تأویل مصدر می‌برد، ممکن نیست؛ تا فعل با در تقدیر گرفتن حرف «أن» پیش از آن، حالت اسم پیدا کند و در این صورت بتواند به اسمی دیگر عطف شود.

بنابراین، به واسطه حروف عطف «واو»، «فاء»، «أو» و «ثم» می‌توان فعل مضارع منصوب را با در نظر گرفتن «أن» مقدر تأویل به مفرد برد و به اسم محضی که معنای فعلی ندارد و از مشتقات نیست، عطف کرد. نکته مهم دیگر آن است که ذکر «أن» پس از این حروف و خارج کردن آن از تقدیر نیز جایز است و مقدر دانستن آن واجب نیست. برای نمونه در آیه مبارک وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ

۱۴۱. نساء / ۱۶۵.

۱۴۲. قصص / ۸.

۱۴۳. لام عاقبت را لام صیروت یا لام مأل نیز خوانده‌اند؛ ر. ک: ابن هشام، مغنی اللیب عن کتب الأعراب، ج ۱، ص ۲۱۴.

۱۴۴. ذاریات / ۵۶.

أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ^{۱۴۵} به واسطه حروف عطف «أو» و با در تقدیر گرفتن حرف نصب «أن» فعل مضارع بعد از آن، یعنی «يُرْسِلَ»، به اسم محض و جامد «وَحْيًا» عطف شده است. همچنین فعل «يُوحِي» به واسطه «فاء» به اسم «وَحْيًا» عطف شده است. گویی تقدیر آیه چنین است: وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ إِرْسَالِ رَسُولٍ فَأَلْيَحْيَاءَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ . چون معطوف علیه این دو فعل «يُرْسِلَ، يُوحِي» یک اسم جامد «وَحْيًا» است، دو فعل مضارعی که بعد از «أو» و «فاء» به کار رفته‌اند با در تقدیر گرفتن حرف «أن» منصوب شده‌اند.

همچنین در عبارت «يَا أَيُّ الشُّجَاعِ الْفِرَارَ وَ يَسْلَمَ»؛ شجاع اِبا دارد از فرار کردن همراه با سالم ماندن، عبارت «و يَسْلَمَ» به «الْفِرَارَ» عطف شده است؛ «الْفِرَارَ» معطوف علیه است و از این رو، معطوف آن یا باید اسم باشد، یا فعل مضارعی که همراه با «أَنْ مَقْدَرٌ» تأویل به مصدر یا مفرد برود و تنها در این صورت است که می‌توان آن را به یک معطوف علیه اسمی غیرمشتق (محض) عطف کرد. از همین رو، واو عطف در این جمله در حقیقت، ناصب به «أَنْ» مقدر است که مطابق قاعده، ذکر آن هم صحیح است؛ مانند: «يَا أَيُّ الشُّجَاعِ الْفِرَارَ وَأَنْ يَسْلَمَ».

همچنین در عبارت «يَرْضَى الْجَبَانُ بِالْهَوَانِ ثُمَّ يَسْلَمَ»؛ ترسو به خواری و سالم ماندن رضایت می‌دهد، فعل «يَسْلَمَ» به وسیله حرف «ثُمَّ» به اسم جامد و محض «الْهَوَانِ» عطف شده است؛ از این رو، باید حرف «أَنْ» را بعد از «ثُمَّ» در تقدیر گرفت تا از نظر دستوری مشکلی پدید نیاید.

از این میان، حروف عطف «واو» و «فاء» کاربرد گسترده‌تری نسبت به «أو» و «ثُمَّ» دارند و کاربرد آنها مخصوص حالت‌های عطف فعل مضارع به اسم محض (جامد) نیست. بلکه هرگاه «ف» معنای سببیت و «و» معنای معیت را افاده کنند و بعد از جملات طلبی یا منفی نیز به کار رفته باشند، فعل مضارع پس از خود را منصوب می‌کنند. برای نمونه در جمله «لَا تَقْرُبُ مِنَ الشَّرِّ فَتَقَعَّ فِيهِ»، فاء گویای معنای سببیت و مسبوق به فعل نهی است که نوعی از جملات طلبی محسوب می‌گردد و از این رو، به واسطه در تقدیر گرفتن «أَنْ»، فعل مضارع بعد از خود را منصوب کرده است. همین وضعیت در جمله «لَا تَنْهَ عَنْ خُلُقٍ وَتَأْتِي مِثْلَهُ» نیز به چشم می‌خورد. در این دو مورد، خارج کردن «أَنْ» از تقدیر و ذکر آن در جمله، صحیح نیست و از نظر دستوری اشکال دارد. بنابراین، این موارد از این نظر شباهتی به حالت‌های عطف فعل مضارع به اسم جامد توسط «و» و «ف» ندارد.

نمونه‌هایی از کاربرد این قاعده در قرآن کریم:

۱. وَ قَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْ لَا أَنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا^{۱۴۶}
۲. فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ^{۱۴۷}

۱۴۵. شوری / ۵۱.

۱۴۶. فرقان / ۷.

۱۴۷. قصص / ۱۳.

۳. قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَوْا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ^{۱۴۸}
۴. سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَاسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ^{۱۴۹}
۵. لَيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا^{۱۵۰}
۶. أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ^{۱۵۱}

چند نمونه دیگر:

۱. «لَمْ أُذْنِبْ فَأَخَافَ».
۲. «لَمْ يُسْأَلْ فَيُجِيبَ».
۳. «لَا أَكَلِّمُكَ أَوْ تَعْتَذِرَ»^{۱۵۲}.
۴. «كُلُّ أَوْ تَشَبَعَ».
۵. «اسْتَمِعْ نَصْحَ الطَّيِّبِ أَوْ يَتِمَّ شِفَاءُكَ».
۶. «أَنْتَظِرُكَ حَتَّى تَعُودَ».
۷. «دَرَسْتُ لَا تُنْجَحَ».

ب) موارد تقدیر وجوبی حرف «أن»

علاوه بر موارد پیش گفته که تقدیر «أن» و ذکر آن، هر دو جایز است، موارد دیگری وجود دارد که «أن» فقط باید در تقدیر گرفته شود و در آن حالتها به هیچ وجه ظاهر کردن حرف «أن» صحیح نیست. این موارد عبارتند از:

۱. «لام» جحد

نخستین موردی که «أن» به طور وجوبی در تقدیر گرفته می‌شود، زمانی است که لام جحد همراه با فعل مضارع به کار رفته باشد. «لام» جحد، لام مکسوری است که بعد از «ما کان» یا «لَمْ یَكُنْ» و دیگر مشتقات

۱۴۸. یوسف / ۸۵.

۱۴۹. انعام / ۱۴۸.

۱۵۰. احزاب / ۲۴.

۱۵۱. نحل / ۴۵.

۱۵۲. حرف «أو» ناصب به «أن مقدر»، به معنای «إلی أن» یا «إلا أن» به کار رفته است.

آن همراه با فعل مضارع دیگری به کار رفته باشد و نفی موجود در جمله را تأکید کند^{۱۵۳}. برای نمونه در آیه مبارک لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ^{۱۵۴} «لِيَغْفِرَ» «لام جحد» همراه شده است.

جحد در لغت به معنای انکار است و لام جحد در حقیقت معنای نفی را که در جمله وجود دارد، تأکید می‌کند. بر این اساس، اگر ما آن را به «هرگز» برگردانیم، صحیح است؛ بنابراین، مفهوم آیه آن است که خداوند هرگز از گناه آنان در نمی‌گذرد. لام جحد با در تقدیر گرفتن وجوبی «أن» موجب می‌شود که فعل مضارع بعد از آن منصوب گردد. این لام در حقیقت حرف جرّ است و «أن مقدر» و فعل بعد از آن، در تأویل مصدر محلاً مجرور می‌شوند و متعلق به محذوفی قرار می‌گیرند که در واقع خبر «کان» تلقی می‌شود. برای نمونه صورت مؤول عبارت «مَا كَانَ أَحْمَدُ لِفَعْلٍ كَذَا» چنین است: «مَا كَانَ أَحْمَدُ مُرِيداً لِفَعْلٍ كَذَا»؛ احمد هرگز چنین کاری را انجام نمی‌داد.

نمونه‌هایی از کاربرد «لام جحد» در قرآن کریم:

۱. مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ^{۱۵۵}
۲. لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ^{۱۵۶}
۳. أَتَتْهُمْ رَسُولُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ^{۱۵۷}
۴. وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ^{۱۵۸}

۲. «فاء» سببیت

دومین موردی که «أن» ناصب به طور وجوبی در تقدیر گرفته می‌شود، زمانی است که «فاء سببیت» بر فعل مضارع وارد شده باشد. برای نمونه در آیه ۷۳ سوره مبارک نساء فاء سببیت به کار رفته و با در تقدیر گرفتن «أن ناصب»، فعل مضارع بعد از خود را منصوب کرده است: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً^{۱۵۹}؛ کاش همراه آنان بودم تا به فوز عظیمی دست می‌یافتم.

«فاء» وقتی ناصب به «أن مقدر» به شمار می‌رود که به لحاظ معنایی بیانگر سبب وقوع جمله ماقبل باشد و مسبوق به جملات منفی یا طلبی نیز باشد؛ منظور از جملات منفی جملاتی است که با یکی از حروف نفی

۱۵۳. ر. ک: ابن هشام، مغنی اللیب عن کتب الأعراب، ج ۱، ص ۲۱۱. ابن هشام نقل می‌کند که بعضی از دانشمندان لام جحد را لام تأکید نفی یا لام نفی خوانده‌اند؛ زیرا جحد انکار چیزی است که آدمی به آن علم دارد؛ نه مطلق انکار.

۱۵۴. نساء / ۱۳۷.

۱۵۵. بقره / ۱۴۳.

۱۵۶. اعراف / ۱۰۱.

۱۵۷. توبه / ۷۰.

۱۵۸. آل عمران / ۱۷۹.

۱۵۹. نساء / ۷۳.

منفی شده یا مشتمل بر معنای منفی باشد. منظور از جملات طلبی نیز، جملاتی است که در آنها معنای امر، دعا، نهی، استفهام، عرض، تحضیض، ترجی و تمنی به کار رفته باشد^{۱۶۰}:

نفی، مانند: لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا^{۱۶۱}

امر، مانند: يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صِرْحًا لَّعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ * أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ^{۱۶۲}

دعا، مانند: «رَبِّ وَفَّقْنِي فَلَا أَعْدَلَ عَن سَنَنِ السَّاعِينَ فِي خَيْرِ سَنَ»

نهی، مانند: وَلَا تَطْعُوا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي^{۱۶۳}

استفهام، مانند: فَهَلْ لَّنَا مِنْ شُفْعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا^{۱۶۴}

عرض (خواستن و طلب چیزی با نرمی و مهربانی)، مانند:

«يَا بَنَ الْكِرَامِ أَلَا تَدْنُو فَتَبْصَرَ مَا قَدْ حَدَّثُوكَ فَمَا رَأَىٰ كَمَنْ سَمِعَا»

تحضیض (خواستن و طلب چیزی با شدت و اصرار)، مانند: لَوْ لَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصْدَقَ^{۱۶۵}

ترجی، مانند: لَعَلَّهُ يَزَكِّي أَوْ يَذْكَرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ^{۱۶۶}

تمنی، مانند: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا^{۱۶۷}

۳. «واو» معیت

سومین موردی که باید «أن» به طور وجوبی در تقدیر باشد، زمانی است که واو معیت قبل از فعل مضارع به کار رفته باشد. واو معیت همان واو عطفی است که متضمن معنای معیت است و هرگاه مسبوق به جمله طلبی یا جمله منفی باشد، مانند «فاء» سببیت، باعث نصب فعل مضارع می‌شود و به واسطه «أن» مقدر، فعل مضارع بعد از خود را منصوب می‌کند؛^{۱۶۸} برای نمونه در جمله زیر واو معیت، مسبوق به فعل نهی است:

۱۶۰. ر. ک: محمد أسعد النادری، نحو اللغة العربية، ص ۳۲۴ - ۳۲۲.

۱۶۱. فاطر / ۳۶.

۱۶۲. غافر / ۳۶ و ۳۷.

۱۶۳. طه / ۸۱.

۱۶۴. اعراف / ۵۲.

۱۶۵. منافقون / ۱۰.

۱۶۶. عبس / ۳ و ۴.

۱۶۷. نساء / ۷۳.

۱۶۸. ر. ک: محمد أسعد النادری، نحو اللغة العربية، ص ۳۲۷ - ۳۲۶.

«لَا تَأْمُرُوا بِالْخَيْرِ وَتُعْرِضُوا عَنْهُ»؛ به نیکی دستور ندهید؛ حال آن که خودتان از آن روی برمی گردانید. در این جمله، واو همراه با فعل مضارع به کار رفته و مسبوق به فعل طلبی است. بنابراین، این واو، واو معیت است و به واسطه تقدیر حرف ناصب «أن» فعل مضارع بعد از خود را منصوب کرده است.

واو معیت بیشتر در چهار مورد، فعل مضارع بعد از خود را منصوب می کند:

۱. پس از امر، مانند: «فَقُلْتُ ادْعِي وَاذْعُو أَنْ أُنْذِيَ لَصَوْتٍ أَنْ يُنَادِيَ دَاعِيَانِ»

۲. پس از نهی، مانند: «لَا تَنْهَ عَنْ خُلُقٍ وَتَأْتِي مِثْلَهُ عَارُ عَلَيْكَ إِذَا فَعَلْتَ عَظِيمٌ»

۳. پس از نفی، مانند: «وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ»^{۱۶۹}

۴. پس از تمنی، مانند: «لَيْتَ خَالِدًا يَقُولُ وَيَعْمَلُ فِيمَا يَقُولُ».

۴. «حَتَّى»

مورد دیگری که در تقدیر گرفتن حرف ناصب «أن» واجب است، پس از حرف جرّ «حَتَّى» است که در مواردی همراه با فعل مضارع به کار می رود. وقتی «حَتَّى» بر سر فعل مضارع داخل شده باشد، به ناچار باید «أن» را در تقدیر گرفت و نصب آن را به واسطه «أن مقدر» قلمداد کرد. برای نمونه در آیه مبارک قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى ،^{۱۷۰} فعل مضارع «يَرْجِعُ» پس از «حَتَّى» به واسطه «أن مقدر» منصوب شده است.

نکته دیگری که تذکر آن لازم است، این که در بسیاری از موارد به ویژه در عربی معاصر، بین «لِ» (لام تعلیل) و «حَتَّى» در معنا و مفهوم تفاوت وجود دارد. «لِ» معمولاً برای بیان هدف زودیاب یا آسان یاب است؛ برای نمونه در جمله «قُمْتُ مِنْ مَكَانٍ لِأَذْهَبَ مِنَ الصَّفِّ»؛ من بلند شدم تا از کلاس خارج شوم، رسیدن به هدف، دیریاب و دور از دسترس نیست. اما «حَتَّى» برای هدف دیریاب یا دشواریاب به کار می رود؛ برای نمونه در جمله «نُقَاتِلُ قُوَاتِ الْإِسْلَامِ الْأَعْدَاءَ حَتَّى يَسُودَ الْإِسْلَامُ»؛ نیروهای اسلام با دشمنان می جنگند تا اسلام سروری یابد، با توجه به زودیاب نبودن سروری اسلام در اثر کارزار نیروهای مسلمان با دشمنان، در این مورد، علی القاعده به کاربردن «حَتَّى» دقیق تر و صحیح تر است.

در عین حال، یکی از معانی «حَتَّى»، همان معنای لام تعلیل است و در حقیقت، میان آنها فرقی نیست؛ مانند جمله: «أَطِيعِ اللَّهَ حَتَّى تَفُوزَ بِرِضَاهُ» که یعنی: «أَطِيعِ اللَّهَ لَتَفُوزَ بِرِضَاهُ».

علاوه بر این، در موارد زیادی «حَتَّى» به معنای «إِلَى أَنْ» (تا اینکه) یا «إِلَّا أَنْ» (مگر اینکه) به کار می رود؛ مانند آیه مبارک: وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ؛^{۱۷۱} که «حَتَّى» در آن به معنای «إِلَى أَنْ»

۱۶۹. آل عمران / ۱۴۲.

۱۷۰. طه / ۹۱.

۱۷۱. حجر / ۹۹.

استعمال شده است؛ چنان که در آیه مبارک: **وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا**؛^{۱۷۲} «حتی» به معنای «إِلَّا أَنْ» به کار رفته است.

نمونه‌هایی از کاربرد «حتی»، به عنوان حرف ناصب به «أَنْ مَقْدَر» در قرآن کریم:

۱. **وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ**؛^{۱۷۳} «حتی»: به معنای «لام تعلیل».
۲. **وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ**؛^{۱۷۴} «حتی»: به معنای «إِلَى أَنْ».
۳. **وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً**؛^{۱۷۵} «حتی»: به معنای «إِلَى أَنْ».
۴. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا**؛^{۱۷۶} «حتی»: به معنای «إِلَّا أَنْ».

۱۷۲. قصص/۵۹.

۱۷۳. محمد/۳۱.

۱۷۴. حجرات/۵.

۱۷۵. حج/۵۵.

۱۷۶. نور/۲۷.

چکیده

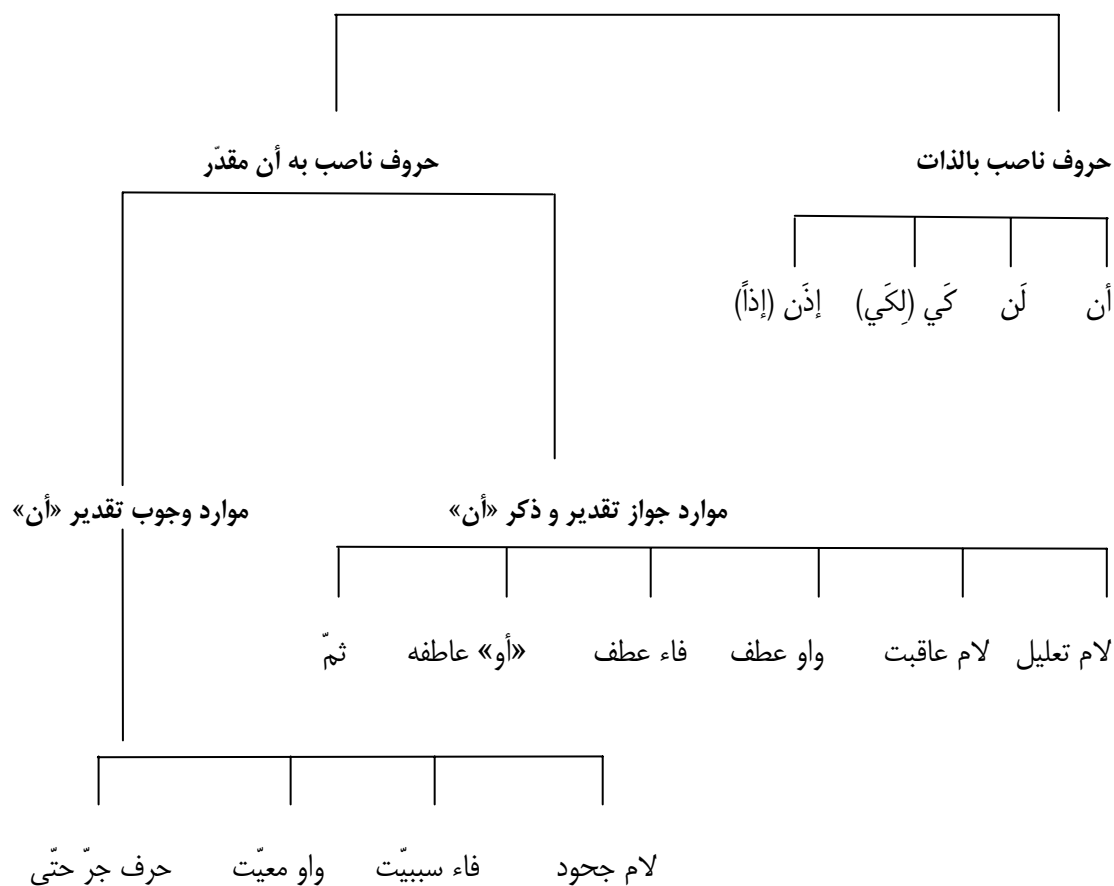
✓ در شش مورد، ذکر و تقدیر «أَنْ» ناصبه، هر دو جایز است؛ پس از:

۱. لام تعلیل؛ ۲. لام عاقبت؛ ۳. حرف عطف «واو»؛ ۴. حرف عطف «فاء»؛ ۵. حرف عطف «أو»؛ ۶. حرف عطف «ثم».

✓ در چهار مورد تقدیر «أَنْ» ناصبه واجب است؛ پس از:

۱. لام جحد؛ ۲. فاء سببیت؛ ۳. واو معیت؛ ۴. «حتی».

حروف نصب



جلسه نهم

ادوات جازم

اهداف درس	۷۰
ادوات جازم یک فعل مضارع	۷۰
«لَمْ» و «لَمَّا»	۷۰
«لَا» امر (ل)	۷۲
«لَا»ی نهی	۷۴
ادوات جازم دو فعل مضارع	۷۷
چند نکته درباره ادوات شرط:	۷۸
چکیده	۸۱

اهداف درس

آشنایی با:

✓ ادوات جازم یک فعل مضارع؛

✓ ادوات جازم دو فعل مضارع.

ادوات جازم یک فعل مضارع

ادوات جازم فعل مضارع بر دو نوع‌اند: بعضی از آنها یک فعل مضارع و برخی دیگر دو فعل مضارع را مجزوم می‌کنند. دسته اول چهار حرف‌اند که هرگاه با یکی از افعال مضارع همراه شوند آن را مجزوم می‌کنند. این چهار حرف عبارت‌اند از: «لَمْ»، «لَمَّا»، «لَام» امر (ل) و «لَا»ی نهی.

«لَمْ» و «لَمَّا»

«لَمْ» و «لَمَّا» را حروف نفی و حروف قلب نام‌گذاری کرده‌اند؛ از آنجا که این حروف فعل مضارع را منفی می‌کنند، به آنها حرف نفی و از آنجا که معنای فعل مضارع را به زمان گذشته برمی‌گردانند، به آنها حروف قلب گفته‌اند. توضیح آن که فعل مضارع، در حالت عادی، می‌تواند هم بر زمان حال و هم بر زمان آینده دلالت داشته باشد. وقتی می‌گوییم: «يَذْهَبُ»، می‌رود، هم می‌تواند منظور این باشد که الآن دارد می‌رود، یا اینکه بعداً می‌رود. اما وقتی «لَمْ» در آغاز آن قرار بگیرد، حتماً زمان آن به گذشته برمی‌گردد: «لَمْ يَذْهَبْ»؛ یعنی، «نرفت» یا «نرفته است» و «لَمَّا يَذْهَبُ»؛ یعنی، «هنوز نرفته است».

«لَمْ» و «لَمَّا» همراه با فعل مضارع

غایب	مذکر	مفرد	لَمْ / لَمَّا يَذْهَبُ
	مثنی		لَمْ / لَمَّا يَذْهَبَانِ
	جمع		لَمْ / لَمَّا يَذْهَبُونَ
مؤنث	مفرد		لَمْ / لَمَّا تَذْهَبُ

	مثنی	لَمْ / لَمَّا تَذْهَبَا
	جمع	لَمْ / لَمَّا يَذْهَبْنَ
مخاطب	مفرد	لَمْ / لَمَّا تَذْهَبُ
	مثنی	لَمْ / لَمَّا تَذْهَبَا
	جمع	لَمْ / لَمَّا تَذْهَبُوا
	مفرد	لَمْ / لَمَّا تَذْهَبِي
	مثنی	لَمْ / لَمَّا تَذْهَبَا
	جمع	لَمْ / لَمَّا تَذْهَبْنَ
متکلم	وحده	لَمْ / لَمَّا أَذْهَبُ
	مع الغیر	لَمْ / لَمَّا نَذْهَبُ

تفاوت‌های «لَمْ» و «لَمَّا»

۱. اولین تفاوتی که میان «لَمْ» و «لَمَّا» به چشم می‌خورد، آن است که «لَمْ» تنها با فعل مضارع به کار می‌رود و هرگز بعد از آن فعل ماضی به کار نمی‌رود، اما «لَمَّا» هم می‌تواند با فعل ماضی و هم با فعل مضارع به کار رود، با این تفاوت که «لَمَّا» بی‌ی که با فعل ماضی به کار می‌رود، ظرف زمان (قید زمان) است و نفی نیست.

۲. تفاوت دیگر آن است که «لَمْ» می‌تواند با فعل مضارع بعد از حرف شرط بیاید، اما «لَمَّا» در این موقعیت کاربرد ندارد؛ برای نمونه در جمله «إِنْ لَمْ تَجْتَهِدْ تَنْدَمْ»، «لَمْ» بعد از «إِنْ» شرطیه همراه با فعل مضارع ذکر شده است، اما «لَمَّا» را نمی‌توان در این موقعیت به کار برد.^{۱۷۷}

نمونه‌هایی از کاربرد «لَمْ» و «لَمَّا» در قرآن کریم:

۱۷۷. تفاوت دیگری که میان «لَمْ» و «لَمَّا» وجود دارد آن است که هر چند هر دو معنای فعل مضارع را به زمان ماضی منفی برمی‌گردانند، اما «لَمْ» فعل مضارع را در برهه‌ای خاص از زمان گذشته نفی می‌کند، بر خلاف «لَمَّا» که نفی آن متعلق به همه اجزای زمان گذشته است؛ به گونه‌ای که این نفی از آن زمان شروع می‌شود و تا زمان حال استمرار می‌یابد. از همین رو، گفتن جمله‌ای شبیه: «لَمْ يَقُمْ أَحْمَدُ ثُمَّ قَامَ» صحیح است، ولی عبارت: «لَمَّا يَقُمْ أَحْمَدُ ثُمَّ قَامَ» درست نیست.

۱. أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ^{۱۷۸}
۲. أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ^{۱۷۹}
۳. وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ^{۱۸۰}
۴. وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ^{۱۸۱}
۵. بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ^{۱۸۲}
۶. أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ^{۱۸۳}

«لام» امر (ل)

صیغه‌های غایب فعل مضارع، اعم از مذکر و مؤنث، و صیغه‌های متکلم وحده و مع‌الغیر را می‌توان با لام امر مجزوم کرد و معنای امری را از آنها برداشت کرد. مانند:

علی باید برود. ← لِيَذْهَبْ عَلِيٌّ

مریم باید برود. ← لِتَذْهَبْ مَرْيَمُ

آن زنان باید بروند. ← لِيَذْهَبْنَ

من باید بروم. ← لِأَذْهَبُ

ما باید بریم. ← لِنَذْهَبْ

علاوه بر این، لام امر تنها زمانی همراه با صیغه‌های مخاطب به کار می‌رود که مجهول باشند؛ یعنی، چنان‌که اشاره کرده‌ایم، لام امر تنها با صیغه‌های غایب و متکلم، اعم از معلوم و مجهول، به کار می‌رود، در حالی که کاربرد آن جز با صیغه‌های مجهول مخاطب صحیح نیست.

۱۷۸. آل عمران / ۱۴۲.

۱۷۹. لقمان / ۳۱.

۱۸۰. زمر / ۴۷.

۱۸۱. جمعه / ۳.

۱۸۲. یونس / ۳۹.

۱۸۳. توبه / ۱۶. در پاره‌ای کاربردهای ادبی، گاه «لَمَّا» به صورت «لَمَّا» به کار رفته است که در حقیقت نه حرف جازم فعل مضارع است و نه اسم زمان («لَمَّا»ی شرطیه)؛ مانند: ﴿إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ﴾ (طارق / ۴).

«لام امر» همراه با فعل معلوم

غایب	مذكر	مفرد	لِيَضْرِبْ
	مذكر	مثنی	لِيَضْرِبَا
	مذكر	جمع	لِيَضْرِبُوا
مؤنث	مفرد	مفرد	لَتَضْرِبْ
	مثنی	مثنی	لَتَضْرِبَا
	جمع	جمع	لِيَضْرِبْنَ
مخاطب	مذكر	مفرد	اِضْرِبْ
	مذكر	مثنی	اِضْرِبَا
	مذكر	جمع	اِضْرِبُوا
	مؤنث	مفرد	اِضْرِبِي
	مؤنث	مثنی	اِضْرِبَا
	مؤنث	جمع	اِضْرِبْنَ
متكلم	وحده	لَاِضْرِبْ	
	مع الغير	لَنْضْرِبْ	

«لام امر» همراه با فعل مجهول

مذكر	مفرد	لِيُضْرَبْ
	مثنی	لِيُضْرَبَا

غایب	جمع	لِيُضْرَبُوا
	مفرد	لِتُضْرَبَ
	مثنی	لِتُضْرَبَا
	جمع	لِيُضْرَبْنَ
مخاطب	مفرد	لِتُضْرَبَ
	مثنی	لِتُضْرَبَا
	جمع	لِتُضْرَبُوا
	مفرد	لِتُضْرَبِي
	مثنی	لِتُضْرَبَا
	جمع	لِتُضْرَبْنَ
متکلم	وحده	لَا تُضْرَبُ
	مع الغير	لَنْضْرَبَ

نکته دیگر این است که لام امر همیشه مکسور است، مگر آنکه یکی از حروف «واو» و «فاء» قبل از آن استعمال شوند که در این صورت، کسره لام به سکون بدل می‌شود؛ مانند: فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ^{۱۸۴} علاوه بر این، لام امر گاه پس از «ثُمَّ» نیز ساکن خوانده می‌شود، اما ساکن خواندن آن پس از حرف «ثُمَّ» واجب نیست.

«لا»ی نهی

چهارمین حرف از حروف جازم فعل مضارع، لای نهی است؛ مانند: «لا يَذْهَبُ»؛ نباید برود، «لا تَذْهَبُ»؛ مرو و «لا أَذْهَبُ»؛ نباید بروم.

نکته قابل توجه این که لای نهی، بر خلاف لام امر، همراه با چهارده صیغه فعل مضارع، چه به صورت معلوم و چه به صورت مجهول، به کار می‌رود و آنها را مجزوم می‌کند:

«لا»ی نهی همراه با فعل معلوم

غایب	مذکر	مفرد	لا یَضْرِبُ
		مثنی	لا یَضْرِبَا
		جمع	لا یَضْرِبُوا
مؤنث		مفرد	لا تَضْرِبُ
		مثنی	لا تَضْرِبَا
		جمع	لا یَضْرِبْنَ
مخاطب	مذکر	مفرد	لا تَضْرِبُ
		مثنی	لا تَضْرِبَا
		جمع	لا تَضْرِبُوا
	مؤنث	مفرد	لا تَضْرِبِي
		مثنی	لا تَضْرِبَا
		جمع	لا تَضْرِبْنَ
متکلم	وحده		لا أُضْرِبُ
	مع الغیر		لا نَضْرِبُ

«لا»ی نهی همراه با فعل مجهول

مذکر	مفرد	لا يُضْرَبُ
------	------	-------------

غایب	مثنی	لا يُضْرَبَا
	جمع	لا يُضْرَبُوا
مؤنث	مفرد	لا تُضْرَبُ
	مثنی	لا تُضْرَبَا
	جمع	لا يُضْرَبْنَ
مخاطب	مفرد	لا تُضْرَبُ
	مثنی	لا تُضْرَبَا
	جمع	لا تُضْرَبُوا
	مفرد	لا تُضْرَبِي
	مثنی	لا تُضْرَبَا
	جمع	لا تُضْرَبْنَ
متکلم	وحده	لا أُضْرَبُ
	مع الغير	لا تُضْرَبُ

نکته مهم دیگر آن که لای نفی و لای نهی، هر چند به تنهایی از نظر ظاهری با هم تفاوت ندارند، اما لای نهی فعل مضارع را مجزوم می‌کند، در حالی که «لای» نفی تغییری در اعراب آن پدید نمی‌آورد؛ برای نمونه: «يَذْهَبُ» می‌رود ← «لا يَذْهَبُ» نمی‌رود ← «لا يَذْهَبُ» نباید برود.

همچنین لام امر (لِ) و لای نهی (لا) فعل مضارع را به زمان آینده اختصاص می‌دهند و چنانچه شأن مخاطب بالاتر از گوینده باشد، فعل مضارع از نظر معنایی جنبه درخواست و خواهش و دعا پیدا می‌کند که در

این صورت، به «ل» و «لا» حروف دعائیه می‌گویند؛ مانند: وَ نَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِيَ عَلَيْنَا رَبُّكَ^{۱۸۵} و رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا^{۱۸۶}

نمونه‌هایی از کاربرد لام امر و لای نهی در قرآن کریم:

۱. فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَ لْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^{۱۸۷}
۲. فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ^{۱۸۸}
۳. قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ^{۱۸۹}
۴. فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ^{۱۹۰}
۵. فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ^{۱۹۱}
۶. وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا^{۱۹۲}
۷. وَ لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا^{۱۹۳}
۸. بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ^{۱۹۴}

ادوات جازم دو فعل مضارع

ادوات دیگری در عربی وجود دارند که دو فعل مضارع را مجزوم می‌کنند. این ادوات که آنها را ادوات شرط نیز می‌نامند، عبارت‌اند از:

۱. «إِنْ»، مانند: «إِنْ تَكْسَلْ تَخْسَرْ».
۲. «إِذَا»، مانند: «إِذَا تَتَعَلَّمْ تَتَقَدَّمْ».

۱۸۵. زخرف / ۷۷.

۱۸۶. بقره / ۲۸۶.

۱۸۷. توبه / ۸۲.

۱۸۸. یونس / ۸۵.

۱۸۹. یونس / ۵۸.

۱۹۰. هود / ۴۶.

۱۹۱. نحل / ۷۴.

۱۹۲. اسراء / ۳۶.

۱۹۳. کهف / ۲۳.

۱۹۴. انبیاء / ۵.

۳. «مَنْ»، مانند: «مَنْ يَطْلُبُ يَجِدْ».
۴. «مَا»، مانند: «مَا تَتَعَلَّمُ فِي الصَّغَرِ يَنْفَعَكَ فِي الْكِبَرِ».
۵. «مَهُمَا»، مانند: «مَهُمَا تَأْمُرُ بِالْخَيْرِ أَفْعَلُهُ».
۶. «أَيَّ»، مانند: «أَيَّ تُكْرِمُ أَكْرَمُ».
۷. «كَيْفَمَا»، مانند: «كَيْفَمَا تَتَوَجَّهْ أَتَوَجَّهْ».
۸. «مَتَى»، مانند: «مَتَى يَصْلُحُ بَاطِنُكَ يَصْلُحُ ظَاهِرُكَ».
۹. «أَيْنَمَا»، مانند: «أَيْنَمَا تَذْهَبُ تَنْجَحُ».
۱۰. «أَيَّانَ»، مانند: «أَيَّانَ تَسْأَلُنِي أُجِيبُكَ».
۱۱. «أَنَّى»، مانند: «أَنَّى يَذْهَبُ صَاحِبُ الْعِلْمِ يُكْرَمُ».
۱۲. «حَيْثُمَا»، مانند: «حَيْثُمَا تَسْقُطُ تَثْبُتُ».

چنان که ملاحظه می‌کنیم، این ادوات دو فعل مضارع پس از خود را مجزوم می‌کنند. در این حالت، یعنی پس از داخل شدن ادوات شرط بر جمله شرطیه، فعل اول را فعل شرط و فعل دوم را فعل جواب یا جزای شرط می‌نامند.

نکته دیگر اینکه بیشتر ادوات جازم دو فعل مضارع، اسم به شمار می‌روند و از این جهت، نحویان برای آنها نقش اعرابی در نظر گرفته‌اند. در این میان تنها «إِنْ» و «إِذَا» حرف هستند که از همین رو، نقش اعرابی برای آن دو در نظر گرفته نشده است.

چند نکته درباره ادوات شرط:

۱. «إِنْ» به طور کلی پرکاربردترین و مهم‌ترین ادوات شرط است؛ چنان که سایر ادوات شرط، به نوعی، با دربرداشتن مفهوم «إِنْ» شرطیه، دو فعل مضارع را مجزوم می‌کنند؛ به این معنا که مثلاً اگر می‌گوییم: «مَا تَتَعَلَّمُ فِي الصَّغَرِ يَنْفَعَكَ فِي الْكِبَرِ» در حقیقت منظور آن است که «إِنْ تَتَعَلَّمُ شَيْئاً فِي الصَّغَرِ يَنْفَعَكَ فِي الْكِبَرِ».
۲. «مَنْ» و «مَا»ی شرطیه نیز مانند «مَنْ» و «مَا»ی موصوله به ترتیب، بیشتر برای جاندار و غیرجاندار به کار می‌روند؛ هر چند در پاره‌ای کاربردهای ادبی عملاً این تفاوت در نظر گرفته نشده است.
۳. «مَهُمَا»، مانند «مَا»، اسم مبهم است و برای غیرعاقل به کار می‌رود؛ مانند:
وَقَالُوا مَهُمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ^{۱۹۵}

مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ^{۱۹۶}

وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ^{۱۹۷}

۴. «أَيَّ» تنها ادوات شرط معرب است که بیشتر برای اسم بعد از خود، مضاف واقع می‌شود. در عین حال، در پاره‌ای موارد، مضاف‌الیه آن حذف و به جای آن تنوین افزوده می‌شود که به آن تنوین عوض از مضاف‌الیه می‌گویند. بنابراین، هم عبارت «أَيَّ رَجُلٍ تُكْرِمُ أَكْرِمُ» صحیح است، هم «أَيَّا تُكْرِمُ أَكْرِمُ». در هر صورت، اسم شرط «أَيَّ» در جملات مختلف نقشهای گوناگون نحوی می‌پذیرد و حروف جر نیز در آن عمل می‌کنند؛^{۱۹۸} مانند: «أَيَّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»^{۱۹۹}، «بِأَيِّ قَلَمٍ تَكْتُبُ أَكْتُبُ» و «كِتَابَ أَيِّ تَقْرَأُ أَقْرَأُ».

۵. بعضی از ادوات شرط تنها همراه با «مَا»، که در حقیقت مای زائده کافه است، افعال مضارع پس از خود را مجزوم می‌کنند؛ مانند: «حَيْثُ» و «إِذَا» («حَيْثُمَا» و «إِذْمَا») و برخی دیگر گاه همراه با «مَا» و گاه بدون آن؛ مانند: «إِنْ»، «أَيَّ»، «مَتَى»، «أَيَّانَ» و «أَيْنَ» که به این صورت نیز به کار می‌روند: «إِنْ مَا (إِمَّا)، (أَيَّ، أَيْ، أَيَّ + مَا)، «مَتَى مَا»، «أَيَّانَ مَا» و «أَيْنَمَا». اما بقیه ادوات شرط هرگز همراه با «مَا» به کار نمی‌روند: مَنْ، مَا، مَهْمَا و أَنَّى.^{۲۰۰}

۶. «إِنْ» گاه با «مَا» همراه و در آن ادغام می‌شود: «إِنْ مَا» ← «إِمَّا»؛ بنابراین، «إِمَّا»ی شرطیه را نباید با «إِمَّا»ی تفصیله، که حرف تفصیل غیرعامل است، اشتباه کرد؛ مانند آیه مبارک: «وَأَيُّهَا يَنْزَعُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ»^{۲۰۱} که «إِمَّا»ی به کار رفته در آن شرطیه است.

۷. «مَتَى» و «أَيَّانَ» متضمن معنای ظرف زمان و «أَيْنَ، أَنَّى و حَيْثُمَا» متضمن مفهوم ظرف مکان است.

۸. شرط همراه با «إِنْ» و بقیه ادوات جازم شرط محقق الوقوع نیست؛ یعنی، وقوع آن مورد شک و تردید است، بر خلاف فعل شرط «إِذَا» (از ادوات غیرجازم که در آینده بیشتر با آن آشنا خواهیم شد) که شرط آن محقق الوقوع است. برای نمونه در آیه مبارک: «إِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ» به این سبب از «إِذَا» استفاده شده است که تحقق شرط طلوع آفتاب قطعی است. مفسران قرآن کریم نیز همین نکته را دلیل کاربرد «إِذَا» در آغاز بسیاری از شرطهای قرآنی ذکر کرده‌اند؛ چنان‌که همچنین در آیه مبارک: «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ»^{۲۰۲} به این جهت از «إِذَا» استفاده شده است که در منطق قرآن، وقوع قیامت امری قطعی و تخطی‌ناپذیر است.

نمونه‌هایی از کاربرد ادوات شرط در قرآن کریم:

۱۹۶. نساء/ ۱۲۳.

۱۹۷. بقره/ ۱۹۷.

۱۹۸. ر. ک: عبدالغنی الدقر، معجم النحو، ص ۷۹.

۱۹۹. اسراء/ ۱۱۰.

۲۰۰. ر. ک: عبدالغنی الدقر، معجم النحو، ص ۱۵۸.

۲۰۱. اعراف/ ۲۰۰.

۲۰۲. واقعه/ ۱.

۱. فَكُلِّي وَاشْرَبِي وَعَيْنَا فِيمَا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أَكُلَمَ الْيَوْمَ
إِنْشِيَاً^{۲۰۳}
۲. قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ^{۲۰۴}
۳. وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ^{۲۰۵}
۴. وَ لِكُلِّ وُجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيْهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ^{۲۰۶}
۵. قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا
كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَاللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا
يَعْمَلُونَ^{۲۰۷}
۶. وَ قَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ^{۲۰۸}
۷. قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ
أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ^{۲۰۹}
۸. أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ
تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا^{۲۱۰}
۹. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَ يَكْفِرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ^{۲۱۱}
۱۰. وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ
نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ سَنَجْزِي السَّاعِرِينَ^{۲۱۲}

۲۰۳. مريم / ۲۶.

۲۰۴. قصص / ۲۸.

۲۰۵. بقره / ۱۱۵.

۲۰۶. بقره / ۱۴۸.

۲۰۷. بقره / ۱۴۴.

۲۰۸. اعراف / ۱۳۲.

۲۰۹. يوسف / ۷۷.

۲۱۰. نساء / ۷۸.

۲۱۱. انفال / ۲۹.

چکیده

- ✓ حروفی که یک فعل مضارع را جزم می‌دهند، عبارت‌اند از: «لَمْ»، «لَمَّا»، لام امر (لِ) و «لَا»ی نهی. «لَمْ»، «لَمَّا» و «لَا»ی نهی، تمام صیغه‌های فعل مضارع را مجزوم می‌کنند و لام امر در صیغه‌های معلوم تنها صیغه‌های غایب و متکلم مضارع و در صیغه‌های مجهول هر چهارده صیغه فعل مضارع را جزم می‌دهد.
- ✓ ادوات شرط، که دو فعل مضارع را مجزوم می‌کنند، عبارت‌اند از: «إِنْ، إِذَا، مَنْ، مَا، مَهْمَا، أَيْ، كَيْفَمَا، مَتَّى، أَيْنَمَا، أَيْآنَ، أَنَّى و حَيْثُمَا».

جلسه دهم

جواب شرط

اهداف درس.....	۸۴
حالت عادی جزم فعل مضارع.....	۸۴
نمونه اول.....	۸۴
نمونه دوم.....	۸۵
حالت‌های عدم جزم فعل جواب شرط.....	۸۵
«فاء» جواب شرط.....	۸۵
دو نکته:.....	۸۶
الف) موارد وجوب ذکر «فاء جزا» در آغاز جمله جواب شرط.....	۷۵
ب) موارد جواز ذکر «فاء جزا» در آغاز جمله جواب شرط.....	۹۱
ج) موارد عدم جواز کاربرد «فاء جزا» در آغاز جواب شرط.....	۹۱
پیوست.....	۹۱
چکیده.....	۹۲
مواضع وجوب، جواز و امتناع ذکر «فاء» رابط جواب شرط.....	۹۳

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ موارد وجوب ذکر «فاء» با جواب شرط؛
- ✓ موارد جواز ذکر «فاء» با جواب شرط؛
- ✓ موارد امتناع ذکر «فاء» با جواب شرط.

حالت عادی جزم فعل مضارع

قبل از ورود به بحث اصلی در این جلسه، دو نمونه از آیات مبارک قرآن را ذکر می‌کنیم که وضعیت فعل و جواب شرط در این دو آیه کاملاً طبیعی است؛ به این معنی که در آنها می‌توان فعل جواب شرط را به جای فعل شرط به کار برد و از این رو، هر دو، مجزوم شده‌اند. پس از بررسی این دو آیه، موارد دیگری را بیان خواهیم کرد که در آنها جواب شرط را نمی‌توان جانشین شرط کرد و در عین حال آن را به صورت مجزوم به کار برد. به تحلیل دستوری این دو نمونه از آیات قرآن کریم توجه کنید:

نمونه اول

مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ^{۲۱۳}

در این آیه «مَنْ» یکی از ادوات شرط جازم دو فعل مضارع است که فعل شرط و جواب شرط بعد از آن نیز، چون هر دو مضارع، خبری و متصرف هستند؛ ظهور جزم بر آنها منعی ندارد و از این رو مجزوم شده‌اند. بنابراین:

«يَعْمَلْ» فعل شرط و مجزوم است و علامت جزم آن، سکون آخر و فاعل آن، ضمیر مستتر «هُوَ» و محلاً مرفوع.

«سُوءًا» مفعول به و منصوب است و علامت نصب آن تنوین فتحة آخر.

«يُجْزَ» فعل جواب شرط و مجزوم است و علامت جزم آن، حذف حرف عله از آخر آن؛ و نایب فاعل آن ضمیر مستتر «هو».

«به» جار و مجروری که جرّ آن «محلّی» است و روی هم رفته متعلق به ماقبل است.

نمونه دوم

إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ^{۲۱۴}

«إِنْ» حرف شرط و عامل جزم دو فعل مضارع است.

«يَنْتَهُوا» فعل شرط و مجزوم است و علامت جزم آن، حذف نون عوض رفع؛ و فاعل آن، ضمیر بارز «واو» و محلاً مرفوع.

«يُغْفَرُ» فعل جواب شرط و مجزوم است و علامت جزم آن، سکون آخر و نایب فاعل آن «ما» و محلاً مرفوع.

«لَهُمْ»، «لَ» حرف جر و «هُمْ» محلاً مجرور؛ متعلق به فعل «يُغْفَرُ».

«قَدْ» حرف غیر عامل و مبنی است.

«سَلَفَ» فعل ماضی و فاعل آن ضمیر مستتر «هو» و محلاً مرفوع.

این دو مورد نشان می‌دهند که هرگاه فعل شرط و جواب شرط مضارع خبری و متصرف باشند، منعی برای ظهور حالت جزم بر آنها وجود ندارد و از این رو، بعد از ادوات جزم مجزوم می‌شوند. مجزوم شدن فعل شرط و جواب شرط، علاوه بر این شروط به شروط دیگری نیز نیازمند است که عبارت‌اند از: به کار نرفتن حروف «قَدْ»، «لَنْ»، «ما ی نفی» و حروف تسویف («سَ» و «سَوْفَ») در آغاز آنها که در هیچ کدام از این دو نمونه قرآنی چنین حالتی به چشم نمی‌خورد؛ زیرا افعال شرط یَعْمَلُ و یَنْتَهُوا در این آیات هر دو خبری و متصرف‌اند و بدون «قَدْ»، «لَنْ»، «ما ی نافی» و حروف تسویف به کار رفته‌اند و از این رو، مجزوم‌اند. افعال جواب شرط (يُجْزَ و يُغْفَرُ) نیز به همین ترتیب، منعی برای جزم آنها وجود ندارد.

حالت‌های عدم جزم فعل جواب شرط

با این همه، در بسیاری از موارد، علی‌رغم اینکه فعل شرط، شرایط خبری و متصرف بودن و سایر شروط لازم را داراست و مجزوم است؛ ولی فعل جواب شرط فاقد بعضی از شروط پیش‌گفته است و بر این اساس، باید چاره‌ای اندیشید تا پیوند و رابطه لفظی میان آنها برقرار شود و انفصال و انقطاعی در این بین رخ ندهد.

«فاء» جواب شرط

چنانچه در جمله جواب شرط، شرایط پیش‌گفته ملاحظه نشود، اعم از اینکه فعل جواب شرط، امر باشد، یا مضارع مسبوق به حروف نفی یا استفهام یا تسویف، در این صورت لازم است که حرف «فاء»، (فَ) در آغاز

آن به کار رود تا به این وسیله ربط و تناسب لفظی لازم میان جمله جواب شرط و جمله شرط به وجود بیاید. به این «فاء»، «فاء ربط، فاء رابط جواب شرط یا فاء جزا» می‌گویند.

دو نکته:

نکته اول: حتی اگر فعل جواب شرط، مضارع خبری و متصرف باشد و به هر دلیل همراه با «ف» ذکر شده باشد، جزم آن باطل می‌شود و فعل جواب شرط مجزوم نمی‌گردد: «إِذَا جَاءَ الْفَاءُ بَطَلَ الْجَزْمُ»

نکته دوم: آوردن «ف» در آغاز جمله جواب شرط گاه واجب و گاه جایز است. چنانچه فعل جواب شرط فاقد یکی از شروط پیش‌گفته باشد، آوردن «فاء» در آغاز جمله جواب شرط واجب است و هرگز نمی‌توان آن را حذف کرد؛ ولی اگر فعل جواب شرط، شروط پیشین را داشته باشد و در عین حال، «فاء» در آغاز آن به کار رفته باشد، آوردن «ف» همراه با فعل جواب شرط، جوازی است. در پاره‌ای موارد نیز به طور کلی ذکر «فاء ربط» در آغاز جمله جواب شرط جایز نیست. این موارد عبارت‌اند از:

الف) موارد وجوب ذکر «فاء جزا» در آغاز جمله جواب شرط

چنان‌که گفتیم هرگاه از نظر دستوری نتوان جواب شرط را به جای شرط به کار برد، آوردن «ف» در آغاز جمله جواب شرط الزامی و واجب است تا نقش «رابطه» را میان آن دو ایفا کند.^{۲۱۵} مهم‌ترین این موارد عبارت‌اند از:

۱. جملات اسمیه

هرگاه جمله جواب شرط، اسمیه باشد، ذکر «فاء جزا» در آغاز آن واجب است؛ مانند: «مَنْ سَعَى فِي الْخَيْرِ فَسَعِيَهُ مُشْكُورٌ». در این عبارت چون جواب شرط جمله اسمیه است آوردن «ف» در آغاز آن واجب است.

نمونه دیگر آیه مبارک مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ^{۲۱۶} است که جواب شرط در آن جمله اسمیه است و از این رو آوردن «ف» در آغاز آن واجب است.

چند نمونه دیگر:

- وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ^{۲۱۷}
- وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ^{۲۱۸}
- فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ^{۲۱۹}

۲۱۵. ر. ک: محمد أسعد النادری، نحو اللغة العربية، ص ۳۳۴ - ۳۳۹.

۲۱۶. طلاق / ۳.

۲۱۷. نور / ۵۲.

۲۱۸. انفال / ۱۳.

۲۱۹. یونس / ۱۰۸.

- فَإِنْ تُبْتِمُ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ^{۲۲۰}
- أَيَا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى^{۲۲۱}
- وَإِنْ يَمْسَسْكَ بَخِيرٌ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^{۲۲۲}
- فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ^{۲۲۳}

۲. افعال طلبی

دومین موردی که آوردن «فاء جزا» در آغاز جمله جواب شرط واجب است، هنگامی است که جمله جواب شرط طلبی باشد؛ یعنی، با فعل امر یا نهی شروع شده یا استفهامی باشد؛ مانند آیه مبارک **وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا**^{۲۲۴} که فعل جواب شرط آن فعل امر است. بر این اساس، آوردن «ف» در آغاز آن واجب است.

همچنین در آیه مبارک **قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ**^{۲۲۵} جمله جواب شرط استفهامی است و به همین سبب آوردن «ف» در آغاز آن واجب است.

چند نمونه دیگر:

- إِنْ أَهْلَكَنِیَ اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ^{۲۲۶}
- وَإِنْ يَخْذَلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ^{۲۲۷}
- فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ^{۲۲۸}
- وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ^{۲۲۹}
- فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ^{۲۳۰}

۲۲۰. توبه / ۳.

۲۲۱. اسراء / ۱۱۰.

۲۲۲. انعام / ۱۷.

۲۲۳. نحل / ۸۲.

۲۲۴. نساء / ۸۶.

۲۲۵. ملک / ۳۰.

۲۲۶. همان / ۲۸.

۲۲۷. آل عمران / ۱۶۰.

۲۲۸. بقره / ۱۹۴.

۲۲۹. توبه / ۳.

- يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ أُنْقِيَّتَنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ ۚ ۲۳۱
- وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ ۚ ۲۳۲
- إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ۚ ۲۳۳
- «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دَعَاؤُهُ فَلْيَطِيبْ مَطْعَمَهُ وَمَكْسَبَهُ» ۲۳۴
- «مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِغَيْرِ اللَّهِ تَعَالَىٰ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنْ نَارٍ» ۲۳۵

۳. «مَا» و «لَنْ» از ادوات نفی

سومین موردی که آوردن «ف» در آغاز جمله جواب شرط واجب است، وقتی است که «مَا» و «لَنْ» (از ادوات نفی) در آغاز آن به کار رفته باشد؛ مانند آیه مَنْ يَلْعَنُ اللَّهَ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ۲۳۶ که «لَنْ» در ابتدای جمله جواب شرط به کار رفته و به این سبب آوردن «ف» در آغاز آن واجب است.

چند نمونه دیگر:

- وَإِنْ تَعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّكَ شَيْئًا ۚ ۲۳۷
- وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِلَّا أَبَدًا ۚ ۲۳۸
- وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا ۚ ۲۳۹
- وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ۚ ۲۴۰
- وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ ۚ ۲۴۱

۲۳۰. نور / ۲۸.

۲۳۱. احزاب / ۳۲.

۲۳۲. بقره / ۲۳.

۲۳۳. اسراء / ۲۳.

۲۳۴. بحار / الأنوار، ج ۹۰، ص ۳۷۲.

۲۳۵. کنز العمال، ح ۲۹۰۳۵.

۲۳۶. نساء / ۵۲.

۲۳۷. مائده / ۴۲.

۲۳۸. كهف / ۵۷.

۲۳۹. آل عمران / ۱۴۴.

۲۴۰. نساء / ۸۰.

- وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ٢٤٢

۴. افعال جامد

هرگاه جواب شرط، فعل جامد باشد، آوردن «فاء ربط» در آغاز آن واجب است؛ مانند آیه مبارکه: **إِنْ تَرَنِ أَنَا أَلْأَقْلَ مِنْكَ مَا لَأَ وَوَلَدًا * فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ** ٢٤٣.

۵. حرف «قَدْ»

مورد دیگری که ذکر «فاء ربط» در آغاز جواب شرط واجب است، وقتی است که فعل جواب شرط با «قَدْ» به کار رفته باشد؛ مانند آیه مبارکه: **مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا** ٢٤٤ که فعل جواب شرط آن همراه با «قَدْ» به کار رفته و از این رو، آوردن «ف» در آغاز آن واجب است.

چند نمونه دیگر:

- وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ٢٤٥

- وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ٢٤٦

- وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا ٢٤٧

- وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ٢٤٨

- وَمَنْ يَعْتَصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٢٤٩

- إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا ٢٥٠

- وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ٢٥١

٢٤١. مائده / ٦٧.

٢٤٢. رعد / ٣٣.

٢٤٣. کهف / ٤٠ - ٣٩.

٢٤٤. نساء / ١١٦.

٢٤٥. طلاق / ١.

٢٤٦. نساء / ١٠٠.

٢٤٧. بقره / ٢٦٩.

٢٤٨. نساء / ٤٨.

٢٤٩. آل عمران / ١٠١.

٢٥٠. تحریم / ٤.

٢٥١. فاطر / ٢٥.

۶. حروف تسويف (سَ و «سَوْفَ»)

از موارد دیگری که آوردن «فاء جزا» در آغاز جواب شرط واجب است، وقتی است که فعل جواب شرط همراه با «سَ» و «سَوْفَ» به کار رفته باشد؛ مانند «مَنْ يَتَعَبُ فِي صِغَرِهِ، فَسَيَسْتَرْيحُ فِي كِبَرِهِ» که فعل جواب شرط آن همراه با «سَ» به کار رفته و بر این اساس آوردن «فَ» در آغاز آن واجب است.

نمونه دیگر آیه مبارک مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ^{۲۵۲} است که فعل جواب شرط آن همراه با «سَوْفَ» به کار رفته است و از همین رو، ذکر «فاء جزا» در آغاز جمله جواب شرط واجب است و فعل جواب شرط نیز به صورت مرفوع باقی مانده و تغییری در آن پدید نیامده است.

چند نمونه دیگر:

- وَإِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فَسْتَزِجْ لَهُ أُخْرَى^{۲۵۳}
- وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عِدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا^{۲۵۴}
- وَإِنْ خِفْتُمْ عِيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيَكُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ^{۲۵۵}
- وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا^{۲۵۶}
- وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَيَسِيئُتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا^{۲۵۷}

۷. «رَبِّمَا» و «كَانَّمَا»

هرگاه جمله جواب شرط به یکی از حروف «رَبِّمَا» و «كَانَّمَا» مسبوق باشد، آوردن «فَ» در آغاز آن واجب است؛ مانند: «إِنْ تَخْرُجْ فَرَبِّمَا أَخْرُجْ» و آیه مبارک: أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا^{۲۵۸}.

۸. ادوات شرط

هنگامی که جواب شرط خود با یکی از ادوات شرط به کار رفته باشد، آوردن «فاء» در آغاز جواب شرط واجب است؛ مانند: فَأَمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى^{۲۵۹}.

۲۵۲. مائده / ۵۴.

۲۵۳. طلاق / ۶.

۲۵۴. نساء / ۳۰.

۲۵۵. توبه / ۲۸.

۲۵۶. نساء / ۱۷۲.

۲۵۷. فتح / ۱۰.

۲۵۸. مائده / ۳۲.

ب) موارد جواز ذکر «فاء جزا» در آغاز جمله جواب شرط

در صورتی که فعل جواب شرط، فعل مضارع مثبت باشد، آوردن «فاء ربط» در آغاز آن جایز است؛ مانند آیه مبارک قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا^{۳۶۰} که فعل «أُمَتِّعُ» پس از وارد شدن «فاء» بر آن مرفوع شده است.

همچنین در آیه مبارک وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ^{۳۶۱} فعل جواب شرط آن مضارع مثبت است، و از این رو، ذکر «فاء» در آغاز «يَنْتَقِمُ» جایز است.

علاوه بر این، هرگاه جواب شرط به «لا» منفی شده باشد و متعلق این نفی، زمان آینده باشد؛ یعنی، مراد از آن مجرد نفی، یا نفی در زمان حال نباشد، آوردن «فاء» همراه با جواب شرط جایز است؛ مانند: آیات مبارک فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا^{۳۶۲} و مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ^{۳۶۳}.

ج) موارد عدم جواز کاربرد «فاء جزا» در آغاز جواب شرط

در سه مورد نیز استفاده از «فاء جزا» در آغاز جمله جواب شرط صحیح نیست:

۱. هرگاه جواب شرط همراه با «لای نافی» (برای مجرد نفی، نه نفی آینده) به کار رفته باشد؛ مانند: وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا^{۳۶۴}.

۲. هرگاه جواب شرط همراه با «لَمْ» به کار رفته باشد؛ مانند: «مَنْ جَادَ لَمْ يَنْدَمْ».

۳. هرگاه جواب شرط، ماضی متصرف باشد؛ مانند: إِنْ أَحْسَنْتُمْ أُحْسَنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ^{۳۶۵}.

پیوست

موارد جواز استعمال «إذا» به جای «فاء جزا» در آغاز جمله جواب شرط

هرگاه جمله جواب شرط، اسمیه باشد، به جای «فاء جزا» می‌توان از «إذا» استفاده کرد، مشروط به آنکه جمله جواب شرط، خبری و مثبت باشد و اعراب مبتدا و خبر آن در اثر کاربرد نواسخی مانند «لَیْسَ» و «أَنَّ» تغییر

۳۵۹. طه / ۱۲۳.

۳۶۰. بقره / ۱۲۶.

۳۶۱. مائده / ۹۵.

۳۶۲. جن / ۱۳.

۳۶۳. انعام / ۱۶۰.

۳۶۴. ابراهیم / ۳۴.

۳۶۵. اسراء / ۷.

نکرده باشد و ادات شرط نیز «إِنْ» یا «إِذَا» باشد؛^{۲۶۶} مانند: وَإِنْ لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ^{۲۶۷} و فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ^{۲۶۸}.

چکیده

فعل شرط، هرگاه مضارع خبری و متصرف باشد و با حروف نفی و تسویف یا حرف «قَدْ» همراه نباشد، پس از ادوات جازم شرط مجزوم می‌گردد. فعل جواب شرط نیز همین گونه است و گرنه باید در آغاز آن «فاء جزا» را به کار برد که در این صورت، جزم فعل جواب شرط باطل می‌شود.

در هشت مورد آوردن «فَ» در آغاز جمله جواب شرط واجب است:

۱. هرگاه جواب شرط، جمله اسمیه باشد؛
۲. هرگاه جواب شرط، فعل طلبی باشد؛
۳. هرگاه جواب شرط، همراه با «مَا» و «لَنْ» به کار رفته باشد؛
۴. هرگاه جواب شرط، فعل جامد باشد؛
۵. هرگاه جواب شرط، همراه با «قَدْ» به کار رفته باشد؛
۶. هرگاه جواب شرط، همراه با حروف تسویف («سَ» و «سَوْفَ») به کار رفته باشد؛
۷. هرگاه جواب شرط، همراه با «رُبَّ» رُبَّمَا و «كَأَنَّما» به کار رفته باشد؛
۸. هرگاه جواب شرط، خود، با یکی از ادوات شرط آغاز شده باشد.

✓ در دو مورد آوردن «فَ» در آغاز جمله جواب شرط جایز است:

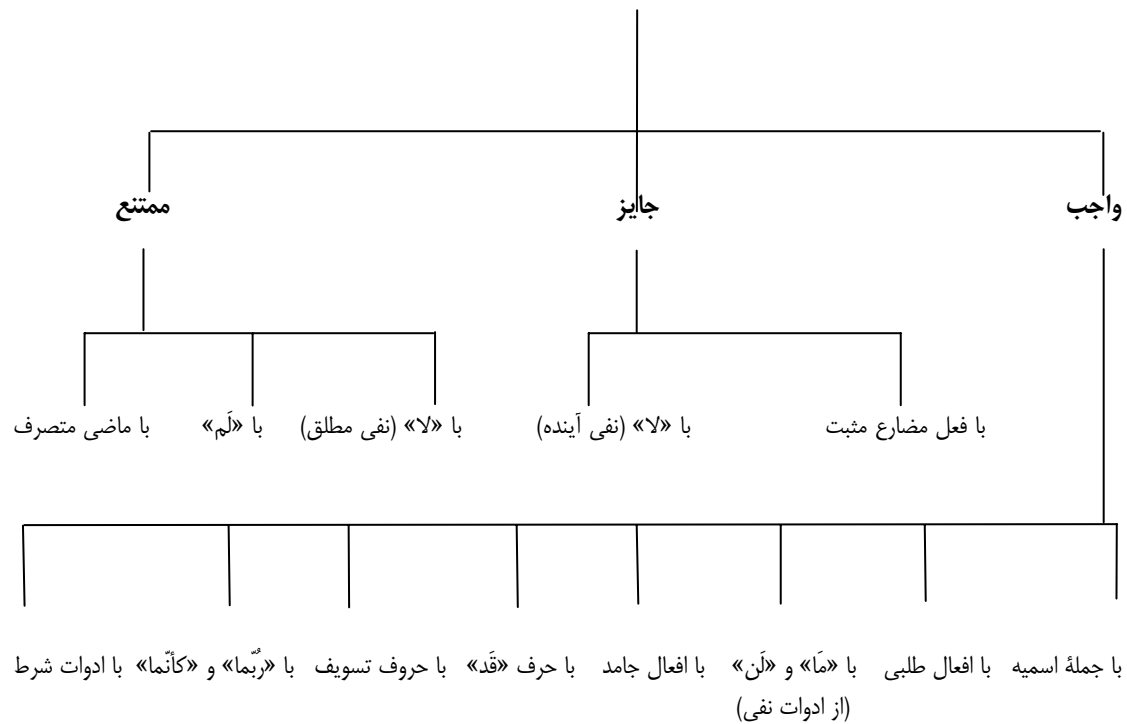
۱. هرگاه فعل جواب شرط مضارع مثبت باشد؛
 ۲. هرگاه فعل جواب شرط به «لَا» منفی شده و نفی آن به زمان آینده تعلق داشته باشد.
- ✓ در سه مورد نیز آوردن «فَ» در آغاز جمله جواب شرط، ممتنع است:
۱. هرگاه جواب شرط همراه با «لَا» نافية دال بر مجرد نفی به کار رفته باشد؛
 ۲. هرگاه فعل جواب شرط همراه با «لَمْ» به کار رفته باشد؛
 ۳. هرگاه جواب شرط ماضی متصرف باشد.

۲۶۶. ر. ک: محمد أسعد النادری، نحو اللغة العربية، ص ۳۴۰؛ مصطفى الغلايينی، جامع الدروس العربية، ص ۱۹۸.

۲۶۷. توبه / ۵۸.

۲۶۸. روم / ۴۸.

مواضع وجوب، جواز و امتناع ذکر «فاء» رابط جواب شرط



جلسه یازدهم

عطف و حذف در جملات شرطیه

اهداف درس.....	۹۶
بخش اول: اعراب افعال معطوف به فعل و جواب شرط.....	۹۶
اعراب افعال معطوف به فعل شرط.....	۹۶
اعراب افعال معطوف به جواب شرط.....	۹۸
بخش دوم: حذف جمله شرط یا جواب شرط.....	۹۸
حذف جوازی جمله شرط.....	۹۹
دو نکته:.....	۹۹
حذف وجوبی جواب شرط.....	۱۰۰
پیوست.....	۱۰۰
چکیده.....	۱۰۲

اهداف درس

آشنایی با:

✓ وجوه اعراب افعال معطوف به فعل شرط یا جواب شرط؛

✓ شرایط حذف جمله شرط یا جواب شرط و احکام آنها.

بخش اول: اعراب افعال معطوف به فعل و جواب شرط

اعراب افعال معطوف به فعل شرط

یکی از نکات مهم آن است که اگر فعلی به فعل شرط مجزوم یا جواب شرط مجزوم عطف شود، آن فعل چه اعرابی دارد؟ آیا اعراب فعل معطوف دقیقاً مانند فعل معطوف‌علیه (فعل قبل از حروف عطف) است یا حالت‌های دیگری نیز متصور است؟

گفتنی است عطف به طور کلی، با هدف تسری یک حکم از فرد یا چیزی به فرد یا چیز دیگر صورت می‌گیرد. از این رو، باید بین حالتی که فعلی به فعل شرط عطف می‌شود و حالتی که فعلی به جواب شرط عطف می‌شود، تفاوت قائل شد؛ اگر عطف بر فعل شرط باشد، معطوف در حکم معطوف‌علیه داخل می‌شود، اما اگر فعلی به جواب شرط عطف شود، حکم جواب شرط به معطوف تسری پیدا می‌کند.

از این که بگذریم، هرگاه فعل مضارعی را بر فعل شرط مجزوم عطف کنیم، دو حالت اعرابی جایز است: جزم و نصب.

اعراب جزم

در عبارت «إِنْ تَعْمَلْ وَتُتَابِرُ تَنْجَحْ»؛ اگر کار کنی و شکیبایی بورزی، پیروز می‌شوی، «تَعْمَلْ» فعل شرط و «واو» حرف عطف است که فعل مضارع «تُتَابِرُ» را به فعل مضارع مجزوم «تَعْمَلْ» عطف کرده است و از این رو، فعل «تُتَابِرُ» نیز می‌تواند مجزوم باشد. علاوه بر این، چون هم فعل شرط و هم جواب شرط، شرایط پذیرش جزم، از قبیل خبری و متصرف‌بودن، را دارند و پس از ادوات جزم قرار گرفته‌اند، هر دو مجزوم شده‌اند.

چند نمونه از آیات قرآن کریم:

۱. وَ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ ۚ ^{۲۶۹}
۲. وَ إِنْ تُخَفُّوْهَا وَ تَوْتُوْهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَّكُمْ ^{۲۷۰}
۳. إِنْ تُخَفُّوْا مَا فِيْ صُدُوْرِكُمْ أَوْ تُبْدُوْهُ يَعْلَمُهُ اللّٰهُ ^{۲۷۱}
۴. إِنْ تُبْدُوْا شَيْئًا أَوْ تُخَفُّوْهُ فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا ^{۲۷۲}
۵. وَ إِنْ تَعَفُّوْا وَ تَصْفَحُوْا وَ تَغْفِرُوْا فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ^{۲۷۳}
۶. وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهَ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا ^{۲۷۴}
۷. وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدْ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَ إِثْمًا مُّبِيْنًا ^{۲۷۵}

اعراب نصب

در حالت پیش گفته، غیر از حالت جزم، وجه دیگری نیز برای فعل معطوف وجود دارد و آن حالت نصب است؛ یعنی، هم می‌توانیم بگوییم «إِنْ تَعْمَلْ وَ تُثَابِرْ تَنْجَحْ.» و هم «إِنْ تَعْمَلْ وَ تُثَابِرْ تَنْجَحْ.» در این صورت عامل نصب، «واو» ناصب به «أَنْ» مقدر است؛ یعنی، همان واوی که به واسطه «أَنْ» مقدر، فعل بعد از خود را منصوب می‌کند.

بنابراین، در اعراب فعل معطوف به فعل شرط مجزوم، دو وجه جایز است: یکی اینکه بگوییم: «إِنْ تَعْمَلْ وَ تُثَابِرْ تَنْجَحْ.» و دیگر اینکه بگوییم: «إِنْ تَعْمَلْ وَ تُثَابِرْ تَنْجَحْ.» جزم آن به خاطر عطف است و نصب آن به خاطر «أَنْ» مقدر بعد از «واو» یا «فاء» و امثال آنها که وسیله عطف فعل مضارع بر فعل شرط مجزوم قرار گرفته‌اند.

همچنین در جمله «إِنْ تَحْلِفْ وَ تَكْذِبْ تَأْتِمُ»؛ اگر قسم بخوری و دروغ بگویی، مرتکب گناه شده‌ای. مطابق همین قاعده، جزم و نصب فعل «تَكْذِبُ»، هر دو جایز است.

در نمونه‌های قرآنی بالا نیز، از نظر علمی و در مقام بیان وجوه گوناگون نحوی، می‌توان هر دو وجه اعرابی (جزم و نصب) را در نظر گرفت و بر اساس آن به تحلیل دستوری و ترجمه آنها پرداخت؛ برای نمونه در

۲۶۹. تغابن / ۹.

۲۷۰. بقره / ۲۷۱.

۲۷۱. آل عمران / ۲۹.

۲۷۲. احزاب / ۵۴.

۲۷۳. تغابن / ۱۲.

۲۷۴. نساء / ۱۱۰.

۲۷۵. نساء / ۱۱۲.

آیة مبارک وَ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ ...^{۲۷۶} از نظر دستوری می‌توان به جای «یَعْمَلْ»، از «یَعْمَلْ» نیز استفاده کرد.

اعراب افعال معطوف به جواب شرط

اگر فعلی به فعل جواب شرط عطف شود، در این حالت هر سه حالت اعرابی جزم، نصب و رفع در آن جایز است؛ با این توضیح که جزم آن به خاطر عطف؛ نصب آن به خاطر تقدیر «أَنْ» مقدّر بعد از حرف عطف؛ و رفع آن بر اساس استینافیه بودن فعل دوم است؛ به این معنی که آن را از فعل ماقبل خود مستقل قلمداد کنیم.

بنابراین، هرگاه فعلی را بر فعل جواب شرط مجزوم عطف کنیم، سه وجه ممکن است:

۱. اول اینکه فعل دوم را بر فعل اول که مجزوم است، معطوف تلقی کنیم و بر این اساس آن را هم مجزوم بخوانیم؛ مانند آیة مبارک: **إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ**^{۲۷۷}

۲. دوم اینکه فعل دوم را با توجه به مقدر دانستن حرف «أَنْ» بعد از حرف عطف منصوب ذکر کنیم؛ مانند: **«مَنْ يَتَّبِعْ هَوَاهُ يَشَقَّ وَ يَنْدَمَ»**.

۳. سوم اینکه فعل دوم را با توجه به استینافیه گرفتن حرف «وَ» مرفوع ذکر کنیم؛ چنان که گویی فعل دوم مستقل از فعل اول به کار رفته است؛ مانند: **«مَنْ يَتَّبِعْ هَوَاهُ يَشَقَّ وَ يَنْدَمَ»**.

چند نمونه از آیات قرآن کریم:

۱. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبِتْ أَقْدَامَكُمْ**^{۲۷۸}

۲. **إِنْ نَشَأْ نُخَسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِّنَ السَّمَاءِ**^{۲۷۹}

۳. **إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ**^{۲۸۰}

۴. **وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ**^{۲۸۱}

در این نمونه‌های قرآنی نیز از نظر علمی می‌توان هر سه وجه اعرابی (جزم، نصب و رفع) را در نظر گرفت.

بخش دوم: حذف جمله شرط یا جواب شرط

اصل بر آن است که هرگاه جمله شرط به کار رود، بلافاصله جمله جواب شرط هم به دنبال آن بیاید و

۲۷۶. تغابن / ۹.

۲۷۷. تغابن / ۱۷.

۲۷۸. محمد / ۷.

۲۷۹. سبأ / ۹.

۲۸۰. کهف / ۲۰.

۲۸۱. یوسف / ۳۳.

بالعکس، جمله شرط قبل از جمله جواب شرط به کار رود؛ به این معنا که پس از جابه‌جایی جمله شرط و جواب شرط و تغییر موضع آنها در مقام سخن گفتن، نوع تحلیل دستوری آنها نیز در جمله زبان عربی تغییر می‌کند. برای نمونه اگر جمله شرطی «مَنْ جَدَّ وَجَدَّ» به شکل «وَجَدَّ مَنْ جَدَّ» دگرگون شود، هر چند ممکن است برآیند معنا و مفهوم آن دو یکی باشد، ولی تحلیل دستوری آنها یکی نیست. چه، در این صورت، دیگر از شرط و جواب شرط خبری نیست. از این که بگذریم، گاه اتفاق می‌افتد که بر خلاف حالت قبلی، شرطی بودن جمله همچنان به حال خود باقی می‌ماند، ولی در مواضعی جمله شرط یا جمله جواب شرط حذف می‌شود و مشکلی نیز از نظر معنایی و دستوری رخ نمی‌دهد.

حذف جوازی جمله شرط

در زبان عربی گاه جمله شرط حذف می‌شود و آن در صورتی است که «إِنْ» با «لَا»ی نفی همراه و در آن ادغام شده و در نهایت به شکل «إِلَّا» به کار رفته باشد؛ مانند ^{۲۸۲}جمله «تَجَنَّبِ الْمُزَاحَ وَ إِلَّا تَسْقُطَ هَيْبَتُكَ.» که در آن «إِنْ»، حرف شرط و «لَا» لای نفی و جمله «تَسْقُطُ هَيْبَتُكَ» جواب شرط است؛ حال آنکه در ظاهر، جمله شرطی در میان نیست.

دو نکته:

۱. فعل شرط بعد از «إِلَّا» وجوباً حذف نمی‌شود، بلکه حذف آن جوازی است؛
 ۲. از نظر مفهومی زمانی جمله شرط می‌تواند بعد از «إِلَّا» حذف شود که مسبوق به چیز دیگری باشد و پس از حذف جمله شرط، از نظر معنایی بر وجود آن دلالت کند.
- برای نمونه در عبارت «تَجَنَّبِ الْمُزَاحَ وَ إِلَّا تَسْقُطَ هَيْبَتُكَ.» اگر جمله «تَجَنَّبِ الْمُزَاحَ» نباشد، عبارت «وَ إِلَّا تَسْقُطَ هَيْبَتُكَ» معنای کامل و روشنی را به ذهن مخاطب نمی‌رساند و از این رو، حذف جمله شرط جایز نخواهد بود. اما از نظر مفهومی اگر پیش از «إِلَّا» چیزی باشد که بر وجود جمله شرط دلالت کند، در این صورت می‌توان فعل شرط را حذف یا ذکر کرد؛ برای نمونه در آیه مبارک ^{۲۸۳}إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ پس از «إِنْ + لَا» (إِلَّا) فعل شرط حذف نشده است.

مثال دیگر:

«دَعِ الْخِصَامَ وَ إِلَّا يَنْلِكَ شَرُّهُ.» که تقدیر آن «وَ إِلَّا تَدَعِ الْخِصَامَ يَنْلِكَ شَرُّهُ.» است و جمله شرط از آن حذف شده است. در این عبارت نیز، زمینه معنایی برای حذف جمله شرط وجود داشته و هم حرف شرط «إِنْ» همراه با «لَا» در آن به کار رفته و پس از ادغام، به صورت «إِلَّا» درآمده است و از این رو، حذف جمله شرط جایز است. از این که بگذاریم باید توجه داشته باشیم که حذف جمله شرط در صورت وجود زمینه معنایی، بیشتر وقتی صورت می‌گیرد که حرف شرط «إِنْ» همراه با «لَا»ی نفی به کار رفته باشد. اما جز این، در موارد محدودی نیز حذف جمله شرط پس از اسم شرط «مَنْ» همراه با «لَا»ی نفی جایز است، مشروط به اینکه

۲۸۲. ر. ک: مصطفی الغلايينی، جامع الدروس العربیة، ص ۱۹۸.

۲۸۳. انفال / ۷۳.

عبارت پیش از جمله شرط بر حذف آن دلالت کند؛ مانند: «مَنْ يُسَلِّمُ عَلَيْكَ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، وَمَنْ لَا فَلَا تَعْبَأْ بِهِ».

حذف وجوبی جواب شرط

در پاره‌ای موارد نیز جمله جواب شرط حذف می‌شود و آن هنگامی است که مفهوم جواب شرط پیش از آن یا ضمن آن وجود داشته باشد. در عین حال، تنها این شرط کافی نیست، بلکه باید فعل شرط هم ماضی باشد. هرگاه این دو شرط در کنار هم جمع شوند، حذف جمله جواب شرط واجب است؛ برای نمونه در عبارت: «إِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَنَاجِحُونَ» مفهوم جواب شرط در جمله وجود دارد و فعل شرط نیز ماضی است. فعل ماضی «شاء» فعل شرط و جمله «إِنَّا لَنَاجِحُونَ» بیانگر مفهوم جمله جواب شرط است.

چنان که گفتیم حذف جواب شرط تنها در صورتی واجب است که دلیلی بر حذف آن دلالت کند و فعل شرط نیز ماضی باشد. با این همه در بعضی موارد بدون اینکه دلیلی لفظی، حذف جواب شرط را حکایت کند، جواب شرط حذف می‌شود و آن در صورتی است که چیزی که بتوان آن را جواب شرط قلمداد کرد یا آن را در مقام جواب شرط به کار برد، در کلام وجود نداشته باشد و علاوه بر این، سیاق سخن در جمله شرط، خود چنان باشد که بتوان مفهوم جواب شرط را از همان جمله شرط انتزاع کرد؛ مانند آیه مبارک: «فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سَلْمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ^{۲۸۴}» که به خودی خود بیانگر آن است که «إِنْ اسْتَطَعْتَ فَاَفْعَلْ»^{۲۸۵}.

پیوست

الف) اجتماع شرط و قسم

شرط و قسم، هر دو به جواب نیاز دارند، اما با وجود اینکه همواره شرط و قسم، قبل از جواب خود می‌آیند، نحوه کاربرد جواب آنها از نظر نحوی با یکدیگر متفاوت است؛ مثلاً هرگاه ادات شرط، جازم باشد، جواب شرط مجزوم است؛ در عین آنکه در پاره‌ای موارد همراه با فاء ربط به کار می‌رود و در این صورت جواب شرط در ظاهر مجزوم نیست. حال آنکه جواب قسم نه هرگز مجزوم می‌شود و نه همراه با «فاء ربط» به کار می‌رود.^{۲۸۶}

۲۸۴. انعام / ۳۵.

۲۸۵. ر. ک: مصطفی الغلايينی، جامع الدروس العربية، ص ۱۹۹؛ محمد اسعد النادری، نحو اللغة العربية، ص ۳۴۳.

۲۸۶. احکام جمله جواب قسم:

– اگر با فعل مضارع مستقبل و مثبت به کار رفته باشد، با لام و نون تأکید همراه می‌شود؛ مانند: (قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّنَهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ)؛ ص / ۸۳ و ۸۲.

– اگر با فعل ماضی متصرف و مثبت به کار رفته باشد، با «لَقَدْ» همراه می‌شود؛ مانند: (وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ * وَطُورِ سِينِينَ * وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ * لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ)؛ تین / ۴ – ۱.

– اگر با فعل ماضی جامد به کار رفته باشد، تنها با لام تأکید همراه می‌شود.

در هر صورت، در مواردی که شرط و قسم در یک عبارت در کنار هم به کار رفته باشند، باید دقت کرد و به درستی جواب شرط را از جواب قسم تشخیص داد. به هر حال، سه صورت کلی در این زمینه وجود دارد:

۱. جمله شرط بر جمله قسم مقدم باشد؛ مانند: «إِنْ أَتَبَعْتَ نَصْحَ الطَّبِيبِ وَاللَّهِ تُشْفَى».
۲. جمله قسم بر جمله شرط مقدم باشد؛ مانند: «وَاللَّهِ إِنْ أَتَبَعْتَ نَصْحَ الطَّبِيبِ لَتُشْفَى».
۳. جمله شرط و قسم به مبتدا یا اسم «إِنْ» مقدم باشد؛ مانند: «أَنْتَ [إِنَّكَ] وَاللَّهِ إِنْ أَتَبَعْتَ نَصْحَ الطَّبِيبِ تُشْفَى لَتُشْفَى».

در دو مورد اول، جواب را باید متعلق به شرط یا قسم مقدم دانست؛ به این معنا که اگر شرط بر قسم باشد، باید جواب را جواب شرط قلمداد کرد و آن را همچون سایر جملات شرط به کار برد و اگر قسم بر شرط مقدم باشد، باید جواب را جواب قسم برشمرد و آن را مانند دیگر جوابهای قسم به کار برد؛ مانند: «إِنْ أَتَبَعْتَ نَصْحَ الطَّبِيبِ وَاللَّهِ تُشْفَى» یا «وَاللَّهِ إِنْ أَتَبَعْتَ نَصْحَ الطَّبِيبِ لَتُشْفَى».

اما در مورد سوم وضعیت اندکی متفاوت است؛ چه، عبارت به طور کلی با شرط یا قسم آغاز نشده است، بلکه با مبتدا یا «إِنْ» شروع شده که از نظر نحوی هر دو نیازمند خبر هستند. در این صورت، جواب بعد از شرط و قسم را، چه شرط مقدم باشد و چه قسم، هم می‌توان متناسب با شرط و به صورت مجزوم و هم می‌توان متناسب با قسم به کار برد؛ مانند: «أَنْتَ [إِنَّكَ] إِنْ أَتَبَعْتَ نَصْحَ الطَّبِيبِ وَاللَّهِ تُشْفَى» یا «أَنْتَ [إِنَّكَ] وَاللَّهِ إِنْ أَتَبَعْتَ نَصْحَ الطَّبِيبِ لَتُشْفَى».^{۲۸۷}

ب) اعراب یا محل اعراب جملات شرط و جواب شرط

جملات شرطی، مشتمل بر جملات شرط و جواب شرط، به طور کلی بر چند نوع است:

۱. در برخی فعل شرط و جواب شرط مضارع است؛
۲. در برخی فعل شرط و جواب شرط ماضی است؛
۳. در برخی فعل شرط ماضی و فعل جواب شرط مضارع است؛
۴. در برخی فعل شرط مضارع و فعل جواب شرط ماضی است؛
۵. در برخی دیگر فعل شرط ماضی یا مضارع و جمله جواب شرط همراه با «فَاءِ جَزَاءِ» یا «إِذَا» است.

– اگر جمله اسمیه مثبت باشد، با لام تأکید یا «إِنْ» همراه می‌شود؛ مانند: «وَحَقَّقَكَ لِفَاعِلِ الْخَيْرِ مُجْزَى بِعَمَلِهِ» و «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى * وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى * إِنْ سَعَيْكُمْ لَتَشْتَى»؛ لیل / ۴ – ۱.

– اگر جمله فعلیه یا اسمیه منفی باشد، با «مَا»، «إِنْ» و «لَا»ی نفی و بدون لام تأکید همراه می‌شود؛ مانند: «وَالضُّحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى»؛ ضحی / ۳ – ۱؛ «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ نساء / ۶۵.

۲۸۷. ر. ک: محمد أسعد النادری، نحو اللغة العربية، ص ۳۴۵-۳۴۴.

در مورد اول: جزم فعل شرط و جواب شرط واجب است؛ مانند: إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ .^{۲۸۸}

در مورد دوم: فعل شرط و جواب شرط هر دو در محل جزم قرار دارند؛ مانند: إِنْ أَحْسَنْتُمْ أُحْسَنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ .^{۲۸۹}

در مورد سوم: فعل شرط در محل جزم قرار دارد و جواب شرط، هم می‌تواند مجزوم و هم می‌تواند ظاهراً مرفوع و محلاً مجزوم باشد؛ مانند آیه مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زَيَّنَّهَا نُوفٌ إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ ^{۲۹۰} که در آن فعل مضارع مجهول «نُوفٌ» به صورت مجزوم به کار رفته و در عین حال از نظر نحوی کاربرد آن به صورت مرفوع نیز جایز است و در آن صورت، «نُوفٌ» (به صورت مرفوع) محلاً مرفوع تلقی می‌گردد.

در مورد چهارم: که به ندرت اتفاق می‌افتد، جزم شرط، واجب و جواب شرط نیز محلاً مجزوم است؛ مانند: «مَنْ يَقُمْ لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيْمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ».

در مورد پنجم: جمله جواب شرط در محل جزم قرار دارد؛ مانند: إِنْ تَسْتَفْتَحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَ إِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ ^{۲۹۱} و وَ إِذَا أَدَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَ إِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ .^{۲۹۲}

چکیده

✓ در اعراب فعل معطوف به فعل شرط مجزوم، دو وجه جایز است:

الف) جزم، بنا بر عطف؛

ب) نصب، با در تقدیر گرفتن حرف ناصب «أن» پس از حرف عطف.

✓ در اعراب فعل معطوف به فعل جواب شرط مجزوم، سه وجه جایز است:

الف) جزم، بنا بر عطف؛

ب) نصب، با در تقدیر گرفتن حرف ناصب «أن» پس از حرف عطف؛

ج) رفع، با استینافیه گرفتن حرف «واو» قبل از آن.

در عین آنکه، فعل مضارع معطوف به شرط یا جواب شرط در بیشتر موارد، عملاً به صورت مجزوم به کار می‌رود.

۲۸۸. انفال / ۳۸.

۲۸۹. اسراء / ۷.

۲۹۰. هود / ۱۵.

۲۹۱. انفال / ۱۹.

۲۹۲. روم / ۳۶.

- ✓ گاه حذف جمله شرط جایز است و آن، جز در موارد استثنایی، هنگامی است که «إن» همراه با «لا»ی نفی به کار رفته و در آن ادغام شده باشد. در این حالت باید پیش از «إلا» جمله‌ای وجود داشته باشد که از نظر معنایی حذف جمله شرط را حکایت کند. در این صورت حذف جمله شرط جایز است.
- ✓ گاه حذف جمله جواب شرط واجب است و آن جز در موارد استثنایی، هنگامی است که مفهوم جواب شرط پیش از آن یا در ضمن آن وجود داشته باشد و فعل شرط نیز ماضی باشد.

جلسه دوازدهم

ادوات غیر جازم شرط

- ۱۰۶.....اهداف درس
- ۱۰۶.....ادوات غیر جازم شرط
- ۱۰۶.....«لَوْ» امتناعیه
- ۱۰۷.....معنای «لَوْ» شرطیه
- ۱۰۸.....«لَوْلَا» و «لَوْمَّا»
- ۱۰۸.....تفاوت «لَوْ» با «لَوْلَا» و «لَوْمَّا»
- ۱۱۰.....«لَمَّا»
- ۱۱۰.....«كَلَّمَا»
- ۱۱۱.....«إِذَا»
- ۱۱۲.....«أَمَّا»
- ۱۱۳.....نقش نحوی اسماء جازم شرط
- ۱۱۵.....چکیده

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ ادوات غیر جازم شرط؛
- ✓ تأثیر معنایی ادوات غیر جازم شرط؛
- ✓ شروط کاربرد هر یک از این حروف.

ادوات غیر جازم شرط

چنان که گفتیم جملات شرطی از جمله شرط و جمله جواب شرط تشکیل می‌شوند؛ در عین آنکه جملات شرطی تنها به مواردی که ادوات جازم در آغاز آنها به کار رفته‌اند، محدود نیست. ادوات غیر جازم شرط، با اینکه از نظر تعداد از ادوات جازم شرط کمترند، اما مانند آنها کاربرد گسترده‌ای در آغاز جملات شرطی دارند و شناخت آنها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در ادامه با این ادوات و نکاتی درباره آنها آشنا می‌شویم:

«لَوْ» امتناعیه

یکی از ادوات غیر جازم شرط حرف «لَوْ» است که به آن «لَوْ» امتناعیه نیز می‌گویند. «لَوْ» هرگاه در آغاز جملات شرطی به کار رود، فعل شرط و جواب شرط را (نه ظاهراً و نه محلاً) مجزوم نمی‌کند.

گاه در آغاز جمله جواب شرط «لَوْ»، «لام» مفتوحی به کار می‌رود که لام جواب «لَوْ» یا لام جواب شرط نام دارد. این «لام» بیشتر هنگامی به کار می‌رود که جمله جواب شرط مثبت باشد. همچنین اگر فعل جواب شرط به همراه حرف نفی «ما» به کار رود، آوردن یا نیاوردن لام جواب «لَوْ» هر دو، جایز است؛ اما اگر «لَنْ» در ابتدای جواب شرط باشد، دیگر لام جواب «لَوْ» به کار نمی‌رود؛ مانند: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا.^{۲۹۳}

چنان که ملاحظه می‌کنیم در این آیه «فَسَدَتَا» فعل جواب شرط و ماضی مثبت است و هیچ یک از ادوات نفی در آغاز آن به کار نرفته و بنابراین، لام جواب «لَوْ» در آغاز آن ذکر شده است: «لَفَسَدَتَا». همچنین در بیت:

وَلَوْ نُعْطِيَ الْخِيَارَ لَمَّا افْتَرَقْنَا وَلَكِنْ لَا خِيَارَ مَعَ اللَّيَالِي^{۲۹۴}

۲۹۳. انبیاء / ۲۲.

۲۹۴. الصفدی، صلاح الدین، الوافی بالوفیات، ذیل شرح حال «ابو محمد مرسی»، ج ۱۷، ص ۲۹۶.

نیز در آغاز جواب شرط، که با «ما» منفی شده است، لام جواب «لو» به کار رفته است.

حرف «لو» اقسام دیگری نیز دارد که نمی‌توان آنها را با مفهوم شرط جمع کرد. مهم‌ترین این اقسام عبارت‌اند از:

۱. تقلیل

«لو» هنگامی حرف تقلیل است که در سیاق عبارتی که بیانگر مفهوم تقلیل است، به کار رفته باشد. «لو» در این هنگام، بر خلاف حالت شرطی، فاقد جواب است؛ مانند: «تَصَدَّقُوا وَلَوْ بِدِرْهَمٍ».

۲. تمنی

«لو» در صورتی حرف تمنی است که امید و آرزویی با جمله‌ای مُصَدَّر به «لو» بیان شده باشد. نکته قابل توجه این است که «لو» در این هنگام به جواب نیازی ندارد، بلکه گاه پس از آن، فعل مضارع همراه با «فاء ناصب» به «أَنْ مَقْدَر» به کار می‌رود که در حقیقت باید کامل‌کننده مفهوم قبل از آن باشد؛ مانند: فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ^{۲۹۵}.

۳. مصدریه

«لو» هنگامی حرف مصدریه است که مترادف با «أَنْ» باشد. در این هنگام، «لو» میان دو فعل قرار دارد و فعل قبل از آن به طور معمول، فعل «وَدَّ» است^{۲۹۶}؛ مانند آیات مبارکه: وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ^{۲۹۷} و يَوْمَ أُحُدٍ^{۲۹۸} أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ.

معنای «لو» شرطیه

چنان که گفتیم گاه به «لو» شرطیه، «امتناعیه» می‌گویند؛ زیرا در زبان عربی، به ویژه در متون کهن و متون قرآنی و روایی، هرگاه «لو» در آغاز جمله شرطیه به کار رفته باشد، مفهوم جمله این است که هرگز امکان تحقق شرط وجود ندارد و از این رو، جواب شرط نیز محقق نمی‌شود. نام‌گذاری «لو» به «امتناعیه» نیز به همین سبب است؛ یعنی، چون تحقق شرط آن ممتنع و محال است؛ بنابراین، جواب شرط آن نیز هرگز تحقق پیدا نمی‌کند؛ مانند: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا ؛ اگر جز خداوند یکتا الهه دیگری در آسمان و زمین بود، در آن دو تباهی رخ می‌داد؛ یعنی، چون الهه‌ای جز خداوند یکتا در زمین و آسمان وجود ندارد، فساد و تباهی هم در آسمان و زمین راه ندارد.

چند نمونه از کاربردهای «لو» در آیات قرآن کریم:

۲۹۵. شعراء/ ۱۰۲.

۲۹۶. یکی دیگر از انواع «لو»، وُصِّلِيهِ یا اعتراضیه است که نیاز به جواب ندارد؛ مشروط به آنکه بعد از «واو» واقع شود و مراد از آن، تثبیت و تقریر معنای عبارت پیشین باشد؛ مانند: احْفَظْ الْجَارَ وَ لَوْ جَارَ. ر. ک: محمد خلیل الباشا، التذكرة فى قواعد اللغة العربیة، ص ۳۳۵.

۲۹۷. قلم/ ۹.

۲۹۸. بقره/ ۹۶.

۱. وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ^{۳۹۹}؛ جواب شرط منفی به «ما» و بدون لام جواب «لو» آمده است: «مَا اسْتَجَابُوا».
۲. وَ لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ^{۳۰۰}؛ جواب شرط همراه با لام جواب «لو» به کار رفته است: «لَطَمَسْنَا».
۳. لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ^{۳۰۱}؛ جواب شرط مثبت همراه با لام جواب «لو» به کار رفته است: «لَّرَأَيْنَاهُ».
۴. وَ قَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ^{۳۰۲}؛ جواب شرط منفی به «ما» و بدون لام جواب «لو» به کار رفته است: «مَا عَبَدْنَا».
۵. وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ^{۳۰۳}؛ جواب شرط منفی به «ما» و بدون لام جواب «لو» به کار رفته است: «مَا كُنَّا».
۶. لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا^{۳۰۴}؛ جواب شرط مثبت و همراه با لام جواب «لو» به کار رفته است: «لَجَعَلْنَاهُ».
۷. لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا^{۳۰۵}؛ جواب شرط مثبت و بدون لام جواب «لو» به کار رفته است: «جَعَلْنَاهُ».

«لَوْلا» و «لَوْما»

دومین و سومین ادات غیر جازم شرط «لوما» و «لولا» است که شباهتهای زیادی به «لو» دارند.

نکته قابل توجه اینکه قواعد مربوط به ذکر لام جواب «لو»، در مورد «لولا» و «لوما» نیز صادق است؛ یعنی، اگر جواب آنها مثبت باشد، بیشتر با «ل» می‌آید؛ همچنین اگر جواب آنها با «ما» منفی شده باشد، آوردن یا نیاوردن لام جواب (ل) با آن جایز است و در صورتی که با «لن» به کار رفته باشد، آوردن لام جواب «لولا» یا «لوما» در آغاز آنها صحیح نیست.

تفاوت «لو» با «لولا» و «لوما»

چنان که گفتیم در جملاتی که با «لو» شرطی شده‌اند، چون وقوع جمله شرط ممتنع و محال است، جمله جواب شرط تحقق نمی‌یابد، اما در مورد «لولا» و «لوما» وضعیت فرق می‌کند؛ یعنی، به عکس، چون شرط آنها محقق است و تردیدی در تحقق آن وجود ندارد، جمله جواب شرط آنها هرگز تحقق نمی‌یابد. در واقع

۳۹۹. فاطر / ۱۴.

۳۰۰. یس / ۶۶.

۳۰۱. حشر / ۲۱.

۳۰۲. نحل / ۳۵.

۳۰۳. ملک / ۱۰.

۳۰۴. واقعه / ۶۵.

۳۰۵. واقعه / ۷۰.

«لَو» برای امتناع شرط است و «لَوْلا» و «لَوْما» برای امتناع جواب شرط به دلیل تحقق شرط آن؛ مانند: لَوْلا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ^{۳۰۶}؛ به این معنا که مؤمن نبودن ما به دلیل وجود شماست؛ یعنی، اگر شما نبودید، ما مؤمن بودیم.

برای درک بهتر وجه تمایز «لَو» از «لَوْلا» باید به این نکته توجه داشت که «لَوْما» و «لَوْلا» در واقع از «لَو» به اضافه «مَا» یا «لَا»ی نفی تشکیل شده‌اند؛ یعنی، وقتی می‌گوییم: «لَوْلا الْهَوَاءُ مَا عَاشَ الْإِنْسَانُ» به این معناست که اگر هوا نبود، انسان نمی‌توانست زندگی کند، پس چون «هوا» هست، امکان زندگی کردن انسان نیز فراهم است. همچنین وقتی می‌گوییم: «لَوْلا الطَّبِيبُ لَسَاءَتْ حَالُ الْمَرِيضِ»؛ اگر پزشک نبود، حال مریض به وخامت می‌گرایید، به این معنا که چون طبیب هست، حال مریض بد نشده است. عبارت «لَوْلا الْعَمَلُ لَن تَكُونَ لِلْعِلْمِ فَائِدَةٌ»؛ نیز به این معنا است که چون عمل در میان است، پس علم سودمند است؛ ولی اگر عمل در کار نباشد، دانش سودی نمی‌بخشد.

نکته مهم دیگر این است که، بر خلاف «لَو» شرطیه که به جملات فعلیه اختصاص دارد، جمله شرط «لَوْلا» و «لَوْما» بیشتر جمله اسمیه‌ای است که خبر آن لزوماً محذوف است؛ یعنی، در جمله شرط «لَوْلا» و «لَوْما» تنها یک اسم معرفه و مرفوع دیده می‌شود که در حقیقت مبتدای خبر محذوف است و پس از آن بلافاصله جمله جواب شرط می‌آید.

چند نمونه دیگر از کاربردهای «لَوْلا» و «لَوْما»:

۱. فَلَوْلا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ^{۳۰۷}
۲. لَوْلا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ^{۳۰۸}
۳. وَلَوْلا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُخْضَرِّينَ^{۳۰۹}
۴. «لَوْلا الْعَقْلُ لَكَانَ الْإِنْسَانُ كَالْحَيَوَانِ».
۵. «لَوْما الْمَدَارِسُ لَا زِدَحَمَتِ السُّجُونُ».
۶. «لَوْما الْجَوْرُ لَعَاشَ النَّاسُ فِي هُدُوءٍ».

با این همه، در پاره‌ای موارد در کاربردهای ادبی «لَوْلا» و «لَوْما» در معنی تحضیض (طلب چیزی با شدت و اصرار) یا توبیخ نیز به کار رفته‌اند؛ مانند: لَوْلا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ^{۳۱۰} و لَوْلا جَاؤُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ

۳۰۶. سبأ / ۳۱.

۳۰۷. بقره / ۶۴.

۳۰۸. فصلت / ۴۵.

۳۰۹. صافات / ۵۷.

۳۱۰. فرقان / ۲۱.

شُهَدَاءَ^{۳۱۱} که آیه نخست بر تحضیض و آیه دوم بر توییح دلالت دارد.

«لَمَّا»

چنان که گفتیم «لَمَّا» اداتی است که یک فعل مضارع را مجزوم می‌کند، اما در بحث از جملات شرطی، «لَمَّا» اساساً جازم نیست، بلکه در این حالت اسمی است که مفهوم ظرفیت (قید زمان فارسی) را با خود به همراه دارد؛ مانند: فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا^{۳۱۲}.

نکته دیگر اینکه هنگامی «لَمَّا» از ادوات غیرجازم شرط به شمار می‌رود که بعد از آن فعل ماضی آمده باشد. این حالت بیشتر در متون کهن به چشم می‌خورد؛ اما در عربی معاصر که مانند زبانهای دیگر در پاره‌ای موارد، برخی تسامحها به متون زبانی راه یافته است، گاه «لَمَّا»ی ظرفیه به عنوان ادوات غیرجازم شرط در آغاز فعل مضارع به کار رفته است.

چند نمونه از کاربردهای «لَمَّا»ی شرطیه در آیات قرآن کریم:

۱. فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ^{۳۱۳}.
۲. وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَابَ^{۳۱۴}.
۳. فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ^{۳۱۵}.
۴. وَلَمَّا وَرَدَ مَاءٌ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ^{۳۱۶}.
۵. وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ^{۳۱۷}.

«كَلَّمَا»

یکی دیگر از ادوات غیرجازم شرط، «كَلَّمَا» است. پس از «كَلَّمَا» نیز، همچون «لَمَّا»، باید فعل ماضی بیاید. «كَلَّمَا» نیز مانند «لَمَّا» حامل مفهوم ظرفیت است و علاوه بر آن، مفید معنای تکرار است؛ مانند: «كَلَّمَا رَأَيْتُ فَقِيرًا عَطَفْتُ عَلَيْهِ»؛ یعنی، هرگاه فقیری را ببینم به او مهربانی می‌کنم. از آنجا که «كَلَّمَا» در آغاز جمله شرطی، ادوات جزم به شمار نمی‌رود، در عبارت بالا فعلهای «رَأَيْتُ» و «عَطَفْتُ» در محل جزم نیستند.

چند نمونه از کاربردهای «كَلَّمَا» در آیات قرآن کریم:

۳۱۱. نور/ ۱۳.
۳۱۲. اعراف/ ۱۴۳.
۳۱۳. بقره/ ۱۷.
۳۱۴. اعراف/ ۱۵۴.
۳۱۵. صف/ ۶.
۳۱۶. قصص/ ۲۳.
۳۱۷. احزاب/ ۲۲.

۱. کَلَّمَا رَزَقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رَزَقُوا قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ ^{۳۱۸}
۲. کَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا ^{۳۱۹}
۳. کَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا ^{۳۲۰}
۴. کَلَّمَا أَلْقَى فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ^{۳۲۱}
۵. کَلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ ^{۳۲۲}

«إِذَا»

یکی دیگر از ادوات شرط غیرجازم، «إِذَا» است. «إِذَا» بر سر شرطی وارد می‌شود که تحقق آن انتظار می‌رود؛ به این معنا اگر وقوع شرطی از قبل مورد تردید باشد، نمی‌توان آن را با «إِذَا» بیان کرد؛ مانند آیه مبارک إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ^{۳۲۳} که وقوع شرط در آن قطعی است و تردیدی در آن نیست.

نکته دیگر این که چون در زبان عربی متعلق شرط، افعال و جملات فعلیه به شمار می‌روند، اگر بلافاصله بعد از «إِذَا» اسم مرفوع به کار رفته باشد، نمی‌توان آن را مبتدا دانست، بلکه باید آن را فاعل فعلی محذوف قلمداد کرد که فعل مذکور پس از آن اسم مرفوع، بر حذف آن دلالت دارد؛ برای نمونه در آیه مبارک إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ^{۳۲۴} نمی‌توانیم بگوییم واژه «السَّمَاء» مبتدا است؛ بلکه باید «السَّمَاء» را فاعل «انْفَطَرَتْ» محذوف دانست که «انْفَطَرَتْ» مذکور بر حذف آن دلالت می‌کند.

چند نمونه از کاربرد «إِذَا» به عنوان یکی از ادوات غیرجازم شرط در قرآن کریم:

۱. فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ^{۳۲۵}
۲. وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ^{۳۲۶}
۳. إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ^{۳۲۷}

۳۱۸. بقره/ ۲۵.

۳۱۹. آل عمران/ ۳۷.

۳۲۰. نساء/ ۵۶.

۳۲۱. ملک/ ۸.

۳۲۲. مائده/ ۶۴.

۳۲۳. واقعه/ ۱.

۳۲۴. انفطار/ ۱.

۳۲۵. نحل/ ۶۱.

۳۲۶. روم/ ۳۳.

۴. إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ * وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انتَثَرَتْ * وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ * وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ * عَلِمْتَ نَفْسُ مَا قَدَّمَتْ وَآخَرَتْ ^{۳۲۸}

«أما»

آخرین ادات غیر جازم شرط، «أما» است. واژه «أما» تغییر یافته واژه «مهما» است که خود از ادوات جازم دو فعل مضارع است. اما هرگاه «مهما» ی اسمی به «أما» ی حرفی تبدیل شود، دیگر جازم نیست. «أما» را حرف شرط و تفصیل نیز نامیده‌اند. نکته مهم این است که پس از آن، از فعل شرط و فعل جواب شرط خبری نیست ^{۳۲۹} و نام‌گذاری آن به حرف شرط، در حقیقت، به دلیل وجوب همراهی «فاء» جزاء با آن است؛ همچون حالتی که در بسیاری از جملات شرطی به چشم می‌خورد: فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ * وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ^{۳۳۰}.

تفصیلیه بودن حرف «أما» نیز به معنای آن برمی‌گردد که البته هیچ ربطی به «أما» ی فارسی ندارد. «أما» در فارسی برای تکمیل مفهوم و معنای جمله ماقبل است؛ مانند: «دانشجویان آمدند، اما احمد نیامد.»؛ حال آنکه «أما» ی تفصیلیه در عربی وقتی استفاده می‌شود که ابتدا یک امر کلی ذکر شده باشد که حداقل دو قسمت جداگانه داشته باشد؛ آن‌گاه با ذکر دو «أما» در مورد این مطالب به صورت مستقل نکاتی عنوان شود.

چند نمونه از کاربرد «أما» ی تفصیلیه در قرآن کریم:

۱. فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا ^{۳۳۱}

۲. فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ^{۳۳۲}

۳. أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ ^{۳۳۳}

۴. أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى * فَآنتَ لَهُ تَصَدَّى * وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكِّي * وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى * وَهُوَ يَخْشَى * فَآنتَ

۳۲۷. مجادله/ ۱۲.

۳۲۸. انفطار/ ۵ - ۱.

۳۲۹. «أما» ی تفصیلیه شرطیه همواره جانشین ادات و فعل شرط به شمار می‌رود. ر. ک: محمد خلیل الباشا، التذكرة فی قواعد اللغة العربية، ص ۳۳۵.

۳۳۰. ضحی/ ۹ و ۱۰.

۳۳۱. بقره/ ۲۶.

۳۳۲. آل عمران/ ۱۰۶ و ۱۰۷.

۳۳۳. سجده/ ۱۹ و ۲۰.

نقش نحوی اسماء جازم شرط^{۳۳۵}

چون همه ادوات جازم شرط، به جز دو حرف «إِنْ» و «إِذَا» اسم به شمار می‌روند، در دستور زبان عربی باید برای آنها، مانند سایر اسمها، نقشی نحوی مشخص کرد. از طرف دیگر نقش نحوی اسمها در مواردی با معانی آنها در ارتباط است و در سایر موارد نیز فهمیدن معانی اسماء شرط در شناخت صحیح نقش آنها تأثیر به سزایی دارد. از این رو، اسماء شرط را با توجه به معانی آنها در چند قسم عرضه می‌کنیم و در این میان به بیان نقش آنها می‌پردازیم:

۱. پاره‌ای از اسماء شرط متضمن مفهوم زمان و مکان هستند؛ مانند: «إِيَّانَ، مَتَى، أَيْنَ [أَيْنَمَا] أَنَّى وَ حَيْثُمَا».

أَيَّانَ: «إِيَّانَ تَقْرَأُ أَقْرَأُ».

مَتَى: «مَتَى تُتْقِنَ الْعَمَلَ تَبْلُغِ الْأَمَلَ».

أَيْنَ: «أَيْنَ يَذْهَبُ الْعَالِمُ يَجِدُ مُسْتَمْعًا».

أَنَّى: «أَنَّى تَمْشِي تُصَادِفُ رِزْقًا».

حَيْثُمَا: «حَيْثُمَا تَسْتَقِمُ يُقَدِّرْ لَكَ اللَّهُ نَجَاحًا».

أَيَّ: «أَيَّ وَقْتٍ تُطَالِعُ تَسْتَفِدُّ».

۲. برخی دیگر از اسماء جازم شرط، همانند اسمهای موصول، اسمهای مبهمی به شمار می‌روند که جمله پس از آنها ابهام موجود در آنها را برطرف می‌کند؛ مانند: مَنْ (هر که، هر کس و همه کسانی که)، ما (هر چه، آنچه و تمام چیزهایی که) و مهما (مانند «ما»).

مَنْ: وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا^{۳۳۶}

مَا: وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ^{۳۳۷}

مَهْمَا: «مَهْمَا تَفْعَلُوهُ تَجِدُوهُ».

توجه به وضعیّت فعل به کار رفته پس از این ادوات، در شناخت نقش نحوی آنها بسیار مهم است؛ به این معنا که اگر فعل مزبور لازم باشد، یا فعلی متعدی باشد که همراه مفعول به آمده باشد، این ادوات مبتدا تلقی می‌شوند، در غیر این صورت، یعنی در صورتی که فعل پس از آنها متعدی باشد و مفعول به آن در ادامه به کار

۳۳۴. عبس / ۱۰ - ۵.

۳۳۵. ر. ک: محمد خلیل الباشا، التذکرة فی قواعد علم اللغة العربیة، ص ۳۳۶.

۳۳۶. طلاق / ۲.

۳۳۷. بقره / ۱۹۷.

نرفته باشد، این ادوات مفعول به‌اند.

مَنْ:

۱. فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ^{۳۳۸}؛ (مبتدا)
۲. مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ^{۳۳۹}؛ (مبتدا)
۳. وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا^{۳۴۰}؛ (مفعول به)

مَا:

۱. «مَا وَصَلَ إِلَيَّ الْيَوْمَ فَإِنَّهُ خَيْرٌ لِّي.»؛ (مبتدا)
۲. مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ^{۳۴۱}؛ (مبتدا)
۳. مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا^{۳۴۲}؛ (مفعول به)

مَهُمَا:

۱. «مَهُمَا يَخْدُثُ فَإِنَّهُ لَا يَهْمُنِي.»؛ (مبتدا)
۲. وَ قَالُوا مَهُمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ^{۳۴۳} (مبتدا)
۳. «مَهُمَا تَزْرَعُ تَحْصُدُ.» (مفعول به)

۳. یکی دیگر از اسماء جازم شرط «كَيْفَمَا» (هر طور که) است که متضمن معنای قید حالت در فارسی است و از این رو، نقش نحوی آن همواره «حال» برای فاعل فعل بعد از خود است که به خاطر مبنی بودن در همه کاربردهای آن همواره محلاً منصوب است.

كَيْفَمَا: «كَيْفَمَا تَكُنْ يَكُنْ أَبْنَاؤُكَ.»

۴. «أَيَّ» تنها اسم شرطی است که معرب به شمار می‌رود و در بیشتر موارد به اسمی دیگر اضافه می‌شود و شناخت نقش نحوی آن به طور کامل به مضاف‌الیه آن بستگی دارد؛ به این معنا که:

الف) اگر مضاف‌الیه آن، «ظرف» باشد، نقش نحوی آن جانشینی مفعول‌فیه است؛ مانند: «أَيَّ يَوْمٍ تَذْهَبُ

۳۳۸. بقره/ ۱۷۸.

۳۳۹. نساء/ ۱۲۳.

۳۴۰. نساء/ ۱۴۳.

۳۴۱. حشر/ ۷.

۳۴۲. بقره/ ۱۰۶.

۳۴۳. اعراف/ ۱۳۲.

أَذْهَبُ».

ب) اگر به مصدر فعل بعد از خود اضافه شده باشد، مفعول مطلق است؛ مانند: «أَيَّ إِكْرَامٍ تُكْرِمُ أَكْرَمُ».

ج) اگر به غیر از ظرف یا مصدر اضافه شده باشد، حکم آن دقیقاً مانند: «مَنْ»، «مَا» و «مَهْمَا» است؛ مانند:

- «أَيُّ رَجُلٍ يَجِدُ يَسُدُّ»؛ (قبل از فعل لازم: مبتدا)

- «أَيُّ رَجُلٍ يَخْدِمُ أُمَّتَهُ تَخْدِمُهُ»؛ (قبل از فعل متعدی همراه با مفعول به: مبتدا)

- «أَيُّ كِتَابٍ تَقْرَأُ تَسْتَفِدُّ»؛ (مفعول به)

چکیده

- ✓ ادوات شرط غیر جازم عبارت‌اند از: «لَوْ» امتناعیه، «لَوْلَا»، «لَوْمَا»، «لَمَّا»ی ظرفیه و «كَلَّمَا».
- ✓ گاه در آغاز جواب «لَوْ» امتناعیه، لام مفتوحی به کار می‌رود که به آن لام جواب «لَوْ» یا لام جواب شرط گفته می‌شود. تحقق شرط «لَوْ» ممتنع و محال است و از این رو، جواب آن نیز هرگز به وقوع نمی‌پیوندد.
- ✓ قواعد ذکر لام جواب، در مورد «لَوْ»، «لَوْلَا» و «لَوْمَا» مشترک است؛ یعنی، اگر جواب آنها مثبت باشد، بیشتر با لام به کار می‌رود؛ اگر جواب آنها منفی به «لَا» باشد، کاربرد لام جواب با آن جایز است و در صورتی که با «لَنْ» منفی شده باشد، لام جواب در آغاز آن به کار نمی‌رود.
- ✓ «لَمَّا»ی شرطیه بیشتر با فعل ماضی به کار می‌رود و حامل بار معنایی ظرفیت یا قید زمان است.
- ✓ «كَلَّمَا» همواره با فعل ماضی به کار می‌رود و مفید مفهوم ظرفیت و تکرار است.
- ✓ «إِذَا» متضمن معنای ظرفیت است و بر شرطی وارد می‌شود که تحقق آن مورد انتظار است.
- ✓ «أَمَّا» تغییر یافته «مَهْمَا»ی شرطیه است که پس از آن حتماً باید «فَ» ذکر شود و در عین حال، نیازی به شرط و جواب شرط ندارد.

جلسه سیزدهم

جملات طلبی

- ۱۱۸ اهداف درس
- ۱۱۸ جملات طلبی
- ۱۱۸ فعل امر
- ۱۱۹ فعل نهی
- ۱۱۹ استفهام
- ۱۱۹ امکان تأویل
- ۱۲۰ چکیده

اهداف درس

آشنایی با:

✓ مفهوم شرط در جملات طلبی؛

✓ جزم فعل مضارع به وسیله جملات طلبی.

جملات طلبی

در بعضی جملات، با اینکه ادوات شرط در جمله به کار نمی‌روند، اما همچنان مفهوم شرط از آنها برداشت می‌شود. به همین دلیل، در این گونه جملات، فعلی که در مرتبه دوم، پس از یک فعل دیگر قرار می‌گیرد، مجزوم می‌شود. توضیح آنکه هرگاه بتوان از ترکیب دو جمله فعلیه مفهوم شرط را برداشت کرد، فعل دوم می‌تواند مجزوم شود؛ مشروط به آنکه جمله اول طلبی باشد، اعم از نهی، امر، استفهام، تحضیض، تمنی و ترجی. مهم‌ترین وجوه کاربرد جملات طلبی در این موقعیت و احکام آنها به شرح زیرند.

فعل امر

مانند آیه مبارک اَدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ^{۳۴۴} که در آن «اَدْعُونِي» یک جمله کامل است: «اَدْعُوا» فعل امر و ضمیر «واو» فاعل آن، «نون» نون وقایه و «ی» ضمیر متکلم و مفعول به آن است. جمله «اَسْتَجِبْ لَكُمْ» نیز در ارتباط با جمله پیشین و مترتب بر آن، همراه با فعل مضارع مجزوم ذکر شده است. طبیعی است که جزم فعل «اَسْتَجِبْ» به مفهوم شرطی که از قرار گرفتن این دو جمله در کنار هم قابل انتزاع است، مربوط است. بنابراین تقدیر جمله این است که «اِنْ تَدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ» که از این رو، فعل دوم مجزوم شده است.

اگر در این گونه جملات، فعل دوم مجزوم شود، نوعی وعده در میان است و اگر مجزوم نشود، وعده‌ای در میان نیست؛ برای نمونه در آیه خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا^{۳۴۵} فعل مضارع «تُطَهِّرُ» پس از فعل امر «خُذْ» به صورت مرفوع به کار رفته است و به همین سبب، مفهوم وعده از آن به ذهن نمی‌رسد. در مقابل، نکته‌ای که در آیه مبارک اَدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ^{۳۴۶} به خوبی درک می‌شود، این است که اگر خالصانه

۳۴۴. غافر / ۶۰.

۳۴۵. توبه / ۱۰۳.

۳۴۶. غافر / ۶۰.

به درگاه خداوند رو بیاوریم، به طور حتم، عنایت خداوند شامل حال ما خواهد شد؛ یعنی، در این جمله دعای ما به مثابه شرطی است که اجابت الهی جواب شرط آن است.^{۳۴۷}

فعل نهی

مانند عبارت «لَا تُكْثِرِ الْعِتَابَ يَكْثُرُ أَصْدِقَاؤُكَ» که مفهوم آن، برآیند ترکیب دو جمله است؛ به این معنا که اگر دیگران را زیاد سرزنش کنی، دوستانت کم خواهند شد. در این عبارت، از آنجا که «لَا تُكْثِرُ» فعل نهی است و جمله دوم با فعل مضارع آغاز شده است که با جمله اول ارتباط دارد، فعل مضارع جمله دوم مجزوم شده است. در عین حال، هم می‌توان آن را مجزوم کرد و هم می‌توان آن را به صورت مرفوع ذکر نمود؛ جزم آن به علت امکان تأویل آن به جمله شرطیه؛ و رفع آن به این دلیل است که هیچ عامل جزم و نصبی در آغاز آن به کار نرفته و نوعی عبارت «مستأنفه» به شمار می‌رود.

مثال دیگر: «لَا تَعْجَلْ فِي أُمُورِكَ تَسْلَمْ»؛ اگر در کارهایت عجله نکنی، سالم می‌مانی. مفهوم این جمله آن است که «إِلَّا (إِنْ لَا) تَعْجَلْ فِي أُمُورِكَ تَسْلَمْ» و تأویل آن به حالت شرطیه درست است. از این رو، جزم فعل مضارع دوم صحیح است؛ در عین آنکه رفع فعل مضارع دوم نیز، با توجه به فقدان عوامل نصب و جزم قبل از آن و در واقع مستأنفه بودن آن، صحیح و جایز است: «لَا تَعْجَلْ فِي أُمُورِكَ تَسْلَمْ».

استفهام

مانند عبارت «أَيْنَ الْحَدِيقَةِ نَذْهَبُ إِلَيْهَا؟»؛ بوستان کجاست که به آنجا برویم؟ که از آن می‌توان مفهوم شرط را برداشت کرد، و از این رو جزم و رفع فعل جمله دوم، هر دو، جایز است: جزم آن به علت امکان تأویل آن به جمله شرطیه؛ و رفع آن به علت فقدان عوامل جزم و نصب در آغاز آن.

حال ممکن است این سؤال مطرح شود که چگونه می‌توان مفهوم شرط را از این دو عبارت، که در کنار هم به کار رفته‌اند، برداشت کرد؟ زیرا جمله اول به طور کلی فعلی ندارد که بتوان جزئی از آن را در مقام فعل شرط در نظر گرفت و شرط را در آغاز آن به کار برد!

پاسخ این است که در این موارد، همین که مفهوم شرط را انتزاع کنیم، کفایت می‌کند و تأویل جمله نخست به جمله‌ای مشتمل بر فعلی که معنای این جمله را به ذهن برساند، کافی است؛ برای مثال صورت مؤول این جمله به صورت جمله شرطیه و مشتمل بر یک فعل شرط، می‌تواند چنین باشد: «إِنْ تَقَعَ الْحَدِيقَةُ بِالْقَرَبِ مِنَّا نَذْهَبُ إِلَيْهَا»؛ اگر بوستان در نزدیکی ما باشد، به آنجا می‌رویم.

امکان تأویل

با این همه در برخی موارد ممکن است نتوان چنین عباراتی را به تأویل جمله‌های شرطی برد؛ برای نمونه در عبارت «لَا تَصْنَعِ الْمَعْرُوفَ فِي غَيْرِ أَهْلِهِ تَنْدَمُ»؛ در حق کسانی که لیاقت ندارند، نیکی نکن که در آن صورت

۳۴۷. تعبیر بعضی از نحوایان در این باره چنین است: لَا يُجْزَمُ الْفِعْلُ بَعْدَ الطَّلَبِ إِلَّا إِذَا قُصِدَ الْجَزَاءُ؛ بَأَنْ يُقْصَدَ بَيَانُ أَنَّ الْفِعْلَ مُسَبَّبٌ عَمَّا قَبْلَهُ؛ كَمَا أَنَّ جِزَاءَ الشَّرْطِ مُسَبَّبٌ عَنِ الشَّرْطِ. فَإِنْ لَمْ يُقْصَدْ ذَلِكَ، وَجِبَ الرِّفْعُ؛ إِذْ لَيْسَ هُنَاكَ شَرْطٌ مُقَدَّرٌ. ر. ک: مصطفى الغلاييني، جامع الدروس العربية، ص ۲۰۴.

پشیمان می‌شوی، جزم فعل مضارع جمله دوم جایز نیست؛ زیرا اگر آن را به جمله شرطیه تأویل کنیم، معنای درستی، که مدّ نظر گوینده باشد، از آن به دست نمی‌آید و به همین دلیل جزم فعل مضارع دوم جایز نیست^{۳۴۸}؛ زیرا صورت مؤوّل آن چنین است: «إِلَّا تَصْنَعِ الْمَعْرُوفَ فِي غَيْرِ أَهْلِهِ تَنْدَمُ»؛ اگر در حق کسانی که قابلیت و لیاقت نیکی کردن را ندارند، نیکی نکنی، پشیمان می‌شوی.

ملاحظه

در مورد قواعد پیش‌گفته توجه به دو نکته زیر ضروری است:

۱. هرگاه پس از جملات طلبی، در آغاز جمله دوم «فاء» به کار رفته باشد، آن را باید ناصبه به «أن مقدّر» به شمار آورد و فعل مضارع پس از آن را منصوب کرد؛ مانند:

- لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا^{۳۴۹}؛

- وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا^{۳۵۰}؛

- وَلَا تَطْعَمُوا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي^{۳۵۱}.

۲. برای صحت جزم فعل مضارع بعد از انواع جمله‌های طلبی، لزوماً نباید از صیغه‌های اصلی امر، نهی، استفهام یا سایر صیغه‌های طلب استفاده کرد، بلکه وقوع فعل مضارع پس از جملات خبری مشتمل بر مفهوم طلب، برای صحیح بودن جزم آن کافی است؛ مانند آیه مبارک هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * تُوْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ^{۳۵۲} که در آن افعال «تُوْمِنُونَ» و «تُجَاهِدُونَ» با اینکه خبری‌اند، متضمن معنای امری نیز هستند و بر همین اساس، فعل مضارع جمله پس از خود، یعنی «يَغْفِرُ» را مجزوم کرده‌اند.

چکیده

هرگاه پس از انواع جملات طلبی، اعم از امر، نهی، استفهام، تحضیض، ترجی و تمنی، جمله فعلیه‌ای همراه با فعل مضارع، در ارتباط با آن و مترتب بر آن ذکر شود، مشروط به اینکه امکان تأویل آن به جمله شرطیه وجود داشته باشد، جزم و رفع فعل مضارع جمله دوم، هر دو، جایز است؛ جزم آن به دلیل امکان تأویل آن به جمله شرطیه؛ و رفع آن به علت فقدان عوامل نصب و جزم در آغاز آن و در حقیقت مستأنفه بودن آن.

۳۴۸. ر. ک: ابن هشام، شرح قطر الندی و بلّ الصدی، ص ۱۱۳-۱۱۲.

۳۴۹. اسراء/ ۲۲.

۳۵۰. همان/ ۲۹.

۳۵۱. طه/ ۸۱.

۳۵۲. صف/ ۱۲ - ۱۰.

جلسه چهاردهم

منصرف و غیر منصرف (۱)

- ۱۲۲ اهداف درس
- ۱۲۲ عوامل منع صرف
- اسمهای غیرمنصرف یک عاملی؛ (اسمهایی که با یک سبب یا عامل،
۱۲۳ غیرمنصرف می‌شوند).
- ۱۲۳ وزنهای منتهی الجموع
- ۱۲۴ اسمهای مختوم به «الف» ممدوده زائد
- ۱۲۵ اسمهای مختوم به «الف» مقصوره
- ۱۲۵ چکیده

اهداف درس

آشنایی با:

✓ پدیده «انصراف» یا «عدم انصراف» اسمها در زبان عربی؛

✓ اسمهای غیرمنصرف یک عاملی.

عوامل منع صرف

منصرف اسم فاعل از باب «انفعال» و در اصطلاح اسمی است که قابلیت پذیرش علائم مختلف اعرابی و تنوین را در حالت‌های گوناگون آن داشته باشد. به این‌گونه کلمات متمکن نیز می‌گویند. در مقابل غیرمنصرف اسمی است که قابلیت پذیرش تنوین و همه علائم اعرابی و دگرگون شدن به همه صورتهای اعرابی را ندارد. به این گونه کلمات غیر متمکن نیز می‌گویند. غیرمنصرف یکی از انواع اسم معرب به شمار می‌رود، نه مبنی؛ یعنی، همین مقدار که کلمه‌ای بتواند حداقل دو نشانه اعرابی را بپذیرد، معرب به حساب می‌آید. بر این اساس، معرب بودن کلمات لزوماً به این معنا نیست که بتوانند همه علامتهای اعرابی را بدون استثنا قبول کنند؛ برای مثال واژه «محمد» هم ضمه، هم کسره و هم فتحه را می‌پذیرد و از پذیرش تنوین نیز ابایی ندارد. از این رو، می‌گوییم که این واژه در عین معرب بودن، منصرف است؛ یعنی، هیچ حالتی که مانع از پذیرش علامتهای گوناگون اعرابی بشود، در این واژه وجود ندارد: «محمّد، محمّداً، محمّداً». اما واژه «مریم» این‌طور نیست؛ یعنی، تنوین و کسره نمی‌پذیرد و در حالت رفع، ضمه؛ و در حالت‌های نصب و جر، فتحه در آخر آن ظاهر می‌شود. بنابراین، تقسیم اسمها به منصرف و غیرمنصرف جزء تقسیمات داخلی اسم معرب است.

نکته دیگر آنکه اغلب اسمها در دستور زبان عربی منصرف‌اند؛ اما به این دلیل که تعداد قابل توجهی از اسمهای عربی غیرمنصرف‌اند و شناخت و شناساندن آنها از نظر علمی مهم است، دانشمندان سعی کرده‌اند تا بر اساس مطالعه نمونه‌ها و مصادیق متعدد، اصل پدیده عدم انصراف را قاعده‌مند نشان دهند و از این رهگذر، راه شناسایی اسم‌های غیرمنصرف را هموار کنند.

بر همین اساس دستورنویسان عربی پدیده عدم انصراف یا همان نداشتن قابلیت پذیرش همه علائم اعرابی و تنوین در پاره‌ای از اسمهای معرب را به عوامل و دلایلی نسبت داده‌اند که در اصطلاح «اسباب منع صرف» نامیده می‌شوند؛ علل و عواملی که با در نظر گرفتن شرایط خاص علمی، در صورت حضور در اسمها، آنها را غیرمنصرف می‌کنند.

این اسباب و عوامل کارکرد یکسانی ندارند؛ برخی از آنها به طور جداگانه و به تنهایی می‌توانند اسمها را از حالت «انصراف» و توانایی پذیرش تنوین و کسره خارج کنند و پاره‌ای دیگر تنها در صورت همراهی با یک عامل یا سبب دیگر، یعنی با دو سبب، می‌توانند چنین عملی را انجام دهند. بر این اساس، ما ابتدا اسمهای غیرمنصرف را به دو دسته کلی تقسیم می‌کنیم و در ضمن آن به بحث و بررسی درباره شاخه‌های فرعی موضوع می‌پردازیم.

اسمهای غیرمنصرف یک عاملی؛ (اسمهایی که با یک سبب یا عامل، غیرمنصرف می‌شوند).

این نوع از اسمهای معرب خود به سه شاخه فرعی تقسیم می‌شوند:

وزنهای مُنتَهی الجُموع

نخستین نوع از اسمهای غیر منصرف یک عاملی، اسمهایی هستند که بر وزن «مَفَاعِل»، «فَوَاعِل»، «مَفَاعِل» و «فَوَاعِل» و وزنهای دیگری از این قبیل و در حقیقت بر اوزان مُنتَهی الجُموع باشند.^{۳۵۳} کلیه جمعهای مکسر عربی، اعم از انسانی و غیرانسانی، که حرف «الف» در مرتبه سوم آنهاست غیرمنصرف‌اند، به شرطی که بعد از «الف»، حداقل دو حرف متحرک وجود داشته باشد؛ یا سه حرف که حرف دوم آنها یای ساکن باشد. در این صورت وجود همین یک عامل برای منع صرف آنها کافی است؛ مانند:

- «مَسَاجِد» بر وزن «مَفَاعِل»؛ «الف» در مرتبه سوم آن است.

- «زَوَارِق» بر وزن «فَوَاعِل»؛ «الف» در مرتبه سوم آن است.

- «مَصَابِيح» بر وزن «مَفَاعِل»؛ «الف» در مرتبه سوم آن است.

- «صَنَادِيق» بر وزن «فَوَاعِل»؛ الف در مرتبه سوم آن است.

چنان‌که ملاحظه می‌کنید در همه این اسمها پس از «الف» جمع، دو حرف متحرک یا سه حرف، که دومین حرف آنها «یاء ساکن» است، آمده است؛ این گونه اسمها می‌توانند هم انسانی و هم غیرانسانی باشند؛ مانند: «مَفَاتِيح»، «دَقَاقِق»، «مَسَاجِد» و «مَكَاتِب» و نمونه‌های بسیار زیاد دیگر که همه غیرانسانی هستند و «تَلَامِيذ» و «أُسَاتِيذ» که جمع انسانی‌اند، اما براساس قاعده مذکور غیرمنصرف‌اند. با این همه، اکثر قریب به اتفاق اسمهایی که مطابق این قاعده غیرمنصرف شده‌اند، غیرانسانی‌اند.

چند نمونه از آیات قرآن کریم:

- وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا^{۳۵۴}

- قَدْ جَاءَكُمْ بِصَائِرٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَمَن أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ^{۳۵۵}

۳۵۳. ر. ک: مصطفی الغلابی، جامع الدروس العربیة، ص ۲۱۶؛ کلمات مفردی که بر این اوزان به کار رفته‌اند، حتی اگر مفرد باشند، غیر منصرفند؛ مانند: شراحیل (اسم علم مذکر) و طباشیر (به معنای گچ).

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ ۚ^{۳۵۶}

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ^{۳۵۷}

اسمهای مختوم به «الف» ممدوده زائد

دومین دسته از این قبیل اسمها، واژه‌هایی هستند که به «الف» ممدوده زائده ختم شده‌اند. در عین حال، با دیدن هر «الف» ممدوده‌ای در پایان کلمات نباید تصور کنیم که آن «الف»، ممدوده زائد است. بلکه باید دقت کنیم که آیا «همزه» آن زائد یا اصلی است؛ به این معنا که در اسمهای ممدود، همزه هم می‌تواند جزء ریشه اصلی و هم می‌تواند زائد باشد. برای مثال از آنجا که همزه واژه «بناء» زائد نیست، منصرف است؛ زیرا در اصل «بنای» بوده که مطابق قاعدهٔ اعلال، «ی» به همزه بدل شده است: «بنای» ← «بناء».

در مقابل، واژه «علماء» غیرمنصرف است؛ چون سه حرف اصلی آن (ع، ل، م) است که همگی قبل از «الف» ممدوده واقع شده‌اند. بنابراین، اگر بخواهیم آن را به صورت نکره به کار ببریم، می‌گوییم: «جاء علماء»، نه «علماء»؛ از آنجا که «علماء» نکره است، باید تنوین بگیرد؛ اما چون غیرمنصرف است، از پذیرش تنوین ناتوان است.

چند نمونه از آیات قرآن کریم:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ^{۳۵۸}

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ^{۳۵۹}

در عین حال، واژه «أسماء» منصرف است؛ به این دلیل که «الف» آن در مرتبهٔ چهارم قرار دارد و همزه آن اصلی و منقلب از «واو» است و علامت تأنیث نیست؛ زیرا در واقع «أسماء» بوده که به «أسماء» تغییر یافته است:

إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمِيَتْهُمَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ^{۳۶۰}

مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمِيَتْهُمَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ^{۳۶۱}

۳۵۵. انعام / ۱۰۴.

۳۵۶. ملک / ۵.

۳۵۷. سبأ / ۱۳.

۳۵۸. بقره / ۱۴۳.

۳۵۹. فتح / ۲۹.

۳۶۰. نجم / ۲۳.

۳۶۱. یوسف / ۴۰.

- أَتَجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ^{۳۶۲}

با این همه، واژه «أشياء»، در عین شباهت بسیار به «أسماء»، مثل آن، منصرف نیست. علت غیرمنصرف بودن آن را برخی از دانشمندان، چنین بیان کرده‌اند که «أشياء» در واقع «شَيَاء» بوده است؛ یعنی، حروف «شین، یاء و همزه» که حروف اصلی آن هستند، در اصل قبل از الف ممدوده قرار داشته‌اند و الف ممدوده آن، زائده است. آن‌گاه به خاطر تغییراتی که در کاربرد آن پدید آمده، به صورت «أشياء» به کار رفته و حکم صورت اصلی آن بعدها به صورت تغییریافته آن نیز تسری پیدا کرده است: لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلَكُمْ تَسْؤُكُمْ؛^{۳۶۳}

اسمهای مختوم به «الف» مقصوره

آخرین نوع از اسمهایی که به خاطر وجود یکی از عوامل منع صرف در آنها غیرمنصرف به شمار می‌روند، اسمهایی هستند که به «الف» مقصوره ختم شده‌اند. هرگاه اسمی به «الف» مقصوره ختم شده باشد و «الف» مقصوره، جزء ریشه اصلی کلمه نباشد؛ یعنی، یا علامت تأنیت یا برای الحاق باشد، غیرمنصرف محسوب می‌شود.

در بیان علائم اعرابی این گونه اسمها باید توجه داشتیم که اگر در حالت جرّ قرار گرفته باشند، باید بگوییم علامت جرّ آنها «فَتْحَةُ نِيَابِي مَقْدَر» است؛ اگر در حالت رفع قرار گرفته باشند، علامت رفع آنها «ضَمَّة مَقْدَر» است؛ و اگر در حالت نصب واقع شده باشند، علامت نصب آنها «فَتْحَةُ مَقْدَر» است. با این توضیحات می‌توانیم بین دو ویژگی اعرابی مهم این گونه اسمها (تقدیری بودن علائم اعرابی و غیرمنصرف بودن آنها) جمع برقرار کنیم؛ یعنی، در حالت‌های رفع و نصب، علائم اعراب آنها ضمه و فتحه اصلی مقدر؛ و در حالت جرّ، علامت اعراب آنها «فَتْحَةُ نِيَابِي مَقْدَر» است.

چند نمونه دیگر از آیات قرآن:

- أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَى * تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى؛^{۳۶۴}
- قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ؛^{۳۶۵}
- عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ؛^{۳۶۶}

چکیده

✓ اسمهای معرب بر دو نوع‌اند: منصرف و غیر منصرف.

۳۶۲. اعراف / ۷۱.

۳۶۳. مائده / ۱۰۱.

۳۶۴. نجم / ۲۲ - ۲۱.

۳۶۵. انعام / ۹۰.

۳۶۶. مزمل / ۲۰.

منصرف که همه علائم اعرابی و تنوین را می‌پذیرند و غیرمنصرف که از میان حرکات و علائم گوناگون اعرابی تنها ضمه و فتحه را می‌پذیرند و به جای کسره، فتحه می‌گیرند.

✓ اسمهای غیرمنصرف به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند:

۱. اسمهایی که تنها در اثر دخالت یکی از عوامل منع صرف غیرمنصرف می‌شوند؛

۲. اسمهایی که در اثر دخالت دو عامل منع صرف غیرمنصرف می‌شوند.

✓ اسمهای غیر منصرف یک عاملی سه دسته‌اند:

۱. جمعهای منتهی الجموع؛

۲. اسمهای مختوم به «الف» ممدوده زائد؛

۳. اسمهای مختوم به «الف» مقصوده زائد.

جلسه پانزدهم

منصرف و غیر منصرف (۲)

هدف درس.....	۱۲۸
اسمهای غیر منصرف دو عاملی (اسمهایی که با دو سبب یا عامل، غیر منصرف می شوند).....	۱۲۸
اسمهای علم غیر منصرف.....	۱۲۸
اسمهای علم مؤنث.....	۱۲۸
اسمهای علم اجمعی.....	۱۳۰
اسمهای علم وزن الفعل.....	۱۳۱
اسمهای علم مختوم به «الف» و «نون» زائده.....	۱۳۲
اسمهای علم معدول.....	۱۳۲
اسمهای علم مرکب مزجی.....	۱۳۳
چکیده.....	۱۳۳

هدف درس

آشنایی با:

✓ بعضی از اسمهای غیرمنصرف دو عاملی.

اسمهای غیرمنصرف دو عاملی (اسمهایی که با دو سبب یا عامل، غیرمنصرف می‌شوند).

در زبان عربی، به جز اسمهایی که با یک سبب غیرمنصرف می‌شوند، منع صرف سایر اسمهای غیرمنصرف در اثر وجود دو عامل در آنهاست. این اسباب و عوامل متعدّدند و همه آنها با هم جمع نمی‌شوند؛ بلکه بعضی از آنها صرفاً در کنار عوامل خاص دیگر قرار می‌گیرند و موجبات منع صرف را فراهم می‌آورند. بر این اساس، «اسمهای غیرمنصرف دو عاملی» را در دو دسته جداگانه مطرح می‌کنیم. ملاک این تقسیم‌بندی آن است که یکی از طرفین این دو عامل، همواره ثابت و طرف دیگر متغیر است.

۱- واژه‌های «عَلَم» که «عَلَمِیت» در آنها محور اصلی است و برخی عوامل دیگر در کنار آن ظاهر می‌شوند.

۲- واژه‌هایی مشتمل بر مفهوم «صفت» که وصفیت در آنها محور اصلی است و برخی دیگر از عوامل منع صرف با آن همراه و در کنار همدیگر باعث «عدم انصراف» می‌شوند.^{۳۶۷}

در این جلسه، سخن درباره آن دسته از اسمهای «عَلَم» است که در صورت همراهی با یکی دیگر از عوامل منع صرف، غیرمنصرف می‌شوند:

اسمهای عَلَم غیرمنصرف

چنانچه اسمی در زبان عربی «عَلَم» باشد و با یکی دیگر از عوامل شش‌گانه منع صرف زیر همراه گردد، غیرمنصرف محسوب می‌شود:

اسمهای عَلَم مؤنث

چنانچه اسمی، عَلَم مؤنث باشد، غیرمنصرف است؛ برای مثال واژه «مریم» چون علم و مؤنث است، غیرمنصرف است؛ مانند:

- «جَاءَتْ مَرْيَمُ.» (← به جای مَرْيَمُ)

- «رَأَيْتُ مَرْيَمَ.» (← به جای مَرْيَمًا)

- «سَلَّمْتُ عَلَى مَرْيَمَ.» (← به جای مَرْيَمِ / مَرْيَمِ)

«فاطمة» نیز همین‌طور است؛ یعنی، از آن جایی که دو عامل منع صرف (عَلَمَ و مؤنث بودن) در آن جمع شده، غیرمنصرف است. بنابراین، باید بگوییم: «جَاءَتْ فَاطِمَةُ، رَأَيْتُ فَاطِمَةَ و سَلَّمْتُ عَلَى فَاطِمَةَ».

اسمهای عَلَمَ مؤنث لفظی نیز مشمول همین قاعده‌اند و غیرمنصرف به شمار می‌روند:

- «جَاءَ حَمْرَةٌ.» (← به جای حَمْرَةٌ)

- «رَأَيْتُ حَمْرَةً.» (← به جای حَمْرَةً)

- «سَلَّمْتُ عَلَى حَمْرَةٍ.» (← به جای حَمْرَةٍ)

در عین حال، باید توجه داشته باشیم که این قاعده تنها در مورد اسمهای عَلَمَ چهارحرفی و چهارحرفی به بالا صادق است، به این معنا که اگر اسم علم مؤنث، سه حرفی و ساکن الوسط باشد، کاربرد آن هم به صورت منصرف و هم به صورت غیرمنصرف جایز است:^{۳۶۸}

- «جَاءَتْ هِنْدٌ.» (و هِنْدٌ)

- «رَأَيْتُ هِنْدًا.» (و هِنْدًا)

- «سَلَّمْتُ عَلَى هِنْدٍ.» (و هِنْدٍ)

چند نمونه از آیات قرآن کریم:

- وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا^{۳۶۹}

- إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ^{۳۷۰}

- يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ^{۳۷۱}

۱. این استثنا فقط شامل اسمهای ساکن‌الوسط عربی است؛ زیرا اسمهای ساکن‌الوسط أعجمی به طور وجوبی غیرمنصرف‌اند و کاربرد آنها به شکل منصرف جایز نیست؛ مانند: «ماه»، «حِمَص» و «بَلَخ» (اسامی چند شهر).

۳۶۹. فتح / ۲۴.

۳۷۰. آل عمران / ۹۶.

۳۷۱. همان / ۴۳.

اسمهای عَلمِ أعجمی

عربی‌زبانان از دیرباز، صاحبان زبانهای دیگر را «عَجَم» خوانده‌اند. بر همین قیاس، به واژه‌های غیرعربی نیز «أعجمی» گفته‌اند. این واژه در لغت به معنای «گنگ» است و مراد از آن کلمات غیرعربی است که معنای آنها در آغاز برای عربی‌زبانان گنگ و نامفهوم بوده است.

با این همه، طبیعی است که بسیاری از واژه‌های غیرعربی، در اثر تعاملهای بین‌زبانی در زبان عربی به کار رفته و عربی‌زبانان در شکل آنها تغییراتی ایجاد کرده باشند. این قبیل تغییرات در همهٔ زبانها، در مورد کلماتی که از زبانهای دیگر وام گرفته می‌شوند، کم و بیش رایج است. بعضی از این واژه‌ها، خواه ناخواه، اسمهای عَلمِ بوده‌اند که به زبان عربی راه پیدا کرده‌اند و در برخی موارد دگرگونی‌هایی در آنها پدید آمده است. صورت به کار رفتهٔ این کلمات در زبان عربی هر چه باشد، چندان فرقی نمی‌کند، مهم آن است که اگر اسمی عَلم، در اصل غیرعربی باشد، دو عامل منع صرف در آن جمع می‌شود؛ به عبارت دیگر هرگاه «علمیت» و «أعجمی» بودن در یک اسم جمع شوند، باعث غیرمنصرف شدن آن اسم می‌شوند.

یکی از مشهورترین اسمهای عَلمِ غیرعربی که در قرآن کریم به کار رفته است، واژهٔ «یوسف» است؛ اصل این واژه «ژوزف» بوده که در زبان عربی به شکل «یوسف» به کار رفته است؛ بنابراین، مثلاً باید گفت:

- «جاءَ یوسفُ» به جای «یوسفُ»؛

- «رأیتُ یوسفَ» به جای «یوسفًا»؛

- «سَلَّمْتُ عَلَی یوسفَ» به جای «یوسفِ» یا «یوسفٍ».

واژهٔ دیگر از این نوع، کلمهٔ «ابراهیم» است که در اصل «آبراهام» بوده است. اما مهم نیست که صورت اصلی این کلمه چه بوده است، بلکه مهم، صورت به کار رفته و مشهور آن در زبان عربی است؛ بنابراین، مثلاً باید گفت:

- «جاءَ إبراهیمُ.» (← به جای إبراهیمُ)

- «رأیتُ إبراهیمَ.» (← به جای إبراهیمًا)

- «سَلَّمْتُ عَلَی إبراهیمَ.» (← به جای إبراهیمِ)

به همین ترتیب، اگر اسمهای خاص مذکر فارسی در عربی به کار روند، چنین وضعیتی پیدا خواهند کرد؛ مانند: «جاءَ فرزادُ، رأیتُ فرزادَ، سَلَّمْتُ عَلَی فرزادَ.»

در عین حال، باید توجه داشته باشیم که در اسمهای عَلمِ مذکر أعجمی، منع صرف، مخصوص اسمهای عَلمِ چهارحرفی و چهارحرفی به بالا است؛ زیرا اسمهای علمِ أعجمی سه‌حرفی، چه ساکن‌الوسط باشند یا متحرک‌الوسط، منصرف‌اند؛ مانند: «لوط» و «لمک» (یکی از نوادگان حضرت

نوح).

چند نمونه از آیات قرآن کریم:

- وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَزَرَ [أَ أ ز ر] اتَّخَذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ^{۳۷۲}
- أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ^{۳۷۳}
- وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ^{۳۷۴}
- أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَنتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ^{۳۷۵}
- وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ^{۳۷۶}
- وَالتِّينَ وَالزَّيْتُونَ * وَطُورِ سِينِينَ * وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ^{۳۷۷}
- قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ^{۳۷۸}
- وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ^{۳۷۹}

اسمهای علم و وزن الفعل

هرگاه اسمهای خاص مذکر، بر یکی از وزنهای شناخته شده و غالب در افعال به کار رفته باشند، غیرمنصرف اند؛ به این معنا که علم، از اوزان مشهور در افعال باشد؛ یا از نظر صرفی زیادتى در آن باشد که جز در فعل معنا پیدا نمی کند؛ برای مثال «دُئِلَ» (نام یکی از قبایل عربی)، یزید و أحمد» هر سه غیرمنصرف اند؛ چون وزن «فعل»، وزن مشهور فعل است و «یاء» و «همزه» در یزید و أحمد،

۳۷۲. انعام / ۷۴.

۳۷۳. توبه / ۲۷۰.

۳۷۴. یوسف / ۳۸.

۳۷۵. بقره / ۱۴۰.

۳۷۶. انعام / ۸۴.

۳۷۷. تین / ۳ - ۱.

۳۷۸. کهف / ۹۴.

۳۷۹. بقره / ۳۴.

حروف مضارع‌اند و بر صیغه‌های مفرد مذکر غائب و متکلم وحده مضارع دلالت دارند و جز در فعل مضارع معنایی ندارند؛ بنابراین باید گفت:

- «جاء أحمدُ/ یزیدُ».

- «رأیتُ أحمدَ/ یزیدَ».

- «مررتُ بأحمدَ/ یزیدَ».

اسمهای علم مختوم به «الف» و «نون» زائده

هرگاه اسم علم به «الف» و «نون» زائد ختم شده باشد، غیرمنصرف است؛ مانند: «عثمان» که حروف اصلی آن عبارت است از: «عین، ثاء و میم» و از همین رو، «الف» و «نون» انتهای آن، زائد به شمار می‌روند:

- «جاءَ عثمانُ».

- «رأیتُ عثمانَ».

- «مررتُ بعُثمانَ».

اسمهای علم معدول

پنجمین نوع از اسمهای علم غیرمنصرف، اسمهای معدول از اصل‌اند. معدول، اسم معربی است که از صیغه اصلی خود تغییر یافته و به صورت غیرمنصرف به کار رفته باشد؛ برای نمونه، واژه «عمر» در عربی وزن صرفی شناخته شده‌ای ندارد و به صورت غیرمنصرف به کار می‌رود؛ دانشمندان، اصل آن را «عامر»، از ریشه «عین، میم و راء» و بر وزن فاعل، فرض کرده‌اند که وزن کاملاً مشهوری است و منصرف به شمار می‌رود. بنابراین، از آنجا که «عمر» معدول از «عامر» است، غیرمنصرف است و قابلیت پذیرش کسره و تنوین را ندارد.^{۳۸۰}

به هر حال، اسمهای علم، به واسطه تغییر یافتن مبنای اصلی آنها به صورت دیگری که وزن صرفی ناشناخته‌ای داشته باشد، غیرمنصرف تلقی می‌شوند؛ بنابراین مثلاً باید گفت:

- «جاءَ عمرُ» (← به جای عمر)

۳۸۰. این قبیل اسمها از نظر نحوشناسان عربی منحصر به پانزده اسم خاص است که عامل دیگری غیر از «علمیت» برای عدم انصراف آنها وجود ندارد؛ ولی از آنجا که یک عامل برای عدم انصراف اسم علم کافی نیست، با در تقدیر گرفتن آنها به عنوان اسامی معدول از اصلهایی بر وزن «فاعل»، منع صرف آنها را مدلل کرده‌اند. این اسمهای خاص پانزده‌گانه عبارت‌اند از: «عمر، زُفر، زحل، ثُل، جُشم، جُمح، قُرح، دُلف، عَصم، جُحی، بُلح، مَضَر، هُبَل، هُدَل و قُثم». علاوه بر این، چهار اسم دیگر که علم نیستند، بلکه در نحو عربی به عنوان تأکید جمع مؤنث به کار می‌روند و همه آنها نیز به معنای «جمع» هستند، به دلیل شباهت وزن صرفی آنها با این قبیل اسمهای خاص معدول، به آنها ملحق شده‌اند که عبارت‌اند از: «جُمع»، «کُتَع»، «بُصَع» و «بُتَع»؛ بنابراین، مثلاً می‌گویند: «جاءَت النساءُ جُمع و کُتَع و بُصَع و بُتَع»، «رأیتُهنَّ جُمع و کُتَع و بُصَع و بُتَع»، «مررتُ بهنَّ جُمع و کُتَع و بُصَع و بُتَع». ر. ک: مصطفی الغلايينی، جامع الدروس العربیة، ص ۲۲۳-۲۲۲.

- «رَأَيْتُ عُمَرَ.» (← به جای عُمراً)

- «مَرَرْتُ بِعُمَرَ.» (← به جای عُمِر)

اسمهای عَلمِ مرکبِ مزجی

یکی از انواع اسمهای مرکب، اسمهای مرکبِ مزجی است. مرکبِ مزجی اسمی است تشکیل شده از دو واژه که هیچ ارتباطی (اعم از وصفی، اضافی و اسنادی) با هم ندارند؛ اما چنان در پیوند با همدیگر به کار رفته‌اند که گویی یک کلمه‌اند؛ مانند: «بَيْتَ لَحْمٍ» و «بَعْلَبَكَّ». جزء اول مرکبهای مزجی همواره مبنی بر فتح است و جزء دوم آنها تنها دو علامتِ اعرابی ضمه و فتحه را می‌پذیرد و در حقیقت غیر منصرف است. بنابراین، مثلاً باید گفت:

- «هَذِهِ بَعْلَبَكُّ.»

- «رَأَيْتُ بَعْلَبَكَّ.»

- «سَافَرْتُ إِلَى بَعْلَبَكَّ.»

در مرکبِ مزجی شرط است که دو کلمه با هم پیوندِ اضافی یا اسنادی نداشته باشند؛ بنابراین، واژه‌های «عَبْدُ اللَّهِ» و «شَابَ قَرْنَاهَا»، هرچند عَلمِ تلقی می‌شوند، اما به دلیل وجود رابطه‌ی اضافی در ترکیب اول و وجود رابطه‌ی اسنادی در ترکیب دوم، مرکبِ مزجی به شمار نمی‌روند و از همین‌رو، ترکیب اول، منصرف و ترکیب دوم، جمله و مبنی است.

چکیده

اسم عَلم در شش حالت غیرمنصرف است:

۱. هرگاه عَلم مؤنث باشد؛ جز هنگامی که ثلاثی ساکن‌الوسطِ غیراعجمی باشد، که در این صورت جایز الوجهِین است؛
۲. هرگاه عَلمِ اعجمی باشد؛ جز هنگامی که ثلاثی باشد که در این صورت منصرف است؛
۳. هرگاه بر وزن یکی از اوزان غالب و مشهور فعل آمده باشد؛
۴. هرگاه به «الف» و «نون» زائده ختم شده باشد؛
۵. هرگاه از اصل خود تغییر یافته و بر وزن ناشناخته دیگری به کار رفته باشد؛ (معدول از اصل)
۶. هرگاه مرکبِ مزجی باشد.

جلسه شانزدهم

منصرف و غیر منصرف (۳)

اهداف درس.....	۱۳۶
واژه‌های وصفی غیر منصرف.....	۱۳۶
واژه‌های وصفی بر وزن «فَعْلان».....	۱۳۷
واژه‌های وصفی بر وزن «أَفْعَل التَّفْضِيل».....	۱۳۸
واژه‌های وصفی معدول.....	۱۳۹
پیوست.....	۱۳۹
چکیده.....	۱۴۰

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ گروهی دیگر از اسمهایی که با دو سبب یا عامل غیرمنصرف می‌شوند؛
- ✓ حالت‌های منصرف شدن اسمهای غیرمنصرف.

واژه‌های وصفی غیرمنصرف

«صفت» بودن واژه یا برخورداری از مفهوم وصفی، ویژگی‌ای است که در پاره‌ای از اسمهای غیرمنصرف به چشم می‌خورد. این ویژگی وقتی می‌تواند به عنوان سبب منع صرف تلقی شود که با یکی دیگر از عوامل مزبور جمع شود؛ یعنی، اگر واژه‌ای بار معنایی وصفی داشته باشد و علاوه بر این، با یکی از عوامل چهارگانه زیر همراه شود، غیرمنصرف به شمار می‌رود:

۱. بر وزن «فَعْلان» باشد؛

۲. «أَفْعَل التَّفْضِيل» باشد؛

۳. «أَفْعَل» وصفی باشد؛

۴. معدول از اصل باشد.

گفتنی است که بعضی از اسمها، فی‌نفسه، معنای وصفی دارند؛ برای مثال «جَمیل» و «أَحمر» می‌توانند صفتِ اسم دیگر قرار بگیرند، اما واژه‌های «قَلَم»، «شَجَر» و «مِنْصَدَة» فاقد معنای وصفی‌اند و هرگز نمی‌توانند کلمه‌ای دیگر را توصیف کنند.

بنابراین، بحث ما در این جلسه درباره کلماتی است که بار معنایی وصفی از آنها برداشت می‌شود و اگر با یکی از عوامل چهارگانه پیش‌گفته همراه شوند، غیرمنصرف به شمار می‌روند:

واژه‌های وصفی بر وزن «فَعْلان»

وزن «فَعْلان»، یکی از اوزان صفت مشبّهه است که مؤنث آن بر وزن «فَعَلَى» می‌آید؛ مانند: «عَطْشَان» و «عَطْشَى»؛ «غَضْبَان» و «غَضَبَى». این قبیل کلمات که بار معنایی وصفی دارند، غیرمنصرف به شمار می‌روند و اسباب منع صرف آنها یکی وصف بودن و دیگری به کار رفتن آنها بر وزن «فَعْلان» است.

نکته قابل ذکر در این مورد آن که اگر مؤنث وزن «فَعْلان» به صورت «فَعْلَانَةُ» به کار رفته باشد، دیگر غیرمنصرف نیست. در موارد بسیاری نیز مؤنثِ وزن «فَعْلان»، علاوه بر وزن «فَعَلَى»، به صورت «فَعْلَانَةُ» هم به کار رفته است.^{۳۸۱}

بر این اساس، واژه‌های وصفی بر وزن «فَعْلان» دو وضعیت متفاوت پیدا می‌کنند که هر دو در متون عربی کاربرد دارند:

یکی وضعیت «غیرمنصرف» که با لحاظ کردن مؤنث آنها بر وزن «فَعَلَى» حاصل می‌شود و دیگری وضعیت «منصرف» که با لحاظ کردن مؤنث آنها بر وزن «فَعْلَانَةُ» به دست می‌آید؛ مانند: «عَطْشَان» (به صورت غیرمنصرف) به اعتبار اینکه مؤنث آن را «عَطْشَى» در نظر بگیریم؛ یا «عَطْشَانُ» (به صورت منصرف) به اعتبار اینکه مؤنث آن را «عَطْشَانَةُ» بدانیم.

۳۸۱. نحویان، آن دسته از واژه‌های وصفی بر وزن «فَعْلان» را که مؤنث آنها بر وزن «فَعْلَانَةُ» به کار رفته است، منحصر در سیزده کلمه دانسته‌اند که برخی از آنها عبارت‌اند از:

- «نَدْمَانُ»؛ به معنای همدم و هم‌پایاله و همراز («نَدْمَان» به معنای نادم و پشیمان غیرمنصرف است؛ چون مؤنث آن «نَدْمَى» است نه «نَدْمَانَةُ»).

- «حَبْلَانُ»؛ به معنای شکم برآمده؛

- «دَخْنَانُ»؛ به معنای تیره و تار؛

- «سَيْفَانُ»؛ به معنای بلندقد؛

- «صَيْحَانُ»؛ به معنای روز روشن (و بدون ابر)؛

- «سَخْنَانُ»؛ به معنای روز گرم و آتشین؛

- «عَلَّانُ»؛ به معنای فراموش‌کار.

مصطفی غلابینی، مؤلف جامع الدروس العربیة، ذیل همین مطلب تصریح کرده است که در مقابل اسمهای پیش‌گفته و امثال آنها، واژه‌های «غَضْبَان»، «عَطْشَان»، «سُكْرَان»، «جَوَعَان» و «نَدْمَان» (به معنای نادم و پشیمان) همواره غیرمنصرف‌اند و کاربرد آنها به صورت منصرف ممنوع است (ر. ک: جامع الدروس العربیة، ج ۲، ص ۲۲۰)؛ حال آنکه، دست‌کم در متون معاصر عربی، مؤنث این کلمات، گاه همراه با «تاء» تأنیث به کار رفته است (غَضْبَانَةُ، عَطْشَانَةُ، سُكْرَانَةُ، جَوَعَانَةُ و نَدْمَانَةُ) و از همین رو، کاربرد آنها به صورت منصرف نیز متداول است.

گفتنی است در آیه مبارک **فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا**^{۳۸۲} نیز «غضبان» تنوین نگرفته است و از این رو غیرمنصرف به شمار می‌آید؛ در چنین وضعیتی، مؤنث این واژه به شکل «غَضَبِي» است.

واژه‌های وصفی بر وزن «أَفْعَل التَّفْضِيل»

هرگاه کلمات وصفی، بر وزن «أَفْعَل التَّفْضِيل» (أَفْعَل) به کار رفته باشند، غیرمنصرف‌اند. در این صورت، نخستین سبب منع صرف اسم غیر منصرف، «وصفیت»؛ و دومین سبب آن، کاربرد آن بر وزن «أَفْعَل التَّفْضِيل» است؛ مانند واژه «أَكْثَر» در آیات مبارک **وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا**^{۳۸۳} [«أَكْثَر» به جای «أَكْثَرُ»]؛ **وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ**^{۳۸۴} [«أَكْثَر» (بدون تنوین) به جای «أَكْثَرًا»].

چند نمونه دیگر از آیات قرآن کریم:

- **أَوْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا**^{۳۸۵}
- **فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا**^{۳۸۶}
- **إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا * فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ**^{۳۸۷}
- **حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعُفٌ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا**^{۳۸۸}
- **قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ**^{۳۸۹}
- **وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ**^{۳۹۰}

صفت مشبَّهه بر وزن «أَفْعَل»

در زبان عربی، هرگاه کلمه‌ای بر معنای رنگ، عیب یا زینت دلالت کند، مذكر آن بر وزن «أَفْعَل» و مؤنث آن بر وزن «فَعْلَاء» می‌آید. این گونه کلمات، از جنبه صرفی صفت مشبَّهه محسوب می‌شوند.

۳۸۲. طه / ۸۶.

۳۸۳. سبأ / ۳۵.

۳۸۴. انعام / ۱۱۶.

۳۸۵. قصص / ۷۸.

۳۸۶. همان / ۲۰۰.

۳۸۷. کهف / ۳۹ و ۴۰.

۳۸۸. جن / ۲۴.

۳۸۹. آل عمران / ۱۱۸.

۳۹۰. یونس / ۶۱.

رنگ‌ها؛ مانند: «أَحْمَر، حَمْرَاء»، «أَبْيَض، بَيْضَاء»، «أَسْوَد، سَوْدَاء» و «أَصْفَر، صَفْرَاء».^{۳۹۱}

عیب‌ها؛ مانند: «أَعْرَج، عَرَجَاء» (لنگ) و «أَعْمَى، عَمِيَاء» (نابینا).

زینت‌ها؛ مانند: «أَكْحَل، كَحْلَاء» (سیاه‌چشم) و «أَعْيَن، عَيْنَاء» (درشت‌چشم).

هرگاه کلمه‌ای مشتمل بر معنای وصفی، بر وزن «أَفْعَل» و مؤنث آن بر وزن «فَعْلَاء» باشد، به خاطر اشتغال بر این دو عامل منع صرف، غیرمنصرف تلقی می‌شود و در نتیجه، تنوین و کسره نمی‌پذیرد.

واژه‌های وصفی معدول

چنان‌که گفتیم، هرگاه کلمه‌ای از صورت صرفی پیشین خود به صورت صرفی دیگر، که کاربرد چندانی در زبان عربی ندارد، تغییر یافته باشد، از اصل خود عدول کرده است: (معدول از اصل)؛ مانند واژه «عَامِر» که در برخی کاربردها به صورت «عُمَر» به کار رفته است.

از طرفی، دانشمندان اسمهای معدول را به معدول حقیقی و معدول تقدیری تقسیم کرده‌اند. معدول حقیقی مانند: «مَثْنَى» که معدول از «اثْنَيْنِ اثْنَيْنِ»؛ و «ثُلَاث» که معدول از «ثَلَاثَةٌ ثَلَاثَةٌ» و همچنین واژه «رُبَاع» که معدول از «أَرْبَعَةٌ أَرْبَعَةٌ» است و هر سه، در آیه سوم از سوره مبارک نساء در کنار همدیگر به کار رفته‌اند: وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُفْسِدُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ .

چنان‌که معدول تقدیری به کلماتی اطلاق شده است که هر چند وزن چندان شناخته‌شده‌ای ندارند، یک اصل برای آن‌ها در تقدیر گرفته‌اند و آنها را معدول از آن واژه‌های مقدّر فرض کرده‌اند؛ مانند «عُمَر» که معدول از «عَامِر» فرض شده است.

به هر حال، هرگاه کلمه‌ای مشتمل بر معنای وصفی، معدول از اصل باشد، غیرمنصرف است.^{۳۹۲}

پیوست

هرگاه اسم‌های غیرمنصرف «الف» و «لام» بگیرند یا «مضاف» واقع شوند، از حالت غیرمنصرف خارج و منصرف می‌شوند و در نتیجه کسره را نیز می‌پذیرند؛ مانند واژه‌های «مَدَارِس» و «إِيرَان» در عبارات: إِنَّنَا

۳۹۱. علی‌رغم اینکه عمده رنگهای مشهور، مذکرشان مطابق همین قاعده بر وزن «أَفْعَل» و مؤنثشان بر وزن «فَعْلَاء» به کار می‌رود، ولی همه رنگها این خصوصیت را ندارند؛ مثلاً مذکر رنگ قهوه‌ای بر وزن «أَفْعَل» و مؤنث آن بر وزن «فَعْلَاء» به کار نرفته است. بلکه برای بیان آن در حالت مذکر، واژه «بَنِي» و در حالت مؤنث واژه «بَنِيَّة» را به کار می‌برند.

۳۹۲. در زبان عربی، واژه «أُخْرَى» به صورت «أُخَر» جمع بسته می‌شود که عدول از اصل در آن، در تقدیر گرفته شده و از این رو، غیرمنصرف است و به همین صورت، در آیه هفتم از سوره مبارک آل عمران ﴿هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾ به کار رفته است. ر. ک: مصطفی الغلابی، جامع الدروس العربیة، ص ۲۲۶.

دَرَسْنَا فِي الْمَدَارِسِ الْإِيرَانِيَّةِ وَ نُحِبُّ الْخِدْمَةَ لِإِيرَانِنَا. که در عبارت اول واژه «مَدَارِس» همراه با «الف» و «لام» به کار رفته و در عبارت دوم، واژه «إِيرَان»، مضاف قرار گرفته است.

چند نمونه از قرآن کریم و روایات:

- لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ^{۳۹۳}
- مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ^{۳۹۴}
- قال علي (عليه السلام): «مَنْ عَظَّمَ صِغَارَ الْمَصَائِبِ ابْتَلَاهُ اللَّهُ بِكِبَارِهَا»^{۳۹۵}

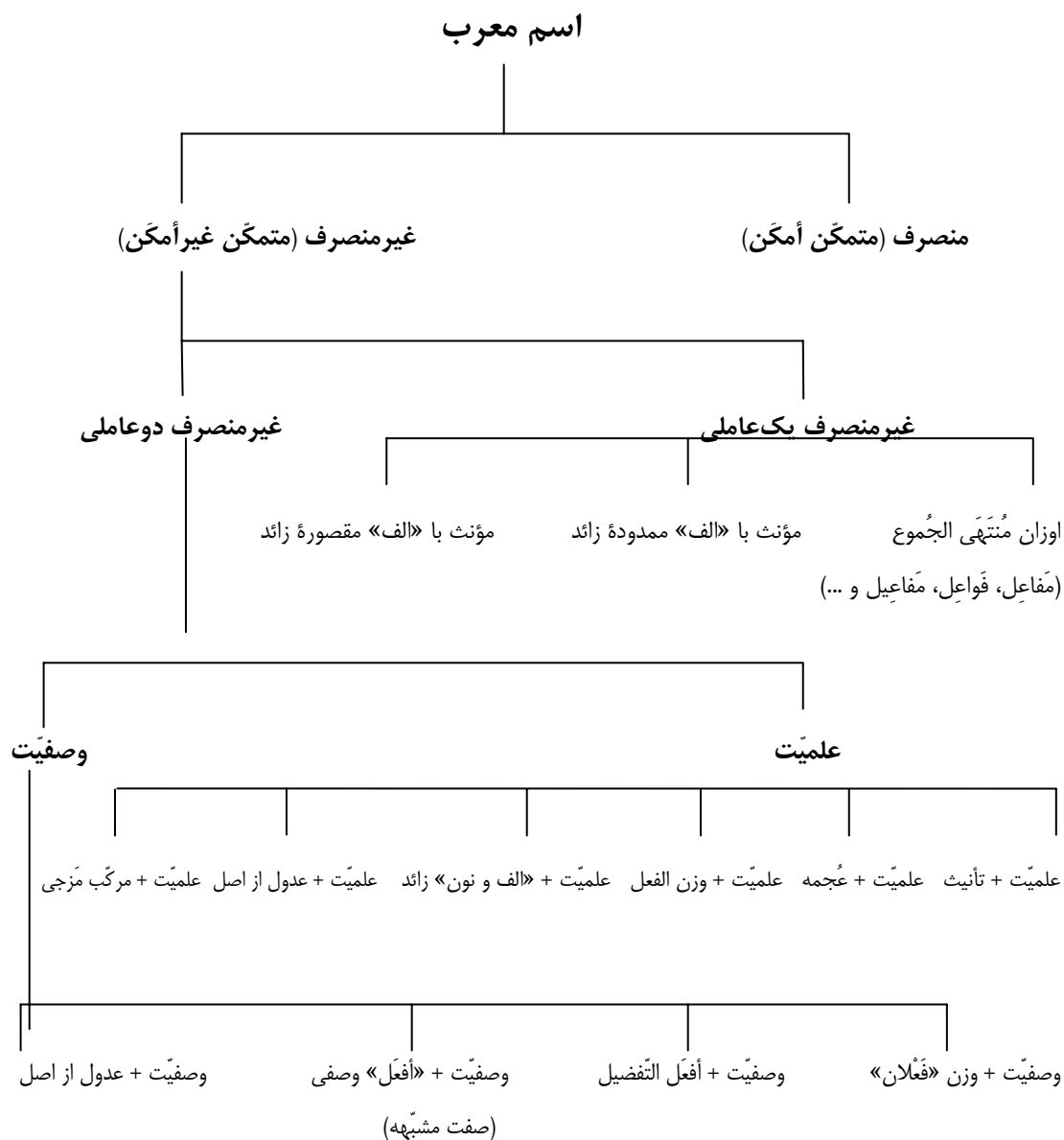
چکیده

- ✓ هرگاه ویژگی «وصفیت» با یکی از ویژگیهای چهارگانه زیر جمع شود، اسم را غیرمنصرف می‌کند:
 ۱. در صورتی که بر وزن «فَعْلَان» به کار رود؛ مشروط به اینکه مؤنث آن بر وزن «فَعْلَى» باشد؛
 ۲. در صورتی که بر وزن «أَفْعَلُ التَّفْضِيل» به کار رود؛
 ۳. در صورتی که بر وزن «أَفْعَل» وصفی (صفت مشبّهه) به کار رود؛
 ۴. در صورتی که معدول از اصل باشد.
- ✓ هرگاه اسمهای غیرمنصرف «الف» و «لام» داشته باشند یا مضاف واقع شوند، از حالت غیرمنصرف خارج می‌شوند و در نتیجه، می‌توانند «کسره» را نیز بپذیرند.

۳۹۳. نور / ۶۱.

۳۹۴. هود / ۲۴.

۳۹۵. نهج البلاغه، حکمت ۴۴۸.



جلسه هفدهم

مبتدا و خبر

۱۴۴.....	هدف درس.....
۱۴۴.....	مرفوعات.....
۱۴۴.....	مبتدا و خبر.....
۱۴۵.....	معرفه بودن «مبتدا» و نکره بودن «خبر» در بیشتر موارد.....
۱۴۶.....	کاربرد خبر به صورت معرفه.....
۱۴۷.....	مطابقت مبتدا و خبر در «نوع» و «عدد».....
۱۴۸.....	عدم مطابقت مبتدا و خبر در «نوع» در یک حالت خاص.....
۱۴۹.....	شیوه درست ترجمه خبر نکره.....
۱۵۰.....	چکیده.....

هدف درس

آشنایی با:

✓ کلیات مباحث مربوط به مبتدا و خبر (دو رکن اصلی جمله اسمیه).

مرفوعات

در زبان عربی دسته‌ای از کلمات مرفوع‌اند و به واسطه علائم گوناگون در حالت رفعی قرار دارند. این موقعیت رفعی، حالت مشترکی بین آنها پدید آورده است و از همین جهت، تمامی آنها زیر عنوان کلی مرفوعات بررسی می‌شوند؛ کلماتی مانند مبتدا، خبر، فاعل، نایب فاعل، اسم افعال ناقصه و برخی دیگر از اسمها که به آنها «مرفوعات» گفته می‌شود.

گروهی از نحویان، در ترتیب مباحث نحو عربی، بحث مبتدا و خبر و بعضی از آنان بحث فاعل و نایب فاعل را مقدم می‌دارند.^{۳۹۶} ما نیز بنا به جهتی خاص، مبحث مبتدا و خبر را مقدم می‌کنیم و آن این که دستورشناسان عربی، به طور کلی جملات را به دو دسته «اسمیه» و «فعلیه» تقسیم کرده‌اند. آنان معتقدند که اگر جمله با اسم شروع شده باشد، اسمیه و اگر با فعل شروع شده باشد، فعلیه است. در این میان، طبیعی است که از نظر دستوری، احکام جمله اسمیه با احکام جمله فعلیه متفاوت باشد. این تفاوتها به طور خاص با شناخت مباحث مربوط به مبتدا و خبر از یک طرف، و فاعل و نایب فاعل از طرف دیگر شناخته می‌شوند. از همین رو، ما بحث از مبتدا و خبر را در آغاز مباحث مربوط به مرفوعات عربی قرار می‌دهیم و پس از شناخت آنها، به بحث و گفتگو درباره سایر مرفوعات می‌پردازیم.

مبتدا و خبر

در جمله فارسی «احمد دانشجو است»، «احمد» نهاد یا مسندالیه است و «دانشجو است»، گزاره و در آن، «دانشجو» مسند است و «است» فعل ربطی.

در زبان عربی، معادل جمله «احمد دانشجو است»، جمله «أحمدُ طالبٌ» است؛ «أحمد» نهاد و «طالبٌ» گزاره است و در ظاهر، از رابطه خبری نیست. بنابراین، فرض می‌کنیم که تنوین در «طالبٌ»، همان رابطه

۳۹۶. برای نمونه ر. ک: الإِسْفَرَائِينِي، *اللباب في علم الإعراب* (۷۳ - ۵۴) و علی اکبر شهابی، *أصول النحو* (۶۱ - ۴۸) که مبحث فاعل و نائب فاعل را پیش از مبحث مبتدا و خبر مطرح کرده‌اند.

است، اما این فقط یک فرض ابتدایی است و این تنوین، در حقیقت، معادل فعل ربطی در زبان فارسی نیست و به زودی خواهیم دانست که این تنوین، حتی در بسیاری از جملات ساده اسمیه عربی وجود ندارد.^{۳۹۷}

به همین ترتیب، اگر خواستیم بگوییم، «احمد سرباز است» یا «در باز است»، می‌گوییم: «أحمدٌ جُنْدِيٌّ» و «البابُ مَفْتُوحٌ».

معرفه بودن «مبتدا» و نکره بودن «خبر» در بیشتر موارد

در بیشتر موارد، مبتدا «معرفه» و خبر «نکره» است. در عین حال، بعضی از مبتداها، نکره و بعضی از خبرها، معرفه‌اند؛ یعنی، این‌طور نیست که هر مبتدایی لزوماً معرفه یا هر خبری لزوماً نکره باشد.

با این همه، برای اینکه تصور مشخص و روشنی از مبتدا و خبر داشته باشیم، بحث خود را در چارچوب قواعد اکثری و اغلبی، که بیشتر جملات اسمیه را می‌توان بر اساس آنها تحلیل نحوی کرد، شروع و مثالهایی در این حوزه، مطرح می‌کنیم که در همه آنها مبتدا، معرفه و خبر، نکره است:

- «أحمدٌ جُنْدِيٌّ» ← احمد سرباز است.
 - «فاطمةٌ مُعَلِّمةٌ» ← فاطمه معلم است.
 - «الاستاذُ شابٌّ» ← استاد جوان است.
 - «هذا رَجُلٌ» ← این مرد است.
 - «هذه شَجَرَةٌ» ← این درخت است.
 - «هذه مِنضَدَةٌ» ← این میز است.
 - «هذه سَبُورَةٌ» ← این تخته‌سیاه است.
 - «هو أستاذٌ» ← او استاد است. (مذکر)
 - «هي أستاذةٌ» ← او استاد است. (مؤنث)
 - «نحنُ طُلَّابٌ» ← ما دانشجو هستیم. (مذکر)
 - «نحنُ مُعَلِّماتٌ» ← ما معلم هستیم. (مؤنث)
 - «هما طَالِبَانِ» ← آن دو نفر دانشجو هستند. (مذکر)
 - «هما طَالِبَتَانِ» ← آن دو نفر دانشجو هستند. (مؤنث)
- در همه این مثالها مبتدا، معرفه و خبر، نکره است.

۳۹۷. ر. ک: آذرتاش آذرنوش، آموزش زبان عربی، ج ۱، ص ۲۰.

چند نمونه دیگر از آیات و روایات:

- فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ ۚ^{۳۹۸}

- «سُوءُ النَّيَّةِ دَاءٌ دَفِينٌ»^{۳۹۹}

- «كَيْتَمَانُ سِرِّنَا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^{۴۰۰}

- «الْمُؤْمِنُ مُجَاهِدٌ»^{۴۰۱}

- «الْعَاقِلُ مُنْزَهُ عَنِ الْمُنْكَرِ أَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ»^{۴۰۲}

- «الْعِلْمُ حَيَاةٌ»^{۴۰۳}

کاربرد خبر به صورت معرفه

چنان که گفتیم، در بعضی موارد، گزاره عربی، بنا به ضرورتهای معنایی، به صورت معرفه ذکر می‌شود؛ برای مثال اگر بخواهیم بگوییم: «این، کتاب است»، می‌گوییم: «هذا کتابٌ»؛ یعنی، مبتدا را معرفه و خبر را در ظاهر نکره ذکر می‌کنیم، اما در برخی موارد سخن ما درباره کتابی خاص است که سابقه‌ای ذهنی از آن نزد ما وجود دارد. در این صورت می‌گوییم: «هذا، الکتابُ» که در این صورت، گزاره عربی حتماً باید معرفه باشد.

گاه استاد در کلاس درس، خطاب به دانشجویان، در مورد شخصی خاص می‌گوید: «هذا طَالِبٌ»؛ یعنی، این آقا دانشجو است و مثلاً نباید تصور کنید که استاد یا کارمند است، ولی گاه درباره دانشجوی زرنگ و باهوش و کوشایی سخن می‌گوید که دانشجویان قبلاً با وی مواجه نشده‌اند و او را به قیافه نمی‌شناسند و تنها وصف وی را شنیده‌اند. حال، کسی وارد کلاس می‌شود و استاد بنا به سابقه ذهنی دانشجویان، خطاب به آنان می‌گوید: «هذا، الطَّالِبُ»؛ یعنی این، همان دانشجویی است که وصف او را شنیده‌اید. بنابراین، خبر در این صورت حتماً باید معرفه باشد.

در این دو مثال نقش تبدیل‌کنندگی اسم نکره به اسم معرفه توسط «الف» و «لام» به خوبی آشکار است. در مثال دوم اگر استاد بگوید: «هذا طَالِبٌ» نمی‌تواند معنایی را که در اذهان مخاطبان در مورد دانشجوی زرنگ و کوشا وجود دارد، به آنان منتقل کند. از این رو و برای بیان آن معنا باید بگوید: «هذا، الطَّالِبُ».

۳۹۸. نساء / ۳۴.

۳۹۹. منتخب میزان/الحکمه، ص ۵۲۰، ح ۶۳۳۳.

۴۰۰. همان، ص ۴۳۸، ح ۵۴۳۳.

۴۰۱. همان، ص ۵۴۷، ح ۶۶۹۴.

۴۰۲. همان، ص ۳۵۷، ح ۴۳۶۶.

۴۰۳. غرر/الحکم، ح ۲۳۴.

چند نمونه از کاربرد خبر به صورت معرفه در آیات و روایات:

- وَهُوَ الْغَفُورُ الْودُودُ^{۴۰۴}
- هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ^{۴۰۵}
- هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ^{۴۰۶}
- اللَّهُ الصَّمَدُ^{۴۰۷}
- أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ^{۴۰۸}
- مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ^{۴۰۹}
- «أَصْلُ الْوَرَعِ تَجَنُّبُ الْآثَامِ وَالتَّنَزُّهُ عَنِ الْحَرَامِ»^{۴۱۰}
- «الْوَرَعُ الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ»^{۴۱۱}
- «زَكَاةُ الْقُدْرَةِ الْإِنْصَافُ»^{۴۱۲}

مطابقت مبتدا و خبر در «نوع» و «عدد»

با دقت در نمونه‌های پیشین، می‌توان به نکته‌ای دیگر نیز پی برد و آن مطابقت مبتدا و خبر در «نوع» و «عدد» در اغلب موارد است؛ «نوع»، یعنی مذکر یا مؤنث بودن، و «عدد»، یعنی مفرد، مثنی یا جمع بودن.

در جمله «هُوَ مُعَلِّمٌ»، چون «هُوَ» مذکر است، «مُعَلِّمٌ» هم مذکر است. اما اگر بگوییم «هِيَ مُعَلِّمَةٌ» طبیعی است که «مُعَلِّمَةٌ» هم به تبعیت از «هِيَ» به صورت مؤنث می‌آید. از طرف دیگر می‌توانیم بگوییم که در «هَذَا قَلَمٌ»، مذکر بودن «هَذَا» به خاطر مذکر بودن «قَلَمٌ» است؛ یا اگر

۴۰۴. بروج / ۱۴.

۴۰۵. آل عمران / ۷.

۴۰۶. حشر / ۲۳. گاه در جمله اسمیه، چند خبر، پشت سر هم ذکر می‌شوند.

۴۰۷. اخلاص / ۲.

۴۰۸. بلد / ۱۸.

۴۰۹. فتح / ۲۹. گاه خبر به واسطه اضافه شدن به اسم معرفه دیگر، کسب تعریف می‌کند.

۴۱۰. غرر/الحکم، ح ۲۱۶۱.

۴۱۱. همان، ح ۳۰۹۷.

۴۱۲. میزان/الحکمه، ج ۱۰، ص ۶۵.

بگوییم «هذه مِنْصَدَةٌ»، مؤنث بودن «هذه» به خاطر «مِنْصَدَةٌ» است. به هر حال، می‌توان پاره‌ای از این قبیل رابطه‌های نزدیک و چندانگانه را در زبان عربی ملاحظه کرد.

از جهت عدد نیز در اکثر موارد خبر با مبتدا مطابقت می‌کند؛ یعنی، اگر مبتدا مفرد باشد، خبر هم مفرد می‌آید؛ اگر مثنی یا جمع باشد، «خبر» نیز به همین ترتیب مثنی یا جمع می‌آید. بر این اساس، می‌توان گفت که هرگاه مبتدا «مفرد مذکر» باشد، خبر نیز «مفرد مذکر» است؛ هرگاه مبتدای جمله، «مثنای مذکر» باشد، خبر جمله هم «مثنای مذکر» است و اگر مبتدا «جمع مذکر» باشد، خبر نیز «جمع مذکر» است:

- «أحمدُ طالبٌ/ مريمُ طالِبَةٌ.»

- «هُما طالِبَانِ/ هُما طالِبَتَانِ.»

- «هُم طُلَّابٌ/ هُنَّ طالِبَاتٌ.»

با این همه، این قاعده همیشگی نیست و استثنائاتی در تطبیق آن به چشم می‌خورد و اساساً بخشی از پیچیدگی‌های دستور زبان عربی به شناخت این قبیل موارد استثنایی بازمی‌گردد.

عدم مطابقت مبتدا و خبر در «نوع» در یک حالت خاص

در صرف عربی، کلمات یا مذکرند یا مؤنث؛ اعم از اینکه انسانی باشند یا غیرانسانی. در عین حال، فقط مؤنث‌ها و مذکرهای حقیقی هستند که هم صورت مذکر و هم صورت مؤنث دارند؛ بنابراین، مؤنث‌ها و مذکرهای مجازی یک وجه بیشتر ندارند؛ زیرا این واژه‌ها یا مؤنث یا مذکرند و هرگز نمی‌توان آنها را به هر دو صورت مؤنث و مذکر به کار برد.

برای نمونه واژه «مُعَلِّم» بار معنایی وصفی دارد و در مورد انسان به کار می‌رود. از این رو، اگر برای «أحمد» خبر یا صفت قرار گیرد، مذکر و برای مريم، مؤنث است؛ پس می‌گوییم: «أحمدُ مُعَلِّمٌ.» و «مريمُ مُعَلِّمَةٌ.» یا «أحمدُ المُعَلِّمُ جَاءَ.» و «مريمُ المُعَلِّمَةُ جَاءَتْ.»

در مقابل، واژه «شَمْس» که مؤنث مجازی است، در مقام خبر، برای مبتدای مذکر و مؤنث یکسان به کار می‌رود و در مورد آن، مطابقت مبتدا و خبر از حیث «نوع» رعایت نمی‌شود. بنابراین، برای بیان جمله «احمد خورشید است.» یا «مريم خورشید است.»، باید بگوییم: «أحمدُ شَمْسٌ» و «مريمُ شَمْسٌ»؛ چون واژه «شَمْس» مؤنث مجازی است و دگرگونی از مؤنث به مذکر را برنمی‌تابد.

واژه «قَمَر» نیز مذکر مجازی است و برای مذکر و مؤنث، یکسان به کار می‌رود و از این حیث، با واژه «شَمْس» تفاوتی ندارد. از این رو می‌گوییم: «أحمدُ قَمَرٌ» و «مريمُ قَمَرٌ.»

نمونه دیگر واژه «جَبَلٌ» است که در مقام خبر، برای مبتدای مذکر و مؤنث یکسان به کار می‌رود؛ از این رو می‌گوییم: «أحمدُ جَبَلٌ» و «مريمُ جَبَلٌ.» واژه «جَبَلٌ» چون مذکر مجازی است، در مقام خبر در مورد مذکر و مؤنث یکسان به کار رفته و تغییری در ظاهر کلمه پدید نیامده است. علت، آن

است که مذکر و مؤنث‌های مجازی صورت واحد و یکسانی دارند و تغییری از حیث مذکر و مؤنث در آنها پدید نمی‌آید.

ظهور این قاعده در نحو عربی به شکل جامع‌تر به این ترتیب است که هرگاه خبر، جامد باشد، در مؤنث و مذکر بودن (نوع) از مبتدا پیروی نمی‌کند^{۱۳}؛ مانند: «أَحْمَدُ عَدْلٌ»، «مَرِيْمٌ عَدْلٌ»، «أَحْمَدُ عِلْمٌ»، «مَرِيْمٌ عِلْمٌ». در این موارد، مفهوم عبارت نیز نسبت به جمله «أَحْمَدُ عَدْلٌ» و «مَرِيْمٌ عَدْلٌ» یا «أَحْمَدُ عَالِمٌ» و «مَرِيْمٌ عَالِمَةٌ» متفاوت است. در «أَحْمَدُ/مَرِيْمٌ عَدْلٌ» و «أَحْمَدُ/مَرِيْمٌ عِلْمٌ» گویی خواسته‌ایم با نوعی مبالغه بگوییم که احمد یا مریم سراپا عدل و داد یا علم و دانش‌اند، برخلاف جملات نخستین که در آنها تنها به عادل یا عالم بودن احمد و مریم اشاره رفته است.

چند نمونه از آیات و روایات:

- هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ^{۱۴}

- إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ^{۱۵}

- «الْعَقْلُ مَنْفَعَةٌ وَالْعِلْمُ مَرْفَعَةٌ وَالصَّبْرُ مَدْفَعَةٌ»^{۱۶}

شیوه درست ترجمه خبر نکره

پیش‌تر، هنگام بیان مثالهای ساده‌ای از جملات اسمیه در زبان عربی، در ترجمه عباراتی مانند «هذا قلمٌ» و «هذا رجلٌ» گفتیم که «این قلم است» و «این مرد است». اکنون به چند نمونه دیگر توجه کنید:

- «هذه شجرةٌ» ← این درخت است.

- «هذه سيارةٌ» ← این ماشین است.

- «هذا شابٌ» ← این [آقا] جوان است.

- «هذه شابةٌ» ← این [زن] جوان است.

به همین ترتیب، علی‌رغم آن که در زبان عربی خبر در بسیاری از موارد نکره است، در ترجمه این جملات نباید گفته شود که این، یک درخت است؛ این، یک ماشین است؛ این، یک جوان است؛ زیرا در این موارد، منظور، تأکید بر یکان بودن خبر، در مقابل دوگان یا چندگان بودن آن نیست؛ بلکه منظور، بیان خبری در مورد ابتدای جمله، صرف نظر از عدد آن است.

۱۲. ر. ک: الصفائی البوشهری، بدایة النحو، ص ۱۷۰.

۱۴. بقره / ۱۸۷.

۱۵. تغابن / ۱۵.

۱۶. غرر/الحکم، ح ۲۰۶۳.

توضیح اینکه در زبان فارسی، برخلاف زبان عربی که در اغلب موارد، گزاره یا خبر، نکره است، مسند در ظاهر معرفه است؛ مانند: احمد، سرباز است، (نه یک سرباز)؛ مریم، معلم است، (نه یک معلم) در عین حال، نه در زبان فارسی و نه در زبان عربی، معرفه یا نکره بودن مسند یا خبر واقعیت ملموس بیرونی ندارد؛ یعنی، اگر می‌گوییم در زبان فارسی مسند به صورت معرفه به کار می‌رود، این معرفه بودن فقط جنبه دستوری دارد. در زبان عربی نیز به همین ترتیب؛ اگر می‌گوییم خبر نکره است، به این معنا نیست که هیچ شناختی از خبر نداریم. بلکه در اغلب موارد، خبرها گزارشهایی در مورد مبتداهایی به شمار می‌روند که شناختی از آنها داریم و در واقع به نوعی معرفه‌اند. بنابراین دست‌کم در بیشتر موارد، تنها از جهت دستوری در عربی «خبر» نکره است و در ترجمه آن نباید علامت نکره فارسی را به کار برد.

چند نمونه از آیات و روایات:

- إَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ^{۴۱۷}
- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ^{۴۱۸}
- «إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ»^{۴۱۹}
- «مَا لِابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ؟! أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ وَآخِرُهُ جِيْفَةٌ وَلَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ وَلَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ»^{۴۲۰}

چکیده

- ✓ مرفوعات عبارت‌اند از: مبتدا، خبر، فاعل، نایب فاعل، اسم افعال ناقصه، خبر حروف شبیه به لیس، اسم حروف مشبّهة بالفعل و خبر لای نفی جنس.
- ✓ مبتدا همواره اسم، مرفوع و اغلب معرفه است.
- ✓ خبر همیشه مرفوع و هرگاه اسم ظاهر باشد، از نظر دستوری اغلب نکره است.
- ✓ هرگاه مبتدا و خبر، هر دو اسم ظاهر باشند، در بیشتر موارد در «نوع» و «عدد» با هم مطابقت می‌کنند.
- ✓ هرگاه خبر، اسم جامد باشد، برای مبتدای مذکر و مؤنث یکسان به کار می‌رود و مطابقت آن با مبتدا در عدد و «نوع» لازم نیست.
- ✓ در مواردی که خبر، اسم نکره است، نباید آن را به اسم نکره فارسی ترجمه کرد، بلکه آن را مطابق با شیوه رایج در زبان فارسی، باید متناسب با نهاد، به اسم معرفه برگرداند.

۴۱۷. حدید / ۲۰.

۴۱۸. حجرات / ۱۰.

۴۱۹. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۸.

۴۲۰. همان، حکمت ۴۰۴.

جلسه هجدهم

حالت‌های ظهور مبتدا و خبر (انواع مبتدا و خبر)

اهداف درس.....	۱۵۲
حالت‌های ظهور مبتدا (انواع مبتدا).....	۱۵۲
حالت‌های ظهور خبر (انواع خبر).....	۱۵۴
چکیده.....	۱۵۷

اهداف درس

آشنایی با:

✓ حالتهای ظهور مبتدا (انواع مبتدا)؛

✓ حالتهای ظهور خبر (انواع خبر).

حالتهای ظهور مبتدا (انواع مبتدا)

در زبان عربی، «مبتدا» همواره «اسم مفرد» است؛ یعنی، هرگز جمله و شبه جمله (جار و مجرور و ظرف) نیست. بنابراین، انواع مبتدا یا حالتهای ظهور آن، در حقیقت انواع اسم مفرد و حالتهای گوناگون ظهور آن است که در ادامه به بیان آنها می‌پردازیم:

۱. مبتدا در بسیاری از موارد اسم ظاهر است؛ مانند: «الکتابُ نافعٌ» یا «أحمدُ طالبٌ»، در این صورت، مبتدا می‌تواند مضاف یا موصوف باشد؛ مانند: «کتابُ أحمدَ نافعٌ» یا «أحمدُ الطالبُ، أخي».

۲. مبتدا گاه ضمیر است؛ مانند: «هُوَ طالبٌ».

۳. مبتدا گاه، مصدر مؤول است؛ مانند آیه مبارک: «وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ».^{۴۲۱} توضیح آن که هرگاه قبل از فعل مضارع، حرف «أَنْ» قرار گیرد، در صورتی که مسبوق به افعال دال بر ظن و یقین نباشد، فعل مضارع را تأویل به مصدر یا مفرد می‌برد و از همین رو، صورت مؤول «أَنْ تَصُومُوا»، «صِيَامُكُمْ» است.

تذکر

مبتدا، گاه مسبوق به حرف جرّ زائد «مِنْ» و لفظاً مجرور است که در این صورت، همواره نکره و مسبوق به یکی از حروف نفی یا استفهام و محلاً مرفوع است؛^{۴۲۲} مانند: «هَلْ مِنْ رَجُلٍ فِي الدَّارِ؟» ← «هَلْ رَجُلٌ فِي الدَّارِ؟»، و آیه مبارک: «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»^{۴۲۳} ← «إِنْ (از حروف نفی / شبیه به لَيْسَ) شَيْءٌ إِلَّا

۴۲۱. بقره / ۱۸۴.

۴۲۲. برخی از نحویان، در چنین حالاتی، مبتدای ظاهراً مجرور را در حکم اسم مجرّد از عوامل لفظی معرفّی کرده‌اند؛ برای نمونه ر. ک: عبدالغنی الدقر، معجم/النحو، ص ۳۲۸ - ۳۲۷.

۴۲۳. اسراء / ۴۴.

يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ». در پاره‌ای موارد نیز مبتدا پس از حرف جرّ شبیه به زائد «رُبَّ» و به صورت نکره و ظاهراً مجرور به کار می‌رود؛^{۴۲۴} مانند واژه «مُجْتَهِدٍ» در جمله «رُبَّ مُجْتَهِدٍ أَخْطَأَ» که بنا بر ابتدائیت، محلاً مرفوع است - هرچند ظاهراً مجرور به حرف جرّ شبیه به زائد «رُبَّ» است.

چند نمونه دیگر:

- مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ^{۴۲۵}
- أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ^{۴۲۶}
- وَهُوَ الَّذِي يَبْدُؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ^{۴۲۷}
- هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ^{۴۲۸}
- وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً^{۴۲۹}
- وَأَنْ تَعْقُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى^{۴۳۰}
- وَأَنْ يَسْتَغْفِرَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ^{۴۳۱}
- وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَاباً شَدِيداً^{۴۳۲}
- وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ^{۴۳۳}
- وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ^{۴۳۴}

۴۲۴. ر. ک: امیل بدیع یعقوب، معجم الإعراب و الإملاء، ص ۲۲۵.

۴۲۵. فتح / ۲۹.

۴۲۶. احقاف / ۱۸.

۴۲۷. روم / ۲۷.

۴۲۸. اعراف / ۲۰۳.

۴۲۹. فاطر / ۳۷.

۴۳۰. بقره / ۲۳۷.

۴۳۱. نور / ۶۰.

۴۳۲. اسراء / ۵۸.

۴۳۳. آل عمران / ۶۲.

۴۳۴. ابراهیم / ۲۶.

- فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفْعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا ٤٣٥

- «رُبَّ قَائِمٍ حَظُّهُ مِنْ قِيَامِهِ السَّهْرِ وَرُبَّ صَائِمٍ حَظُّهُ مِنْ صِيَامِهِ الْجَوْعِ وَالْعَطَشِ» ٤٣٦

- «رُبَّ طَاعِمٍ شَاكِرٍ أَعْظَمَ أَجْراً مِنْ صَائِمٍ صَابِرٍ» ٤٣٧

- «خَيْرُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِ اللَّهِ»

- «الْقَاضِي الْعَادِلُ يَحْكُمُ بِالْحَقِّ»

- «الْكَلِمَةُ فِي غَيْرِ وَقْتِهَا كَالْغِنَاءِ فِي النَّوْحِ»

حالتهای ظهور خبر (انواع خبر)

خبر، برخلاف مبتدا، گذشته از آنکه می‌تواند اسم مفرد باشد، به صورت جمله و شبه جمله نیز به کار می‌رود؛ یعنی، می‌توان گونه‌های مختلف اسم مفرد، جمله و شبه جمله را در مقام خبر ملاحظه کرد. بنابراین، انواع خبر عبارت‌اند از: اسم مفرد، جمله و شبه جمله. که در ادامه، از گونه‌های آن‌ها سخن می‌گوییم:

۱. خبر، در بسیاری از موارد، اسم ظاهر است؛ مانند:

- مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ٤٣٨

- «أَحْمَدُ طَالِبٌ»

- «الْمَدْرَسَةُ مَفْتُوحَةٌ»

۲. خبر، گاه ضمیر است؛ مانند:

- «الْمَعْلَمُ هُوَ» (معلم اوست).

- «أَنَا أَنْتَ» (من تو هستم).

۳. خبر، گاه مصدر مؤول است؛ مانند: «الْخَيْرُ أَنْ تُسَاعِدَ النَّاسَ» که «الخير» مبتدا و «أَنْ تُسَاعِدَ» مصدر مؤول و خبر آن است؛ ضمیر «أَنْتَ» در «أَنْ تُسَاعِدَ» فاعل آن و محلاً مرفوع، و «النَّاسُ» مفعول به آن و منصوب است.

در موارد زیادی، موصولات، اسمهای اشاره و اسمهای دیگری از این قبیل در مقام خبر به کار می‌روند که از مصادیق اسم ظاهر محسوب می‌شوند. علاوه بر این، اسم مفرد هم می‌تواند مشتق باشد، در این صورت باید

٤٣٥. اعراف / ٥٣.

٤٣٦. نهج / الفصاحه، ح ١٦٤٨.

٤٣٧. همان، ح ١٦٤٦.

٤٣٨. فتح / ٢٩.

آن را مشتمل بر ضمیری دانست که به مبتدا برمی‌گردد؛ مانند: «الْعِلْمُ نَافِعٌ» (ضمیر «هُوَ» در «نَافِعٌ» مستتر است و به مبتدا بازمی‌گردد.) و هم می‌تواند جامد باشد که در این صورت، دربردارنده «ضمیر» نیست؛ مانند: «أَنْتَ أَخِي.»

۴. خبر، در موارد بسیاری، جمله (جمله فعلیه یا جمله اسمیه) است.

الف) جمله اسمیه: مانند: «أَحْمَدُ أَبُوهُ عَالِمٌ» که «أَحْمَدُ» مبتدا و جمله «أَبُوهُ عَالِمٌ» خبر آن است و از آنجا که اعراب جمله، همواره محلی است، محلاً مرفوع است. «أَبُو» مبتدا، «ه» مضاف‌الیه و محلاً مجرور، و «عَالِمٌ» خبر برای «أَبُو» است.

ب) جمله فعلیه: مانند: «أَحْمَدُ ذَهَبَ إِلَى الْمَدْرَسَةِ» که «أَحْمَدُ» مبتدا و جمله «ذَهَبَ إِلَى الْمَدْرَسَةِ» خبر آن که خود متشکل از فعل، فاعل و جار و مجرور است.

۵. خبر، در بعضی از موارد، جار و مجرور است؛ مانند: «الْمَعْلَمُ فِي الصَّفِّ» و «الْعُصْفُورُ عَلَى الشَّجَرَةِ».

با این همه، در نحو عربی جار و مجرور به تنهایی نمی‌تواند خبر واقع شود. در این موارد، نحویان معتقدند که جار و مجرور متعلق به خبر محذوف است؛ یعنی، «الْعُصْفُورُ عَلَى الشَّجَرَةِ» در واقع «الْعُصْفُورُ كَائِنٌ عَلَى الشَّجَرَةِ» یا «مَوْجُودٌ عَلَى الشَّجَرَةِ» یا «حَاصِلٌ عَلَى الشَّجَرَةِ» یا «مُسْتَقَرٌّ عَلَى الشَّجَرَةِ» بوده و به اعتبار تعلق «عَلَى الشَّجَرَةِ» به «كَائِنٌ»، «مَوْجُودٌ»، «حَاصِلٌ» یا «مُسْتَقَرٌّ» محذوف، تسامحاً گفته می‌شود که «عَلَى الشَّجَرَةِ» خبر است و گرنه خبر، در این موارد، در حقیقت «حَاصِلٌ»، «مُسْتَقَرٌّ»، «مَوْجُودٌ» یا «كَائِنٌ» محذوف است.^{۴۳۹} از این رو، در دستور زبان عربی به افعال چهارگانه «كَانَ، حَصَلَ، وَجَدَ، اسْتَقَرَّ»، که در این قبیل موارد، محذوف است، «افعال عموم» می‌گویند و جار و مجرور یا ظرف مذکور پس از آنها را متعلق به آنها قلمداد می‌کنند.

۶. خبر، گاه ظرف است؛ مانند: «الْعُصْفُورُ فَوْقَ الشَّجَرَةِ» که «فَوْقَ» ظرف و «الشَّجَرَةِ» مضاف‌الیه آن است که روی هم‌رفته، در این موقعیت، به عنوان شبه‌جمله، محلاً مرفوع تلقی می‌شوند.

چنان که گفتیم، در «فَوْقَ الشَّجَرَةِ»، واژه «فَوْقَ» ظرف و قید مکان است. در این مورد، نیز لزوم تعلق ظرف به خبر محذوف به چشم می‌خورد و تسامحاً ظرف را همراه با مضاف‌الیه آن، یکی از انواع خبر تلقی می‌کنند. در این صورت نیز، دقیقاً مانند خبر جار و مجرور، در حقیقت یک فعل یا فعل‌واره (شبه فعل) محذوف، خبر به شمار می‌رود که شبه‌جمله را متعلق به آن می‌دانند.

این فعلها یا فعل‌واره‌های غالباً محذوف، افعالی دال بر بودن، موجود بودن، مستقر بودن و حاصل شدن هستند که به چهار مورد «وَجَدَ، اسْتَقَرَّ، حَصَلَ و كَانَ» محدودند و گاه صورت فعلی و گاه صورت اسمی آنها به کار می‌رود. با این همه، باید بدانیم که حذف آنها واجب نیست، ولی اغلب نیاز چندانی به ذکر آنها وجود ندارد. به هر حال، خبر واقعی در چنین حالت‌هایی، در حقیقت همان «كَانَ / كَائِنٌ، وَجَدَ / مَوْجُودٌ، اسْتَقَرَّ / مُسْتَقَرٌّ و حَصَلَ / حَاصِلٌ» محذوف است که گاه تسامحاً بر جار و مجرور و ظرف اطلاق می‌شود.

۴۳۹. ر. ک: ابن هشام، شرح قطر الندی و بل الصدی، ص ۱۶۵.

چند نمونه دیگر:

- ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ^{٤٤٠}
- وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيفٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ^{٤٤١}
- فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ * وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ * وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ^{٤٤٢}
- سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^{٤٤٣}
- وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ^{٤٤٤}
- أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^{٤٤٥}
- عَنِ الرَّسُولِ الْأَعْظَمِ (صلى الله عليه وآله): «الْخَمْرُ أُمُّ الْفَوَاحِشِ وَالْكَبَائِرِ»^{٤٤٦}
- عَنِ الْإِمَامِ عَلِيِّ (عليه السلام): «الْمُؤْمِنُ نَفْسُهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ»^{٤٤٧}
- «مَصْدَرُ الْجَمَالِ فِي الْأَخْلَاقِ أَنْ يَشْعُرَ الْإِنْسَانُ بِالتَّبَعَةِ وَأَنْ يُدِينَ نَفْسَهُ بِهَا»^{٤٤٨}
- «أَحْسَنُ مَا تَتَلَفَّظُونَ بِهِ الدُّنْيَا غَرَارَةٌ»
- الرَّأْيُ قَبْلَ شَجَاعَةِ الشَّجْعَانِ هُوَ أَوَّلُ وَهْيِ الْمَحَلِّ الثَّانِي
- ذُو الْعَقْلِ يَشْقَى فِي النَّعِيمِ بِعَقْلِهِ وَأَخُو الْجَهَالَةِ فِي الشَّقَاوَةِ يَنْعَمُ^{٤٤٩}

٤٤٠. هود/ ١١٤.

٤٤١. همان/ ٦.

٤٤٢. واقعه/ ٨٥ - ٨٣.

٤٤٣. حديد/ ٣ - ١.

٤٤٤. يوسف/ ١٨.

٤٤٥. يونس/ ٨.

٤٤٦. كنز العمال، ج ١٣١٨١.

٤٤٧. بحار الأنوار، ج ٧٢، ص ٥٣.

٤٤٨. عباس محمود العقاد، الفلسفة القرآنية، ص ٣١.

٤٤٩. ابن دو بیت، سروده احمد بن حسين متنبی (م ٣٥٤ ق)، از مفاخر شعر و ادب عربی است.

چکیده

✓ مبتدا همیشه «اسم مفرد» است؛ یعنی، جمله و شبه جمله نمی توانند مبتدا واقع شوند. بنابراین حالات ظهور و انواع مبتدا به شرح زیر است:

الف) اسم ظاهر (اعمّ از اسم اشاره، موصول و ...):

ب) ضمیر؛

ج) مصدر مؤول.

✓ حالات ظهور و انواع خبر عبارت اند از:

الف) اسم ظاهر (اعمّ از اسم اشاره، موصول و ...):

ب) ضمیر؛

ج) مصدر مؤول؛

د) جمله (اعمّ از جمله اسمیه یا جمله فعلیه)؛

ه) شبه جمله (اعمّ از جار و مجرور یا ظرف).

جلسه نوزدهم

مسوغات ابتدا به نکره

- ۱۶۰.....هدف درس
- ۱۶۰.....ابتدا به نکره
- ۱۶۰.....موارد جواز ذکر مبتدا به صورت نکره (مسوغات ابتدا به نکره)
- ۱۶۴.....چکیده

هدف درس

✓ آشنایی با مهم‌ترین موارد کاربرد مبتدا به صورت نکره.

ابتدا به نکره

پیش از ورود به اصل بحث باید توجه داشته باشیم که اگر اصل در مبتدا معرفه بودن آن است، به این دلیل است که مبتدا «مَحْكُومٌ عَلَيْهِ یا مُسْنَدٌ إِلَيْهِ» است؛ به این معنا که مبتدا چیزی است که درباره آن حکمی بیان یا چیزی به آن اسناد داده می‌شود. از طرف دیگر محکوم علیه یا مسند الیه باید، دست کم تا حدی، شناخته شده و معلوم باشد و گرنه حکم صادره یا اسناد مورد نظر برای مخاطبان، شنوندگان و خوانندگان فایده چندانی ندارد؛ زیرا در این صورت، جمله، متضمن حکم یا اسنادی در مورد یک شخص یا شیء مجهول است و نمی‌تواند معنای تام و کاملی را که از صدور حکم یا بیان جملات اسنادی انتظار می‌رود، افاده کند. از این رو، مبتدا اغلب معرفه است و اصل نیز بر معرفه بودن آن است. با این همه، در شرایطی خاص، «مبتدای نکره» می‌تواند مفید معنا واقع شود که در این صورت، مبتدا واقع شدن آن صحیح است. به طور کلی مفید معنا بودن اسم نکره در مقام مبتدا، در صورتی است که آن اسم نکره، دال بر عموم (عام بودن) یا نکره مخصّصه (موصوف، مضاف و ... بودن) باشد که در ادامه به بیان مهم‌ترین موارد آن به عنوان «مَسَوَّغَاتِ ابْتِدَا به نکره» می‌پردازیم.

موارد جواز ذکر مبتدا به صورت نکره (مَسَوَّغَاتِ ابْتِدَا به نکره)

بنا بر آنچه گفتیم، روشن می‌شود که ذکر مبتدا به صورت «نکره» در حقیقت جنبه استثنایی دارد و حالات خروج از اصل را نشان می‌دهد. در عین حال نباید تصور کرد که چنین مواردی، محدود به چند نمونه خاص است، بلکه در کتب نحوی، از موارد متعددی به عنوان موارد جواز ذکر مبتدا به صورت نکره یاد شده است که در ادامه به ذکر مهم‌ترین آنها می‌پردازیم:

۱. هرگاه خبر، جار و مجرور یا ظرف باشد، گاه مبتدا نکره ذکر می‌شود. در این صورت، مبتدا به طور وجوبی مؤخر و جار و مجرور یا ظرف مقدم می‌شود؛ مانند: «فِي الدَّارِ رَجُلٌ» یا «فَوْقَ الشَّجَرَةِ عُصْفُورٌ».

۲. هرگاه جمله اسمیه، مسبوق به یکی از ادوات نفی، مانند «ما» و «لا» باشد، ابتدا به نکره جایز است؛ مانند آیه مبارک وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^{۴۵۰}.

۳. هرگاه جمله اسمیه، مسبوق به یکی از ادوات استفهام، مانند «هل» باشد، ابتدا به نکره جایز است؛ مانند: «هَلْ كَرِيمٌ يُغِيثُ الْمَلْهُوفَ؟»؛ در این جمله «كَرِيمٌ» مبتدا و جمله «يُغِيثُ الْمَلْهُوفَ» خبر آن است. آنچه ذکر مبتدای نکره را در این موقعیت صحیح نشان داده، مسبوق بودن آن به «هل» به عنوان یکی از ادوات استفهام است.

۴. هرگاه مبتدا، کلمه‌ای دالّ بر «عموم» باشد، ابتدا به نکره جایز است؛ مانند آیه مبارک كُلُّ لَه قَانِتُونَ^{۴۵۱} که واژه «كُلُّ» در آن به روشنی مفهوم عموم را به ذهن متبادر می‌کند.

۵. هرگاه اسمی به اسم نکره دیگر اضافه شده باشد، ابتدا به نکره جایز است؛ مانند آیه مبارک كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ^{۴۵۲}.

توضیح آنکه هرگاه اسم نکره به اسم معرفه اضافه شود، از آن کسب تعریف می‌کند؛ مثلاً اگر واژه «قَلَمٌ» به «المعلم» اضافه شود، از آن کسب تعریف می‌کند و از این رو، تنوین آخر آن حذف می‌شود: «قَلَمُ الْمَعْلَمِ». بنابراین، اسم مضاف به معرفه، معرفه است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که اسم مضاف به نکره، معرفه نیست؛ اما از نظر معنایی چندان هم نکره به شمار نمی‌رود، بلکه متردّد میان معرفه و نکره است؛ به این معنا که اسم نکره غیرمضاف، اسمی است که بدون تعین، بر مصادیق متعدد دلالت می‌کند؛ یعنی، وقتی می‌گوییم: «قَلَمٌ» هر قلمی از هر نوع می‌تواند مصداق آن باشد، اما اگر بگوییم: «الْقَلَمُ» مراد قلمی است که مدّ نظر ما است و مصداق خاص دارد و مصادیق متعدد را شامل نمی‌شود. حالت دیگر وقتی است که «قَلَمٌ» به یک اسم نکره دیگر اضافه شود. در این صورت، نکره تخصیص می‌خورد و از دایره مصداقی آن کاسته می‌شود و از نظر معنایی حالت میانه‌ای پدید می‌آید که در آن حالت، اسم نه کاملاً معرفه و نه کاملاً نکره است؛ به این معنا که یکی از نمونه‌های مهم و بارز «نکره مخصّصه»، اضافه اسم نکره به اسم نکره دیگر است؛ مانند: «رَجُلًا عَلِيمٌ يَتَنَاقَشَانِ». در این حالت، هرچه قیودی که در ارتباط با مضاف نکره مطرح می‌شوند بیشتر باشد، به همان اندازه، از دایره مصداقی نکره مضاف نیز کاسته می‌شود، چنان‌که از روی تسامح می‌توان گفت اسم نکره در این موقعیت، یک اسم نیمه‌معرفه است و پیدایش چنین حالتی از جنبه معنایی یکی از «مسوّغات ابتدا به نکره» است.

۶. هرگاه مبتدای نکره موصوف واقع شده باشد، ابتدا به نکره جایز است؛ مانند: «رَجُلٌ كَرِيمٌ فِي الْبَيْتِ»؛ ذکر صفت به دنبال موصوف نکره نیز باعث می‌شود که از دایره مصداقی آن کاسته شود. در این مورد نیز هر قدر صفتها بیشتر باشند، به همان نسبت، از مصادیق آن کاسته می‌شود؛ مانند: (طَالِبٌ ← طَالِبٌ إِيرَانِيٌّ ← طَالِبٌ إِيرَانِيٌّ مُؤْمِنٌ ← طَالِبٌ إِيرَانِيٌّ مُؤْمِنٌ شَابٌ).

۴۵۰. بقره/ ۲۶۲.

۴۵۱. همان/ ۱۱۶.

۴۵۲. روم/ ۳۲.

۷. هرگاه مبتدا، به صورت مصغر به کار رفته باشد، ابتدا به نکره جایز است؛ مانند: «رَجُلٌ فِي الْبَيْتِ»؛ به این معنا که یکی دیگر از مسوغات ابتدا به نکره، مصغر بودن لفظ مبتدا است.

۸. هر گاه مبتدا، کلمه‌ای دال بر دعا یا نفرین باشد، ابتدا به نکره جایز است؛ مانند: «نَصْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» و «وَيْلٌ لِلْمُطَفِّينَ»^{۴۵۳}.

۹. هرگاه مبتدا پس از «لَوْ لَا» قرار گرفته باشد، ابتدا به نکره جایز است و خبر وجوباً حذف می‌شود؛ مانند آیه مبارک «وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»^{۴۵۴} که در آن واژه «كَلِمَةٌ» با جمله «سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ» به عنوان صفت آن تخصیص خورده است.

۱۰. هر گاه مبتدا پس از «إِذَا»ی فجائیّه به کار رفته باشد، ابتدا به نکره جایز است؛ «إِذَا»ی فجائیّه حرفی دال بر مفهوم «ناگهان» در فارسی است، که در عربی حرف است و همیشه در اثنای کلام واقع می‌شود؛ مانند آیه مبارک «فَالْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى»^{۴۵۵} نکته مهم آن که پس از «إِذَا»ی فجائیّه، همواره جمله اسمیه به کار می‌رود و در پاره‌ای موارد، مبتدای مذکور پس از آن نکره است؛ مانند: «خَرَجْتُ إِذَا أُسْدٌ رَايْتُ»^{۴۵۶}.

در این موارد و برخی موارد مشابه دیگر، اسم نکره می‌تواند مبتدا واقع شود و ابتدا به نکره جایز است. دلیل جواز ابتدا به نکره نیز یکی مفید بودن از نظر معنایی و دیگری مخصص بودن آن در اثر بروز حالتی خاص از جنبه زبانی در جملات عربی است.

تذکر

۱. «رُبَّ» یکی از حروف جرّ است که شبه‌زائد نامیده شده است؛ زیرا بر خلاف حروف جرّ زائد دیگر، مانند «بِ» یا «مِنْ» که در بعضی از حالتها زائد محسوب می‌شوند و در این هنگام جز بر نوعی مفهوم تأکید دلالت نمی‌کنند، در حقیقت مفید نوعی مفهوم وصف نیز به شمار می‌رود؛ زیرا بر معنای تقلیل و در مواردی بر مفهوم تکثیر نیز دلالت دارد. بنابراین، اسم مجرور به رُبَّ همواره نکره و از نظر نحوی «مبتدا» به شمار می‌رود. این اسم ظاهراً مجرور به حرف جرّ رُبَّ است، ولی بنا به ابتدائیت (مبتدا واقع شدن) محلاً مرفوع است؛ مانند: «رُبَّ شَيْءٍ تَكَرَّهَ يَنْفَعُكَ».

۲. در برخی کاربردها، پاره‌ای از اسمای مبهم، مانند «مَنْ» و «مَا»ی شرطیه و استفهامیه، «مَا»ی تعجبیه و «كَمْ» خبریه و استفهامیه نیز مبتدا محسوب می‌شوند^{۴۵۷} که طبعاً چون مستقلاً معرفه نیستند، از نظر دستوری

۴۵۳. مطفّفین / ۱.

۴۵۴. یونس / ۱۹.

۴۵۵. طه / ۲۰.

۴۵۶. برای آگاهی بیشتر ر. ک: ابن هشام، *أوضح المسالك إلى ألفية ابن مالك*، ج ۱، ص ۱۶۸ - ۱۶۶.

۴۵۷. ر. ک: همان، ص ۱۶۸.

نكره به شمار می‌روند؛ مانند: «مَنْ يَجْتَهِدْ يَفْلِحْ»، «مَنْ مُجْتَهِدٌ؟»، «مَا أَجْمَلَ الرَّبَّيْعَ!»، كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ ^{۴۵۸} و «كَمْ رِيَالاً عِنْدَكَ؟».

چند نمونه دیگر:

- وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا ^{۴۵۹}
- إِلَهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ^{۴۶۰}
- لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ^{۴۶۱}
- قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى ^{۴۶۲}
- وَيُلْ لِكُلِّ هَمْزَةٍ لُحْمَةٌ ^{۴۶۳}
- وَوَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ^{۴۶۴}
- فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ^{۴۶۵}
- وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ^{۴۶۶}
- وَلَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ^{۴۶۷}
- كُلُّ يَوْمٍ يَكُونُ فِيهِ عَلَى شَاكِلَتِهِ ^{۴۶۸}
- لِعَبْدٍ مِّن مِّن خَيْرٍ مِّن مَّشْرِكٍ ^{۴۶۹}

۴۵۸. بقره / ۲۴۹.

۴۵۹. آل عمران / ۷.

۴۶۰. نمل / ۶۱.

۴۶۱. انعام / ۶۷.

۴۶۲. بقره / ۲۶۳.

۴۶۳. همزه / ۱.

۴۶۴. ابراهيم / ۲.

۴۶۵. مسد / ۵.

۴۶۶. ابراهيم / ۲۶.

۴۶۷. احزاب / ۲۱.

۴۶۸. اسراء / ۸۴.

۴۶۹. بقره / ۲۲۱.

- لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ^{۴۷۰}
- وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ^{۴۷۱}
- وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى^{۴۷۲}
- مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ^{۴۷۳}
- «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَا يَبْدَأُ بِبِسْمِ اللَّهِ [الرَّحْمَنِ] الرَّحِيمِ أَقْطَعُ»^{۴۷۴}
- «طُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ عَمَلَهُ وَعِلْمَهُ وَحُبَّهُ وَبُغْضَهُ وَأَخَذَهُ وَتَرَكَهُ وَكَلَامَهُ وَصَمْتَهُ وَفَعَلَهُ وَقَوْلَهُ»^{۴۷۵}
- «قَلِيلٌ تَدُومُ عَلَيْهِ أَرْجَى مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٍ مِنْهُ»^{۴۷۶}
- «رَبِّ مُجْتَهِدٍ أَخْطَأَ».
- «رَبِّ رَمِيَّةٍ مِنْ غَيْرِ رَامٍ».
- «عَالِمٌ يَنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ عَابِداً».
- «هَلْ غَنَى خَيْرٌ مِنْ غِنَى النَّفْسِ؟»
- «شَجَرَةٌ مُثْمِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ أَرْضٍ مُجْدِبَةٍ».

چکیده

مهم‌ترین موارد جواز ابتدا به نکره عبارت‌اند از:

۱. همراهی مبتدای نکره با خبر جار و مجرور یا ظرف؛
۲. مسبوق بودن به یکی از ادوات نفی؛
۳. مسبوق بودن به یکی از ادوات استفهام؛
۴. دلالت بر معنای عموم؛

۴۷۰. رعد / ۳۸.

۴۷۱. یوسف / ۷۶.

۴۷۲. نجم / ۲۶.

۴۷۳. نساء / ۷۹.

۴۷۴. کنز العمال، ح ۲۴۹۱.

۴۷۵. منتخب میزان الحکمه، ص ۱۶۴.

۴۷۶. نهج البلاغه، حکمت ۲۷۸.

-
۵. اضافه شدن به اسم نکره دیگر؛
 ۶. موصوف شدن به اسم نکره دیگر؛
 ۷. مصغر بودن؛
 ۸. دلالت بر دعا یا نفرین؛
 ۹. واقع شدن پس از «لَوْ لا»؛
 ۱۰. واقع شدن پس از «إِذَا»ی فجائیّه.

جلسه بیستم

موارد تقدیم وجوبی مبتدا بر خبر

- هدف درس..... ۱۶۸
- موارد تقدیم وجوبی مبتدا بر خبر..... ۱۶۸
- چکیده ۱۷۲

هدف درس

✓ آشنایی با موارد تقدیم وجوبی مبتدا بر خبر.

موارد تقدیم وجوبی مبتدا بر خبر

مبتدا، چنان که از اسم آن برمی آید، واژه‌ای است که جمله اسمیه با آن آغاز می‌گردد. بر همین اساس، طبعاً بیشتر جملات اسمیه عربی با مبتدا آغاز می‌شوند؛ به این معنا که در این حالتها مبتدا و خبر در جای خود قرار دارند و تقدیم و تأخیری میان آن‌ها صورت نمی‌گیرد. در عین حال، در پاره‌ای موارد مقدم یا مؤخر کردن مبتدا، هر دو جایز است. گو اینکه در بعضی شرایط خاص نیز مقدم کردن آن بر خبر و رعایت قاعده اصلی در این زمینه واجب است و جابه‌جایی آنها جایز نیست. به هر حال، مهم‌ترین موارد تقدیم وجوبی مبتدا بر خبر چهار مورد است که در ادامه، درباره آنها سخن می‌گوییم:

۱. یکی از مواردی که مبتدا حتماً باید در آغاز جمله اسمیه ذکر شود، زمانی است که مبتدا و خبر هر دو معرفه باشند. چنان که پیش‌تر گفتیم، مبتدا در اغلب موارد معرفه و خبر در اغلب موارد نکره است. در عین حال، در برخی از موارد، با توجه به اقتضائات معنایی و مفهومی که مد نظر گوینده سخن است، خبر به صورت معرفه ذکر می‌شود. در این صورت، مقدم کردن مبتدا بر خبر، واجب است؛ مانند: «عَلَيَّ صَدِيقِي» و «هَذَا الْكِتَابُ».

در این جملات، هرچند فی‌نفسه می‌توان با تغییر جایگاه واژه‌های «صَدِيقِي» و «الْكِتَابُ»، آنها را در مقام مبتدا قرار داد، اما در همین شکل و ترتیب، به ناچار باید واژه‌های «هَذَا» و «عَلَيَّ» را مبتدا و «صَدِيقِي» و «الْكِتَابُ» را خبر قلمداد کرد؛ یعنی، کلمه‌ای را که در آغاز جمله اسمیه به کار رفته، لزوماً مبتدا و کلمه پس از آنها را خبر دانست، نه بر عکس. اما در عبارات «صَدِيقِي عَلَيَّ» و «الْكِتَابُ هَذَا» باید واژه‌های «صَدِيقِي» و «الْكِتَابُ» را مبتدا دانست و «عَلَيَّ» و «هَذَا» را خبر به شمار آورد. بنابراین، هرگاه مبتدا و خبر هر دو معرفه باشند، لزوماً اسم معرفه اول را مبتدا قرار می‌دهیم و اسم معرفه دوم را خبر به حساب می‌آوریم.

این حکم، هنگامی که مبتدا و خبر هر دو نکره باشند، نیز جاری است و در آن صورت، ناگزیر باید اسم نکره اول را مبتدا و اسم نکره دوم را خبر در نظر گرفت؛ مانند: «أَكْبَرُ مِنْكَ سِنًا أَكْثَرُ مِنْكَ تَجَرِبَةً»؛ که در آن واژه «أَكْبَرُ» مبتدا و واژه «أَكْثَرُ» خبر است.

۲. دومین موردی که مبتدا وجوباً بر خبر مقدم است و مؤخر کردن آن جایز نیست، وقتی است که خبر، جمله فعلیه باشد؛ مثلاً در جمله اسمیه «عَلَيَّ ذَهَبَ» خبر جمله فعلیه و متشکل از فعل و فاعل مستتر (هُوَ) است. در

این حالت نیز مقدم کردن مبتدا بر خبر واجب است؛ زیرا اگر واژه «علی» را پس از «ذَهَبَ» ذکر کنیم، هرچند تغییر خاصی از نظر معنایی در آن پدید نمی‌آید، ساختار دستوری آن به کلی تغییر می‌کند و از اسمیه به فعلیه بدل می‌شود که در آن صورت، دیگر از مبتدا و خبر در آن خبری نیست. بر این اساس، در این قبیل حالتها باید اسم مذکور در آغاز جمله اسمیه را مبتدا قلمداد و آن را مقدم بر خبر ذکر کرد.

۳. سومین موردی که مبتدا وجوباً بر خبر مقدم می‌شود، وقتی است که مبتدا «محصور» در خبر باشد؛ به این معنا که مبتدا منحصر به ویژگی و صفتی باشد که در خبر ذکر شده است؛ مانند آیه مبارک وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ^{۴۷۷}؛ زیرا مفهوم آیه آن است که محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) صرفاً پیامبری است که همچون سایر پیامبران پیشین از جانب خداوند به رسالت برانگیخته شده است؛ یعنی، در این آیه، «محمد» (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به عنوان مبتدا، محصور در صفت «رسول بودن» است.

در زبان عربی، این حالت، در دو صورت رخ می‌دهد: یکی وقتی که در جمله اسمیه، از اسلوب «نفی و استثنا» استفاده شده باشد؛ مانند مثال بالا (ما ... إِلَّا ...) و دیگری وقتی که «إِنَّمَا» در آغاز جمله اسمیه به کار رفته باشد؛ مانند آیه مبارک إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ^{۴۷۸} که در هر دو اسلوب، مفهوم حصر، حضور جدی و ملموس دارد. معنای این آیه مبارک نیز آن است که ولی واقعی مؤمنان تنها خداوند است و پس از او و در استمرار ولایت الهی، ولایت مؤمنان در اختیار رسول (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و علی (علیه السلام) [و امامان معصوم (علیهم السلام)] قرار دارد؛ یعنی، ولایت تنها از آن خدا، رسول و امام است؛ هر چند خداوند تنها «ولی» نیست؛ «رَبِّ» است، «مَلِك» است و به همین ترتیب.

در این دو مورد نیز مبتدا وجوباً مقدم است و خبر وجوباً مؤخر و نمی‌توان جای آنها را با همدیگر عوض کرد؛ چون در آن صورت، معنای جمله دگرگون می‌شود؛ به این معنا که اگر در آیه نخست واژه «رسول» را مبتدا بدانیم، «محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)» تنها پیامبر الهی است که البته صحیح نیست. همچنین اگر در آیه دوم «الله» را مبتدا قلمداد کنیم، خداوند صرفاً «ولی» است و تنها محدود به صفت «ولایت» که آن نیز نادرست است. «محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)» پیامبر خدا است، اما نه تنها ولی؛ بلکه پیامبران و اولیای دیگری نیز از جانب خداوند متعال برای هدایت بشر گسیل شده‌اند؛ «ولی» راستین نیز تنها خدا است؛ اما نه تنها ولایت، بلکه همه صفات کمال و اسمای حسنی^۱ از آن «الله» است، و منحصر دانستن ذات باری به صفت ولایت، البته اشتباه است.

۴. چهارمین موردی که مبتدا وجوباً بر خبر مقدم می‌شود، وقتی است که مبتدا از اسمای صدارت طلب باشد؛ یعنی، اسم‌هایی که اگر در جمله به کار روند، تنها باید در آغاز آن ذکر شوند و مؤخر کردن آنها جایز نیست. خصوصیت مشترک همه این کلمات، صدارت طلب بودن آنهاست؛ یعنی، نمی‌توان آنها را از صدر کلام به ذیل کلام منتقل کرد. این گروه از اسمای صدارت طلب انواعی دارند که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

۱. «مَنْ» و «مَا»ی استفهامیه؛ مانند: «مَنْ ذَهَبَ إِلَى الْمَدْرَسَةِ؟» و «مَا هَذَا؟».

۴۷۷. آل عمران / ۱۴۴.

۴۷۸. مائده / ۵۵.

۲. «مَنْ» و «مَا»ی شرطیه؛ مانند: مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا^{۴۷۹} و «مَا يَخْرُجُ مِنْ فَمِكَ يَرْجِعْ إِلَيْكَ».

شایان گفتن است که مبتدا بودن «مَنْ» و «مَا» شرطیه منوط به آن است که فعل شرط آنها یا فعل لازم باشد، یا فعلی متعدی که پس از خود، مفعول به گرفته باشد.

۳. «مَا»ی تعجبیه؛ مانند: «مَا أَجْمَلَ الرَّبِيعَ!». یکی از مهم‌ترین و مشهورترین اسلوبهای تعجب در زبان عربی، اسلوب «مَا أَفْعَلَ + یک اسم معرفه منصوب» است که فعل آن (أَفْعَلَ) از افعال متصرف، تام، ثلاثی، معلوم و قابل تفضیل گرفته می‌شود؛ مانند: «مَا أَحْرَّ الْهَوَاءُ!»؛ هوا چه گرم است! این «مَا» که در آغاز اسلوب تعجب به کار می‌رود، «مَا»ی تعجبیه نام دارد و از نظر نحوی، همیشه مبتدا است.

۴. «كَمْ» خبریه؛ مانند: كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ^{۴۸۰}

۵. ضمیر شأن یا قصه؛ مانند: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ^{۴۸۱}. ضمیر شأن یا قصه مرجع متقدم ندارد و همواره مفرد است و خبر آن نیز همیشه جمله اسمیه است و تقدم آن بر خبر، پیوسته واجب است: (ر. ک: جلسه ۲۴)

۶. لام ابتداء (لـ)؛ مانند: وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ^{۴۸۲}. لام ابتدا همان لام تأکید است که مسبوق به «إِنَّ» یا «أَنَّ» نیست و جایگاه ذکر آن همواره در آغاز جمله اسمیه و پیش از مبتدا است.

همه این اسمهای صدارت‌طلب، چنانچه در ابتدای جمله اسمیه واقع شوند، با در نظر گرفتن شروطی که به آنها اشاره کردیم، مبتدا به شمار می‌روند و خبر دانستن آنها صحیح نیست.

علاوه بر موارد چهارگانه پیشین، که به طور کلی مهم‌ترین موارد تقدیم وجوبی مبتدا بر خبر محسوب می‌گردند، مبتدا در دو مورد دیگر نیز وجوباً بر خبر مقدم می‌شود:

۱. وقتی مبتدا به یکی از اسمای صدارت‌طلب اضافه شده باشد؛ مانند: «غُلَامٌ مِّنْ خَرَجَ إِلَى السَّوْقِ؟» که در آن، واژه «غُلَام» به «مَنْ» استفهامیه اضافه شده و از این رو، لزوماً باید مبتدا تلقی شود و مؤخر کردن آن جایز نیست.

۲. وقتی مبتدا اسمی شبیه به اسمای شرط باشد؛ مانند: «الَّذِي يَجْتَهِدُ فَلَهُ جَائِزَةٌ» که در آن، اسم موصول «الَّذِي» مفهوم «مَنْ» شرطیه را در بردارد و از این نظر، مشابه آن است. در این صورت نیز تقدیم مبتدا بر خبر واجب است.^{۴۸۳}

نمونه‌هایی از تقدیم وجوبی مبتدا بر خبر:

۴۷۹. طلاق / ۲.

۴۸۰. بقره / ۲۴۹.

۴۸۱. اخلاص / ۱.

۴۸۲. بقره / ۲۲۱.

۴۸۳. برای آگاهی بیشتر ر. ک: ابن عقیل، شرح ابن عقیل علی الفیه ابن مالک، ج ۱، ص ۲۳۸ - ۲۳۲.

- وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ٤٨٤
- إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ ٤٨٥
- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ ٤٨٦
- وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى ٤٨٧
- قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ ٤٨٨
- مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ ٤٨٩
- إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ ٤٩٠
- إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ ٤٩١
- «هِيَ الْآيَاتُ دُولٌ»
- «مَا الْكِتَابُ إِلَّا جَلِيسٌ لَا يَمَلُّ»
- «إِنَّمَا النَّاسُ أَعْدَاءُ لِّمَا يَجْهَلُونَ»
- «الَّذِي يَصْبِرُ فَلَهُ الْجِزَاءُ الْأَوْفَى»
- «كَمْ مَنَازِلَ جَمِيلَةٍ فِي مُحَافَظَةِ جِيلَانٍ!»
- «الْصَّدُوقُ يَفُوزُ صَاحِبُهُ»
- «مَا السَّلَامَةُ إِلَّا فِي الْعَافِيَةِ»
- «أَحْسَنُ مِنْكَ عَمَلًا أَعْظَمُ مِنْكَ نَصِيحًا مِنَ الْأَجْرِ»
- «لِسَانَكَ عَدُوُّكَ»

٤٨٤. انفال / ١٠.

٤٨٥. نحل / ٥١.

٤٨٦. حجرات / ١٠.

٤٨٧. طه / ١٧.

٤٨٨. كهف / ١١٠.

٤٨٩. مؤمنون / ٢٤.

٤٩٠. تغابن / ١٥.

٤٩١. مائده / ٩٠.

- «إِنَّمَا الصَّدَقُ مُنَجٌّ».
- «مَا الْجُبْنُ إِلَّا عَارٌ».
- «سِلَاحُ اللَّثَامِ قُبْحُ الْكَلَامِ».
- «مَنْ يُؤَخِّرْ عَمَلَ الْيَوْمِ إِلَى الْغَدِ فَهُوَ نَاقِصُ الْعَزِيمَةِ».
- «أَعْلَمُ مِنْكَ أَعْلَمُ مِنِّي».
- «كَمْ مِنْ أَكْلَةٍ مَنَعَتْ أَكْلَاتٍ».^{۴۹۲}
- «ثَمَرَةُ التَّفْرِيطِ النَّدَامَةُ وَثَمَرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ».^{۴۹۳}

چکیده

مقدم کردن مبتدا بر خبر در موارد زیر واجب است:

۱. وقتی مبتدا و خبر، هر دو، معرفه یا نکره باشند؛
۲. وقتی خبر، جمله فعلیه باشد؛
۳. وقتی مبتدا در خبر محصور باشد؛
۴. وقتی مبتدا از اسمای صدارت طلب یا مضاف به آنها باشد.

۴۹۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۷۱.

۴۹۳. همان، حکمت ۱۸۱.

جلسه بیست و یکم

موارد تقدیم وجوبی خبر بر مبتدا

هدف درس.....	۱۷۴
موارد تقدیم وجوبی خبر بر مبتدا.....	۱۷۴
چکیده.....	۱۷۷

هدف درس

✓ آشنایی با موارد تقدیم وجوبی خبر بر مبتدا.

موارد تقدیم وجوبی خبر بر مبتدا

چنان که پیش‌تر گفتیم، در چندین مورد، مقدّم کردن خبر بر مبتدا واجب است. از این میان، سه مورد کاربرد بیشتری دارند که ما در این جلسه آن‌ها را با تأکید بیشتری بررسی می‌کنیم و در ادامه به موارد دیگر نیز به شکل گذرا اشاره خواهیم کرد:

۱. نخستین مورد مهمی که خبر وجوباً بر مبتدا مقدّم می‌شود، زمانی است که مبتدا، نکره غیرمفید معنا/ غیرمخصصه و خبر، جار و مجرور یا ظرف باشد. گاه، مبتدای جمله اسمیه، نکره و خبر هم جار و مجرور یا ظرف است؛ برای مثال در عبارتهای «کتابٌ عَلَى الْمِنْصَدَةِ» و «عُصْفُورٌ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»، «عَلَى الْمِنْصَدَةِ» جار و مجرور و واژه «تَحْتَ» نیز ظرف است؛ هرگاه چنین حالتی رخ دهد، خبر وجوباً مقدّم و مبتدا مؤخّر می‌شود. بنابراین، در این دو مورد، باید بگوییم: «عَلَى الْمِنْصَدَةِ کتابٌ» و «تَحْتَ الشَّجَرَةِ عُصْفُورٌ».

در عین حال، این قبیل جابه‌جایی‌ها تنها به جایگاه ظهور و کاربرد واژه‌ها برمی‌گردد و تغییری در نقش کلمات پدید نمی‌آورد؛ یعنی، اگر بگوییم: «فِي الدَّارِ رَجُلٌ»، «رَجُلٌ» مبتدا و «فِي الدَّارِ» خبر است و این جابه‌جایی در محلّ ذکر واژه‌ها، تنها جنبه دستوری دارد.

بنابراین، اگر عامل نحوی خاصی بر این قبیل جملات وارد شود که مثلاً باید مبتدا را منصوب کند، تنها همان «مبتدا» را چه مؤخّر باشد، چه مقدّم، منصوب می‌کند؛ مثلاً اگر حرف «إِنَّ» در آغاز جمله‌ای مانند «عَلَى الْمِنْصَدَةِ کتابٌ» به کار رود، باید آن را چنین بخوانیم: «إِنَّ عَلَى الْمِنْصَدَةِ کتاباً».^{۹۴}

۲. مورد مهم دیگری که مقدّم کردن خبر بر مبتدا واجب است، زمانی است که خبر از اسمای استفهام باشد؛ مانند: «أَيْنَ، مَتَى و کَيْفَ». از این رو، در تحلیل دستوری جمله‌ای شبیه «أَيْنَ کتابُکَ؟» می‌گوییم: «أَيْنَ» خبر مقدّم، «کتاب» مبتدای مؤخر و ضمیر متصل «کَ» مضاف‌الیه و محلاً مجرور است.

۹۴. بر همین اساس، در آیه مبارک ﴿أَن فِیْکُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ یُطِیعُکُمْ فِی کَثِیرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ﴾، واژه «رسول» که مبتدای جمله اسمیه است و جوازاً مؤخّر شده، چون مسبوق به «أَنَّ» است، منصوب شده است.

در اینجا ممکن است، این سؤال به ذهن بیاید که در درس گذشته از «مَنْ» و «مَا» به عنوان اسمای استفهام و صدارت طلب یاد کردیم که مثلاً در جمله «مَنْ عَلِيٌّ؟» یا «ما هذا؟» مبتدا به شمار می‌روند. اکنون به چه دلیل «أَيْنَ»، «مَتَى» و «كَيْفَ» استفهامیه خبر محسوب می‌شوند؟

برای پاسخ به این سؤال، به این نکته توجه می‌دهیم که در زبان عربی، مبتدا همواره «مَحْكُومٌ عَلَيْهِ» و خبر پیوسته «مَحْكُومٌ بِهِ» است؛ تعابیری که گاه در دستور زبان فارسی نیز به کار روند؛ «مَحْكُومٌ عَلَيْهِ» مبتدا است؛ یعنی، چیزی که خبری را در مورد آن بیان می‌کنیم و «مَحْكُومٌ بِهِ» خبر است؛ یعنی، آنچه به وسیله آن، حکمی را به «مَحْكُومٌ عَلَيْهِ» نسبت می‌دهیم.

«مَنْ» و «مَا»ی استفهامیه در جمله‌های پیش‌گفته محکوم علیه و وجوباً مبتدا هستند و «أَيْنَ»، «مَتَى» و «كَيْفَ» در جملات دیگری مانند آیات مبارک يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ،^{۴۹۵} وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ^{۴۹۶} و أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ^{۴۹۷} محکوم‌به‌اند؛ هرچند به خاطر صدارت طلب بودن در آغاز جمله قرار گرفته‌اند، ولی چون محکوم‌به هستند، نمی‌توان آنها را مبتدا قلمداد کرد؛ افزون بر این که این اسمها، حامل نوعی معنای قیدی (اعم از قید زمان، مکان و حالت) هستند و از همین رو نیز، برخلاف «مَنْ» و «مَا» نمی‌توانند مبتدا باشند. بنابراین، در تحلیل دستوری جملاتی مانند «أَيْنَ كِتَابُكَ»، «مَتَى الامتحان» و «كَيْفَ حَالُكَ» نمی‌توانیم «أَيْنَ»، «مَتَى» و «كَيْفَ» را مبتدا بدانیم، بلکه صرفاً باید آنها را خبر تلقی کنیم.

۳. سومین مورد مهمی که مقدم کردن خبر بر مبتدا واجب است، زمانی است که ضمیری به مبتدا متصل شده باشد که مرجع آن در خبر باشد. توضیح آن که در زبان عربی مرجع ضمیر باید بر خود ضمیر، مقدم باشد. مرجع ضمیر کلمه‌ای است که به خاطر جلوگیری از تکرار آن، ضمیر جایگزین آن می‌شود و از تکرار اسمها جلوگیری می‌کند.

بر همین اساس، اگر در جمله‌ای، ضمیری به ابتدای جمله متصل شده باشد و مرجع آن ضمیر در خبر باشد، لزوماً باید خبر را جلوتر ذکر کنیم تا مرجع ضمیر بر خود ضمیر مقدم باشد؛ چون در غیر این صورت، بازگشت ضمیر به مرجع متأخر لازم می‌آید که از نظر نحوی - جز در حالت‌هایی استثنایی - صحیح نیست.

برای نمونه، چنانچه در عبارت «فِي الْمَدْرَسَةِ مُدِيرُهَا» دقت کنیم، درمی‌یابیم که مرجع ضمیر «ها» در «مُدِيرُهَا» واژه «الْمَدْرَسَةِ» است که به واسطه حرف جرّ «فِي» مجرور شده و روی هم رفته خبر را شکل داده‌اند.

علاوه بر این، در برخی از موارد، ضمیر نه به خود مبتدا، که به یکی از کلمات وابسته به مبتدا، متصل می‌شود. در این صورت نیز خبر وجوباً بر مبتدا مقدم می‌شود؛ مانند عبارت «لِلْعَامِلِ جَزَاءُ عَمَلِهِ» که در آن ضمیر متصل «ه» به واژه «عَمَلِ» که مضاف‌الیه مبتدا است، اضافه شده است که امکان تفکیک مضاف از

۴۹۵. تکویر/ ۲۶.

۴۹۶. یونس/ ۴۸.

۴۹۷. ملک/ ۱۷.

مضاف‌الیه وجود ندارد. بنابراین، با توجه به اینکه مرجع ضمیر «ه» در این جمله، یکی از اجزای خبر در جمله اسمیه است، مقدم کردن «لِلْعَامِلِ» بر «جَزَاءُ عَمَلِهِ» وجوبی است و هرگز نمی‌توان جای آن را با مبتدا عوض کرد.

چند نمونه دیگر:

- أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ^{۴۹۸}
- حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ^{۴۹۹}
- وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ^{۵۰۰}
- وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ^{۵۰۱}
- ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ^{۵۰۲}
- وَيَوْمَ يَنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ^{۵۰۳}
- فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ^{۵۰۴}
- أَفِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا ^{۵۰۵}
- يَسْتَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ ^{۵۰۶}

افزون بر موارد پیش گفته، در دو مورد دیگر نیز خبر وجوباً بر مبتدا مقدم می‌شود:

۱. وقتی خبر اسمی مضاف به یکی از اسمای استفهام باشد که باید در صدر کلام بیاید و تأخیر آن جایز نیست؛ مانند: «إِن مِّنْ أَنتَ؟» یا «صَبِيحَةَ أَيِّ يَوْمٍ سَفَرُكَ؟»

۴۹۸. محمد / ۲۴.

۴۹۹. بقره / ۲۱۴.

۵۰۰. سجده / ۲۸.

۵۰۱. انعام / ۲۲.

۵۰۲. انعام / ۶.

۵۰۳. قصص / ۶۲.

۵۰۴. مسد / ۵.

۵۰۵. نور / ۵۰.

۵۰۶. ذاریات / ۱۲.

۲. وقتی خبر در مبتدا محصور باشد؛ به این ترتیب که در جمله اسمیه از اسلوب نفی و استثنا استفاده شده یا «إِنَّمَا» از ادوات حصر، در آغاز آن به کار رفته باشد؛^{۵۰۷} مانند: «مَا خَالِقٌ إِلَّا اللَّهُ» و «إِنَّمَا مَحْمُودٌ مَنْ يَجْتَهِدُ». در این صورت باید ویژگی و صفت مذکور در خبر، منحصرأً به مبتدا برگردد و گرنه خبر، در مبتدا محصور نیست. مثلاً در نمونه اول، خالق بودن تنها به خداوند اختصاص دارد و در نمونه دوم، پسندیدگی و نیکنامی، برآزنده کسانی است که تلاش گرانه در راه رسیدن به اهداف خود در زندگی گام برمی دارند.

چکیده

در نحو عربی، خبر در سه مورد وجوباً بر مبتدا مقدم می شود:

۱. وقتی خبر جار و مجرور یا ظرف و مبتدا نکره باشد.
۲. وقتی خبر جمله اسمیه، اسم استفهام و حامل نوعی معنای قیدی باشد.
۳. وقتی به مبتدا ضمیری متصل شده باشد که مرجع آن خود خبر یا یکی از اجزای آن باشد.

۵۰۷. برای آگاهی بیشتر ر. ک: إميل بدیع یعقوب، جامع الدروس العربیة، ج ۲، ص ۲۷۲ - ۲۷۱.

جلسه بیست و دوم

حذف وجوبی مبتدا و خبر

- هدف درس..... ۱۸۰
- حذف وجوبی مبتدا..... ۱۸۰
۱. پیش از اسم مخصوص به مدح و ذم..... ۱۸۰
۲. پیش از صفت مقطوع..... ۱۸۲
۳. پیش از مصدر نکره مرفوع آغاز جمله اسمیه..... ۱۸۳
۴. وجود مفهوم قسم در خبر جمله..... ۱۸۴
- پیوست (۱)..... ۱۸۴
- حذف وجوبی خبر..... ۱۸۴
- پیوست (۲)..... ۱۸۵
- چکیده..... ۱۸۵

هدف درس

✓ آشنایی با موارد حذف وجوبی مبتدا و خبر.

حذف وجوبی مبتدا

چنان که گفتیم، اصل بر این است که مبتدا و خبر هر دو در جمله اسمیه حاضر باشند و حذفی در این میان صورت نگرفته باشد. در عین حال، در مواردی مبتدای جمله اسمیه به طور وجوبی حذف می‌شود. این موارد به چهار موضع محدود می‌شود که در ادامه به بررسی آنها می‌پردازیم:

۱. پیش از اسم مخصوص به مدح و ذم

اولین مورد از موارد حذف وجوبی مبتدا زمانی است که افعال «مدح و ذم» در جمله به کار رفته باشند.^{۵۰۸} افعال مدح و ذم، به افعال اندک‌شماری اطلاق می‌گردد که برخی از آنها گویای مفهوم ستایش و برخی دیگر بیان‌کننده مفهوم نکوهش‌اند. در زبان عربی افعال بسیاری هستند که در آنها معنای مدح و ذم وجود دارد؛ ولی چون حالت عادی دارند و در اسلوب ویژه‌ای به کار نمی‌روند، اصطلاحاً به آنها افعال مدح و ذم گفته نمی‌شود. از این گذشته، از میان افعال مدح و ذم مصطلح، فعلهایی که معنای ستایش دارند، فعل مدح و افعالی که معنای نکوهش دارند، فعل ذم نامیده می‌شوند؛ مثلاً «نَعِمَ» (خوب است، چه خوب است)، فعل مدح و «بُئِسَ» (بد است، چه بد است)، فعل ذم است.

توجه به دو نکته درباره افعال مدح و ذم ضروری است:

نکته اول اینکه این افعال غیرمتصرف‌اند و مضارع و امر ندارند؛ علاوه بر آن که فاقد حالت‌های مثنی و جمع هستند و تنها مفرد مذکر آنها کاربرد دارد: «نَعِمَ» و «بُئِسَ».

نکته دوم اینکه بعد از افعال مدح و ذم و فاعل آنها، همواره اسم مرفوع دیگری به کار می‌رود که در اصطلاح به آن «اسم مخصوص به مدح» یا «اسم مخصوص به ذم» می‌گویند و آن را خبر برای مبتدای محذوف تلقی

می‌کنند؛ مثلاً در آیه مبارک: بِئْسَ الْاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْاِيْمَانِ^{۵۰۹} «بِئْسَ» فعل ذم و «الِاسْمُ» فاعل آن و مرفوع و «الْفُسُوقُ» اسم مخصوص به ذم است که برای مبتدای محذوف، یعنی «هُوَ»، خبر تلقی می‌گردد.

تذکر

۱. فاعل افعال مدح و ذم، گاه به صورت اسم ظاهر و همراه با «الف و لام تعریف»، یا مضاف به آن، یا «مای موصوله» به کار می‌رود و گاه به صورت ضمیر مستتر که در برخی موارد، به وسیله یک اسم نکره و منصوب به عنوان تمیز تفسیر می‌شود، و در همه این احوال، اسم مخصوص به مدح و ذم پس از آنها قرار می‌گیرد:

- «نِعْمَ الصَّدِيقُ الْكِتَابُ»؛ (فاعل: «الصَّدِيقُ»؛ اسم ظاهر همراه با الف و لام)

- «نِعْمَ إِمَامُ الْأُمَّةِ الْإِسْلَامِيَّةِ الْإِمَامُ الْخُمَيْنِي»؛ (فاعل: «إِمَام»؛ اسم ظاهر مضاف)

- «بِئْسَ مَا يَتَّصِفُ بِهِ الْمَرْءُ، الْإِسْرَافُ»؛ (فاعل: «ما»؛ اسم موصول)

- «نِعْمَ صَدِيقًا الْكِتَابُ». (فاعل: «هُوَ» ضمیر مستتر)

۲. «حَبَّذَا» و «لَا حَبَّذَا» نیز از افعال مدح و ذم‌اند که نقش «نِعْمَ» و «بِئْسَ» را در جمله ایفا و معنای آنها را افاده می‌کنند؛ مانند: «حَبَّذَا الطُّلَّابُ الْمُجْتَهِدُونَ» و «لَا حَبَّذَا يَوْمٌ لَا تَعْمَلُ فِيهِ خَيْرًا»، که «حَبَّ» و «لَا حَبَّ» فعل مدح و ذم، «ذا» فاعل آنها و «الطُّلَّابُ» و «يَوْمٌ» اسم مخصوص به مدح و ذم و خبر برای مبتدای محذوف است.

چند نمونه دیگر:

- وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ^{۵۱۰}

- وَأَغْلَظُ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ^{۵۱۱}

- وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ^{۵۱۲}

- لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ^{۵۱۳}

- عَنْ الرَّسُولِ الْأَعْظَمِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): «نِعْمَ الشَّفِيعُ الْقُرْآنُ لِصَاحِبِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^{۵۱۴}

۵۰۹. هجرات / ۱۱.

۵۱۰. انفال / ۴۰.

۵۱۱. تحریم / ۹.

۵۱۲. نحل / ۳۰.

۵۱۳. نور / ۵۷.

۵۱۴. نهج / الفصاحه، ح ۳۱۳۴.

- عَنْ الرَّسُولِ الْأَعْظَمِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): «نِعَمَ الْعَطِيَّةُ كَلِمَةً حَقٌّ تَسْمَعُهَا ثُمَّ تَحْمِلُهَا إِلَى أَخٍ لَكَ مُسْلِمٍ».^{۵۱۵}
- عَنْ الْإِمَامِ عَلِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَام): «نِعَمَ قَرِينُ الْإِيمَانِ الرِّضَا».^{۵۱۶}
- «حَبَّذَا الْمُتَخَلِّلُونَ مِنْ أُمَّتِي فِي الْوُضُوءِ وَالطَّعَامِ».^{۵۱۷}
- «يُبْسُ رَجُلًا مَنْ يَعْتَمِدُ عَلَى غَيْرِهِ مِنَ النَّاسِ».
- «نِعَمَ وَطَنًا إِيرَانُنَا الْعَزِيزَةُ».
- «يُبْسُ مَا يُؤَدِّي إِلَى السَّرِّ الْكَذِبُ».

۲. پیش از صفت مقطوع

دومین مورد از موارد حذف وجوبی مبتدا زمانی است که صفت از موصوف خود مقطوع شده باشد. یکی از نکات مهم در باب صفت و موصوف، لزوم تبعیت صفت از موصوف در اعراب کلمه است؛ یعنی، اگر موصوف مرفوع باشد، صفت هم مرفوع است و اگر موصوف، منصوب یا مجرور باشد، صفت نیز منصوب یا مجرور است.

با این همه، در چند حالت استثنایی، صفت از موصوف خود در اعراب تبعیت نمی‌کند؛ از جمله زمانی که صفت، از موصوف خود مقطوع شده باشد. در این‌گونه موارد چنین تصور می‌شود که ذکر صفت برای تعیین موصوف ضرورتی ندارد؛ به این معنا که موصوف، به خودی خود و جدا از همراهی با صفت مذکور پس از آن، آشکار و معین است. دانشمندان نحوی بر آنند که مقطوع شدن صفت از موصوف گاه برای مدح، گاه برای ذم و گاه برای ترحم است؛ مثلاً وقتی می‌گوییم: «قُلْتُ لِلْمَعْلَمِ الْعَالِمِ»، واژه «العالم» در اصل، صفت واژه «المعلم» بوده که از آن مقطوع شده است و بالطبع حامل معنای مدح است.

دو مثال دیگر:

- «اجْتَنِبِ اللَّئِيمَ الْخَسِيسَ»؛ یعنی، از آن فرد فرومایه که خسیس است، اجتناب کن. اصل این جمله، «اجْتَنِبِ اللَّئِيمَ الْخَسِيسَ» بوده است که در آن، واژه «الْخَسِيسَ» از «اللَّئِيمِ»، که در حقیقت موصوف آن است، مقطوع شده و به شکل «الْخَسِيسَ» به کار رفته است و با توجه به معنای آن می‌توان فهمید که قطع صفت از موصوف در این مورد، به خاطر ذم است.

- همچنین جمله «تَصَدَّقْ عَلَى الْفَقِيرِ الْمِسْكِينِ» در واقع «تَصَدَّقْ عَلَى الْفَقِيرِ الْمِسْكِينِ» بوده است که در آن، واژه «الْمِسْكِينِ» از واژه «الْفَقِيرِ» (موصوف آن) مقطوع شده است و با توجه به مفهوم آن می‌توان دریافت که قطع صفت از موصوف در این مورد به خاطر «ترحم» است.

چند نمونه دیگر:

۵۱۵. همان، ح ۳۱۲۷.

۵۱۶. نهج البلاغه، حکمت ۳۹۶.

۵۱۷. نهج الفصاحه، ح ۱۳۴۵.

- «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْحَمِيدُ». (مدح)

- «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ». (ذم)

- «مَرَرْتُ بِالْأَرْمَلَةِ الْمَحْزُونَةِ». (ترحم)

به هر حال، باید توجه داشته باشیم که صفت مقطوع، که همواره مرفوع است، در حقیقت خبر مبتدای محذوف است که متناسب با موصوف، یا «هُوَ»، یا «هِيَ» و یا ضمائر منفصل مرفوع دیگری مانند آنها است:

- «تَصَدَّقْ عَلَى الْفَقِيرِ الْمِسْكِينِ» ← «تَصَدَّقْ عَلَى الْفَقِيرِ هُوَ الْمِسْكِينِ».

- «اجْتَنِبِ اللَّيْمَ الْخَسِيسَ» ← «اجْتَنِبِ اللَّيْمَ هُوَ الْخَسِيسُ».

- «قُلْتُ لِلْمُعَلِّمِ الْعَالِمِ» ← «قُلْتُ لِلْمُعَلِّمِ هُوَ الْعَالِمُ».

- «تَصَدَّقْ عَلَى الْفَقِيرَةِ الْمِسْكِينَةِ» ← «تَصَدَّقْ عَلَى الْفَقِيرَةِ هِيَ الْمِسْكِينَةُ».

- «اجْتَنِبِ اللَّيْمَةَ الْخَسِيسَةَ» ← «اجْتَنِبِ اللَّيْمَةَ هِيَ الْخَسِيسَةُ».

- «قُلْتُ لِلْمُعَلِّمَةِ الْعَالِمَةِ» ← «قُلْتُ لِلْمُعَلِّمَةِ هِيَ الْعَالِمَةُ».

۳. پیش از مصدر نکره مرفوع آغاز جمله اسمیه

سومین موردی که حذف مبتدا در آن واجب است، زمانی است که مصدر در آغاز جمله به کار رفته باشد؛ برای مثال در جملاتی مانند آیه مبارک فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ^{۵۱۸}، «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ» به تنهایی بیان کننده یک مفهوم کامل است و در ابتدای آن، یک مصدر که در واقع خبر جمله اسمیه محسوب می شود، به کار رفته است و پیش از آن، در ظاهر، از مبتدا خبری نیست.

نحویان، مصدر موجود در آغاز این گونه جملات را که به صورت نکره و مرفوع ذکر می شود، خبر مبتدای محذوف تلقی کرده و تقدیر مثال مورد بحث را چنین در نظر گرفته اند: «فَأَمْرِي صَبْرٌ جَمِيلٌ».

چند نمونه دیگر:

- ﴿لَا يَغْرَنَكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ * مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾:^{۵۱۹} (هُوَ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ...).

- «سَمِعُ و طَاعَةٌ» ← «أَمْرِي سَمِعُ و طَاعَةٌ».

۵۱۸. یوسف / ۱۸.

۵۱۹. آل عمران / ۱۹۶ و ۱۹۷.

۴. وجود مفهوم قسم در خبر جمله

چهارمین موردی که حذف مبتدا در آن واجب است، زمانی است که در آغاز جمله، کلمه یا عبارتی دال بر مفهوم قسم وجود داشته باشد، بدون اینکه یکی از ادوات قسم، مانند «واو» قسم یا «باء» قسم، در آن به کار رفته باشد؛^{۵۲۰} برای مثال در جمله «فِي ذِمَّتِي لَأُخْلَعَنَّ رِداءَ الْكَسَلِ»، عبارت «فِي ذِمَّتِي» (بر عهده من است) مفهوم قسم را به ذهن می‌رساند. آنچه حضور مفهوم قسم را در این قبیل عبارات تأکید می‌کند، «لام جواب قسم» در «لَأُخْلَعَنَّ» است. در این‌گونه موارد، تعبیر «فِي ذِمَّتِي» یا امثال آن را خبر مبتدای محذوف تلقی می‌کنند و تقدیر جمله را چنین در نظر می‌گیرند: «فِي ذِمَّتِي يَمِينٌ لَأُخْلَعَنَّ رِداءَ الْكَسَلِ» که در نتیجه «فِي ذِمَّتِي» خبر مقدم برای «يَمِينٌ» تلقی می‌شود که به معنای قسم است.

همچنین در جمله «فِي عُنُقِي لَأَبْذُلَنَّ كُلَّ جُهْدِي»، تعبیر «فِي عُنُقِي» تقریباً مفید معنای «فِي ذِمَّتِي» است. در این مورد نیز تقدیر جمله، «فِي عُنُقِي يَمِينٌ» دانسته می‌شود که از نظر نحوی، واژه «يَمِينٌ» مبتدای مؤخر و محذوف است.

پیوست (۱)

گذشته از موارد فوق، در مواردی نیز حذف مبتدا جایز است و آن هنگامی است که قرینه‌ای بر حذف آن دلالت کند؛^{۵۲۱} مثلاً هرگاه در پاسخ کسی که از چگونگی حال احمد پرسیده است (كَيْفَ حَالُ أَحْمَدَ؟)، بگوییم: «مَرِيضٌ»، در حقیقت مبتدا جوازاً حذف شده است: (هُوَ مَرِيضٌ). اکنون به مثالهای زیر توجه کنید:

- مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ؛^{۵۲۲} «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ (فَهُوَ لِنَفْسِهِ)»، «وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا (فَهُوَ عَلَيْهَا)».

- كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ ؛^{۵۲۳} (هُوَ كِتَابٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ ...).

- لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُّوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ^{۵۲۴} (هِيَ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَهُوَ رَبُّ غَفُورٍ).

حذف وجوبی خبر

چنان که گفتیم، در مواردی نیز حذف خبر از جمله اسمیه واجب است که مهم‌ترین موارد آن سه حالت است:

۱. پس از «لولا»ی شرطیه؛ مانند: «لَوْ لَا عَلَيَّ لَهْلَكَ عُمْرٌ» ← «لَوْ لَا عَلَيَّ مَوْجُودٌ ...».

۵۲۰. ر. ک: الصفائی البوشهری، بدایة النحو، ص ۱۷۵.

۵۲۱. ر. ک: عبدالغنی الدقر، معجم النحو، ص ۳۳۱.

۵۲۲. جائیه/ ۱۵.

۵۲۳. ص/ ۲۹.

۵۲۴. سبأ/ ۱۵.

۲. پس از ابتدایی که از نظر لفظی بر قسم دلالت داشته باشد؛ مانند: «لَعَمْرُكَ إِنَّ الْحَقَّ لَوَاضِحٌ» ← «لَعَمْرُكَ قَسَمِي...».

۳. پس از ابتدایی که پس از آن «واو» مصاحبت به همراه یک معطوف به کار رفته باشد؛^{۵۲۵} مانند: «كُلُّ إِنْسَانٍ وَعَمَلُهُ» ← «كُلُّ إِنْسَانٍ وَعَمَلُهُ مُقْتَرِنَانِ».

پیوست (۲)

۱. گاهی، مبتدا و خبر، هر دو از جمله حذف می‌شوند و جز جار و مجرور یا ظرفی که بر وجود آنها دلالت داشته باشد، چیزی در جمله باقی نمی‌ماند؛ مانند: «سَافَرْنَا إِلَى مَا وَرَاءَ الْبَحَارِ» ← «سَافَرْنَا إِلَى مَا هُوَ يَكُونُ وَرَاءَ الْبَحَارِ».

۲. پس از واژه «حَيْثُ» (از اسمای دائم الاضافه به جمله) و «لَايَ نَفِي جَنَسٍ» اغلب، خبر حذف می‌شود؛ مانند: «أَنْتَ غَنِيٌّ مِنْ حَيْثُ أَخْلَاقُكَ» ← «مِنْ حَيْثُ أَخْلَاقُكَ مَوْجُودَةٌ» و «لَا شَكَّ وَلَا رَيْبَ» ← «لَا شَكَّ مَوْجُودٌ وَلَا رَيْبَ مَوْجُودٌ».

چکیده

الف) حذف مبتدا در چهار مورد واجب است:

۱. پیش از اسم مخصوص به مدح و ذم؛

۲. پیش از صفت مقطوع؛

۳. پیش از مصدر نکره و مرفوع در آغاز جمله اسمیه؛

۴. وقتی خبر، مفید معنای قسم باشد.

ب) حذف خبر نیز در موارد زیر واجب است:

۱. بعد از «لَوْلَا»ی شرطیه؛

۲. بعد از ابتدایی که از نظر لفظی بر قسم دلالت داشته باشد؛

۳. بعد از ابتدایی که پس از آن «واو» مصاحبت آمده باشد.

جلسه بیست و سوم

ضمیر فصل

۱۸۸	اهداف درس
۱۸۸	ضمیر فصل
۱۸۹	مطابقت ضمیر فصل با مبتدا در نوع و عدد
۱۹۰	تأثیر معنایی ضمیر فصل
۱۹۱	تکمله: چند نکته جزئی دیگر درباره ضمیر فصل:
۱۹۲	تذکر
۱۹۲	چکیده

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ ضمیر فصل و جایگاه کاربرد آن در جملات اسمیه؛
- ✓ موارد مطابقت ضمیر فصل با مبتدا؛
- ✓ کارایی ظاهری و معنایی ضمیر فصل در جملات اسمیه.

ضمیر فصل

پیش از ورود به بحث اصلی، تذکر دو نکته، ضروری است:

نخست اینکه در زبان عربی، کلمات در خارج از جمله، به دو صورت با هم ترکیب می‌شوند: اضافی و وصفی.

در ترکیب اضافی همواره رابطه‌ای ملکی یا تخصیصی بین واژه‌ها وجود دارد و به واژه نخست مضاف و به واژه دوم مضاف‌الیه می‌گویند. اضافه، در لغت به معنای «نسبت» است. از این رو، رابطه‌ای که بین مضاف و مضاف‌الیه به چشم می‌خورد، رابطه‌ای نسبی است؛ به این معنا که بین مضاف و مضاف‌الیه نوعی تعلق وجود دارد؛ برای مثال در ترکیب «کتابُ علیٍّ»، واژه کتاب به «علیٍّ» نسبت داده شده و به آن تعلق یافته است. از این رو، واژه «کتاب» مضاف و واژه «علیٍّ» مضاف‌الیه است. از نظر دستوری نیز مضاف‌الیه همیشه مجرور است، بر خلاف مضاف که می‌تواند همه انواع حرکات اعرابی را بپذیرد؛ مانند: هذا کتابُ علیٍّ / أَخَذْتُ كِتَابَ عَلِيٍّ / نَقَلْتُ مِنْ كِتَابِ عَلِيٍّ.

اما در ترکیب وصفی، واژه دوم، واژه نخست را توصیف و ویژگی آن را بیان می‌کند. بنابراین، در این گونه ترکیبها رابطه‌ای ملکی یا تخصیصی بین واژه‌ها وجود ندارد؛ برای مثال در ترکیب «الرَّجُلُ الْعَالِمُ»، واژه «العالم» بیان‌کننده ویژگی دانشمند بودن «الرَّجُل» است. در این نوع ترکیب، واژه اول موصوف و واژه دوم، صفت آن تلقی می‌شود. صفت، به شیوه‌ای خاص، در نوع، عدد، اعراب و معرفه و نکره بودن از موصوف خود تبعیت می‌کند؛ مانند: الرَّجُلُ الْعَالِمُ / الْمَرْأَةُ الْعَالِمَةُ / الرَّجُلَانِ الْعَالِمَانِ / الْمَرْأَتَانِ الْعَالِمَتَانِ /

نکته دوم آنکه در ترکیب اضافی، افتراق مصداقی میان مضاف و مضاف‌الیه، به روشنی دیده می‌شود؛ به این معنا که وجود عینی و خارجی مضاف، به طور کامل، از وجود عینی مضاف‌الیه جدا است؛ برای مثال، در ترکیب اضافی پیش‌گفته، «کتاب» و «علیٍّ» دو ماهیت جداگانه‌اند که هنگام اضافه شدن، میان آن دو، رابطه‌ای

ملکی برقرار شده است. اما در ترکیب وصفی، وضعیت متفاوت است؛ چه، میان آن دو، انطباق مصداقی به چشم می‌خورد؛ برای مثال در ترکیب «الرَّجُلُ الْعَالِمُ»، آنچه واقعیت بیرونی و ملموس دارد، فقط یک مرد خاص است که دانشمند است؛ به این معنا که در این مورد، دانشمند بودن و مرد بودن فقط در مفهوم با هم افتراق دارند و هنگام کاربرد آن دو در کنار یکدیگر به عنوان موصوف و صفت، نمی‌توان مصداق آنها را از هم جدا کرد.

بنابراین، پیروی صفت از موصوف در اعراب، عدد و ... را نیز در اغلب موارد بر همین اساس در نظر می‌گیریم؛ به این معنی که صفت در معرفه و نکره بودن و اعراب از موصوف خود تبعیت می‌کند. از این رو، اگر خواستیم بگوییم: «مرد دانشمند»، از آنجا که واژه مرد، معرفه است، صفت آن را نیز هم‌تراز با آن، معرفه می‌آوریم و می‌گوییم: «الرَّجُلُ الْعَالِمُ».

به هر حال، چنان که گفتیم، در برخی موارد خبر معرفه است؛ یعنی در مواردی، گذشته از این که مبتدا معرفه است، خبر هم معرفه ذکر می‌شود؛ برای مثال اگر بخواهیم بگوییم که این مرد، همان دانشمندی است که قبلاً درباره او صحبت کرده‌ایم و تصور ذهنی نسبتاً روشنی از او داریم، ولی برای مثال نام او را نمی‌دانیم، می‌توانیم بگوییم: «الرَّجُلُ الْعَالِمُ»؛ یعنی، این مرد، همان دانشمند است.

این عبارت، هر چند یک جمله مستقل به شمار می‌رود، ولی با ترکیب وصفی که جمله مستقلی نیست شباهت زیادی دارد و ممکن است با آن اشتباه گرفته شود. در این موارد، برای جلوگیری از التباس میان جملات اسنادی و ترکیبهای وصفی مشابه، می‌توان میان مبتدا و خبر معرفه، ضمیری منفصل و مرفوع آورد که در اصطلاح به آن «ضمیر فصل» می‌گویند. کارایی این ضمیر، بیشتر جدا کردن مبتدا و خبر معرفه، از موصوف و صفت معرفه، به ویژه در آثار مکتوب است. بنابراین، می‌توان گفت که ضمیر فصل، ضمیری منفصل و مرفوع است که اغلب میان مبتدا و خبر معرفه به کار می‌رود تا آن را از ترکیبهای وصفی جدا کند؛ مانند: «الرَّجُلُ هُوَ الْعَالِمُ» و «الْمَرْأَةُ هِيَ الْعَالِمَةُ».^{۵۲۶}

در عین حال، باید بدانیم که استفاده از ضمیر فصل در جملات اسمیه‌ای که خصوصیت پیش‌گفته را دارند، جوازی است. همچنین باید توجه داشته باشیم که اگر ضمیر فصل در جمله ذکر نشود، در مقام تَخاطُّب و گفتار مشکلی پدید نمی‌آید؛ زیرا گوینده با لحن خود در نحوه بیان مبتدا و خبر نشان می‌دهد که مراد از آن، جمله است، نه ترکیب وصفی. مشکل اساسی در نوشتار است که شیوه تلفظ کلمات و چگونگی ادای گوینده را به صورت کامل منعکس نمی‌کند و بر این اساس، ذکر ضمیر فصل در این حالت، بیشتر است.

مطابقت ضمیر فصل با مبتدا در نوع و عدد

بنابراین، ضمیر فصل، ضمیری منفصل و مرفوع است که اغلب بین مبتدا و خبر معرفه ذکر می‌شود و مهم‌ترین کارایی آن جدا کردن مبتدا و خبر معرفه از ترکیب موصوف و صفت معرفه است. اکنون باید توجه داشته باشیم که ضمیر فصل در نوع و عدد از مبتدا تبعیت می‌کند، مانند:

– الرَّجُلُ هُوَ الْعَالِمُ.

۵۲۶. ر. ک: محمد خلیل الباشا، *التذکرة فی قواعد اللغة العربیة*، ص ۲۱۳.

- الرَّجُلَانِ هُمَا الْعَالِمَانِ.

- الرَّجَالُ هُمُ الْعُلَمَاءُ.

- الْمَرْأَةُ هِيَ الْعَالِمَةُ.

- الْمَرَاتَانِ هُمَا الْعَالِمَتَانِ.

- النِّسَاءُ هُنَّ الْعَالِمَاتُ.

چند نمونه از کاربرد ضمیر فصل در آیات قرآن کریم:

- وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ^{۵۲۷}

- وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ^{۵۲۸}

- فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ^{۵۲۹}

- يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ^{۵۳۰}

- إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ^{۵۳۱}

تأثیر معنایی ضمیر فصل

چنان که گفتیم، نخستین کارایی ضمیر فصل در جمله، جنبه ظاهری دارد و ترکیب وصفی را از جمله اسنادی جدا می‌کند. اما ضمیر فصل علاوه بر این، کارایی دیگری نیز در جمله دارد و آن اثری است که از نظر مفهومی در جمله اسمیه از خود به جا می‌گذارد.

پیش‌تر، به اختصار پیرامون مفهوم حصر سخن گفتیم و مهم‌ترین اسلوبهای حصر (اسلوب نفی و استثنا و «إنما») را شناختیم. این دو اسلوب مفهوم حصر را به صورت روشن به ذهن متبادر می‌کنند و دلالت آنها بر حصر، قوت قابل توجهی دارد. اما چند اسلوب حصر دیگر نیز در زبان عربی وجود دارد که دلالت آنها بر معنای حصر، در مقایسه با دو اسلوب پیش‌گفته رقیق‌تر و ضعیف‌تر است. یکی از این اسلوبها، استعمال ضمیر فصل

۵۲۷. عنکبوت / ۶۴.

۵۲۸. حدید / ۱۹.

۵۲۹. قصص / ۳۰.

۵۳۰. مائده / ۱۰۹.

۵۳۱. مائده / ۱۱۸.

است؛ به عبارت دیگر ضمیر فصل نوعی مفهوم حصر را به صورت ضعیف‌تر به ذهن شنونده یا خواننده منتقل می‌کند. برای روشن‌تر شدن موضوع به مثال زیر توجه کنید:

خداوند متعال، در قرآن کریم، با اشاره به مؤمنان و پرواپیشتگان، هم آنان که اهل بهشت‌اند، می‌فرماید: **أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**^{۵۳۲}؛ یعنی، آنان همان رستگاران‌اند. از آنجا که در این آیه مبتدا و خبر هر دو معرفه‌اند، از این رو، میان آنها ضمیر فصل به کار رفته است، اما اگر همین مطلب با خبر نکره و بدون ضمیر فصل ذکر می‌شد، (**أُولَئِكَ مُفْلِحُونَ**) معنای عبارت این بود که: «آنان [پرواپیشتگان و مؤمنان] رستگارند» که در این صورت مفهوم انحصار فلاح در پرواپیشتگان و مؤمنان از آن به دست نمی‌آمد؛ اما هم واژه «**أُولَئِكَ**» (اسم اشاره) و هم واژه «**الْمُفْلِحُونَ**» (مُحَلّی به «ال») هر دو معرفه‌اند و از این رو، ضمیر فصل جوازاً میان آن دو به کار رفته است و از این رو، بر حصر دلالت دارد. بنابراین، مفهوم صحیح آیه آن است که: تنها پرواپیشتگان و مؤمنان راستین‌اند که به فلاح و رستگاری بار می‌یابند.

همچنین در میان عبارتهای: «**مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أَمِينٌ**» و «**مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) هُوَ الْأَمِينُ**»، تفاوت معنایی وجود دارد؛ چه، در جمله اول، خبر، نکره و در جمله دوم معرفه است و بر خلاف جمله اول، در آن مفهوم حصر وجود دارد. «**مُحَمَّدٌ هُوَ الْأَمِينُ**»؛ یعنی، محمد همان امانتدار واقعی است. از این جمله که مشتمل بر ضمیر فصل است، می‌توان دریافت که اگر صفت امانتداری را بتوانیم در یک نفر به صورت کامل و روشن ببینیم، آن شخص، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که امانتداری در وی به صورت کامل تجلی پیدا کرده است و این چیزی جز مفهوم حصر نیست.^{۵۳۳}

دو نمونه دیگر:

- «**الْقَرَيْنُ النَّاصِحُ هُوَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ**».^{۵۳۴}

- «**الطَّاعَةُ وَالْبِرُّ هُمَا الْمَتَجَرُّ الرَّابِعُ**».^{۵۳۵}

تکمله: چند نکته جزئی دیگر درباره ضمیر فصل:

۱. از نظر نحوی، ضمیر فصل نقشی اعرابی به شمار نمی‌رود و به اصطلاح محلی از اعراب ندارد. بنابراین، نمی‌توان گفت که ضمیر فصل محلاً مرفوع، منصوب یا مجرور است.

۲. ضمیر فصل، همواره یکی از ضمایر منفصل مرفوع است و هیچ ضمیری از دیگر انواع ضمایر، اعم از ضمایر متصل مرفوع یا ضمایر منصوب و مجرور را نمی‌توان حتی در صورتی که مبتدا در اثر کاربرد نواسخ پیش از آن منصوب باشد، به جای آن به کار برد؛ برای مثال اگر به جای «**اللَّهُ هُوَ الْقَادِرُ**» بگوییم: «**إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْقَادِرُ**»،

۵۳۲. بقره/ ۵.

۵۳۳. ر. ک: محمد خلیل الباشا، *التذکرة فی قواعد اللغة العربیة*، ص ۲۱۴.

۵۳۴. غرر/الحکم، ص ۱۰۳، ح ۲۱۷۹.

۵۳۵. همان، ح ۲۱۸۰.

ضمیر فصل «هُوَ»، همچنان به شکل اصلی خود، یعنی به صورت ضمیر منفصل مرفوع، باقی می‌ماند و تغییری در چگونگی ذکر آن، به وجود نمی‌آید.

۳. اگر در جمله‌ای که مشتمل بر ضمیر فصل است، خبر معرفه، به هر دلیل، منصوب شود، ضمیر فصل، در جای خود باقی می‌ماند و از ظهور اعراب نصب در خبر جلوگیری نمی‌کند؛ مانند: **كَانَ اللَّهُ هُوَ الْقَادِرُ / كَانَ أَحْمَدُ هُوَ الْعَالِمُ / كَانَ عَلِيٌّ هُوَ الْإِمَامُ.**

تذکر

ضمیر فصل، در موارد استثنائی، می‌تواند میان مبتدا و خبر نکره نیز به کار رود؛ مشروط به اینکه آن دو، در حکم اسم معرفه باشند؛ مانند جمله: «لَيْسَ أَحَدٌ هُوَ أَعْلَمُ مِنْ أَخِيكَ»، که در آن «هُوَ» ضمیر فصل است و مبتدا و خبر در این جمله، در حکم اسم معرفه‌اند؛ زیرا واژه «أَحَدٌ»، که در اصل مبتدای جمله اسمیه بوده، نکره و در سیاق نفی و بیان‌کننده مفهوم عموم است. از این رو، مانند «اسم جنس مُحَلَّى به الف و لام تعریف» است. واژه «أَعْلَمُ» نیز أَفْعَل التفضیل است و با توجه به کاربرد «مِنْ» پس از آن، توانایی پذیرش الف و لام تعریف را ندارد و در واقع شبیه اسم معرفه است.^{۵۳۶}

در عین حال، باید توجه داشته باشیم که هرگاه مبتدا، معرفه و خبر، نکره باشد و میان آن دو، یک ضمیر منفصل مرفوع به کار رفته باشد، آن ضمیر، برای تأکید است و ضمیر فصل نیست؛ مانند: ضمیر «هُوَ» در آیه شریفه **إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ**^{۵۳۷} که از نظر نحوی، تأکید است و نمی‌تواند ضمیر فصل به شمار رود.

چکیده

- ✓ ضمیر فصل بیشتر میان مبتدا و خبر معرفه ذکر می‌شود و در نوع و عدد با مبتدا مطابقت می‌کند.
- ✓ مهم‌ترین کارایی ظاهری ضمیر فصل جدا کردن مبتدا و خبر معرفه از موصوف و صفت معرفه و مهم‌ترین کارایی معنایی آن، دلالت بر مفهوم حصر است.
- ✓ ضمیر فصل از نظر صرفی، همیشه ضمیر منفصل مرفوع است و ضمائر دیگر نمی‌توانند در جایگاه ضمیر فصل به کار روند.
- ✓ از نظر نحوی ضمیر فصل، محلی از اعراب ندارد.

۵۳۶. ر. ک: محمد خلیل الباشا، *التذکرة فی قواعد اللغة العربیة*، ص ۲۱۴.

۵۳۷. نجم / ۳۰.

جلسه بیست و چهارم

ضمیر شأن / قصه

اهداف درس.....	۱۹۴
ضمیر شأن.....	۱۹۴
دلیل نام‌گذاری (وجه تسمیه).....	۱۹۵
تأثیر معنایی ضمیر شأن.....	۱۹۵
تحلیل دستوری جملات مشتمل بر ضمیر شأن.....	۱۹۶
حالاتهای ظهور ضمیر شأن.....	۱۹۶
مقایسه ضمیر شأن با ضمیر فصل.....	۱۹۷
چکیده.....	۱۹۷

اهداف درس

آشنایی با:

✓ ضمیر شأن و انواع آن؛

✓ چگونگی تحلیل دستوری جملات مشتمل بر ضمیر شأن.

ضمیر شأن

ضمیر شأن، ضمیر مفرد غایبی است که در آغاز برخی از جملات اسمیه به کار می‌رود و مرجعی قبلی ندارد، بلکه مرجع آن در جمله بعد قرار دارد.^{۵۳۸} این ضمیر از نظر معنایی، بیان‌کننده اهمیت و عظمت موضوعی است که پس از آن مطرح شده است؛ مانند ضمیر «هُوَ» در آیه مبارکه **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ**^{۵۳۹}

ضمیر شأن می‌تواند هم مفرد مذکر و هم مفرد مؤنث باشد؛ چنان‌که می‌تواند هم ضمیر منفصل مرفوع و هم ضمیر متصل منصوب باشد. بنابراین، اگر ضمیر شأن به صورت منفصل به کار رفته باشد، تنها «هُوَ» یا «هِيَ» است و چنانچه به صورت متصل به کار رفته باشد، تنها «ه» یا «ها» است؛ مثلاً در «إِنَّهُ» یا «إِنَّهَا».

ویژگی بسیار مهم ضمیر شأن، بر خلاف اغلب ضمایر که به مرجع قبل از خود برمی‌گردند، عدم برگشت آن به مرجع پیش از آن است؛ یعنی عموم ضمایر به مرجع مقدم عود می‌کنند؛ حال آن‌که ضمیر شأن به مرجع متأخر برمی‌گردد. از این رو، مرجع ضمیر شأن، همواره در جمله پس از آن قرار دارد، نه در جمله قبل از آن؛ بنابراین، در آیه مبارک **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** اسم جلاله الله است.

۵۳۸. در نحو عربی، اصل بر آن است که، ضمیر به مرجع متأخر برنگردد، اما در صورتی که ضمیر، مبهم باشد و به تفسیر نیاز داشته باشد، باید آن را به مرجع متأخر بازگرداند. مهم‌ترین موارد عود (بازگشت) ضمیر به مرجع متأخر عبارت‌اند از:

الف) وقتی ضمیر به بدل خود برگردد؛ مانند ضمیر «ه» در جمله «أَكْرَمَتْهُ ضَيْفِي»، که مرجع آن واژه «ضَيْف» است.

ب) وقتی ضمیر به تمیز خود برگردد. این حالت تنها در جملاتی می‌تواند رخ دهد که یکی از افعال مدح یا ذم در آن به کار رفته باشد؛ مانند: ضمیر مستتر «هُوَ» در جمله «نِعِمَّ رَجُلًا» که واژه «رَجُلًا» مرجع آن به شمار می‌رود؛ ر. ک: عبدالغنی الدقر، معجم النحو، ذیل عنوان «الضَّميرُ وَعَوْدُهُ عَلَى مُتَأَخِّرٍ لَفْظًا وَرُتْبَةً».

دلیل نام‌گذاری (وجه تسمیه)

چنان‌که گفتیم، ضمیر شأن، هم به صورت مفرد مذکر و هم به صورت مفرد مؤنث به کار می‌رود. حال اگر مذکر باشد، به آن «ضمیر شأن» و اگر مؤنث باشد، به آن «ضمیر قصه» گفته می‌شود. علت تفاوت در این نام‌گذاری، به تفاوت در مذکر یا مؤنث بودن مرجع این ضمیر مربوط است. اگر اسم مورد نظر، مذکر باشد، ضمیر شأن متناسب با آن، مذکر است و در این صورت به آن «ضمیر شأن» می‌گویند و اگر مؤنث باشد، ضمیری که در آغاز جمله به کار می‌رود، مؤنث است که به آن «ضمیر قصه» می‌گویند. از آنجا که از نظر دستوری، واژه «شأن» مذکر و واژه «قصه» مؤنث است، به این نوع ضمیر، در صورتی که مذکر باشد، «ضمیر شأن» و در صورتی که مؤنث باشد، «ضمیر قصه» می‌گویند.

برای مثال در آیه مبارک **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** ضمیر «هو» ضمیر شأن است، نه ضمیر قصه؛ چون واژه «الله» که مرجع متأخر تلقی می‌شود، مذکر است. در مقابل، ضمیر «هی» در عبارت **«هِيَ الدُّنْيَا تَمَكُّرُ بِأَهْلِهَا»** متناسب با واژه «الدُّنْيَا» که مختوم به «الف» مقصوره و مؤنث است، به صورت مؤنث به کار رفته و «ضمیر قصه» است؛ چون مرجع آن «الدُّنْيَا» از نظر دستوری مؤنث است؛ به عبارت دیگر، از نظر دستوری تفاوتی بین دو جمله **«هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»** و **«هِيَ الدُّنْيَا تَمَكُّرُ بِأَهْلِهَا»** از نظر اشتغال آنها بر ضمیر شأن، وجود ندارد و تفاوت، تنها در این جنبه است که ضمیر «هو» چون مذکر است، ضمیر شأن و ضمیر «هی» چون مؤنث است، «ضمیر قصه» است.

از این رو، در ادامه گاه ضمیر شأن و قصه را در یک نام‌گذاری کلی، «ضمیر شأن» می‌نامیم و میان آن دو، در تسمیه، فرقی نمی‌گذاریم.

تأثیر معنایی ضمیر شأن

چنان‌که گفتیم، ضمیر شأن بیان‌کننده عظمت و اهمیت موضوعی است که پس از آن ذکر می‌شود. از این رو، طبیعی است که بیان ضمیری که مرجع آن هنوز در جمله ذکر نشده است، با نوعی ابهام همراه باشد و این ابهام تنها وقتی از بین می‌رود که جمله‌ای دیگر در ادامه ذکر شود. در عین حال، حصول همین حالت ابهام گونه در بخش نخستین جمله، می‌تواند برانگیزاننده نیز باشد؛ به این معنا که برای مثال وقتی **«هو»** یا **«هی»** بدون ذکر مرجع ماقبل ابتدائاً و در مقام ضمیر شأن ذکر می‌شوند، توجه شنوندگان را به خود جلب می‌کنند و از این رو، معمولاً پس از ضمیر شأن، یک امر مهم و قابل اعتنا بیان می‌شود.

بنابراین، از نظر معنایی و با نیم‌نگاهی به انواع تأکیدهایی که در زبان عربی به چشم می‌خورد، بین عبارات **«اللهُ أَحَدٌ»** و **«هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»** در دلالت بر وحدانیت خداوند متعال تفاوت وجود دارد؛ زیرا در عبارت نخست، تأکید چندانی حس نمی‌شود، بر خلاف عبارت دوم که با توجه به کاربرد ضمیر شأن در آغاز آن، تأکید بیشتری را نشان می‌دهد؛ به ویژه در فضای شرک‌آلود جاهلی که علاوه بر نفس تذکار دادن وحدانیت خداوند، شیوه بیان آن نیز از اهمیت خاصی برخوردار بوده است؛ چنان‌که بین عبارتهای **«الدُّنْيَا تَمَكُّرُ بِأَهْلِهَا»** و **«هِيَ الدُّنْيَا تَمَكُّرُ بِأَهْلِهَا»** تفاوت وجود دارد؛ چه، در عبارت دوم با توجه به کاربرد ضمیر شأن در آغاز آن، بر اهمیت توجه به فریبندگی دنیا برای مردم دنیا، در قیاس با عبارت نخست، تأکید بیشتری شده است.

تحلیل دستوری جملات مشتمل بر ضمیر شأن

اولین نکته مهم در تحلیل دستوری ضمیر شأن یا قصه، آن است که همیشه مبتدا است؛ یعنی، بر خلاف ضمیر فصل که محلی از اعراب ندارد، ضمیر شأن مبتدا و محلاً مرفوع است: «هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ / هِيَ الدُّنْيَا تَمَكَّرُ بِأَهْلِهَا»؛ مگر آنکه پس از حروف مشبّهة بالفعل، مانند: «إِنَّ، أَنْ، كَأَنَّ و ...» آمده، یا در جایگاه مفعول اول افعال قلوب به کار رفته باشد که در این صورت، اسم حروف مشبّهة بالفعل یا مفعول به اول افعال قلوب و محلاً منصوب است: «إِنَّهُ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ / ظَنَنْتُهُ الدَّاءَ وَبِيلٌ».

دومین نکته به نقش نحوی خبر ضمیر شأن برمی گردد. خبر عموم جملات اسمیه، هر چند می تواند در حالت عادی مفرد یا جمله باشد، اما خبر ضمیر شأن فقط جمله است؛ برای مثال در مقام تحلیل دستوری آیه مبارک قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ باید گفت که «هُوَ» ضمیر شأن و مبتدا و محلاً مرفوع است و خبر آن، جمله اسمیه الله أَحَدٌ است که محلاً مرفوع به حساب می آید؛ یعنی، «أَحَدٌ» برای «هُوَ» خبر نیست، بلکه خبر برای «الله» است که در کنار همدیگر خبر ضمیر شأن را شکل می دهند.

در عبارت «هِيَ الدُّنْيَا تَمَكَّرُ بِأَهْلِهَا» نیز «هِيَ» مبتدا است؛ چون ضمیر قصه است و جمله «الدُّنْيَا تَمَكَّرُ بِأَهْلِهَا» خبر آن و محلاً مرفوع است. ترکیب داخلی این جمله خبریه نیز چنین است: «الدُّنْيَا» مبتدا و تقدیراً مرفوع و جمله «تَمَكَّرُ بِأَهْلِهَا» خبر برای «الدُّنْيَا» از نوع جمله فعلیه است. در این مورد نیز باید توجه داشته باشیم که عبارت «تَمَكَّرُ بِأَهْلِهَا» برای «هِيَ» خبر نیست. خبر «هِيَ» عبارت «الدُّنْيَا تَمَكَّرُ بِأَهْلِهَا» و خبر «الدُّنْيَا» نیز عبارت «تَمَكَّرُ بِأَهْلِهَا».

حالت های ظهور ضمیر شأن

ضمیر شأن خود بر دو نوع است: ضمیر شأن منفصل و ضمیر شأن متصل.

ضمیر شأن منفصل در همه احوال، ضمیر منفصل مرفوع «هُوَ» یا «هِيَ» و مبتدا است؛ مانند مثالهای پیشین، اما ضمیر شأن متصل همواره ضمیر متصل منصوب «ه» یا «ها» است که یا به حروف «مشبّهة بالفعل» متصل می شود که در این موقعیت اسم آنها به شمار می رود و یا پس از افعال قلوب قرار می گیرد که در این صورت، مفعول اول آنها و محلاً منصوب است.^{۵۴۰}

برای نمونه اگر عبارت «هِيَ الْقَنَاعَةُ غَنَى» (قناعت بی نیازی است) با «إِنَّ» همراه شود، در این صورت، ضمیر «هِيَ» به «ها» بدل می شود و در نتیجه، این عبارت به «إِنَّهَا الْقَنَاعَةُ غَنَى» تغییر شکل می یابد؛ چنان که هرگاه، جملاتی همچون «هُوَ الْأُسْتَاذُ عَالِمٌ» را که مشتمل بر ضمیر شأن است، همراه با فعل قلبی «ظَنَنْتُ» به کار ببریم، باید بگوییم: «ظَنَنْتُهُ الْأُسْتَاذَ عَالِمٌ» که ضمیر شأن آن به شکل مفعول اول فعل قلبی، محلاً منصوب است.

۵۴۰. در عین حال، ضمیر شأن در مواردی به صورت ضمیر مستتر می آید؛ مانند جمله «كَأَنَّ عَلِيَّ عَادِلٌ» که ضمیر شأن در آن، اسم محذوف حرف «كَأَنَّ» و محلاً مرفوع به شمار می رود و جمله «عَلِيٌّ عَادِلٌ» خبر آن و محلاً منصوب است؛ ر. ک: ایمیل بدیع یعقوب، موسوعة النحو والصرف والإعراب، ص ۴۲۷.

مقایسه ضمیر شأن با ضمیر فصل

چنان که گفتیم، ضمیر فصل همواره یکی از ضمایر منفصل مرفوع است و متناسب با نوع و عدد مبتدای معرفه می‌تواند در همه صیغه‌های چهارده‌گانه به کار رود؛ اما ضمیر شأن، تنها یکی از ضمایر مفرد غایب «هُوَ، هِيَ، هُ، هَا» است. نخستین فرق ضمیر شأن با ضمیر فصل در همین نکته نهفته است؛ یعنی ضمیر شأن، تنها در دو صیغه مفرد مذکر و مفرد مؤنث غائب کاربرد دارد، ولی ضمیر فصل به این دو صیغه اختصاص ندارد و در همه صیغه‌ها کاربرد دارد.

دومین فرق ضمیر شأن با ضمیر فصل در این است که ضمیر فصل از نظر صرفی، فقط به شکل ضمیر منفصل مرفوع به کار می‌رود، حال آنکه ضمیر شأن علاوه بر این، در برخی موارد، به شکل ضمیر متصل منصوب نیز ظاهر می‌شود؛ گاه در مقام اسم حروف مشبّهة بِالْفِعْلِ: «إِنَّهُ / إِنَّهَا» و گاه به عنوان مفعول اول افعال قلوب: «ظَنَنْتُهُ / ظَنَنْتُهَا».

و سرانجام سومین تفاوت این دو ضمیر در آن است که ضمیر فصل محلی از اعراب ندارد، اما ضمیر شأن، دارای نقش اعرابی است: «مبتدا / اسم حروف مشبّهة بِالْفِعْلِ / مفعول اول افعال قلوب».

چکیده

✓ ضمیر شأن، ضمیر مفرد غایبی است که در آغاز برخی از جملات اسمیه و برای بیان اهمیت و عظمت موضوع مذکور پس از آن، ذکر می‌شود و یا مفرد مذکر است که در اصطلاح به آن «ضمیر شأن» می‌گویند و یا مفرد مؤنث است که آن را «ضمیر قصه» می‌نامند.

✓ ضمیر شأن / قصه هرگاه به تنهایی به کار رود، مبتدا است؛ مگر آنکه پیش از آن یکی از حروف مشبّهة بالفعل یا یکی از افعال قلوب آمده باشد که در این صورت، به ترتیب اسم حروف مشبّهة بِالْفِعْلِ و مفعول اول افعال قلوب به شمار می‌روند.

✓ ضمیر شأن، بر خلاف ضمیر فصل که محلی از اعراب ندارد، گاه مبتدا است؛ گاه اسم حروف مشبّهة بالفعل و گاه مفعول به اول افعال قلوب.

✓ خبر ضمیر شأن همواره «جمله» است.

جلسه بیست و پنجم

مبتدای وصفی

۲۰۰	اهداف درس
۲۰۰	مبتدای وصفی
۲۰۱	احکام مبتدای وصفی
۲۰۱	شاخه اول
۲۰۲	شاخه دوم
۲۰۳	چکیده

اهداف درس

آشنایی با:

✓ مبتدای وصفی و شرایط تحقق آن؛

✓ احکام مبتدای وصفی.

مبتدای وصفی

یک گونه تقریباً استثنایی از مبتدا در دستور زبان عربی که با سایر انواع مبتدا متفاوت است و بیش و کم به فعل می ماند، مبتدای وصفی است که احکام ویژه‌ای دارد و در اصطلاح به مبتدایی گفته می شود که شروط زیر را داشته باشد:

الف) مشتق باشد و مفهوم صفت را به ذهن برساند؛^{۵۴۱}

ب) مفرد باشد؛

ج) نکره باشد؛

د) مسبوق به نفی یا استفهام باشد.^{۵۴۲}

هرگاه این شروط در کنار یکدیگر در جمله‌ای اسمیه جمع شود، مبتدای آن جمله، مبتدای وصفی است و در این صورت، اسم مرفوع پس از آن خبر محسوب نمی شود، بلکه به تناسب نوع اسم مشتق پیشین، فاعل یا نایب فاعل، سدّ مسدّ خبر یا جانشین خبر نامیده می شود.

برای نمونه جمله «أُسَافِرُ أَخُوكَ؟» همه شروط پیش گفته را دارا است؛ زیرا در ضمن آن جمله اسمیه با اسم مشتق «مُسَافِرٌ» آغاز شده که نکره و مسبوق به ادات استفهام است و پس از آن نیز اسم مرفوع «أَخُو» به کار رفته است. همچنین در جمله «أَمَضْرُوبٌ أَخُوكَ؟»، واژه «مَضْرُوبٌ» مشتق، نکره، مفرد و مسبوق به

۵۴۱. مبتدای وصفی حتماً باید مشتمل بر معنای وصفی باشد، ولی فرقی ندارد که آن اسم، مشتق باشد؛ مانند: «ما نَاجِحٌ الْكَسْلَانُ»، یا اسم منسوب باشد؛ مانند: «هَلْ وَحْشِي خُلِقَهُ؟»، یا اسمهای دیگری که متضمن مفهوم وصفی اند؛ مانند: «هَلْ صَخْرٌ هَذَا الْجَنْدِي؟».

۵۴۲. ر. ک: جامع المقدمات، کتاب الهدایة فی النحو، تصحیح و تعلیقه: مدرّس افغانی، ج ۲، ص ۸۴.

استفهام است و پس از آن نیز اسم مرفوع دیگری به کار رفته است. در جملهٔ اول «مُسَافِرٌ» مبتدای وصفی و «أخو» فاعل آن (سَدَّ مَسَدَ خَبر) و در جملهٔ دوم «مَضْرُوبٌ» مبتدای وصفی و «أخو» نایب فاعل آن (سَدَّ مَسَدَ خَبر) است.

گفتنی است فعل لازم یا اسم فاعل مشتق از آن تنها به «فاعل» نیازمند است و فعل مجهول یا اسم مفعول مشتق از آن تنها به نایب فاعل احتیاج دارد. بنابراین، فاعل یا نایب فاعل سَدَّ مَسَدَ خَبر، در حقیقت فاعل یا نایب فاعل اسمهای مشتقی هستند که در موقعیتهای پیش گفته در مقام مبتدا به کار رفته‌اند و از این رو، دیگر نیازی به ذکر «خبر» وجود نداشته است.

احکام مبتدای وصفی

در اینجا، برای تسهیل آموزش و بر اساس یک تقسیم‌بندی ویژه، مباحث مربوط به مبتدای وصفی را به دو شاخهٔ کلی تقسیم می‌کنیم. در هر دو شاخه، مبتدای وصفی همواره مفرد است؛ با این تفاوت که در شاخهٔ اول، اسم مرفوع بعد از مبتدای وصفی نیز مفرد است؛ مانند: «ما واقِفُ أَحْمَدُ»، و در شاخهٔ دوم، این اسم مرفوع، مثنی یا جمع است؛ مانند: «ما واقِفُ الطَّالِبَانِ / الطُّلَّابُ».

شاخهٔ اول

در پاره‌ای از حالتها پس از مبتدای وصفی اسم مرفوع دیگری به کار می‌رود که مفرد است و از نظر نحوی می‌توان آن را «معمول» مبتدای وصفی قلمداد کرد. مبتدای وصفی، علاوه بر مشتق بودن، باید مفرد نکره و مسبوق به استفهام یا نفی باشد و یک اسم مرفوع دیگر پس از آن ذکر شده باشد؛ برای مثال در جملهٔ «أخوك؟» چون مبتدای وصفی اسم فاعل است، می‌گوییم: «أخو» فاعل و مرفوع و علامت رفع آن حرف «واو» است و ضمیر «ك» نیز مضاف‌الیه و محلاً مجرور؛ بدون آنکه دیگر از «خبر» نحوی اثری باشد.

همین وضعیّت در جملهٔ «أَمْضْرُوبٌ أَخوك؟» نیز به چشم می‌خورد. با این تفاوت که در این جمله، مبتدای وصفی، اسم مفعول است؛ نه اسم فاعل و بنابراین، اسم مرفوع واقع پس از مبتدای وصفی نایب فاعل است؛ نه فاعل. «ك» نیز مضاف‌الیه و محلاً مجرور است و نیازی به ذکر «خبر» در آن نیست.

در این قبیل حالات، تحلیل دستوری دیگری نیز وجود دارد و آن این که: آنچه را در تحلیل اول، مبتدای وصفی نامیده‌ایم، با توجه به نکره بودن آن، خبر مقدّم بنامیم و آنچه را که فاعل یا نایب فاعل، در یک نام‌گذاری مرسوم و متعارف، مبتدای مؤخّر بخوانیم؛ به این معنا که در تحلیل نحوی جملهٔ «أَمْضْرُوبٌ أَخوك؟»، واژهٔ «مُسَافِرٌ» را خبر مقدّم و «أخو» را مبتدای مؤخّر قلمداد کنیم. همچنین در مورد جملهٔ «أَمْضْرُوبٌ أَخوك؟»، «مَضْرُوبٌ» را خبر مقدّم و «أخو» را مبتدای مؤخّر به شمار آوریم.

فاعل یا نایب فاعل پس از مبتدای وصفی

در بحث از مبتدای وصفی و احکام مربوط به آن نکتهٔ مهم دیگر، پاسخ به این پرسش است که چرا در تحلیل جملاتی که مشتمل بر مبتدای وصفی است، اسم واقع پس از مبتدای وصفی را گاه فاعل و گاه نایب فاعل می‌نامیم؟

هر فعل تام معلومی، به فاعل؛ و هر فعل تام مجهولی، به نایب فاعل نیاز دارد و اساساً معنای جمله بدون ذکر آنها ناقص است. از سوی دیگر مشتقات، ریشه فعلی دارند؛ به این معنی که اسم فاعل، از فعل معلوم و اسم مفعول، از فعل مجهول گرفته می‌شود. و از همین رو، اسم فاعل به فاعل؛ و اسم مفعول به نایب فاعل نیازمند است. بنابراین، در تحلیل نحوی جمله «أَقَادِمُ عَلِيٌّ؟»، چون واژه «قَادِمٌ» از «قَدِمَ» به معنای آمدن، گرفته شده است، آن را مبتدای وصفی و «عَلِيٌّ» را فاعل معرفی می‌کنیم. اما در جمله «أَمْسَرُوقُ بَيْتُكَ؟»، چون واژه «مَسْرُوقٌ» اسم مفعول از «سَرَقَ» است و مانند فعل مجهول به نایب فاعل نیازمند است، واژه «بَيْتٌ» نیز نایب فاعل محسوب می‌شود.

شاخه دوم

در پاره‌ای حالات دیگر مبتدای وصفی مفرد است، اما اسم مرفوعی که پس از آن ذکر می‌شود، مفرد نیست، بلکه مثنی یا جمع است. از سوی دیگر باید توجه داشته باشیم که در صیغه‌های غایب، فعل جمله فعلیه (اعم از معلوم یا مجهول) با فاعل یا نایب فاعل مفرد، مثنی^۱ و جمع یکسان به کار می‌رود و تطابقی میان آنها از حیث عدد وجود ندارد؛ مانند: «ذَهَبَ عَلِيٌّ»، «ذَهَبَ عَلِيٌّ وَ أَحْمَدُ»، «ذَهَبَ الطُّلَّابُ»؛ یا «كُتِبَتْ رِسَالَةٌ»، «كُتِبَتْ رِسَالَتَانِ» و «كُتِبَتْ رِسَالَاتٌ».

بنابراین، می‌توان گفت که در صیغه‌های غایب، چنانچه فاعل یا نایب فاعل، پس از فعل، به صورت اسم ظاهر ذکر شده باشد، هیچ تغییری در ساختار فعل مفرد پدید نمی‌آید؛ بلکه در این صیغه‌ها تنها لازم است که فعل از حیث مذکر و مؤنث بودن با فاعل یا نایب فاعل خود مطابقت کند و فعل مذکر، با فاعل یا نایب فاعل مذکر و فعل مؤنث با فاعل یا نایب فاعل مؤنث ذکر شود.

در این قبیل موارد یک تحلیل نحوی بیشتر وجود ندارد و آن این است که اسم مرفوع اول را وجوباً مبتدای وصفی بدانیم و اسم مرفوع واقع پس از آن را فاعل یا نایب فاعل آن (سدّ مسدّ خبر) تلقی کنیم.

برای نمونه در جمله «مَا ذَاهِبُ الْمُعْلَمَانِ»، شروط لازم برای تحقق مبتدای وصفی، به صورت کامل فراهم است؛ «ذَاهِبٌ» مشتق، مفرد، نکره و مسبوق به نفی است و اسم مرفوعی که پس از آن به کار رفته، (المُعْلَمَانِ) فاعل است و به هیچ وجه نمی‌توان آن را مبتدای مؤخّر دانست. علت هم این است که مبتدا و خبر از نظر عدد با هم مطابقت ندارند؛ «المُعْلَمَانِ» مثنی^۱ و «ذَاهِبٌ» مفرد است و از این رو، نمی‌توان گفت که «ذَاهِبٌ» خبر مقدّم و «المُعْلَمَانِ» مبتدای مؤخّر است. بر همین قیاس، در جمله «مَا ذَاهِبُ الْمُعْلَمُونَ»، باید واژه «المُعْلَمُونَ» را فاعل مبتدای وصفی «ذَاهِبٌ» تلقی کنیم. در این عبارت نیز واژه «المُعْلَمُونَ» فقط فاعل «ذَاهِبٌ» به شمار می‌رود؛ چون اگر آن را مبتدای مؤخّر تلقی کنیم، باید خبر آن نیز جمع باشد که چنین شرطی در آن محقق نیست.

همچنین وقتی مبتدای وصفی، اسم مفعول است و سایر شروط نیز برای تحقق مبتدای وصفی فراهم است، به طور حتم باید اسم مرفوع واقع پس از آن را نایب فاعل تلقی کنیم؛ قول به مؤخّر بودن مبتدا و مقدّم بودن خبر در این موارد اشتباه است؛ برای نمونه در عبارت «مَا مَضْرُوبُ الْوَلَدَانِ»، واژه «مَضْرُوبٌ» از «ضَرَبَ» گرفته شده و اسم مفعول است و به نایب فاعل نیاز دارد؛ از این رو، می‌گوییم «الْوَلَدَانِ» نایب فاعل آن است و مبتدای مؤخّر قلمداد کردن آن صحیح نیست؛ چون در این جمله از حیث مفرد، مثنی و جمع بودن تطابقی

میان مبتدا و خبر حاصل نیست؛ زیرا «الْوَلَدَان» مثنی^۱ و «مَضْرُوبٌ» مفرد است. همچنین در عبارت «ما مَضْرُوبٌ الْوَلَدُونَ»، واژه «الْوَلَدُونَ» تنها به این دلیل باید نایب فاعل تلقی شود که «مَضْرُوبٌ»، مبتدای وصفی جمله است، و به صورت «مفرد» به کار رفته است. و به خاطر عدم تطابق آن از نظر عدد با واژه مرفوع واقع پس از آن، نمی‌توان آن را خبر مقدم تلقی کرد.

چکیده

✓ مبتدای وصفی، مبتدایی مشتمل بر معنا و مفهوم وصفی است که همواره مفرد، نکره و مسبوق به نفی یا استفهام است و اسم مرفوع دیگری به عنوان فاعل یا نایب فاعل (سَدَّ مَسَدَ خَبَر) به دنبال آن ذکر می‌شود. اگر مبتدای وصفی مثلاً اسم فاعل یا صفت مشبّهه باشد، اسم مرفوع پس از آن را فاعل و چنانچه اسم مفعول باشد، آن را نایب فاعل تلقی می‌کنیم.

✓ هرگاه فاعل یا نایب فاعل مبتدای وصفی مفرد باشد، به گونه‌ای دیگر نیز می‌توان به تحلیل نحوی اجزای جمله اسمیه پرداخت و آن اینکه مبتدای وصفی را خبر مقدم و فاعل یا نایب فاعل آن را مبتدای مؤخر بدانیم.

✓ هرگاه فاعل و نایب فاعل مبتدای وصفی، مثنی یا جمع باشد، هرگز نمی‌توان به تقدّم خبر و تأخر مبتدا قائل شد؛ چون در این صورت، شرط تطابق مبتدا و خبر از نظر عدد وجود ندارد.

جلسه بیست و نهم

نواسخ

حروف مشبّهة بالفعل (۱)

۲۰۶.....	اهداف درس
۲۰۶.....	انواع نواسخ
۲۰۶.....	حروف نواسخ
۲۰۷.....	افعال نواسخ
۲۰۸.....	حروف مشبّهة بالفعل
۲۱۰.....	اسم و خبر حروف مشبّهة بالفعل
۲۱۰.....	تقديم و تأخير اسم و خبر حروف مشبّهة بالفعل
۲۱۱.....	«ما»ی كافه
۲۱۲.....	لام ابتداء
۲۱۳.....	چكیده

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ حروف و افعال نواسخ و چگونگی تأثیر آنها در اعراب اجزای جملات اسمیه؛
- ✓ حروف مشبّهة بالفعل، مسائل و احکام آنها.

انواع نواسخ

«نسخ» در لغت به معنای زایل کردن و «ناسخ» به معنای زایل کننده و از بین برنده است. در مبحث نواسخ با تعدادی از افعال و حروف آشنا می شویم که خصوصیت مشترک همه آنها این است که بر مبتدا و خبر داخل می شوند و اعراب حداقل یکی از آنها را از حالت قبلی خود زایل و به حالت دیگری دگرگون می کنند. این قبیل نواسخ را در نحو عربی، در یک تقسیم بندی کلی، به حروف و افعال نواسخ تقسیم می کنند که آنها را جداگانه بررسی می کنیم:

حروف نواسخ

حروف نواسخ خود بر سه دسته اند:

۱. حروف مشبّهة بالفعل؛
 ۲. حرف «لا»ی نفی جنس؛
 ۳. حروف شبیه به «لَیس».
- حروف مشبّهة بالفعل عبارت اند از: «إِنَّ، أَنْ، كَأَنَّ، لَكِنَّ، لَيْتَ وَ لَعَلَّ» که همه آنها مبتدا را منصوب می کنند و خبر را همچنان مرفوع باقی می گذارند؛ مانند: «إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ».
- «لا»ی نفی جنس نیز اعراب مبتدا را از حالت رفعی به حالت نصبی دگرگون می کند و خبر را همچنان مرفوع باقی می گذارد؛ مانند: «لَا رَجُلَ فِي الدَّارِ».

حروف شبیه به «لَیسَ» نیز که عبارت‌اند از: «ما، لا، اِنْ و لات» بر خلاف حروف مشبّهة بالفعل و «لا»ی نفی جنس، مبتدا را مرفوع باقی می‌گذارند و خبر را منصوب می‌کنند؛ مانند: مَا هَذَا بَشَرًا اِنْ هَذَا اِلَّا مَلَكٌ کَرِیمٌ^{۵۴۳}.

افعال نواسخ

افعال نواسخ نیز در یک نگاه کلی بر سه دسته‌اند:

۱. افعال ناقصه؛

۲. افعال مقاربه؛

۳. افعال قلوب.

مشهورترین افعال ناقصه عبارت‌اند از: «کان، لَیسَ، صارَ». افعال ناقصه بیش و کم، معادل افعال ربطی (است، شد، بود، گشت) در زبان فارسی به شمار می‌روند.

افعال مقاربه نیز خود به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. افعال قرب و رجاء که مشهورترین آنها عبارت‌اند از: «کَادَ، اَوْشَکَ و عَسَى»؛

۲. افعال شروع که مشهورترین آنها عبارت‌اند از: «اَخَذَ، جَعَلَ و بَدَأَ».

گفتنی است افعال ناقصه و مقاربه مبتدا را مرفوع باقی می‌گذارند و خبر را منصوب می‌کنند. اما افعال قلوب، بر خلاف سایر نواسخ، اعم از انواع حروف و افعال ناقصه و مقاربه که فقط در اعراب یکی از مبتدا و خبر اثر می‌گذارند، هم مبتدا و هم خبر را (بنا بر مفعول اول و دوم خود) منصوب می‌کنند و مشهورترین آنها عبارت‌اند از: «ظَنَّ، رَأَى و وَجَدَ». این افعال هر گاه معنای قلبی داشته باشند؛ یعنی، معنای حسّی نداشته باشند، افعال قلوب نامیده می‌شوند.

نواسخ

حروف

حروف مشبّهة بالفعل	«لا»ی نفی جنس	حروف شبیه به «لَیسَ»
(عمل: نسخ اعراب مبتدا)	(عمل: نسخ اعراب مبتدا)	(عمل: نسخ اعراب خبر)

افعال

افعال ناقصه	افعال مقاربه	افعال قلوب
(عمل: نسخ اعراب خبر)	(عمل: نسخ اعراب خبر)	(عمل: نسخ اعراب مبتدا و خبر)

افعال قرب و رجاء افعال شروع

حروف مشبّهة بالفعل

چنان که گفتیم، در اصطلاح به شش حرف از حروف عربی «حروف مشبّهة بالفعل» می‌گویند. این حروف عبارت‌اند از: «إِنَّ، أَنْ، كَأَنَّ، لَكِنَّ، لَيْتَ و لَعَلَّ» که همگی مبتدا را منصوب می‌کنند و در اعراب خبر تغییری به وجود نمی‌آورند؛ مانند جملات «اللَّهُ قَادِرٌ»، «أَحْمَدُ ضَاحِكٌ» و «الشَّبَابُ يَعُودُ» که پس از وارد شدن حروف «إِنَّ»، «كَأَنَّ» و «لَيْتَ» بر آنها، به ترتیب به شکل «إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ»، «كَأَنَّ أَحْمَدَ ضَاحِكٌ» و «لَيْتَ الشَّبَابَ يَعُودُ» تغییر می‌یابند. سایر حروف نیز به همین ترتیب.

وجه تسمیة این حروف به «مشبّهة بالفعل» و معانی آنها

شباهت این حروف به افعال از چه جهاتی است و بر چه اساسی به آنها مشبّهة بالفعل می‌گویند؟

در پاسخ باید دانست که شباهت این حروف به فعل، از دو جنبه است: یکی از جنبه ظاهری و دیگری از جنبه معنایی. جنبه ظاهری آن کاملاً روشن است؛ چه، آخرین حرف صیغه اول فعل ماضی، اعم از مجرد و مزید یا معلوم و مجهول، لزوماً مفتوح است؛ مانند: «أَجَابَ، أُجِيبَ؛ قَاتَلَ، قُوتِلَ؛ ضَرَبَ، ضُرِبَ» شباهت ظاهری این حروف به افعال، شباهت حرکت حرف آخر آنها به حرکت حرف آخر صیغه مفرد مذکر غایب افعال ماضی

است که مفتوح است: «إِنَّ، أَنْ، كَأَنَّ، لَكِنَّ، لَيْتَ و لَعَلَّ».^{۴۴} جنبه دیگر شباهت این حروف به افعال از نظر معنایی است؛ چون: «إِنَّ» و «أَنَّ» بر تأکید، «كَأَنَّ» بر تشبیه، «لَكِنَّ» بر استدراک، «لَيْتَ» بر تمنی و «لَعَلَّ» بر ترجی و اشفاق دلالت دارند که همه این معانی به طور معمول معانی فعلی اند؛ به این معنا که چنین مفاهیمی به طور کلی به وسیله افعال بیان می شوند و کمتر اتفاق می افتد که حروف بر این معانی دلالت کنند.

توضیح آنکه جملاتی که با «إِنَّ» و «أَنَّ» شروع می شوند، حامل نوعی بار معنایی تأکیدی اند.^{۴۵} بنابراین، بین جمله «أحمدُ عالمٌ» با جملات «إِنَّ أحمدَ عالمٌ» یا «لاحظْتُ أَنَّ أحمدَ عالمٌ» تفاوت وجود دارد؛ جمله دوم و سوم بر مفهوم تأکید دلالت می کنند در حالی که در جمله نخست (أحمدُ عالمٌ) تأکیدی احساس نمی شود.

«كَأَنَّ» نیز دالّ بر تشبیه است؛^{۴۶} برای نمونه، جمله «كَأَنَّ أحمدَ ضاحِكٌ»؛ به این معنی است که گویی احمد می خندد، یا مثل اینکه احمد می خندد.

به همین منوال، حرف «لَكِنَّ» برای بیان استدراک است.^{۴۷} استدراک در لغت به معنی طلب درک و در اصطلاح به معنی رفع نقص از عبارت ماقبل و برطرف کردن توهمی است که أحياناً از جمله پیشین در ذهن مخاطب وجود دارد؛ مثل اینکه بگوییم: «جاءَ الطُّلابُ إِلَى الصَّفِّ لَكِنَّ أحمدَ غَائِبٌ»؛ دانشجویان به کلاس آمدند اما احمد غایب است. در آغاز، با توجه به مفاد عبارت «جاءَ الطُّلابُ»، ممکن است گمان شود که تمام دانشجویان، از جمله احمد در کلاس حاضر شدند، ولی جمله «لَكِنَّ أحمدَ غَائِبٌ»، به روشنی نشان می دهد که احمد، هرچند از دانشجویان است، اما در کلاس حاضر نشده و غایب است.^{۴۸}

«لَيْتَ» حرف تمنی است. تمنی به معنی، طلب کردن چیزی است که حصول آن دشوار یا دست نیافتنی است. برای مثال «لَيْتَ الشَّبَابَ يَعُودُ»؛ به این معنی است که: کاش جوانی بازمی گشت؛ چه، ایام گذشته و سپری شده، برگشتنی نیست. بنابراین، عبارت «لَيْتَ الشَّبَابَ يَعُودُ» دلالت بر تمنی دارد؛ زیرا، در آن یک آرزوی تحقق نشدنی بیان شده است. همچنین در جمله «لَيْتَ زَيْدًا عَالِمٌ» امری ممکن ولی دشواریاب آرزو شده است.

۵۴۴. جنبه ظاهری شباهت این حروف به افعال، دو شاخه دیگر نیز دارد: یکی بنای این حروف بر سه حرف یا بیش از سه حرف است که این وضعیت اغلب در افعال ملاحظه می شود و دیگری ظهور نون وقایه میان ضمیر «یاء» متکلم (ی) و بعضی از این حروف در برخی حالات است؛ مانند: «إِنِّي، لَكِنِّي و لَيْتَنِي».

۵۴۵. در عین حال، باید توجه داشت که در متون معاصر عربی، در بسیاری از موارد، به نظر می رسد که کاربرد «إِنَّ»، به منظور شروع ادبیانه جمله است و تقریباً از مفهوم تأکید خالی است.

۵۴۶. «كَأَنَّ» را حرف تشبیه مؤکد برشمرده و اصل آن را متشکل از کاف تشبیه (ك) و «أَنَّ» (حرف تأکید) دانسته اند. بنابراین، جمله «كَأَنَّ العِلْمَ نُورٌ» در اصل «إِنَّ العِلْمَ كَالنُّورِ» بوده است. با این همه، چنانکه بعضی از دانشمندان نحوی گفته اند، در بسیاری از موارد که خبر «كَأَنَّ» اسم مشتق است، می توان مفهوم شک و تردید را از آن برداشت کرد؛ مانند: «كَأَنَّ أحمدَ ضاحِكٌ» (گویی / انگار احمد می خندد.) و «كَأَنَّ أحمدَ عالمٌ» (گویی / انگار احمد دانشمند است).

۵۴۷. برای آگاهی بیشتر ر. ک: ابن هشام، شرح قطر الندی و بلّ الصدی، ص ۲۰۵ - ۲۰۴.

۵۴۸. دلالت بر مفهوم تأکید در میان حروف مشبّهة بالفعل به «إِنَّ» و «أَنَّ» اختصاص ندارد، بلکه در «كَأَنَّ» و «لَكِنَّ» نیز می توان مفهوم تأکید را درک کرد.

«لَعَلَّ» نیز بر ترجی و اشفاق دلالت دارد. «ترجی» بیان امید و آرزویی است که دست‌یافتنی و خوشایند و مطلوب است؛ مانند آیه مبارک لَعَلَّ اللَّهُ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا.^{۵۴۹} این آیه در سیاق سفارش به اخراج نکردن زنان مطلقه از خانه شوهر، پیش از پایان دوره عدّه طلاق است و نکته‌ای که در آن بیان شده آن است که تو چه دانی، شاید پس از این (طلاق و قبل از پایان یافتن عدّه آن و اخراج همسر مطلقه از خانه) خداوند اتفاق خوشایندی را رقم بزند که در نهایت به بازگشت او به خانه و سر و سامان گرفتن مجدد زندگی زناشویی بینجامد. «اشفاق» نیز بیان ترس و واهمه از امری است که دست‌یافتنی است، ولی خوشایند و مطلوب نیست؛ مانند: «لَعَلَّ الْمَرِيضَ هَالِكٌ». افزون بر این، گاه می‌توان از کاربرد «لَعَلَّ» مفهوم «کَی» یا «لَکَی» (حرف تعلیل) را به دست آورد و آن را در مقام بیان علت وقوع فعل ماقبل آن تلقی کرد؛ مانند: آیاتی از قرآن کریم که در آنها عبارات «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»، «لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ»، «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» و امثال آنها بیان شده است.

اسم و خبر حروف مشبّهة بالفعل

پس از داخل شدن حروف مشبّهة بالفعل بر جمله اسمیه، مبتدا، اسم حروف مشبّهة بالفعل و خبر، خبر حروف مشبّهة بالفعل خوانده می‌شود؛ برای مثال در جمله «إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ»، «إِنَّ» از حروف مشبّهة بالفعل؛ «الله» اسم «إِنَّ» و «قَادِرٌ» خبر «إِنَّ» است.

تقدیم و تأخیر اسم و خبر حروف مشبّهة بالفعل

اصل در اسم حروف مشبّهة بالفعل، مقدّم بودن آن بر خبر است، مگر آنکه وضعیت دیگری پدید آید و برای مثال تغییری در معرفه یا نکره بودن مبتدا رخ دهد، یا خبر، جار و مجرور یا ظرف باشد، یا در مبتدا ضمیری باشد که مرجع آن، خبر باشد و امثال آن. در این صورت، خبر این حروف وجوباً بر اسم آنها مقدّم می‌شود؛ مانند: إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا^{۵۵۰} یا «إِنَّ فِي الدَّارِ رَجُلًا» یا «إِنَّ فِي الدَّارِ صَاحِبَهَا».

علاوه بر این، چنانچه مثلاً اسم حروف مشبّهة بالفعل، معرفه و خبر آنها، ظرف یا جار و مجرور باشد، به طور جوازی می‌تواند مؤخّر و خبر آنها می‌تواند مقدّم شود؛ مانند آیه مبارک وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ^{۵۵۱} که «أَنَّ» حرف مشبّهة بالفعل؛ «فیکم» خبر مقدّم و «رسول» معرفه و اسم «أَنَّ» است، ولی به طور جوازی مؤخّر شده است.

با توجه به این نمونه، می‌توان دریافت که اگر به هر دلیلی تغییری در جایگاه اصلی اسم یا خبر حروف مشبّهة بالفعل پدید آید، حروف مشبّهة بالفعل همچنان اسم واقعی خود را منصوب می‌کنند و اعراب خبر آنها، هرچند در جای مبتدا به کار رفته باشد، تغییری نمی‌پذیرد.

۵۴۹. طلاق / ۱.

۵۵۰. انشراح / ۶.

۵۵۱. حجرات / ۷.

«ما»ی کافه

نکته مهم دیگر در مورد حروف مشبّهة بالفعل کاربرد آنها همراه با «ما»ی کافه است؛ توضیح اینکه هرگاه این حروف همراه با حرف «ما» به کار روند، از عمل ملغی^{۵۵۲} می‌شوند. «کافه» به معنی بازدارنده است و حرف «ما» نیز بازدارنده حروف مشبّهة بالفعل از تأثیر لفظی در اعراب مبتدا است؛ یعنی، اثرگذاری این حروف در مبتدا مشروط به آن است که با حرف «ما» که در اصطلاح به آن «ما»ی کافه می‌گویند، به کار نرفته باشند. بنابراین، اگر حروف مشبّهة بالفعل همراه با «ما»ی کافه به کار روند، عمل آنها در مبتدا ملغی می‌شود؛ مانند: «إِنَّمَا عَلِيٌّ شُجَاعٌ» یا «كَأَنَّمَا أَحْمَدٌ ضَاحِكٌ» جالب این که در این صورت، ترکیب نحوی جمله نیز تغییر می‌یابد؛ برای مثال در جمله «إِنَّمَا عَلِيٌّ شُجَاعٌ»، که در اصل «إِنَّ عَلِيًّا شُجَاعٌ» بوده است، دیگر نمی‌توان گفت که «علی» اسم «إِنَّ» و «شُجَاعٌ» خبر آن است، بلکه چون اسم «حرف مشبّهة بالفعل» به حالت مرفوعی برگشته است، باید گفت که «إِنَّ» از حروف مشبّهة بالفعل، «ما»، «ما»ی کافه؛ «علی» مبتدا (نه اسم «إِنَّ»؛ و «شُجَاعٌ» خبر است (نه خبر «إِنَّ»).

نکته دیگر اینکه هرگاه حروف مشبّهة بالفعل با «ما»ی کافه همراه باشند، کاربرد آنها به آغاز جمله اسمیه اختصاص ندارد؛ بلکه در این صورت، گاه در آغاز جمله فعلیه هم به کار می‌روند؛ مانند آیه مبارک إِنَّْمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا^{۵۵۳}.

چند نمونه از کاربرد حروف مشبّهة بالفعل همراه با «ما»ی کافه در آیات قرآن کریم:

- مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَآئِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا^{۵۵۴}
- يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ^{۵۵۵}
- وَمِنَ النَّاسِ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ^{۵۵۶}
- إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ^{۵۵۷}
- أَيْحَسِبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنٍ^{۵۵۸}

۵۵۲. ر. ک: ابن هشام، شرح قطر الندی و بل الصدی، ص ۲۰۷.

۵۵۳. احزاب / ۳۷.

۵۵۴. مائده / ۳۲.

۵۵۵. انفال / ۶.

۵۵۶. فاطر / ۲۸.

۵۵۷. یس / ۸۲.

۵۵۸. مؤمنون / ۵۵.

لام ابتداء

گاه در جمله‌های اسمیه‌ای که با «إِنَّ» همراه شده‌اند، لام مفتوحی (لَ) همراه با اسم مؤخر، ضمیر فصل یا خبر آن به کار می‌رود که به آن «لام ابتداء» می‌گویند. لام ابتداء، از نظر ظاهری و دستوری هیچ گونه تغییری در اعراب کلمات بعد از خود ایجاد نمی‌کند، اما از جنبه معنایی، بیانگر تأکید بیش‌تری است و در حقیقت، همان «لام تأکید» است.^{۵۵۹} مانند:

- وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ^{۵۶۰} ← لام ابتداء در آغاز خبر.
- إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ ^{۵۶۱} ← لام ابتداء همراه با ضمیر فصل.
- إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ ^{۵۶۲} ← لام ابتداء در آغاز اسم مؤخر «إِنَّ».

چند نمونه دیگر از آیات قرآن کریم:

- وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ^{۵۶۳}
- وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ^{۵۶۴}
- إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ ^{۵۶۵}
- إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ^{۵۶۶}
- وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى ^{۵۶۷}

۵۵۹. گاه به لام ابتداء، «لام مَزْحَلَقَة» نیز گفته‌اند. «زَحَلَقَة» به معنی غلتاندن و سُر دادن است. گویی در این موارد، کاربرد «إِنَّ» در آغاز جمله اسمیه، لام ابتداء را که جایگاه ذکر آن نیز در آغاز جمله اسمیه است، به بخشهای متأخر و بعدی غلتانده است. لام مَزْحَلَقَة ← لام سُر داده شده. ر. ک: عبدالغنی الدقر، معجم النحو، ص ۳۰۶.

۵۶۰. عصر / ۱ و ۲.

۵۶۱. آل عمران / ۶۲.

۵۶۲. بقره / ۲۴۸.

۵۶۳. همان / ۱۴۹.

۵۶۴. یونس / ۶۰.

۵۶۵. هود / ۱۰۳.

۵۶۶. نحل / ۱۲۴.

۵۶۷. طه / ۸۲.

- يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ٥٦٨

- إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ٥٦٩

- كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ ٥٧٠

چکیده

✓ حروف مشبَّهة بالفعل عبارت‌اند از: «إِنَّ، أَنْ، كَأَنَّ، لَكِنَّ، لَيْتَ و لَعَلَّ» که همواره در آغاز جمله اسمیه به کار می‌روند؛ مبتدا را منصوب می‌کنند و خبر را به حال خود مرفوع باقی می‌گذارند. در این صورت، مبتدا را اسم این حروف و خبر را خبر آنها می‌نامند.

✓ «إِنَّ» و «أَنَّ» بر معنای تأکید؛ «كَأَنَّ» بر تشبیه؛ «لَكِنَّ» بر استدراک؛ «لَيْتَ» بر تمنی و «لَعَلَّ» بر ترجی و اشفاق دلالت می‌کنند. این معانی، مفاهیمی به شمار می‌روند که اغلب به وسیله افعال، بیان می‌شوند.

✓ اغلب قواعد مربوط به مبتدا و خبر، از جمله قواعدی که در زمینه تقدم و تأخر وجوبی مبتدا و خبر مطرح است، در اسم و خبر «إِنَّ» نیز جاری است.

✓ هرگاه «ما»ی کافه همراه با حروف مشبَّهة بالفعل به کار رود، آنها را از عمل ملغی^۱ می‌کند. در این هنگام، اسم حروف مشبَّهة بالفعل را مانند جملات اسمیه عادی، مبتدا؛ و خبر آنها را خبر می‌نامند: (نه اسم و خبر حروف مشبَّهة بالفعل).

✓ گاه پس از حروف مشبَّهة بالفعل در آغاز مبتدا یا ضمیر فصل یا خبر، لام مفتوحی می‌آید که بر تأکید دلالت دارد و آن را «لام ابتداء» یا «لام مزحلقة» می‌نامند.

۵۶۸. نور / ۴۴.

۵۶۹. تکویر / ۱۹.

۵۷۰. مطففین / ۱۸.

جلسه بیست و هفتم

نواسخ

حروف مشبّهة بالفعل (۲)

اهداف درس	۲۱۶
ضابطه کلی کاربرد «إِنَّ» یا «أَنَّ» در جملات اسمیه	۲۱۶
موارد وجوبی کاربرد «إِنَّ»	۲۱۷
۱. جمله ابتدائیّه	۲۱۷
۲. مَقُول قول	۲۱۷
۳. جمله حالیه	۲۱۸
۴. جمله صله	۲۱۸
۵. «أَلَا»ی استفتاحیه، «إِذْ» تعلیلیّه و «حَيْثُ»	۲۱۸
موارد وجوبی کاربرد «أَنَّ»	۲۲۰
۱. در آغاز جمله «فاعل»	۲۲۰
۲. در آغاز جمله «نایب فاعل»	۲۲۰
۳. در آغاز جمله «مفعولُ به»	۲۲۰
۴. در آغاز جمله «مضافُ الیه»	۲۲۰
۵. پس از حروف جرّ	۲۲۰
موارد جوازی کاربرد «إِنَّ» و «أَنَّ»	۲۲۲
چکیده	۲۲۲

اهداف درس

آشنایی با:

✓ ضابطه کلی کاربرد «إِنَّ» یا «أَنَّ» در جملات اسمیه؛

✓ موارد وجوبی کاربرد «إِنَّ» و «أَنَّ»؛

✓ موارد جوازی کاربرد «إِنَّ» و «أَنَّ».

ضابطه کلی کاربرد «إِنَّ» یا «أَنَّ» در جملات اسمیه

نظر به کاربرد گسترده «إِنَّ» و «أَنَّ» در متون عربی و تفاوت مواضع استعمال آنها، طبعاً شناخت این که در کجا باید «إِنَّ» یا «أَنَّ» را به کار گرفت، اهمیت و حساسیت ویژه‌ای دارد؛^{۵۷۱} زیرا در دسته‌ای از جملات، کاربرد «إِنَّ» جنبه وجوبی دارد، چنان که کاربرد «أَنَّ» در برخی دیگر از جملات اسمیه واجب است و در این موارد باید از به کار بردن «إِنَّ» و «أَنَّ» به جای یکدیگر پرهیز کرد. در عین حال، در پاره‌ای از موارد نیز به کار بردن «إِنَّ» و «أَنَّ» هر دو صحیح است.

بر این اساس، بحث خود را در این زمینه، در دو شاخه اصلی پی می‌گیریم: ۱. موارد وجوبی کاربرد «إِنَّ» (با کسره)؛ ۲. موارد وجوبی کاربرد «أَنَّ» (با فتحه). پس از آن، موارد جواز کاربرد «إِنَّ» و «أَنَّ» را نیز به اجمال بیان خواهیم کرد.

در اینجا ذکر یک نکته اساسی اهمیت زیادی دارد؛ چنان که می‌توان آن را ضابطه کلی تشخیص موارد کاربرد «إِنَّ» از «أَنَّ» به شمار آورد و آن تشخیص صحت کاربرد مصدر یا اسم مفرد به جای «إِنَّ» یا «أَنَّ» است؛ به این معنا که اگر بتوان به جای جمله‌ای که با یکی از این دو حرف شروع شده است، مصدر یا اسم مفرد به کار برد، به طور حتم باید «أَنَّ» را به کار ببریم و گرنه کاربرد «إِنَّ» در صدر جمله اسمیه، واجب است. برای مثال به جای جمله «إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ» که با «إِنَّ» آغاز شده است، نمی‌توان یک مصدر یا اسم مفرد را به کار برد و همچنان مفهوم کاملی از آن به دست آورد. از این رو، کاربرد «إِنَّ» در آغاز این جمله وجوبی

۵۷۱. هر چند «إِنَّ» در متون معاصر عربی در بسیاری از موارد برای شروع ادبیانه جمله است؛ اما «أَنَّ» اغلب، جانشین حرف ربط «که» در زبان فارسی است.

است. در مقابل، شروع کردن جمله اسمیه «اللَّهُ قَادِرٌ» در عبارت «عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ قَادِرٌ» با حرف «إِنَّ» صحیح نیست.

توضیح اینکه اگر جمله «إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ» را تأویل به مفرد ببریم، ترکیب اضافی «قُدْرَةُ اللَّهِ» (قدرت خداوند) حاصل می‌شود که معنای کاملی را به ذهن نمی‌رساند و بنابراین، چنین تأویلی صحیح نیست؛ در نتیجه باید آن را با «إِنَّ» آغاز کرد. اما در جمله دوم، وقتی «أَنَّ اللَّهَ قَادِرٌ» به «قُدْرَةُ اللَّهِ» تأویل برده شود، در واقع، به عنوان مفعول به فعل «عَلِمْتُ» ظاهر می‌گردد^{۵۷۲} و روی هم رفته جمله‌ای متشکل از فعل و فاعل و مفعول به دست می‌آید که مفهوم کاملی را در ذهن ترسیم می‌کند و از این نظر، کاربرد «أَنَّ» در آغاز چنین جمله‌ای، جنبهٔ وجوبی پیدا می‌کند: عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ قَادِرٌ ← عَلِمْتُ قُدْرَةَ اللَّهِ.

در عین حال، نحو‌شناسان عربی به این مختصر بسنده نکرده‌اند، بلکه عملاً موارد متعددی را به عنوان موارد وجوب کسر «إِنَّ» و مواردی را به عنوان موارد وجوب فتح «إِنَّ» متذکر شده‌اند که در ادامه از این میان، به بیان موارد پرکاربردتر اکتفا می‌کنیم:

موارد وجوبی کاربرد «إِنَّ»

چنان‌که گفتیم، هرگاه گریزی از کاربرد مصدر یا اسم مفرد نباشد، باید از «أَنَّ» استفاده کرد؛ چه، «أَنَّ» حرف مصدری است و عبارت پس از خود را به تأویل مفرد می‌برد. در غیر این صورت، باید «إِنَّ» را به کار برد. بر این اساس، مهم‌ترین موارد کاربرد «إِنَّ» عبارت‌اند از:

۱. جملهٔ ابتدائیه

نخستین مورد از موارد وجوب کاربرد «إِنَّ» هنگامی است که «إِنَّ» در آغاز جملهٔ ابتدائیه قرار گرفته باشد. جملهٔ ابتدائیه جمله‌ای است که از جملهٔ ماقبل خود مستقل و در آغاز کلام واقع شده باشد؛ مانند: آیهٔ مبارک

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا^{۵۷۳}.

۲. مقول قول

دومین مورد از موارد وجوب کاربرد «إِنَّ» هنگامی است که جملهٔ اسمیه، به اصطلاح در «مقول قول» باشد؛ توضیح اینکه «مقول قول» یا همان مفعول فعل «قَالَ» و مشتقات آن (اعم از مشتقات فعلی یا اسمی: يَقُولُ، قُلْ، قَائِلٌ و ...) جمله‌ای است که در اغلب موارد با «إِنَّ» آغاز می‌شود؛ مانند آیهٔ مبارک قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ

۵۷۲. «أَنَّ» حرف مصدری است و عبارت پس از خود را به تأویل مصدر می‌برد. از این رو، از نظر نحوی، همراه با کلمات واقع بعد از آن، نقش می‌پذیرد؛ به این معنا که در این جمله، «أَنَّ» همراه با «اللَّهُ قَادِرٌ» مفعول به فعل متعدی «عَلِمْتُ» محسوب می‌شود. «أَنَّ» و «مَا» نیز از حروف مصدری‌اند و در این ویژگی با «أَنَّ» تفاوتی ندارند: (وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ) (بقره/ ۱۸۴) ← صِيَامُكُمْ؛ (آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ) (بقره/ ۱۳) ← كَيْمَانِ النَّاسِ؛ مجرور به حرف جر.

۵۷۳. یونس/ ۴۴.

قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا^{۵۷۴}. در این موارد، طبعاً باید «إِنَّ» (به کسر هَمْزَه) را به کار برد و استعمال «أَنَّ» (به فتح هَمْزَه) درست نیست.

۳. جمله حالیه

سومین مورد از موارد وجوب کاربرد «إِنَّ» هنگامی است که «إِنَّ» در آغاز جمله حالیه به کار رفته باشد. جمله حالیه، اغلب با «واو» حالیه^{۵۷۵} به کار می‌رود؛ مثلاً می‌گوییم: «رَأَيْتُ عَلِيًّا وَإِنَّهُ ضَاحِكٌ»؛ یعنی، وقتی علی را دیدم که می‌خندید (→ در حالی که می‌خندید). عبارت «وَإِنَّهُ ضَاحِكٌ» جمله حالیه است که در آغاز آن پس از «واو» حالیه «إِنَّ» به کار رفته است و کاربرد آن به صورت «أَنَّ» اشتباه است.

همچنین در جمله «قَصَدْتُهُ وَإِنِّي وَاثِقٌ بِمُرُوءَتِهِ»؛ یعنی، من وقتی آهنگ او کردم که به جوانمردی او اطمینان داشتم (→ در حالی که ...)، چون عبارت «وَإِنِّي وَاثِقٌ بِمُرُوءَتِهِ» حالیه است، کاربرد «إِنَّ» در آغاز آن وجوبی است و نمی‌توان «أَنَّ» را به جای آن به کار برد.

۴. جمله صلّه

چهارمین مورد از موارد وجوب کاربرد «إِنَّ» هنگامی است که «إِنَّ» در صدر «جمله صلّه» به کار رفته باشد. پس از موصولات مشترک و مختص، جمله‌ای به کار می‌رود که در اصطلاح به آن «جمله صلّه» می‌گویند. در آغاز چنین جملاتی گاه «إِنَّ» به کار می‌رود؛ ولی از آنجا که امکان تأویل آن به مصدر یا مفرد وجود ندارد، باید همواره آن را با کسر همزه (إِنْ) به کار برد؛ مانند جمله «زَارَنِي الَّذِي إِنَّهُ كَرِيمٌ»؛ یعنی، آن کس که خوی کریمانه‌ای دارد، به دیدار من آمد. جمله «إِنَّهُ كَرِيمٌ» صلّه موصول است و از این رو، حتماً باید آن را به همین صورت که هست، قرائت کرد (→ نه «أَنَّهُ كَرِيمٌ»).

همچنین در جمله «رَأَيْتُ بِالْأَمْسِ فِي الشَّارِعِ مَنْ إِنَّ لَهُ حَقًّا عَلَيَّ»؛ دیروز در خیابان کسی را دیدم که حق بزرگی بر گردن من دارد، عبارت «إِنَّ لَهُ حَقًّا عَلَيَّ» صلّه موصول است و بنابراین، «إِنَّ» (به کسر همزه) در آغاز آن به کار رفته است و استعمال «أَنَّ» (به فتح همزه) در آن درست نیست.

۵. «أَلَا»ی استفتاحیه، «إِذْ» تعلیلیّه و «حَيْثُ»

پنجمین مورد از موارد وجوب کاربرد «إِنَّ» هنگامی است که حرف «إِنَّ» بعد از حروف «أَلَا»ی استفتاحیه، «إِذْ» تعلیلیّه یا ظرف «حَيْثُ»، به کار رفته باشد. در این صورت، کاربرد «إِنَّ» (با کسر همزه) جنبه وجوبی دارد و کاربرد «أَنَّ» (به فتح همزه) صحیح نیست؛ مثلاً می‌گوییم: «أَلَا إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»، یا «إِذْ هَبَّ إِلَى حَيْثُ إِنَّ هُنَاكَ عِلْمًا يُفِيدُكَ»؛ به جایی برو که دانشی وجود داشته باشد که به تو سود برساند. مثال دیگری که

۵۷۴. نوح / ۵.

۵۷۵. واو حالیه اغلب متضمن مفهوم ظرفیت است و از این رو، در بسیاری از موارد می‌توان آن را به قید زمان «وقتی، هنگامی» و امثال آنها برگرداند.

«إِذْ» در آن به معنای «زیرا» به کار رفته و «حرف تعلیل» است، جمله «تُبُّ إِذْ إِنَّ اللَّهَ كَرِيمٌ» است که یعنی، توبه کن؛ زیرا خداوند کریم است.^{۵۷۶}

چند نمونه از موارد وجوب کاربرد «إِنَّ»:

- وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ^{۵۷۷}
- أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنْتُمْ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ ^{۵۷۸}
- أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ^{۵۷۹}
- يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ^{۵۸۰}
- إِنْ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ ^{۵۸۱}
- اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ^{۵۸۲}
- وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ ^{۵۸۳}
- قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ ^{۵۸۴}
- إِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ^{۵۸۵}
- «جَلَسْتُ حَيْثُ إِنَّ عَلِيًّا جَالِسٌ»

۵۷۶. در چند مورد دیگر نیز کاربرد «إِنَّ» به کسر همزه واجب است؛ از جمله: ۱- در جواب قسم؛ مانند: (وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ) (عصر/ ۱ و ۲) و (حَمْدٌ * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ) (حم/ ۳ - ۱)؛ ۲- وقتی در صدر جمله صفت قرار گیرد؛ مانند: «سَافَرْتُ إِلَى بَلَدٍ إِنَّهُ كَبِيرٌ». ر. ک: امیل بدیع یعقوب، موسوعة النحو والصرف والإعراب، ص ۱۵۹ - ۱۵۸.

۵۷۷. بقره/ ۱۱.

۵۷۸. همان/ ۱۲ و ۱۳.

۵۷۹. یونس/ ۶۲.

۵۸۰. شوری/ ۱۸.

۵۸۱. قصص/ ۷۶.

۵۸۲. مجادله/ ۱۹.

۵۸۳. انعام/ ۱۲۱.

۵۸۴. اعراف/ ۱۵۸.

۵۸۵. بقره/ ۶.

موارد وجوبی کاربرد «أَنَّ»

از این موارد که بگذریم، موارد دیگری نیز وجود دارند که کاربرد «أَنَّ» (به فتح همزه) در آن‌ها واجب است و در آن موارد، کاربرد «إِنَّ» صحیح نیست. مهم‌ترین این موارد عبارت‌اند از:

۱. در آغاز جمله «فاعل»

نخستین مورد از موارد وجوب کاربرد «أَنَّ» هنگامی است که جمله مسبوق به «أَنَّ»، فاعل فعل قبل از آن باشد؛ مانند جمله «بَلَّغْنِي أَنَّكَ نَاجِحٌ فِي الْإِمْتِحَانِ»؛ یعنی، به من خبر رسید که تو در امتحان موفق شده‌ای. جمله «أَنَّكَ نَاجِحٌ فِي الْإِمْتِحَانِ» از نظر دستوری تأویل به مصدر می‌رود: (← «نَجَّاحُكَ») و فاعل فعل «بَلَّغَ» محسوب می‌شود و «نون»، نون وقایه؛ و ضمیر پیوسته «ی» مفعول به آن و محلاً منصوب است.

۲. در آغاز جمله «نایب فاعل»

دومین مورد از موارد وجوب کاربرد «أَنَّ» هنگامی است که جمله مسبوق به «أَنَّ»، نایب فاعل فعل مجهول باشد؛ مانند جمله «نُودِيَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ»؛ یعنی، ندا سر داده شد که تو پیامبر خدایی. «نُودِيَ» فعل مجهول است و به نایب فاعل نیاز دارد و چون «أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ» می‌تواند تأویل به مصدر برود: (← «كَوْنُكَ رَسُولَ اللَّهِ»)، بنابراین، نایب فاعل برای فعل مجهول «نُودِيَ» قرار می‌گیرد و از این رو، وجوباً باید آن را به همین صورت (به فتح همزه: «أَنَّ») به کار برد.

۳. در آغاز جمله «مفعول به»

سومین مورد از موارد وجوب کاربرد «أَنَّ» هنگامی است که جمله اسمیه مسبوق به «أَنَّ»، در مقام مفعول به قرار گرفته باشد؛ مانند جمله «عَلِمْتُ أَنَّكَ عَالِمٌ» که عبارت «أَنَّكَ عَالِمٌ» را در آن می‌توان تأویل به مصدر برد. صورت مؤول جمله «عَلِمْتُ أَنَّكَ عَالِمٌ»، «عَلِمْتُ عِلْمَكَ» است که جمله‌ای کامل و مفید معنایی تام است و از این رو، کاربرد «أَنَّ» در آغاز آن (به فتح همزه) واجب است.

۴. در آغاز جمله «مضاف‌الیه»

چهارمین مورد از موارد وجوب کاربرد «أَنَّ» هنگامی است که جمله اسمیه، در مقام مضاف‌الیه قرار گرفته باشد؛ مانند جمله «وَصَلْتُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ قَبْلَ أَنَّكَ وَصَلْتَ إِلَيْهَا»؛ یعنی، قبل از اینکه تو به مدرسه برسی، من به آنجا رسیدم. در این جمله، عبارت «أَنَّكَ وَصَلْتَ إِلَيْهَا» در جایگاه مضاف‌الیه قرار دارد و تأویل به مصدر می‌رود: (← «قَبْلَ وُصُولِكَ إِلَيْهَا») از آنجا که در این هنگام معنای جمله، صحیح و کامل است، بنابراین، حتماً باید آن را با «أَنَّ» (به فتح همزه) همراه کرد و کاربرد آن به صورت «إِنَّ» (به کسر همزه) صحیح نیست.

۵. پس از حروف جرّ

سرانجام پنجمین مورد از موارد وجوب کاربرد «أَنَّ» هنگامی است که «أَنَّ» مسبوق به یکی از حروف جرّ باشد؛ مانند جمله «عَلِمْتُ بِأَنَّكَ بَطُلٌ فِي الْجَبْهَةِ»؛ یعنی، دانستم که تو در میدان جنگ قهرمان هستی.

در همه این موارد چون امکان تأویل به مصدر یا اسم مفرد بردن جمله اسمیه وجود دارد، حتماً باید از «أَنَّ» در آغاز آنها استفاده کنیم و به کار بردن «إِنَّ» صحیح نیست.^{۵۸۶}

چند نمونه از موارد وجوب کاربرد «أَنَّ» در قرآن کریم:

- أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ^{۵۸۷}
- قُلْ أُوْحِي إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا^{۵۸۸}
- إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَن يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا^{۵۸۹}
- أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ^{۵۹۰}
- وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ^{۵۹۱}
- فَإِن عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمْ اسْتَحَقَّ إِثْمًا فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأُولَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ^{۵۹۲}
- وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا^{۵۹۳}
- قَو رَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ^{۵۹۴} (در این آیه «ما» زائده است و «أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ» در مقام مضاف‌الیه است.)

۵۸۶. در چند مورد دیگر نیز کاربرد «أَنَّ» به فتح همزه واجب است؛ از جمله: ۱. وقتی «أَنَّ» خبر برای اسم معنا باشد؛ مانند: «اعْتِقَادِي أَنَّ مُحَمَّدًا عَالِمٌ»؛ بر خلاف وقتی که خبر برای اسم ذات باشد که در آن صورت، کاربرد «إِنَّ» به کسر همزه واجب است؛ مانند: «مُحَمَّدٌ إِنَّهُ طَالِبٌ»؛ ۲. هرگاه صفت، بدل یا معطوف اسمی واقع شود که از نظر نحوی مفعول به، فاعل، نایب فاعل، مضاف‌الیه و مجرور به حرف جر است؛ مانند: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (بقره / ۴۰)؛ ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ﴾ (انعام / ۵۴). ر. ک: الصفائی البوشهری، *بداية النحو*، ص ۲۲۴.

۵۸۷. عنکبوت / ۵۱.

۵۸۸. جن / ۱.

۵۸۹. بقره / ۳۶.

۵۹۰. همان / ۷۷.

۵۹۱. مائده / ۹۲.

۵۹۲. همان / ۱۰۷.

۵۹۳. همان / ۸۱.

۵۹۴. ذاریات / ۲۳.

موارد جوازی کاربرد «إِنَّ» و «أَنَّ»

چنان‌که گفتیم، در برخی موارد، کاربرد «إِنَّ» و «أَنَّ» هر دو صحیح است و از این رو، به کار بردن آنها به جای یکدیگر، از نظر دستوری اشکالی پدید نمی‌آورد. مهم‌ترین این موارد عبارت‌اند از:

۱. هنگامی که در مقام تعلیل سخن، جمله اسمیه را با «إِنَّ» شروع کنیم که در آن صورت هم می‌توان آن را با «إِنَّ» (به کسر همزه) و هم با «أَنَّ» (به فتح همزه) به کار برد؛ برای مثال در جمله «إِحْذَرِ الْكَسَلَ إِنَّهُ عَلَّةُ الْفَقْرِ» از تنبلی پرهیز، زیرا آن، علت همه ناداریها است، جمله اسمیه «إِنَّهُ عَلَّةُ الْفَقْرِ» در حقیقت بیان‌کننده دلیل لزوم پرهیز از تنبلی است. در این قبیل موارد، صحت خواندن «إِنَّ» (به کسر همزه) با در نظر گرفتن آن به صورت جمله ابتدائیّه است؛ یعنی «إِحْذَرِ الْكَسَلَ. إِنَّهُ عَلَّةُ الْفَقْرِ»، بدون آنکه از حیث دستوری پیوندی میان آنها به چشم بخورد. صحت کاربرد «أَنَّ» (به فتح همزه) نیز، با در تقدیر گرفتن «لام جر» است (لأنّ)؛ یعنی، عبارت در اصل چنین بوده است که «إِحْذَرِ الْكَسَلَ لِأَنَّهُ عَلَّةُ الْفَقْرِ» و از آنجا که پس از حروف جر، «أَنَّ» به کار می‌رود، نه «إِنَّ»، می‌توان آن را به فتح همزه (أَنَّ) نیز قرائت کرد.

۲. هنگامی که بعد از «فاء» جزای شرط، جمله اسمیه مسبوق به «إِنَّ» به کار رفته باشد، در این صورت، کاربرد آن به کسر همزه و به فتح همزه، هر دو، صحیح است؛ مانند «مَنْ يَزُرْنِي فَأَنِّي أَكْرِمُهُ»؛ یعنی، هر کس به دیدن من بیاید، او را اکرام می‌کنم؛ که کاربرد آن به صورت «فَأَنِّي أَكْرِمُهُ» نیز صحیح است.^{۵۹۵}

چند نمونه از موارد جواز کاربرد «إِنَّ» و «أَنَّ» در قرآن کریم:

- وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ^{۵۹۶}

- إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ^{۵۹۷} ← «إِنَّ» در این آیه، به هر دو وجه خوانده شده است.

- وَصَلَّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ^{۵۹۸} ← «إِنَّ» در این آیه، به هر دو وجه خوانده شده است.

چکیده

✓ مهم‌ترین موارد وجوب کاربرد «إِنَّ» (به کسر همزه) عبارت‌اند از:

۱. در آغاز جملات ابتدائیّه؛

۵۹۵. در چند مورد دیگر نیز کاربرد «إِنَّ» و «أَنَّ»، هر دو، جایز است که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: ۱- بعد از «إِذَا»ی فجائیّه؛ مانند: «خَرَجْتُ إِذَا إِنْ أَنْ سَعِيداً وَاقِفٌ»؛ یعنی، خارج شدم که ناگهان (دیدم) سعید ایستاده است. ۲- پس از «لَا جَرَمَ»؛ مانند: «لَا جَرَمَ إِنَّكَ أَنْكَ عَلَى حَقٍّ»؛ که در هر دو مورد، کاربرد «إِنَّ» و «أَنَّ» صحیح و جایز است. ر. ک: مصطفی الغلايينی، جامع الدروس العربیّة، ص ۳۲۴ - ۳۲۳.

۵۹۶. انعام / ۵۴.

۵۹۷. طور / ۲۸.

۵۹۸. همان / ۱۰۳.

۲. در آغاز جمله مقول قول؛

۳. در آغاز جملات حالیه؛

۴. در آغاز جمله صله؛

۵. پس از «ألا»ی استفتاحیه، «إذ» تعلیلیه و «حیث».

✓ مهم‌ترین موارد وجوب کاربرد «أَنَّ» (به فتح همزه) عبارت‌اند از:

۱. در آغاز جمله فاعل؛

۲. در آغاز جمله نایب فاعل؛

۳. در آغاز جمله مفعول به؛

۴. در آغاز جمله مضاف‌إلیه؛

۵. در آغاز جمله پس از حرف جرّ.

✓ مهم‌ترین موارد جواز کاربرد «إِنَّ» و «أَنَّ» عبارت‌اند از:

۱. وقتی «إِنَّ» یا «أَنَّ» در صدر جمله تعلیلیه واقع شده باشند؛

۲. وقتی پس از «فاء» جزای شرط، جمله اسمیه همراه با «إِنَّ» یا «أَنَّ» به کار رفته باشد.

جلسه بیست و هشتم

نواسخ

حروف مشبّهة بالفعل (۳)

اهداف درس.....	۲۲۶
صورت مخفّف حروف مشبّهة بالفعل.....	۲۲۶
حرف مخفّف «إِنْ».....	۲۲۶
راه تشخیص حرف مخفّف «إِنْ».....	۲۲۷
کاربرد افعال نواسخ پس از حرف مخفّف «إِنْ».....	۲۲۷
حروف مخفّف «أَنْ» و «كَأَنَّ».....	۲۲۷
راه تشخیص حرف مخفّف «أَنْ».....	۲۲۸
اسم حروف مخفّف «أَنْ» و «كَأَنَّ».....	۲۲۸
کاربرد حروف نفی، استقبال و حرف «قَدْ» در ابتدای خبر حروف «أَنْ» و «كَأَنَّ».....	۲۲۸
حرف مخفّف «لَکِنْ».....	۲۲۹
ملاحظه.....	۲۲۹
چکیده.....	۲۳۰

اهداف درس

آشنایی با:

✓ صورت مخفّف حروف مشبّهة بالفعل و راه تشخیص آنها؛

✓ احکام و مسائل مربوط به هر یک از این حروف.

صورت مخفّف حروف مشبّهة بالفعل

حروف مشبّهة بالفعل مختوم به نون مشدّد، در برخی از کاربردهای ادیبانه، از حالت مشدّد به حالت غیرمشدّد تخفیف می‌یابند و در نتیجه، تنها با یک نون ساکن ظاهر می‌شوند؛ مانند: «إِنْ، أَنْ، كَأَنَّ و لَكِنْ». این حروف، پس از تخفیف نیز کم و بیش همان معانی فعلی حروف مشبّهة را اما با تأکیدی کمتر بیان می‌کنند.

این حروف، در هنگام تخفیف، هرچند از نظر ظاهری صورت یکسان و مشابهی دارند و در پایان همه آنها نون ساکن به کار می‌رود، ولی از نظر احکام نحوی با هم متفاوت‌اند. بر این اساس، بحث را در سه شاخه جداگانه مطرح می‌کنیم: در شاخه نخست درباره احکام جملات اسمیه مسبوق به «إِنْ» سخن می‌گوییم؛ در شاخه دوم در مورد تخفیف «أَنَّ» و «كَأَنَّ» به «أَنْ» و «كَأَنَّ» و جملات اسمیه‌ای که با آنها آغاز می‌شوند، گفتگو می‌کنیم و سرانجام در شاخه سوم از صورت تخفیف‌یافته «لَكِنَّ» سخن می‌گوییم و احکام جملات اسمیه مسبوق به آن را توضیح می‌دهیم.

حرف مخفّف «إِنْ»

چنان‌که گفتیم، «إِنْ» پس از تخفیف به «إِنْ» بدل می‌شود و همان معنای قبلی خود را افاده می‌کند و جمله مسبوق به آن را باید جمله اسمیه مُصَدَّر به یکی از حروف مشبّهة بالفعل تلقی کرد، اما مهم آنکه بدانیم بعد از تخفیف «إِنْ» به «إِنْ» از نظر دستوری چه تغییراتی در تحلیل نحوی جمله اسمیه رخ می‌دهد.

بدیهی است که هرگاه «إِنْ» در آغاز جمله اسمیه به کار رود، مبتدا را منصوب می‌کند و خبر را به حال خود مرفوع باقی می‌گذارد، اما هرگاه «إِنْ» به «إِنْ» تخفیف پیدا کند، دیگر آن را به طور وجوبی منصوب نمی‌کند؛ یعنی، اسم پس از «إِنْ» مخفّف را می‌توان هم به صورت منصوب و هم به صورت مرفوع به کار برد؛ مثلاً هم «إِنْ أَحْمَدَ حَاضِرٌ» صحیح است و هم «إِنْ أَحْمَدُ لَحَاضِرٌ».

در جملهٔ اول، «إِنْ» دقیقاً مانند زمانی که به صورت مشدد به کار رفته باشد، اسم پس از خود را منصوب کرده است: (إِنْ أَحْمَدَ حَاضِرٌ)، اما در جملهٔ دوم «إِنْ» مخفف، از عمل ساقط شده و اثرگذاری ظاهری آن از بین رفته است. نکتهٔ دیگر آنکه اگر «إِنْ» به «إِنْ» تخفیف یابد و در اسم پس از آن عمل نکند، باید در آغاز خبر آن، لام مفتوحی به کار رود که در حقیقت همان «لام ابتدائیه» است و آن را «لام فارقة» می‌نامند.

راه تشخیص حرف مخفف «إِنْ»

در نحو عربی چند نوع «إِنْ» وجود دارد که یکی از آنها «إِنْ» شرطیه و دیگری «إِنْ» نافیه یا شبیه به «لَيْسَ» است. «إِنْ» شرطیه مانند سایر ادوات شرط، در آغاز برخی جملات شرطیه به کار می‌رود و دو فعل مضارع را مجزوم می‌کند. یکی از نواسخ خبر نیز «إِنْ» شبیه به «لَيْسَ» است که مانند «لَيْسَ» خبر را در شرایطی منصوب می‌کند.

برای اینکه «إِنْ» مخفف از مثقل، از «إِنْ» شرطیه و «إِنْ» نافیه یا شبیه به «لَيْسَ» تشخیص داده شود، دو راه وجود دارد: در صورتی که «إِنْ» در اسم پس از خود اثر گذاشته باشد، اعراب اسم «إِنْ» تعیین کننده است؛ مانند: «إِنْ أَحْمَدَ حَاضِرٌ» و اگر «إِنْ» در اسم پس از خود اثر نگذاشته باشد، وجود لام فارقة در آغاز خبر، عامل تشخیص «إِنْ» مخفف از غیر آن است؛ مانند: «إِنْ أَحْمَدُ لِحَاضِرٍ». زیرا ذکر لام فارقة در آغاز خبر «إِنْ» مخفف، در صورتی که در اسم خود عمل نکرده باشد، واجب است.

کاربرد افعال نواسخ پس از حرف مخفف «إِنْ»

نکتهٔ مهم دیگر آنکه در بیشتر موارد، «إِنْ» مخفف، در آغاز جملاتی به کار می‌رود که یکی از افعال نواسخ در آن به کار رفته است؛^{۵۹۹} مانند آیات مبارکِ «وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ»^{۶۰۰} و «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ»^{۶۰۱} و «وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ»^{۶۰۲}.

در آیهٔ نخست، پس از «إِنْ» مخفف بلافاصله فعل ناقص «كُنْتَ»؛ در آیهٔ دوم فعل «يَكَادُ» از افعال مقاربه؛ و در آیهٔ سوم فعل «وَجَدْنَا» از افعال قلوب به کار رفته است.

حروف مخفف «أَنْ» و «كَأَنَّ»

حروف مخفف «أَنْ» و «كَأَنَّ» ترجیحاً در ابتدای جملهٔ اسمیه عمل می‌کنند و مانند صورت مثقل آنها، مبتدا را در مقام اسم خود منصوب می‌کنند و خبر را به حال خود مرفوع باقی می‌گذارند.

۵۹۹. ر. ک: إمیل بدیع یعقوب، موسوعة النحو و الصرف و الإعراب، ص ۱۵۶.

۶۰۰. یوسف / ۳.

۶۰۱. قلم / ۵۱.

۶۰۲. اعراف / ۱۱۲.

راه تشخیص حرف مخفّف «أَنْ»

چنان که می‌دانیم، یکی از حروف مصدری، «أَنْ» ناصب فعل مضارع است. از این رو، باید از نظر علمی بین «أَنْ» مصدری که ناصب فعل مضارع است، و «أَنْ» مخفّف از مثقل که ممکن است پس از آن نیز فعل مضارع به کار رود، فرق نهاد؛ چه، فعل مضارع پس از «أَنْ» ناصب منصوب می‌شود، اما پس از «أَنْ» مخفّف از مثقل، به حال خود مرفوع باقی می‌ماند.

همچنین، باید توجه داشته باشیم که هرگاه پیش از حرف «أَنْ»، فعلی قلبی به کار رفته باشد، آن «أَنْ»، «أَنْ» ناصب فعل مضارع نیست، بلکه «أَنْ» مخفّف از مثقل است؛ چنان که در آیه مبارک عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى^{۶۰۳} این وضعیت آشکارا به چشم می‌خورد؛ یعنی، کاربرد فعل قلبی «عَلِمَ» پیش از حرف «أَنْ» نشان می‌دهد که این حرف، صورت تخفیف یافته «أَنْ» است و «أَنْ» ناصب فعل مضارع نیست و از همین رو، فعل مضارع «سَيَكُونُ» پس از آن، به صورت مرفوع ظاهر شده است.

اسم حروف مخفّف «أَنْ» و «كَأَنَّ»

هرگاه حروف «أَنْ» و «كَأَنَّ» در آغاز جمله اسمیه به کار رفته باشند، اسم آنها همواره «ضمیر شأن محذوف» است که خواه ناخواه «ه» یا «ها» است؛ به این معنا که در تحلیل دستوری جملات اسمیه مشتمل بر «أَنْ» یا «كَأَنَّ»، باید گفت که اسم آنها ضمیر شأن محذوف و محلاً منصوب است؛ مانند آیه مبارک عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى^{۶۰۴} که «عَلِمَ» فعل، «هُوَ» فاعل و جمله «أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى» مفعول به آن است. «أَنْ» نیز مخفّف از مثقل است و اسم آن ضمیر شأن محذوف و محلاً منصوب «ه» و جمله «سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى» نیز خبر آن و محلاً مرفوع است؛ یعنی، آیه مبارک عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى در اصل چنین بوده است: «عَلِمَ أَنَّهُ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى» که ضمیر شأن به کار رفته در آن، حذف شده است.

کاربرد حروف نفی، استقبال و حرف «قَدْ» در ابتدای خبر حروف «أَنْ» و «كَأَنَّ»

نکته مهم دیگر در مورد جملات اسمیه مشتمل بر حروف مخفّف «أَنْ» و «كَأَنَّ» آن است که در بیشتر موارد بین این حروف و خبر آنها، یکی از حروف نفی (مانند «ما، لَنْ، لَمْ» و در برخی موارد «لَيْسَ») یا حروف استقبال («سَبَّ» و «سَوَفَ») یا حرف «قَدْ» تحقیق به کار می‌رود.^{۶۰۵} به مثالهای زیر توجه کنید:

– أَيْحَسَبُ الْإِنْسَانُ أَنَّ نَجْمَعَ عِظَامَهُ^{۶۰۶} که در آن، فعل «يَحْسَبُ» از افعال قلوب است و حرف «أَنْ»، مخفّف از مثقل و پیش از خبر آن نیز حرف نفی «لَنْ» به کار رفته است.

۶۰۳. مزمل / ۲۰.

۶۰۴. مزمل / ۲۰.

۶۰۵. ر. ک: همان، ص ۱۵۷.

۶۰۶. قیامه / ۳.

- أَيْحَسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ؛^{۶۰۷} که در آن، فعل «يَحَسَبُ» از افعال قلوب است و حرف «أَنْ»، مخفف از مثقل و پیش از خبر آن نیز حرف «لَمْ» به کار رفته است.
- عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرَضَى؛^{۶۰۸} که در آن، فعل «عَلِمَ» از افعال قلوب است و حرف «أَنْ»، مخفف از مثقل و پیش از خبر آن نیز حرف «سَ» به کار رفته است.
- وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا؛^{۶۰۹} که در آن فعل «نَعْلَمُ» از افعال قلوب است و حرف «أَنْ»، مخفف از مثقل و پیش از خبر آن نیز حرف «قَدْ» تحقیق به کار رفته است.

از این که بگذریم، احکام جملات اسمیه مشتمل بر حرف مخفف «كَأَنَّ» تقریباً همان احکام مربوط به «أَنَّ» مخفف است، با این تفاوت که بر خلاف «أَنَّ» مخفف از مثقل که فعل قبل از آن به طور حتم باید فعل قلبی باشد، پیش از «كَأَنَّ» مخفف الزامی برای کاربرد افعال قلبی وجود ندارد؛ گو این که در آغاز خبر «كَأَنَّ» مخفف نیز به طور معمول حروف نفی، استقبال یا «قَدْ» تحقیق به کار می‌رود؛ مانند: «كَأَنَّ قَدْ قَامَ زَيْدٌ» که در آن كَأَنَّ، حرف مشبّهة بالفعل مخفف؛ اسم آن ضمیر شأن محذوف «ه»، محلاً منصوب و خبر آن، جمله فعلیه «قَدْ قَامَ زَيْدٌ» و محلاً مرفوع است.

حرف مخفف «لَكِنَّ»

هرگاه «لَكِنَّ» به «لَكِنَّ» تخفیف یابد، به طور کلی از عمل ساقط می‌شود و از تأثیر لفظی در اسم پس از خود باز می‌ماند؛^{۶۱۰} از این رو، اسم مرفوع پس از آن، اسم «لَكِنَّ» نیست، بلکه مبتدا است. ناگفته نماند که هنگام تخفیف «لَكِنَّ»، بهتر است آن را با «واو» عطف همراه کنیم و برای مثال بگوییم: «جاءَ خالدٌ، وَلَكِنَّ سَعِيدٌ مُسَافِرٌ»؛ خالد آمد، اما سعید مسافر است. «لَكِنَّ» همچنان مفهوم استدراک را در خود دارد و از این نظر مشابه «لَكِنَّ» است و مفهوم آن پس از تخفیف، دگرگون نشده است، اما از نظر لفظی، تأثیر آن در ابتدای جمله اسمیه از میان رفته است و از این رو، ابتدای جمله اسمیه پس از آن منصوب نشده است: (وَلَكِنَّ سَعِيدٌ مُسَافِرٌ).

ملاحظه

چنان که گفتیم، کاربرد حروف مشبّهة بالفعل، در صورتی که مشدد باشند، به آغاز جملات اسمیه و اسم مفرد اختصاص دارد. از این رو، کاربرد فعل، بلافاصله پس از آنها، درست نیست. اما اگر حرف «إِنَّ» از وجه مثقل خود به «إِنْ» تخفیف یابد، دیگر به اسم اختصاص ندارد و علاوه بر آن می‌تواند بر پاره‌ای از افعال (در بیشتر موارد، افعال نواسخ) نیز وارد شود که در این صورت ذکر لام فارقه پس از آن واجب است؛ مانند آیه مبارک: وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ.^{۶۱۱}

۶۰۷. بلد / ۷.

۶۰۸. مزمل / ۲۰.

۶۰۹. مائده / ۱۱۳.

۶۱۰. ر. ک: مصطفی الغلابینی، جامع الدروس العربیة، ص ۳۳۳.

۶۱۱. قلم / ۵۱.

چند نمونه از کاربرد حروف مشبّهة بالفعل مخفّف در قرآن کریم:

- وَزُخْرَفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا لَمَّا [لَمَّا] مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ۶۱۲
- تَاللّٰهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۶۱۳
- وَأَنَا ظَنُّنَا أَنَّ لَن تُعْجِزَ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ وَلَن نُّعْجِزَهُ هَرَبًا ۶۱۴
- عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى ۶۱۵
- وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَّمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ۶۱۶
- وَإِذَا تُلْتَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۶۱۷
- وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ ۶۱۸
- أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ [أَنْ لَّن] نَجْمَعَ عِظَامَهُ ۶۱۹
- وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَنْ لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ۶۲۰
- وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۶۲۱

چکیده

✓ حروف مشبّهة بالفعل «إِنْ، أَنْ، كَأَنَّ و لَكِنْ» گاه به صورت مخفّف و به شکل «إِنْ، أَنْ، كَأَنَّ و لَكِنْ» به کار می‌روند. صورت مخفّف این حروف از نظر معنایی با صورت مثقل آنها تفاوت چندانی ندارد، اما در

۶۱۲. زخرف / ۳۵.

۶۱۳. شعراء / ۹۷.

۶۱۴. جن / ۱۲.

۶۱۵. مزمل / ۲۰.

۶۱۶. نساء / ۷۳.

۶۱۷. لقمان / ۷.

۶۱۸. زخرف / ۷۶.

۶۱۹. قیامت / ۳.

۶۲۰. یونس / ۴۵.

۶۲۱. اعراف / ۹۶.

تحلیل نحوی جملات مشتمل بر صورت مخفّف آن‌ها دگرگونی‌هایی رخ می‌دهد که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

- اِعمال و اِهمال (عمل کردن و عمل نکردن) حرف مخفّف «إِنْ» در اسم پس از آن جایز است، با این تفاوت که هرگاه «إِنْ» مخفّف به صورت مُهْمَل به کار رود، ذکر لام فارقّه در آغاز خبر آن واجب است.

- اِعمال (عمل کردن) حروف مخفّف «أَنْ» و «كَأَنَّ» در اسم پس از آنها راجح است و اسم آنها همواره ضمیر شأن محذوف است.

- اِهمال (عمل نکردن) حرف مخفّف «لَكِنْ» در اسم و خبر پس از آن واجب است. از این رو، مبتدای جمله اسمیه پس از «لَكِنْ» همیشه مرفوع است.

✓ در بیشتر موارد، «إِنْ» مخفّف در آغاز جملاتی به کار می‌رود که یکی از افعال نواسخ در آن به کار رفته است.

✓ در بیشتر موارد، در آغاز خبر حروف «أَنْ» و «كَأَنَّ»، یکی از حروف نفی یا استقبال یا حرف «قَدْ» تحقیق به کار می‌رود.

✓ پیش از «أَنْ» مخفّف همواره یکی از افعال قلبی به کار می‌رود که نشان دهد مراد از «أَنْ»، «أَنْ» مصدری یا «أَنْ» ناصب فعل مضارع نیست.

جلسه بیست و نهم

نواسخ «لا»ی نفی جنس

اهداف درس.....	۲۳۴
شروط عمل «لا»ی نفی جنس.....	۲۳۴
انواع اسم «لا»ی نفی جنس.....	۲۳۵
اسم مفرد.....	۲۳۵
مضاف.....	۲۳۵
شبه مضاف.....	۲۳۵
حالاتهای اعرابی اسم «لا»ی نفی جنس.....	۲۳۶
حالت اعرابی اسم مفرد.....	۲۳۶
حالت اعرابی اسم مضاف و شبه مضاف.....	۲۳۷
انواع خبر «لا»ی نفی جنس.....	۲۳۷
حذف خبر «لا»ی نفی جنس.....	۲۳۷
ملاحظه.....	۲۳۷
چکیده.....	۲۳۹

اهداف درس

آشنایی با:

✓ «لا»ی نفی جنس و شروط عمل آن؛

✓ انواع «لا»ی نفی جنس و حالت‌های اعرابی آنها؛

✓ انواع خبر «لا»ی نفی جنس.

شروط عمل «لا»ی نفی جنس

یکی از حروف نواسخ، «لا»ی نفی جنس است که بر جمله اسمیه وارد می‌شود و از نظر معنایی، پیوند مبتدا و خبر را به کلی نفی می‌کند و از نظر لفظی نیز مبتدا را مبنی بر فتح و منصوب قرار می‌دهد و خبر را به حال خود، مرفوع باقی می‌گذارد. در عین حال، عمل کردن حرف «لا» در ابتدای جمله اسمیه در مقام «لا»ی نفی جنس، به شروطی بستگی دارد که در صورت فقدان یکی از آنها عمل آن باطل می‌شود و در این صورت، دیگر نمی‌توان آن را «لا»ی نفی جنس به شمار آورد:

۱. نخستین شرط از شروط عمل «لا»ی نفی جنس آن است که در نفی، صریح باشد؛ یعنی، گوینده هیچ احتمالی برای وجود نسبت بین مبتدا و خبر قائل نباشد. بنابراین، تنها وقتی می‌توانیم عبارت «لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ» را به کار ببریم که بخواهیم بگوییم: «هیچ مردی در خانه نیست» و اگر بخواهیم صرف مفرد یا مثنی یا جمع را نفی کنیم، باید جمله خود را به گونه‌ای دیگر بیان کنیم و بگوییم: «لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ»، یا «لا رَجُلَانِ فِي الدَّارِ» و یا «لا رِجَالٌ فِي الدَّارِ».

۲. دومین شرط آن است که اسم و خبر «لا»ی نفی جنس، هر دو نکره باشند. چنان‌که می‌دانیم گاه، کاربرد خبر به صورت معرفه از نظر دستوری جایز است، اما اسم و خبر لای نفی جنس باید نکره باشد؛ به این معنا که هرگاه «لا»ی نفی جنس در آغاز جمله اسمیه ذکر شود، خبر آن به طور حتم نکره است.

۳. سومین شرط از شروط عمل «لا»ی نفی جنس آن است که میان «لا»ی نفی جنس و اسم آن فاصله‌ای نباشد و هر دو، بدون فاصله، در کنار یکدیگر ذکر شده باشند.

۴. شرط چهارم آن است که در مبتدا و خبر جمله اسمیه‌ای که «لا»ی نفی جنس در آغاز آن به کار رفته است، تقدیم و تأخیری رخ نداده باشد. در سایر موارد، گاه جوازاً یا وجوباً مبتدا بر خبر مقدم می‌شود، ولی هرگاه

«لا»ی نفی جنس در آغاز جمله اسمیه بیاید، به طور حتم مبتدا در صدر کلام و خبر، پس از آن و در جای خود ذکر می‌شود و تقدیم و تأخیری اتفاق نمی‌افتد.

۵. آخرین شرط عمل «لا»ی نفی جنس آن است که هیچ حرف جرّی، اعم از زائد یا غیرزائد، در آغاز اسم آن به کار نرفته باشد.^{۶۳۲} چنان که می‌دانیم، «لا»ی نفی جنس، نفی جنس را تأکید می‌کند. از این رو، نفی موجود در آن از نظر معنایی مثلاً با مفهوم نفی موجود در آیه مبارک *وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ*^{۶۳۳} که در آن حرف جرّ زائد «مِنْ» پس از حرف نفی «إِنْ»، آن را مؤکد کرده است، شباهت زیادی دارد؛ یعنی *وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ* در حقیقت، همان «إِنْ شَيْءٌ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» است که مفهوم آن با حرف جرّ زائد «مِنْ» تأکید شده است. بر همین اساس، ممکن است تصور شود که چون عبارت «لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ» از نظر معنایی با «لا مِنْ رَجُلٍ فِي الدَّارِ» برابر است، می‌توان «لا»ی مذکور در آن را همان «لا»ی نفی جنس برشمرد، حال آنکه چنین تحلیلی از نظر نحوی درست نیست؛ زیرا میان «لا» و اسم بعد از آن، حرف جرّ فاصله شده است.

انواع اسم «لا»ی نفی جنس

شناخت انواع اسم «لا»ی نفی جنس از آنجا اهمیت دارد که چگونگی ظهور علامات اعرابی در پایان انواع اسم آن، یکسان نیست و به حالتی بستگی دارد که در آن قابل مشاهده است. به هر حال، اسم «لا»ی نفی جنس، در یک تقسیم‌بندی کلی به سه نوع تقسیم می‌شود:

اسم مفرد

اولین نوع از انواع اسم «لا»ی نفی جنس، اسم «مفرد» است؛ یعنی، اسمهایی که مضاف و شبه‌مضاف نیستند، هر چند خود از نظر عددی، مفرد، مثنی یا جمع باشند؛ مانند عبارات «لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ»، «لا رَجُلَيْنِ عِنْدَنَا» و «لا رِجَالٌ عِنْدَكُمْ» که اسم «لا»ی نفی جنس در آنها، به اصطلاح مفرد است: «رَجُلٌ»، «رَجُلَيْنِ» و «رِجَالٌ».

مضاف

دومین نوع از انواع اسم «لا»ی نفی جنس، آن است که به اسم نکره دیگر اضافه شده باشد که در این صورت همچنان نکره است؛ زیرا مضاف به نکره، نکره است؛ مانند جمله «لا رَجُلٌ عِلْمٌ حَاضِرٌ» که در آن اسم «لا» از نوع مضاف به نکره است؛ یعنی، مفرد و شبه‌مضاف نیست.

شبه‌مضاف

سومین نوع از انواع اسم «لا»ی نفی جنس، آن است که شبه‌مضاف باشد؛ یعنی، مانند مضاف با اسم دیگری که بعد از آن ذکر می‌شود، از نظر نحوی رابطه‌ای ناگسستنی و محکم داشته باشد؛ در عین حال، این رابطه، رابطه‌ای اضافی نباشد.

۶۳۲. ر. ک: مصطفی الغلايينی، جامع الدروس العربیة، ص ۳۳۵ - ۳۳۶.

۶۳۳. صافّات / ۳۵.

توضیح آنکه در ترکیب اضافی، مضاف هرگز از مضاف‌الیه جدا نمی‌شود و نام‌گذاری برخی از ترکیبات دیگر به شبه‌مضاف - که میان آنها رابطه‌ای اضافی وجود ندارد - نیز به خاطر اشاره به این نکته است که آنها هم مانند مضاف و مضاف‌الیه، از هم جدا نمی‌شوند. فرض کنیم یک اسم مشتق در جمله به کار رفته باشد که معنای فعلی دارد و به طور حتم باید فاعل آن بعد از آن ذکر شود. در این صورت، بدیهی است که بین این اسم مشتق و فاعل آن نمی‌توان جدایی انداخت و اگر چنین کنیم به مفهوم جمله خدشه وارد می‌شود. به این گونه ترکیبات، ترکیب شبه‌اضافی و به کلمه نخست در آنها شبه‌مضاف گفته می‌شود؛ برای مثال در جمله «لَا قَبِيحًا خُلِقَ حَاضِرٌ» میان واژه «قَبِيحًا» که صفت مشبّهه است و واژه «خُلِقَ» که فاعل آن است، رابطه‌ای شبه‌اضافی وجود دارد؛ یعنی، هر چند کلمه اول برای کلمه بعد از آن مضاف نیست، اما چون واژه «قَبِيح» صفت مشبّهه است و معنای فعلی دارد، واژه «خُلِقَ» فاعل آن است و بنابراین، میان آن دو، رابطه شبه‌اضافی وجود دارد. از این رو، «قَبِيحًا» اسم «لا»ی نفی جنس است که از شرط نکره بودن برخوردار است و در عین حال، شبه‌مضاف نیز به شمار می‌رود. عبارت «لَا حَسَنًا وَجْهٌ كَيُوسُفَ» نیز چنین حالتی دارد؛ در این عبارت «حَسَنًا» شبه‌مضاف و اسم «لا»ی نفی جنس است و «وَجْهٌ» فاعل آن به شمار می‌رود. در عبارت «لَا قَارِئًا الْقُرْآنَ مَغْبُونٌ» نیز «قَارِئًا» شبه‌مضاف و اسم «لا»ی نفی جنس است و «الْقُرْآنَ» مفعول به آن محسوب می‌شود.

حالت‌های اعرابی اسم «لا»ی نفی جنس

چنان‌که گفتیم، اسم «لا»ی نفی جنس، می‌تواند مفرد، مضاف یا شبه‌مضاف باشد، اما با وجود آنکه حالت کلی اعرابی اسم «لا»ی نفی جنس، حالت نصب است، در این میان دو حالت اعرابی و فرعی نیز وجود دارد که یکی مخصوص «اسم مفرد» و دیگری مربوط به اسم «مضاف» و «شبه‌مضاف» است.

حالت اعرابی اسم مفرد

اسم «لا»ی نفی جنس اگر مفرد باشد؛ یعنی، مضاف و شبه‌مضاف نباشد، مبنی است. علامت بنای انواع اسم مفرد نیز متفاوت است؛ اگر از نظر عدد، مفرد باشد، مبنی بر فتح است و اگر مثنی یا جمع باشد، مبنی بر علامتی است که با آن مثنی یا جمع بسته می‌شود؛^{۶۲۴} مانند:

- «لَا رَجُلٌ فِي الدَّارِ» ← «رَجُلٌ» مفرد و مبنی بر فتح است.

- «لَا رَجُلَيْنِ فِي الدَّارِ» ← «رَجُلَيْنِ» مثنی و مبنی بر «یاء» است.

- «لَا رِجَالٌ فِي الدَّارِ» ← «رِجَالٌ» جمع مکسر و مبنی بر فتح است.

- «لَا مُعَلِّمِينَ فِي الْمَدْرَسَةِ» ← «مُعَلِّمِينَ» جمع مذکر سالم و مبنی بر «یاء» است.

- «لَا مُعَلِّمَاتٍ فِي الْمَدْرَسَةِ» ← «مُعَلِّمَاتٍ» جمع مؤنث سالم و مبنی بر کسره عوض از فتحه است.

۶۲۴. ر. ک: ابن هشام، شرح قطر الندی و بل الصدی، ص ۲۲۹.

حالت اعرابی اسم مضاف و شبه‌مضاف

اگر اسم «لا»ی نفی جنس، مضاف یا شبه‌مضاف باشد، دیگر مبنی بر علامت نصب و محلاً منصوب نیست، بلکه منصوب به علائم اعرابی ظاهری است؛^{۶۲۵} برای مثال در جمله «لَا رَجُلٌ عَلِيمٌ حَاضِرٌ»، واژه «رَجُلٌ» اسم «لا» و منصوب به فتحة ظاهری است؛ همچنین در «لَا قَبِيحًا خُلُقُهُ حَاضِرٌ»، «قَبِيحًا» اسم «لا» و شبه‌مضاف و منصوب به فتحة ظاهری است که چون نکره است، با تنوین نیز همراه شده است.

انواع خبر «لا»ی نفی جنس

خبر «لا»ی نفی جنس هم می‌تواند اسم مفرد باشد و هم می‌تواند جمله یا شبه‌جمله باشد؛ برای مثال در جمله «لَا فَقْرٌ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ»، واژه «فَقْرٌ» اسم «لا»ی نفی جنس و خبر آن اسم مفرد «أَشَدُّ» است که علامت رفع آن ضمه ظاهری است.

همچنین خبر «لا»ی نفی جنس می‌تواند جمله فعلیه باشد؛ مانند جمله «لَا رَجُلٌ سَوْءٌ يُعَاشِرُ»؛ یعنی، هیچ مرد بدکرداری قابل معاشرت نیست. در این جمله، واژه «رَجُلٌ» اسم «لا»ی نفی جنس و جمله فعلیه «يُعَاشِرُ» خبر آن است که متشکل از فعل مجهول و نایب فاعل (ضمیر مستتر «هُوَ») است.

علاوه بر این، خبر «لا»ی نفی جنس می‌تواند جمله اسمیه باشد؛ مانند جمله «لَا رَجُلٌ سَوْءٌ خُلُقُهُ مَحْمُودٌ»، که خبر «لا»ی نفی جنس در آن، یک مبتدا و خبر مستقل است: «خُلُقٌ» مبتدا؛ «هُ» مضاف‌إلیه؛ «مَحْمُودٌ» خبر برای «خُلُقٌ» که روی‌هم‌رفته، خبر «لا»ی نفی جنس به شمار می‌رود.

و سرانجام سومین نوع خبر «لا»ی نفی جنس، جار و مجرور یا ظرف و به اصطلاح شبه‌جمله است؛ مانند جمله «لَا رَجُلٌ سَوْءٌ هُنَا»، که در آن، خبر «لا»ی نفی جنس (هنا) ظرف و شبه‌جمله است، چنان‌که در جمله «لَا رَجُلٌ سَوْءٌ فِي الْمَجْلِسِ» خبر «لا»، جار و مجرور و شبه‌جمله است.

حذف خبر «لا»ی نفی جنس

از اینها که بگذریم، باید توجه داشته باشیم که در بسیاری از موارد، خبر «لا»ی نفی جنس، حذف می‌شود. در عین حال، حذف خبر «لا»ی نفی جنس، بیش‌تر هنگامی رخ می‌دهد که بعد از «لا»، «إِلَّا» آمده باشد و از نظر معنا، بر کینونیت عام دلالت کند؛ برای مثال در آیه مبارک لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اولاً خبر «لا» کاملاً معلوم و از افعال عموم («مَوْجُودٌ» یا «كَائِنٌ») است، ثانیاً پس از «لا»، «إِلَّا» به کار رفته است.

ملاحظه

۱. علاوه بر موارد پیش‌گفته، معمولاً در تعبیر پر کاربرد «لَا شَكَّ، لَا رَيْبَ، لَا بُدَّ، لَا بَأْسَ» و مانند آنها نیز خبر «لا»ی نفی جنس حذف می‌شود. علاوه بر این، در تعبیر «لَا عَلَيْكَ» (به معنای «لَا بَأْسَ عَلَيْكَ») نیز اسم «لا»ی نفی جنس حذف شده است.^{۶۲۶}

۶۲۵. همان، ص ۲۳۱.

۶۲۶. ر. ک: الصفائی البوشهری، بدایة النحو، ص ۲۳۲.

۲. تعبیر «لا سیمّا» نیز از نظر دستوری مشتمل بر «لا»ی نفی جنس است و منظور از کاربرد آن، ترجیح عبارت بعد از آن بر عبارت قبل از آن در حکم جمله‌ای است که در آن به کار رفته است؛ برای مثال وقتی می‌گوییم: «الْعُلَمَاءُ مُحْتَرَمُونَ وَلَا سِیمَا الْعَامِلُونَ مِنْهُمْ»، مفهوم عبارت آن است که همه دانشمندان، به ویژه دسته‌ای از آنان که به دانش خود عمل می‌کنند، قابل احترام‌اند. در چنین جملاتی، همواره «لا»، «لا»ی نفی جنس و «سی» اسم آن است و خبر آن نیز همیشه محذوف است. اکنون به چند نمونه دیگر از این قبیل توجه کنید:

- «سَاعِدِ النَّاسَ وَلَا سِیمَا الْفُقَرَاءَ».

- «حَفِظَ التَّلَامِیذُ دُرُوسَهُمْ وَلَا سِیمَا أُخِیکَ».

- «يُكَافَأُ الْمُجِدُّونَ وَلَا سِیمَا مُجِدُّ لَهُ خُلُقٌ كَرِيمٌ».

در دو نمونه اول، بلافاصله پس از «لا سیمّا» اسم معرفه به کار رفته است. در این حالت، می‌توان آن را هم به اعراب رفع و هم به اعراب جر قرائت کرد. از این رو، در این موضع «الْفُقَرَاءُ/ الْفُقَرَاءُ» و «أَخُوكَ/ أُخِیکَ» هر دو درست است. اما در نمونه سوم بلافاصله پس از «لا سیمّا» اسم نکره آمده است. در این حالت، قرائت کردن آن به هر سه وجه اعرابی (رفع، نصب و جر) جایز است. بنابراین، در این موضع «مُجِدُّ/ مُجِدُّ/ مُجِدُّ» هر سه، درست است.

چند نمونه از کاربرد «لا»ی نفی جنس در قرآن کریم:

- وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ أَهْلُكُنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ^{۶۲۷}

- وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَیْقِنِينَ^{۶۲۸}

- قُلْ أَمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ^{۶۲۹}

- اسْتَجِیْبُوا لِربِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ یَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ^{۶۳۰}

- الْیَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْیَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ^{۶۳۱}

- قَالَ لَا تَتْرِیبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ^{۶۳۲}

۶۲۷. محمد/ ۱۳.

۶۲۸. جائیه/ ۳۲.

۶۲۹. شوری/ ۱۵.

۶۳۰. شوری/ ۴۷.

۶۳۱. غافر/ ۱۷.

– قَالَ سَاوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ ۖ ٦٣٣

چکیده

✓ «لا»ی نفی جنس، از نظر معنایی به صراحت، هرگونه ارتباطی بین مبتدا و خبر جمله اسمیه پس از خود را نفی می‌کند و از نظر لفظی، عمل آن مشروط به شروط زیر است:

۱. گوینده در نفی صریح باشد؛ یعنی، هیچ احتمالی برای وجود نسبت بین مبتدا و خبر قائل نباشد؛

۲. اسم و خبر «لا»ی نفی جنس، هر دو، نکره باشند؛

۳. بین «لا» و اسم آن، هیچ گونه فاصله‌ای، با حرف جر یا کلمات دیگر، وجود نداشته باشد؛

۴. خبر «لا» بر اسم آن مقدم نشده باشد.

✓ اسم «لا»ی نفی جنس بر سه گونه است:

الف) مفرد (یعنی غیرمضاف و غیرشبه‌مضاف) که در این حالت، مبنی بر علامت نصب است؛

ب و ج) مضاف و شبه‌مضاف که در این دو حالت، مبنی و محلاً منصوب نیست، بلکه منصوب به علائم اعراب ظاهری است.

✓ خبر «لا»ی نفی جنس می‌تواند مفرد، جمله یا شبه جمله باشد که طبق قاعده، مرفوع یا محلاً مرفوع است.

✓ هرگاه خبر «لا»ی نفی جنس، دالّ بر کینونیت عام (بودن و وجود داشتن) باشد، حذف آن جایز است.

جلسه سی‌ام

نواسخ

افعال ناقصه (۱)

۲۴۲.....	اهداف درس
۲۴۲.....	افعال ناقصه
۲۴۳.....	نحوه اثرگذاری افعال ناقصه بر اسم و خبر آنها
۲۴۳.....	معنای مشترک افعال ناقصه
۲۴۳.....	معانی فعل ناقص «کان»
۲۴۳.....	دو نکته درباره دلالت فعل ناقص «کان»
۲۴۵.....	ملاحظه
۲۴۷.....	چکیده

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ افعال ناقصه و نحوه اثرگذاری آنها بر اجزای جمله اسمیه؛
- ✓ معنای مشترک افعال ناقصه و مفاهیم خاص هر کدام از آنها.

افعال ناقصه

در یک نام‌گذاری کلی، افعال ناقصه، عنوان مشترک افعال ناقصه و افعال مقاربه است. از این منظر، افعال ناقصه و مقاربه در مقابل افعال تامه، دسته مشترکی از افعال را شکل می‌دهند؛ یعنی، در برابر افعال تامه، که عموم فعلهای عربی‌اند و با ذکر فاعل یا - اگر متعدی باشند - فاعل و مفعول به معنای آنها کامل می‌شود. این دسته از افعال در آغاز جملات اسمیه به کار می‌روند و خبر آنها را منصوب می‌کنند، ولی چون از نظر دستوری، تامه نیستند، نه لازم به شمار می‌روند، نه متعدی؛ چه، تقسیم افعال به لازم و متعدی یکی از تقسیمات داخلی افعال تامه است. نکته دیگر آنکه عموم فعلها در زبان عربی، بر انجام کار یا پذیرفتن حالت یا حدوث فعل و وقوع حادثه‌ای دلالت می‌کنند. در مقابل این دسته از افعال، گروه دیگری از آنها مانند افعال ربطی فارسی، بر معانی «بود»، «شد»، «گردید» و مانند آنها و به طور کلی بر مفهوم اثبات و نفی دلالت می‌کنند و بیانگر حدوث فعل یا پذیرفتن حالت نیستند. این دسته از افعال که بر جملات اسمیه درمی‌آیند و مبتدا را به حال خود مرفوع باقی می‌گذارند و خبر را منصوب می‌کنند و به طور عمده، بر معنای اثبات یا نفی دلالت دارند «افعال ناقصه» نامیده می‌شوند.

خود این افعال، بر اساس تقسیم‌بندی پیشین، بر دو نوع‌اند: افعال ناقصه به معنی خاص و افعال مقاربه.

در این جلسه درباره افعال ناقصه به معنای خاص گفتگو می‌کنیم. این افعال سیزده فعل‌اند؛ به این شرح: «کان»، «لَیْسَ»، «صارَ»، «أصبحَ»، «أُمْسِیَ»، «أضحیَ»، «ما دامَ»، «ما برحَ»، «ما زالَ»، «ما فتیَ»، «ما انفكَّ»، «ظلَّ» و «باتَ».

نحوه اثرگذاری افعال ناقصه بر اسم و خبر آنها

هنگامی که افعال ناقصه بر جمله اسمیه وارد شوند، مبتدا را به حال خود، مرفوع باقی می‌گذارند و خبر را منصوب می‌کنند؛ اگر خبر مفرد باشد، می‌تواند ظاهراً، محلاً یا تقدیراً مرفوع شود، اما اگر جمله یا شبه‌جمله باشد، اعراب آن همواره محلی است.

همچنین، پس از وارد شدن افعال ناقصه بر جملات اسمیه، مبتدا و خبر، اسم و خبر افعال ناقصه خوانده می‌شوند؛ درست مانند اسم و خبر حروف مشبّهة بالفعل و «لا»ی نفی جنس. بنابراین، در تحلیل نحوی آیه مبارک **وَكَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَلِيماً**^{۶۳۴}؛ باید بگوییم: «كان» فعل ناقصه، «الله» اسم فعل ناقصه و «علیماً» خبر فعل ناقصه است.

معنای مشترک افعال ناقصه

چنان که گفتیم، معنای غالب افعال ناقصه اثبات و نفی است. با این همه، اختلافاتی بین این افعال در دلالت بر معنای مقصود وجود دارد که به اجمال، به بیان مهم‌ترین آنها می‌پردازیم.

معنای فعل ناقص «كان»

«كان» بیش‌تر به معنای «بودن» به کار می‌رود؛ مانند: جمله «كانَ أَحْمَدُ طالِباً» یعنی احمد دانشجو بود. در این جمله، «كان» به معنای «بود»، که در زبان فارسی فعل ربطی است، استعمال شده است. معنای دیگر فعل ناقص «كان»، دلالت بر معنای «شدن» است که یکی دیگر از افعال ربطی در زبان فارسی است. شاید بتوان آیه مبارک **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ** ...^{۶۳۵} را شاهد مثال این مورد ذکر کرد که فعل ناقص «كان» در آن به معنای «شدن» استعمال شده است. در این صورت، معنای آیه آن است که شما بهترین امتی شدید که خداوند آفریده است. در ادامه آیه خصوصیتی برای امت برتر بیان شده است. این دو معنا، معانی اغلبی و اکثری فعل ناقص «كان» به شمار می‌روند.

دو نکته درباره دلالت فعل ناقص «كان»

نکته نخست: هرگاه فعل ناقص «كان» در مورد خداوند به کار رود، نباید آن را به «بود» معنا کنیم. برای نمونه در آیه مبارک **وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً**^{۶۳۶} نباید «كان» را به «بود» ترجمه کنیم که این توهّم پدید بیاید که آمرزندگی و مهربانی خدا مخصوص زمان گذشته بوده است، بلکه «كان» را در چنین موضعی، باید دالّ بر استمرار تلقی کنیم که نشان دهد آمرزندگی و مهربانی خداوند همیشگی است و مخصوص زمان گذشته نیست.

۶۳۴. احزاب / ۵۱.

۶۳۵. آل عمران / ۱۱۰.

۶۳۶. نساء / ۱۵۲.

نکته دوم: هر چند فعل ناقص «کان» متصرف است و ماضی، مضارع و امر آن به کار می‌رود، اما برای بیان رابطه اسنادی بین مبتدا و خبر در زمان حال، بهتر است از «یکون» استفاده نکنیم؛ یعنی، مثلاً نگوییم: «یکون أحمد طالباً»، بلکه برای این منظور، همان جمله ساده اسمیه را به کار ببریم و بگوییم: «أحمد طالبٌ».

معنای فعل ناقص «صار»

فعل ناقص «صار» همواره در معنای «شدن» و «گردیدن» (صیورت) به کار می‌رود؛ برای نمونه می‌گوییم: «کان أحمد طالباً وبعد ذلك صار معلماً»؛ احمد دانشجو بود و پس از آن معلم شد، یا: «کان الجو حاراً وبعد ذلك صار بارداً»؛ هوا گرم بود، سپس سرد شد.

معنای افعال ناقص «أصبح، أضحى و أمسى»

افعال ناقص «أصبح، أضحى و أمسى» از اسم‌هایی مشتق شده‌اند که هر سه، بر بخش‌هایی از اوقات شبانه‌روز دلالت می‌کنند: «أصبح» از «صُبح» گرفته شده است، «أضحى» از «ضُحى» و «أمسى» از «مساء». «صُبح» به معنای بامداد است. «ضُحى» هنگامی است که آفتاب سر زده و روشنی روز همه جا را فرا گرفته است و «مساء» وقتی است که آفتاب رو به جانب مغرب نهاده و هنگام عصر است. نخستین معنای این افعال دلالت بر «بودن» در یکی از همین سه زمان است. «أصبح»، یعنی «بود» در زمان صبح؛ «أضحى»، یعنی «بود» در زمان ظهر و «أمسى»، یعنی «بود» در زمان عصر. بر این اساس، جملات «أصبح عليّ مريضاً»؛ یعنی علی، هنگام صبح بیمار بود؛ «أضحى عليّ مريضاً»؛ یعنی، علی هنگام ظهر بیمار بود، «أمسى عليّ مريضاً»؛ یعنی، علی هنگام عصر بیمار بود.

معنای دوم این افعال بر معنای شدن و گردیدن (صیورت) دلالت دارد. جالب آنکه در این وجه معنایی، به ویژه در دوره معاصر، تفاوتی میان این افعال وجود ندارد؛ یعنی، «أصبح، أضحى و أمسى» هر سه، به معنای «شد» استعمال می‌شوند، تفاوت معناداری میان جملات «أصبح الجو بارداً»، «أضحى الجو بارداً» و «أمسى الجو بارداً» به چشم نمی‌خورد و هر سه بیانگر این معنا هستند که «هوا سرد شد»؛ بدون آنکه نشان دهند که این اتفاق صبح روی داده، یا ظهر و یا عصر.

معنای افعال ناقص «ظَلَّ» و «بات»

دو فعل «ظَلَّ» و «بات» نیز گویای مفهوم عمومی افعال «کان»، «صار»، «أصبح» و «أضحى» و «أمسى» در دلالت بر معنای «بودن» و «شدن» هستند؛ البته با اندک تفاوتی از نظر معنایی بین «ظَلَّ» و «بات» در استعمال آن دو در متون ادبی؛ «ظَلَّ» به معنای بودن هنگام روز و «بات» به معنای بودن هنگام شب است؛ بنابراین، اگر بگوییم: «ظَلَّ أحمد مُجتهداً» مفهوم عبارت آن است که احمد هنگام روز کوشا بود، اما اگر بگوییم: «بات أحمد مُجتهداً»؛ یعنی، احمد هنگام شب کوشا بود. گو اینکه به طور کلی هرگاه این افعال در معنای «شدن» و «گردیدن» استعمال شوند، تفاوتی بین آن دو لحاظ نمی‌شود، چنان‌که در مفهوم آیه مبارک ^{۶۳۷} ظَلَّ وَجْهُهُ مُسَوِّدًا؛ یعنی چهره او سیاه شد، اشارتی وجود ندارد که این صیورت هنگام روز، صورت پذیرفته است یا هنگام شب. همچنین فعل ناقص «بات» در جمله «بات الأمرُ مستحیلاً» نیز در معنای «شدن» به کار رفته است و در آن، به ناممکن شدن کار در هنگام شب اشاره‌ای به چشم نمی‌خورد.

معنای افعال ناقص «ما دام، ما زال، ما برح، ما انْفَكَّ و ما فَتِيَ»

از افعال هفت گانه قبلی که بگذریم، افعال ناقصه‌ای وجود دارند که جز در موارد استثنایی، همواره با «ما» به کار می‌روند. این افعال عبارت‌اند از: «ما دام»، «ما برح»، «ما انْفَكَّ» «ما زال» و «ما فَتِيَ» که همه آنها بر استمرار در گذر زمان دلالت دارند. برای نمونه وقتی می‌گوییم: «ما زالَ أَحْمَدُ طَالِباً»؛ یعنی، احمد هنوز دانشجو است؛ «ما انْفَكَّ عَلَيَّ أَسْتَاذًا فِي الْكَلِيَّةِ»؛ یعنی، علی همچنان در دانشکده، استاد است؛ و

نکته مهم آنکه از نظر صرفی، «ما» در این افعال «ما»ی نفی است؛ به جز «ما دام» که «ما»ی آن، «ما»ی مصدریّه ظرفیه است.^{۶۳۸} از همین رو، در برخی موارد، «ما»ی نفی موجود در این افعال، به «لا» یا برخی دیگر از ادوات نفی مانند «لَمْ» بدل می‌شود. شایان ذکر است که در این افعال، هرچند «ما» و «لا» و «لَمْ» از نظر دستوری ادوات نفی تلقی می‌شوند، اما از جنبه معنایی، جمله اسمیه پس از خود را منفی نمی‌کنند.

معنای فعل ناقص «لَيْسَ»

«لَيْسَ» تنها فعل ناقصه‌ای است که همیشه در معنای نفی به کار می‌رود؛ به این معنا که دیگر افعال ناقصه را هم می‌توان در معنای مثبت و هم در معنای منفی استعمال کرد، هرچند روش منفی کردن همه آنها یکسان نباشد؛ اما «لَيْسَ» تنها در معنای منفی به کار می‌رود. برای نمونه «كَانَ أَحْمَدُ طَالِباً» یعنی «احمد دانشجو بود» و «ما كانَ أَحْمَدُ طَالِباً» یعنی «احمد دانشجو نبود»؛ اما کارکرد معنایی «لَيْسَ»، نفی جمله اسمیه در زمان حال است. بنابراین، جمله «لَيْسَ أَحْمَدُ طَالِباً»؛ صرفاً یعنی، احمد دانشجو نیست. (نه اینکه احمد دانشجو نبود).

ملاحظه

۱. در اسلوب تعجب «ما أَفْعَلْ»، گاه پس از «ما»ی تعجیبیه فعل «كانَ» به کار می‌رود که زائده و برای تأکید است و اسم و خبر ندارد؛ هر چند معنای اسلوب تعجب را به زمان گذشته اختصاص دهد؛ مانند سخن امام زین‌العابدین (علیه السلام) در بخشی از دعای ۴۵ از صحیفه سجّادیه در وداع با ماه رمضان که فرموده‌اند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا كَانَ أَمَحَاكَ لِلذُّنُوبِ وَأَسْتَرَكَ لِأَنْوَاعِ الْعُيُوبِ»؛ یعنی، درود بر تو که چقدر گناهان را زدودی و عیب‌ها را فرو پوشاندی.

در متون معاصر عربی نیز استعمال «كانَ» پس از «ما»ی تعجیبیه، زمان جمله را ماضی می‌کند و همچنان به اسم و خبر نیازی ندارد؛ مانند جمله: «ما كانَ أَجْمَلُ الرَّبِيعِ!»؛ که یعنی، بهار چه زیبا بود.

۲. هرگاه اسم فعل ناقص «ظَلَّ» یکی ضمائر متصل مرفوع باشد، می‌توان لام اول آن را حذف کرد؛ مانند فعل «ظَلَّمْتُمْ» که در آیه مبارک لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلَّمْتُمْ تَفَكَّهُونَ^{۶۳۹} به جای «ظَلَلْتُمْ» استعمال شده است.

۶۳۸. در جلسه آینده درباره «ما»ی موجود در «ما دام» و مفهوم آن سخن خواهیم گفت.

۶۳۹. واقعه / ۶۵.

۳. در زبان عربی، افعالی مانند «عَادَ، اِرْتَدَّ، بَقِيَ، اِسْتَحَالَ، تَحَوَّلَ، قَعَدَ، رَجَعَ و غدا» هرگاه به معنای «صار» به کار روند، از نظر دستوری، ملحق به افعال ناقصه به شمار می‌آیند و پس از آنها اسم و خبر به کار می‌رود؛ مانند آیات مبارک: فَلَمَّا اَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ اَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا^{۶۴۰} و لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا^{۶۴۱}.

نمونه‌هایی از کاربرد افعال ناقصه در آیات و روایات:

- لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلْسَانٍ^{۶۴۲}
- وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَّشْكُورًا^{۶۴۳}
- وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا^{۶۴۴}
- أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ^{۶۴۵}
- وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ^{۶۴۶}
- لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ^{۶۴۷}
- أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ^{۶۴۸}
- قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ^{۶۴۹}
- عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَام): «اعْرِفِ الْحَقَّ لِمَنْ عَرَفَهُ لَكَ؛ رَفِيعًا كَانَ أَوْ وَضِيعًا»^{۶۵۰}

۶۴۰. یوسف / ۹۶.

۶۴۱. اسراء / ۲۲.

۶۴۲. یوسف / ۷.

۶۴۳. اسراء / ۱۹.

۶۴۴. فرقان / ۶۴.

۶۴۵. تین / ۸.

۶۴۶. حج / ۷۸.

۶۴۷. بینه / ۱.

۶۴۸. مؤمنون / ۱۰۵.

۶۴۹. اعراف / ۲۳.

۶۵۰. بحار/الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۱۱.

– عَنْ الْإِمَامِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام): «وَصَارَتِ الْأَعْمَالُ قَلَانِدَ فِي الْأَعْنَاقِ وَكَانَتِ الْقُبُورُ هِيَ الْمَأْوَى إِلَى مِيقَاتِ يَوْمِ التَّلَاقِ».^{۶۵۱}

چکیده

✓ افعال ناقصه به معنای خاص، سیزده فعل اند که عبارت اند از: «كَانَ، صَارَ، لَيْسَ، أَصْبَحَ، أَمْسَى، أَضْحَى، مَا دَامَ، مَا بَرِحَ، مَا انْفَكَّ، مَا زَالَ، مَا فَتِيَ، ظَلَّ وَ بَاتَ».

✓ افعال ناقصه بر مبتدا و خبر داخل می شوند و مبتدا را به عنوان اسم خود، مرفوع باقی می گذارند و خبر را به عنوان خبر خود، منصوب می کنند.

✓ افعال ناقصه به طور عمده بر معنای افعال ربطی فارسی دلالت می کنند و وجه مشترک بسیاری از آنها دلالت بر «بودن» و «شدن» است.

✓ افعال «كَانَ، صَارَ، أَصْبَحَ، أَضْحَى، أَمْسَى، ظَلَّ وَ بَاتَ» به طور عمده به معنای «بودن» و «شدن»؛ افعال «مَا دَامَ، مَا بَرِحَ، مَا انْفَكَّ، مَا زَالَ وَ مَا فَتِيَ» بر استمرار در طول زمان دلالت می کنند و کارکرد معنایی «لَيْسَ» صرفاً نفی جمله اسمیه در زمان حال است.

۶۵۱. صحیفه سجادیه، دعای ۴۲ در ختم قرآن.

جلسه سی و یکم

نواسخ

افعال ناقصه (۲)

۲۵۰	اهداف درس
۲۵۰	چگونگی صرف افعال ناقصه
۲۵۰	افعال ناقصه غیر متصرف (جامد)
۲۵۰	افعال ناقصه متصرف
۲۵۱	کاربرد برخی از افعال ناقصه در جایگاه افعال تامه
۲۵۱	«کان»
۲۵۲	«أصبح» و «أمسى»
۲۵۲	«بات»
۲۵۲	تکمله: جواز کاربرد حرف جرّ زائد «بِ» در خبر افعال «کان» و «لَیسَ»
۲۵۴	چکیده

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ افعال ناقصه متصرف و غیرمتصرف؛
- ✓ کاربرد برخی از افعال ناقصه در جایگاه افعال تامه؛
- ✓ موارد جواز کاربرد حرف جرّ زائد «بِ» در خبر برخی از افعال ناقصه؛
- ✓ شروط ترخیم مضارع «کان».

چگونگی صرف افعال ناقصه

برخی از افعال ناقصه، غیرمتصرف‌اند؛ یعنی، تنها صورت ماضی آنها به کار می‌رود؛ حال آنکه برخی دیگر از این افعال متصرف‌اند و غیر از ماضی، دست‌کم صورت مضارع آنها نیز به کار می‌رود. از این رو، می‌توان دریافت که افعال ناقصه متصرف خود بر دو گونه‌اند: برخی از آنها تنها در شکل ماضی و مضارع به کار می‌روند و برخی دیگر علاوه بر ماضی و مضارع، حالت امر هم دارند. بنابراین، متصرف بودن برخی از افعال ناقصه متصرف کامل نیست و تنها به کاربرد ماضی و مضارع آنها محدود است. اما متصرف بودن برخی دیگر از افعال ناقصه کامل است و افزون بر ماضی و مضارع، امر آنها نیز به کار می‌رود.

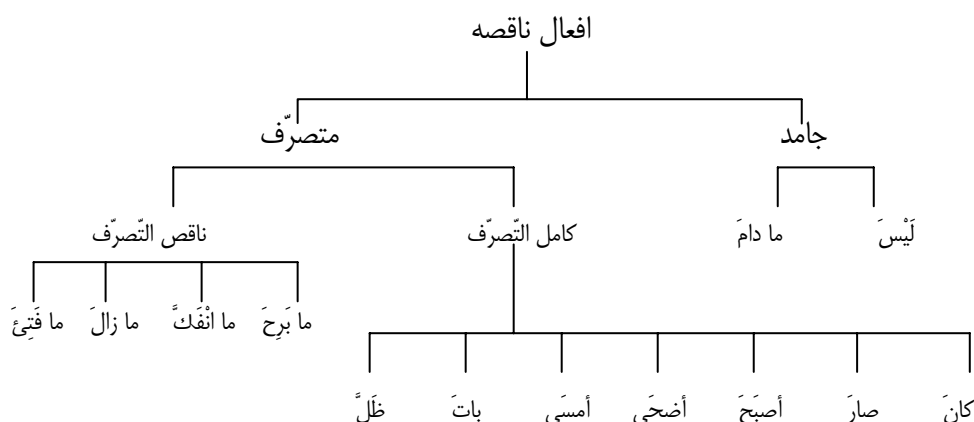
افعال ناقصه غیرمتصرف (جامد)

افعال «لَیْسَ» و «ما دام» جامدند و تنها ماضی آنها کاربرد دارد. از این رو باید به این نکته توجه داشته باشیم که فعل مضارع «یَدُومُ» / «لا یَدُومُ»، مضارع «ما دام» (به عنوان فعل ناقصه) نیستند؛ بلکه فعل تام‌اند.

افعال ناقصه متصرف

چنان‌که گفتیم، متصرف بودن دسته‌ای از افعال ناقصه کامل نیست. این دسته از افعال ناقصه چهار فعلی هستند که با «ما»ی نفی آغاز می‌شوند؛ یعنی، «ما بَرَحَ، ما انْفَكَّ، ما زالَ و ما فَتَیَّ» که افزون بر ماضی، مضارع آنها نیز به کار می‌رود: «لا یَبْرَحُ، لا یَنْفَكُ، لا یَزَالُ و لا یَفْتَوُ».

در عین حال، متصرف بودن برخی دیگر از افعال ناقصه، کامل است؛ یعنی ماضی، مضارع و امر آنها استعمال می‌شوند. این افعال عبارت‌اند از: «کان، صار، أصبح، أضحی، أمسى، بات و ظل» که از نظر معنایی اغلب بر مفاهیم «بودن» و «شدن» دلالت دارند.



کاربرد برخی از افعال ناقصه در جایگاه افعال تامه

برخی از افعال ناقصه در برخی از مواضع، در معنای افعال تامه به کار می‌روند. افعال تامه به افعالی گفته می‌شود که معنای آنها با ذکر فاعل پس از آنها - در صورتی که لازم باشند، یا فاعل و مفعول پس از آنها، در صورتی که متعدی باشند - تمام می‌شود. بنابراین، افعال تامه بر مبتدا و خبر وارد نمی‌شوند و از نظر معنایی نیز بر حدوث و پذیرفتن حالت دلالت می‌کنند. برخی از افعال ناقصه نیز این گونه‌اند؛ یعنی، در پاره‌ای از کاربردهای استثنایی، بر مبتدا و خبر وارد نمی‌شوند و بیانگر معانی بیان شده برای افعال ناقصه نیستند و از این رو، تامه به شمار می‌روند.

در عین حال، باید توجه داشت که سه فعل «لیس، ما فتی و ما زال» هرگز در مقام افعال تامه به کار نمی‌روند. «لیس» فعل جامدی است که همیشه در مقام فعل ناقصه به کار می‌رود؛ «ما فتی» و «ما زال» افعال متصرفی هستند که تنها حالت ماضی و مضارع آنها کاربرد دارد و همواره در مقام افعال ناقصه به کار می‌روند. مضارع فعل ناقص «ما زال»، «لا یزال» است؛ نه «لا یزول». «زال، یزول» فعل تام و «ما زال، لا یزال» فعل ناقصه است.

به هر حال، افعال ناقصه به جز سه فعل (لیس، ما فتی و ما زال) اغلب در مقام افعال ناقصه و گاه، در موارد استثنایی، در مقام افعال تامه به کار می‌روند. در ادامه به مهم‌ترین این افعال و معانی تام آنها اشاره می‌کنیم.

«کان»

هرگاه «کان» در معنای پدید آمدن و حاصل شدن به کار رفته باشد، فعل تام است. شاید روشن‌ترین شاهد، آیه مبارک *إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ*^{۶۵۲} باشد که ماده فعل «کان» در آن، یک بار به صورت امر حاضر و بار دیگر به صورت مضارع به کار رفته است و با توجه به معنای آن و اینکه بر مبتدا و خبر

وارد نشده است، می‌توان دریافت که این دو فعل در این مقام، فعل تامه‌اند، نه فعل ناقصه. بنابراین، معنای آیه این است که امر خداوند چنین است که چون چیزی را اراده کند، همین بس که به آن بگوید: باش، پس [بی‌درنگ] هست می‌شود. چنان‌که ملاحظه می‌کنیم، این دو فعل بر پدید آمدن و هست شدن دلالت می‌کنند و از این رو، تامه به شمار می‌روند.

«أَصْبَحَ» و «أَمْسَى»

در برخی از موارد، افعال «أَصْبَحَ» و «أَمْسَى» بر جمله اسمیه وارد نمی‌شوند و معنای آنها «بودن» و «شدن» نیست؛ مانند آیه مبارک *فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ*^{۶۵۳}؛ که یعنی، تسبیح‌گوی خداوند باشید؛ آن‌گاه که به هنگام عصر وارد می‌شوید و آن‌گاه که به بامداد درمی‌آیید. در این آیه، افعال «تُمْسُونَ» و «تُصْبِحُونَ» (صیغه‌های جمع مذکر مخاطب مضارع فعل «أَمْسَى» و «أَصْبَحَ») در مقام افعال تامه به کار رفته‌اند؛ زیرا اولاً معنای آنها «بودن» و «شدن» نیست و ثانیاً بر جمله اسمیه وارد نشده‌اند.

«بَاتَ»

هرگاه «بَاتَ» در معنای «بَقِيَ» (باقی ماند) یا «أَمْضَى» (گذراند) به کار رفته باشد، فعل ناقصه نیست و اسم مرفوع پس از آن را باید فاعل تلقی کرد، نه اسم آن؛ و اگر جار و مجروری نیز به دنبال آن ذکر شده باشد، نباید خبر آن محسوب شود؛ مانند عبارت «بَاتَ عَلِيٌّ فِي مَنْزِلِنَا»؛ علی شب را در خانه ما گذراند. در این جمله «بَاتَ» فعل تام؛ «عَلِيٌّ» فاعل آن؛ «فِي مَنْزِلٍ» جار و مجرور و متعلق به فعل «بَاتَ» و «نَا» مضاف‌الیه است.

تکمله: جواز کاربرد حرف جرّ زائد «بِ» در خبر افعال «كَانَ» و «لَيْسَ»

گاه در آغاز خبر «لَيْسَ» و «كَانَ» بآه زائده‌ای به کار می‌رود که از نظر معنایی تأکیدکننده مفهوم جمله است و در نقش نحوی خبر «لَيْسَ» و «كَانَ» تغییری پدید نمی‌آورد؛ مانند آیه مبارک *الْأَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ*^{۶۵۴} که در ضمن آن، در آغاز خبر «لَيْسَ» بآه زائده قرار گرفته است. در این صورت، خبر محلاً منصوب تلقی می‌شود؛ یعنی، «بَاء» جرّ زائده فقط صورت ظاهری خبر «لَيْسَ» و «كَانَ» را مجرور می‌کند و نقش نحوی آن را تغییر نمی‌دهد. «أ» حرف استفهام؛ «لَيْسَ» فعل ناقصه؛ «اللَّهُ» اسم «لَيْسَ» و مرفوع؛ «بِأَحْكَمِ» خبر آن («بِ» حرف جرّ زائد و «أَحْكَمِ» مجرور به حرف جرّ زائد، محلاً منصوب و خبر برای «لَيْسَ») و «الْحَاكِمِينَ» مضاف‌الیه و مجرور است.

در جمله «مَا كُنْتُ بِحَاضِرٍ فِي الصَّفِّ»؛ نیز «مَا»، «مَا»ی نافی؛ «كُنْتُ» فعل ناقصه؛ «تُ» اسم آن و محلاً مرفوع؛ «بِ» حرف جرّ زائد؛ «حَاضِرٍ» ظاهراً مجرور به حرف جرّ، محلاً منصوب و خبر «مَا كُنْتُ» و «فِي الصَّفِّ» جار و مجرور به شمار می‌روند.

ضمناً «بَاء» زائده را تنها هنگامی می‌توان همراه با خبر فعل «كَانَ» به کار برد که به صورت منفی به کار رفته باشد؛ بنابراین، برای مثال جمله «كُنْتُ بِحَاضِرٍ فِي الصَّفِّ» از نظر دستوری صحیح نیست؛ بر خلاف جملات:

۶۵۳. روم / ۱۷.

۶۵۴. تین / ۸.

«ما كُنْتُ بِحَاضِرٍ فِي الصَّفِّ» و «لَمْ أَكُنْ بِحَاضِرٍ فِي الصَّفِّ» که کاربرد حرف جرّ زائد «باء» در آغاز خبر آنها، با توجه به منفی بودن مفهوم آن جملات صحیح است.

چند نمونه از کاربرد «باء» زائده در خبر «لَیس» در قرآن کریم:

- ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ^{۶۵۵}
- إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ^{۶۵۶}
- وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ^{۶۵۷}
- أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ * وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ^{۶۵۸}
- إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ^{۶۵۹}

صورت مرخم فعل «كان»

نکته مهم دیگر در پیوند با افعال ناقصه، ترخیم (کوتاه کردن) فعل مضارع «يَكُونُ» در برخی از موارد است. در میان افعال ناقصه، فعل «يَكُونُ» و چهار صیغه دیگر «تَكُونُ» (۴ و ۷)، «أَكُونُ» (۱۳) و «نَكُونُ» (۱۴)؛ یعنی، صیغه‌های مفرد مضارع «كان»، حالت منحصر به فردی دارد که گاه - بیش‌تر در متون کهن - نون آخر آن حذف می‌شود؛ مانند «لَمْ نَكْ» در آیه مبارک وَلَمْ نَكْ نَطْعِمِ الْمَسْكِينِ^{۶۶۰} (به جای لَمْ نَكُنْ).

با این حال، چنان نیست که در همه احوال بتوان نون آخر «يَكُونُ، تَكُونُ، أَكُونُ و نَكُونُ» را حذف کرد، بلکه شروط دیگری نیز برای حذف نون در این صیغه‌ها وجود دارد که مهم‌ترین آنها دو شرط زیر است: اول آنکه با «لَمْ» یا «إِنْ» شرطیه به کار رفته باشند و دوم آنکه بلافاصله پس از آنها همزه وصل (أ) به کار نرفته باشد. چنان که برای نمونه، در آیه مذکور «لَمْ» در آغاز فعل «نَكُونُ» آمده و پس از آن بلافاصله همزه وصل به کار نرفته است: وَلَمْ نَكْ نَطْعِمِ الْمَسْكِينِ .

چند نمونه از کاربرد صیغه‌های مرخم مضارع «كان» در آیات قرآن کریم:

۶۵۵. انفال / ۵۱.

۶۵۶. هود / ۸۱.

۶۵۷. عنکبوت / ۱۰.

۶۵۸. زمر / ۳۶ و ۳۷.

۶۵۹. مجادله / ۱۰.

۶۶۰. مدثر / ۴۴.

- إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا^{۶۶۱}
- قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمُ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ^{۶۶۲}
- قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا^{۶۶۳}
- ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ^{۶۶۴}
- فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَاسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ^{۶۶۵}

«ما» در «ما دام»

نکته مهم دیگر، آن است که «ما» در آغاز «ما دام»، «ما»ی مصدریه است؛ توضیح اینکه برخی از حروف، افعال پس از خود را به تأویل مصدر می‌برند که به آنها «حروف مصدریه» می‌گویند؛ از جمله «أَنْ» ناصبه فعل مضارع و «ما»ی مصدریه؛ مانند حرف «ما» در آغاز «ما دام» (از افعال ناقصه)؛ یعنی، فعل «دام» پس از آن همواره به تأویل مصدر می‌رود: (دوام).

علاوه بر این، باید توجه داشته باشیم که «ما»ی موجود در آغاز «ما دام» غیر از آنکه فعل بعد از خود را به تأویل مصدر می‌برد، از نظر معنایی بر مفهوم ظرفیت نیز دلالت دارد و بر همین اساس، آن را «ما»ی مصدریه ظرفیه به معنای «مُدَّة دَوَام ...» خوانده‌اند؛^{۶۶۶} برای مثال صورت مؤول بخش پایانی آیه مبارک وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا^{۶۶۷} چنین است: «مُدَّة دَوَامِي حَيًّا».

چکیده

- ✓ افعال ناقصه متصرف، خود بر دو گونه‌اند: کامل التصرف و ناقص التصرف.
- ✓ افعال ناقصه غیرمتصرف عبارت‌اند از: «لَيْسَ» و «ما دام»؛ افعال ناقصه کامل التصرف عبارت‌اند از: «كَانَ»، صَارَ، أَصْبَحَ، أَضْحَى، أَمْسَى، بَاتَ وَ ظَلَّ؛ و افعال ناقصه ناقص التصرف عبارت‌اند از: «ما برح»، ما انفك، ما زال و ما فتى».

۶۶۱. نساء / ۴۰.

۶۶۲. غافر / ۵۰.

۶۶۳. مریم / ۲۰.

۶۶۴. انفال / ۵۳.

۶۶۵. غافر / ۸۵.

۶۶۶. ر. ک: إميل بديع يعقوب، موسوعة النحو والصرف والإعراب، ص ۵۹۸.

۶۶۷. مریم / ۳۳.

✓ دسته‌ای از افعال ناقصه، گاه در مقام افعال تامّه به کار می‌روند و این در صورتی است که از مفهوم معانی افعال ناقصه تهی شوند و از نظر ظاهری نیز بر مبتدا و خبر وارد نشوند. مهم‌ترین این افعال عبارت‌اند از: «کان، أصبح، أمسى و بات».

✓ گاه در خبر «لیس» و «ما کان» / «لم یکن» حرف جرّ زائده «بِ» به کار می‌رود. در این صورت، خبر آن‌ها لفظاً مجرور و محلاً منصوب به شمار می‌رود.

✓ هرگاه صیغه‌های مفرد فعل مضارع «یکون» با «لم» به کار روند، جایز است که نون آنها حذف شود: «لم یکن، لم تک، لم اک و لم نک». این پدیده در اصطلاح «ترخیم» نامیده می‌شود.

✓ «ما»ی موجود در آغاز فعل ناقص «ما دام»، «ما»ی مصدریّه ظرفیه است؛ یعنی، هم فعل پس از خود را به تأویل مصدر می‌برد و هم مشتمل بر مفهوم ظرفیت است.

جلسه سی و دوم

نواسخ

حروف شبیه به «لَیسَ»

۲۵۸.....	اهداف درس
۲۵۸.....	حروف شبیه به «لَیسَ»
۲۵۸.....	شروط عمل کردن حروف شبیه به «لَیسَ»
۲۵۸.....	شرط نخست
۲۵۹.....	شرط دوم
۲۵۹.....	تکمله
۲۶۱.....	چکیده

اهداف درس

آشنایی با:

✓ حروف شبیه به «لَیْسَ» و شروط عمل کردن آنها؛

✓ احکام و مسائل مربوط به هر یک از این حروف.

حروف شبیه به «لَیْسَ»

حروف شبیه به «لَیْسَ» عبارت‌اند از: «ما، إن، لا و لات». نخستین نکته در مورد این حروف آن است که چرا حروف شبیه به «لَیْسَ» خوانده شده‌اند؟

در پاسخ باید گفت که این تسمیه از دو جهت صورت گرفته است: یکی از جنبه ظاهری و دیگری از جنبه معنایی. وجه ظاهری نام‌گذاری این حروف به حروف شبیه به «لَیْسَ» آن است که این حروف همانند «لَیْسَ»، با شرایط خاص مربوط به آنها، در آغاز جملات اسمیه به کار می‌روند و مبتدا را به حال خود مرفوع باقی می‌گذارند و خبر را منصوب می‌کنند. وجه معنایی نام‌گذاری این حروف نیز آن است که مانند «لَیْسَ» جمله اسمیه را در زمان حال منفی می‌کنند؛ مانند جمله «ما الْفَقْرُ عَیْبًا» که حرف «ما» در آن، مانند «لَیْسَ» عمل کرده است؛ زیرا از جهت ظاهری مبتدای جمله اسمیه را به حال خود مرفوع باقی گذاشته و خبر آن را منصوب کرده است و از نظر معنایی نیز مفهوم جمله پس از کاربرد «ما» در آغاز آن، به مفهوم منفی تغییر یافته است، درست مانند آنکه بگوییم: «لَیْسَ الْفَقْرُ عَیْبًا».

شروط عمل کردن حروف شبیه به «لَیْسَ»

چنان که گفتیم، این حروف با شروط خاصی در مبتدا و خبر جمله اسمیه عمل می‌کنند. این شروط عبارت‌اند از:

شرط نخست

نخستین شرط عمل کردن این حروف آن است که پس از آنها، مبتدا و خبر در جای اصلی خود ذکر شده باشند؛ به این معنا که تقدیم و تأخیری، بر خلاف ترتیب طبیعی آنها، صورت نگرفته باشد. در این صورت حروف شبیه به «لَیْسَ» می‌توانند خبر جمله اسمیه پس از خود را منصوب کنند؛ مانند آیه مبارک مَا هَذَا بَشَرًا

... ^{۶۶۸} که در آن، مبتدا و خبر در جای اصلی خود به کار رفته‌اند و از این رو، «ما»ی شبیه به «لَیسَ» اثر لفظی خود را در خبر جمله اسمیه پس از آن، ظاهر کرده است: مَا هَذَا بَشَرًا

شرط دوم

دومین شرط عمل کردن این حروف آن است که پس از اسم حروف شبیه به «لَیسَ»، حرف «إِلَّا» به کار رفته باشد که از این رهگذر، مفهوم نفی موجود در این حروف از میان برود. برای مثال اگر در زبان فارسی بگوییم: علی نیست جز دانشجو، در واقع بر صِرف دانشجو بودن علی تأکید کرده‌ایم. چنان‌که اگر در عربی نیز بگوییم: «ما علیُّ إِلَّا طَالِبٌ»، مفهوم نفی در جمله وجود ندارد و آنچه به ذهن مخاطب متبادر می‌شود، تأکید بر جنبه اثباتی جمله است؛ یعنی، علی تنها، دانشجو است. بر این اساس، هرگاه پس از حروف شبیه به «لَیسَ»، حرف «إِلَّا» به کار رفته باشد، عمل آنها از بین می‌رود؛ مانند آیه مبارک مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ که در بخش نخستین آن، دو شرط لازم برای عمل کردن «ما»ی شبیه به «لَیسَ»، یعنی رعایت ترتیب طبیعی ذکر مبتدا و خبر و عدم ذکر «إِلَّا» پس از اسم حروف شبیه به «لَیسَ»، وجود دارد: مَا هَذَا بَشَرًا ... ؛ حال آن‌که، در بخش دوم، علی‌رغم آنکه «إِنْ» از حروف شبیه به «لَیسَ» است و طبق قاعده باید خبر را منصوب کند، به خاطر ذکر «إِلَّا» پس از آن، از عمل کردن در خبر جمله اسمیه پس از خود بازمانده است: ... إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ .

در این وضعیت؛ یعنی، هرگاه شروط اثرگذاری حروف شبیه به «لَیسَ» در خبر جمله پس از آن وجود نداشته نباشد، عناصر جمله اسمیه را، علی‌رغم وجود حروف شبیه به «لَیسَ» در آغاز آن، همان «مبتدا» و «خبر» می‌نامند؛ نه اسم و خبر حروف شبیه به «لَیسَ». از این رو، در تحلیل ... إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ می‌گوییم: «إِنْ» حرف شبیه به «لَیسَ»؛ «هَذَا» مبتدا؛ «إِلَّا» حرف حصر؛ «مَلَكٌ» خبر و «کَرِيمٌ» صفت آن است.

تکمله

«ما»ی شبیه به «لَیسَ»

اسم «ما»ی شبیه به «لَیسَ» می‌تواند معرفه یا نکره باشد؛ مانند:

- مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ ^{۶۶۹} (اسم «ما»: ضمیر «هُنَّ»؛

- «مَا أَحَدٌ أَفْضَلَ مِنَ الرَّسُولِ الْأَعْظَمِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)» (اسم «ما»: أَحَدٌ)؛

علاوه بر این گاه در آغاز خبر «ما»، «باء» زائده به کار می‌رود؛ مانند: «مَا أَحْمَدُ بِمُعَلِّمٍ» و «مَا التَّنَافُسُ بِمَذْمُومٍ». در این صورت، خبر محلاً منصوب است و «ما»ی زائده، مؤکد معنای جمله است.

۶۶۸. یوسف / ۳۱.

۶۶۹. مجادله / ۲.

«إِنْ» شبیه به «لَيْسَ»

پس از «إِنْ» شبیه به «لَيْسَ» نیز همواره یک جمله به کار می‌رود؛ بر خلاف «إِنْ» شرطیه که پس از آن دو جمله ذکر می‌شود. چنان‌که پس از «إِنْ» شبیه به «لَيْسَ»، بر خلاف «إِنْ» مخفّفه از مثقله، «لام فارقه» نمی‌آید؛ مانند عبارت «إِنْ الْكَسْلَانُ فَائِزًا»؛ تنبل، موفق نیست. تحلیل نحوی این جمله چنین است: «إِنْ» حرف شبیه به «لَيْسَ»؛ «الْكَسْلَانُ» اسم آن و مرفوع و «فائِزًا» خبر آن و منصوب است. بر خلاف آیه مبارک إِنْ هَذَا لَسَاحِرٌ أَوْ كَذَّابٌ^{۶۷۰} که در آن «لام فارقه» در آغاز خبر به کار رفته است.

«لَا» شبیه به «لَيْسَ»

در بیشتر موارد، اسم «لَا» شبیه به «لَيْسَ» نکره است و تنها در موارد استثنایی اسم آن به صورت معرفه ذکر می‌شود؛ مانند: «لَا شَارِعٌ مُزْدَحِمًا»؛ هیچ خیابانی شلوغ نیست، که تحلیل نحوی آن چنین است: «لَا» حرف شبیه به «لَيْسَ»؛ «شَارِعٌ» اسم آن، نکره و مرفوع و «مُزْدَحِمًا» خبر آن و منصوب است؛ چنان‌که جمله لَا أَنَا بَاطِلٌ، من سرکش نیستم؛ نیز صحیح و تحلیل نحوی آن چنین است: «لَا» حرف شبیه به «لَيْسَ»؛ «أَنَا» اسم آن، معرفه و مرفوع و «بَاطِلٌ» خبر آن و منصوب است.

«لَا» از حروف شبیه به «لَيْسَ»

در مورد «لَا» نیز باید توجه داشته باشیم که اولاً اسم و خبر آن همیشه اسم زمان هستند و ثانیاً اسم آن همواره محذوف است؛ مانند آیه مبارک وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِيهِمْ^{۶۷۱} که هر دو نکته در آن آشکار است: اسم «لَا» محذوف است و اسم و خبر آن، هر دو، اسم زمان هستند؛ بنابراین، تقدیر آن چنین است: «لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِيهِمْ».

چند نمونه از کاربرد حروف شبیه به «لَيْسَ» در آیات قرآن کریم:

- وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ^{۶۷۲}

- يَوْمَ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحَّزِّجٍ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ^{۶۷۳}

- وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ^{۶۷۴}

۶۷۰. طه / ۶۳.

۶۷۱. ص / ۳.

۶۷۲. بقره / ۷۴.

۶۷۳. همان / ۹۶.

۶۷۴. همان / ۱۴۵.

- تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا^{۶۷۵}
- إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيْنَا فَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ^{۶۷۶}
- إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ^{۶۷۷}
- وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ^{۶۷۸}
- إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيَّتُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى^{۶۷۹}

چکیده

- ✓ حروف شبیه به «لَیْسَ» عبارت‌اند از: «ما، إن، لا و لات».
- ✓ شباهت ظاهری این حروف به «لَیْسَ» به اثرگذاری آنها در خبر جمله اسمیه برمی‌گردد که مانند «لَیْسَ» خبر را منصوب می‌کنند و شباهت معنایی آنها به «لَیْسَ» همان اشتغال این حروف بر مفهوم نفی موجود در «لَیْسَ» است.
- ✓ حروف شبیه به «لَیْسَ» خبر جمله اسمیه پس از خود را به دو شرط منصوب می‌کنند: یکی آنکه مبتدا و خبر در موضع اصلی خود ذکر شده باشند و دیگر آنکه پس از اسم این حروف، حرف حصر «إِلَّا» به کار نرفته باشد.
- ✓ اسم «ما» و «لا»ی شبیه به «لَیْسَ» می‌تواند معرفه یا نکره باشد؛ با این تفاوت که اسم «ما» در بیشتر موارد، معرفه و در موارد اندکی نکره است و اسم «لا» به عکس، در بیشتر موارد، نکره و در موارد اندکی معرفه است.
- ✓ پس از «إن» شبیه به «لَیْسَ»، بر خلاف «إن» شرطیه، تنها یک جمله می‌آید و بر خلاف «إن» مخفّفه از مثقله، خبر همواره بدون «لام فارقه» به کار می‌رود.
- ✓ در بیشتر موارد، اسم «لا»ی شبیه به «لَیْسَ» نکره و در موارد استثنایی معرفه است.
- ✓ اسم و خبر «لات» همواره اسم زمان هستند و اسم آن همواره محذوف است.

۶۷۵. اسراء / ۴۴.

۶۷۶. اعراف / ۱۵۵.

۶۷۷. مؤمنون / ۳۷.

۶۷۸. زخرف / ۲۰.

۶۷۹. نجم / ۲۳.

جلسه سی و سوم

نواسخ

افعال مقاربه

(افعال قرب و افعال رجاء)

۲۶۴.....	اهداف درس
۲۶۴.....	افعال مقاربه و وجه تسمیه (دلیل نام‌گذاری) آنها
۲۶۵.....	۱. افعال قرب
۲۶۶.....	۲. افعال رجاء
۲۶۶.....	حالت‌های کاربرد «عَسَى»
۲۶۸.....	چکیده

اهداف درس

آشنایی با:

✓ افعال مقاربه و انواع آن؛

✓ افعال قرب و رجاء و احکام و مسائل آنها.

افعال مقاربه و وجه تسمیه (دلیل نام گذاری) آنها

در یک نام گذاری کلی، افعال مقاربه، سه دسته از افعال غیرتام را، که هر کدام معانی مخصوص به خود دارند، شامل می شود. این نام گذاری از باب تسمیه جزء بر کل است که به خاطر کثرت کاربرد افعال قرب نسبت به دو نوع دیگر صورت گرفته است. بر این اساس، افعال مقاربه بر سه نوع اند:

۱. افعال قُرب؛

۲. افعال رجاء؛

۳. افعال شروع.^{۶۸۰}

وجه تسمیه افعال قرب، آن است که این افعال بر قرب و نزدیکی وقوع فعل دلالت دارند و در معنای «نزدیک است که ...» یا «چیزی نمانده است که ...» به کار می روند، بدون آنکه میان معانی هر یک از آنها تفاوت چندانی وجود داشته باشد.

وجه تسمیه افعال رجاء آن است که این افعال بر امیدواری نسبت به وقوع فعل یا پدید آمدن حالتی که در جمله به آن اشاره شده است، دلالت دارند و در معنای «باشد که ...»، یا «امید است که ...» به کار می روند، بدون آنکه میان آنها تفاوت معنایی خاصی وجود داشته باشد.

به همین ترتیب، وجه تسمیه افعال شروع نیز آن است که بر آغاز انجام کاری که در جمله به آن اشاره شده است، دلالت می کنند و در معنای «شروع کرد» و امثال آن به کار می روند؛ بدون آنکه از نظر معنایی تفاوتی میان آنها احساس شود.

۶۸۰. ر. ک: ابن عقیل، شرح ابن عقیل علی الفیه ابن مالک، ج ۱، ص ۳۲۳.

به هر حال، در این جلسه، در دو بخش جداگانه، مسائل و احکام افعال قرب و رجاء را مطرح می‌کنیم و گفتگو درباره افعال شروع را به جلسه آینده وا می‌گذاریم:

۱. افعال قرب

افعال قرب عبارت‌اند از: «كَادَ»، «كَرَبَ» و «أَوْشَكَ» که در زبان عربی به طور عمده وجه ماضی آنها کاربرد دارد. گو اینکه گاه وجه مضارع دو فعل «كَادَ» و «أَوْشَكَ» نیز در کنار صورت ماضی آنها به کار می‌رود؛ حال آنکه مضارع فعل «كَرَبَ» هرگز استعمال نشده است؛ مانند: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا»؛ چیزی نمانده است که فقر به کفر بدل شود، یا «كَرَبَتِ الشَّمْسُ أَنْ تُشْرِقَ»؛ چیزی نمانده است که آفتاب طلوع کند، یا «أَوْشَكَ الْوَقْتُ أَنْ يَنْقُضِيَ»؛ چیزی نمانده است که وقت پایان یابد.

نکته دیگر اینکه خبر افعال قرب، اغلب با «أَنْ» ناصبه فعل مضارع همراه است، و گاه نیز بدون همراهی «أَنْ» ناصبه در جمله به کار رفته است:

- «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا» و «كَادَ الْفَقْرُ يَكُونَ كُفْرًا».

- «كَرَبَتِ الشَّمْسُ أَنْ تُشْرِقَ» و «كَرَبَتِ الشَّمْسُ تُشْرِقُ».

- «أَوْشَكَ الْوَقْتُ أَنْ يَنْقُضِيَ» و «أَوْشَكَ الْوَقْتُ يَنْقُضِي».

بنابراین، خبر افعال قرب، گاه صورت مؤول به مصدر است و آن هنگامی است که همراه با «أَنْ» ناصبه به کار رفته باشد؛ و گاه جمله است و آن هنگامی است که بدون «أَنْ» ناصبه آمده باشد؛ برای مثال تحلیل نحوی جمله «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا» چنین است: «كَادَ» از افعال قرب؛ «الْفَقْرُ» اسم آن و مرفوع؛ «أَنْ يَكُونَ كُفْرًا» مصدر مؤول آن: (کونه کفراً)؛ خبر «كَادَ» و منصوب؛ «ه»؛ اسم مصدر ناقص «كُونَ» و محلاً مرفوع و «كُفْرًا» خبر «كُونَ» و منصوب است.

همچنین تحلیل نحوی جمله «كَادَتِ الشَّمْسُ تَغِيبُ» چنین است: «كَادَتِ» از افعال قرب؛ «الشَّمْسُ» اسم آن و مرفوع؛ «تَغِيبُ» (متشکل از فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هِيَ» جمله فعلیه) خبر آن و محلاً منصوب است.

چند نمونه از کاربرد فعل «كَادَ» و «يَكَادُ» در قرآن کریم:

- قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْنِ الْقَوْمِ اسْتَضَعْفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ^{۶۸۱}

- وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِیْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا^{۶۸۲}

- تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطَرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا^{۶۸۳}

۶۸۱. اعراف / ۱۵۰.

۶۸۲. اسراء / ۷۳.

۶۸۳. مریم / ۹۰.

- وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ^{۶۸۴}
- قُلْ كُلُّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا^{۶۸۵}
- تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْأَرْضِ^{۶۸۶}

۲. افعال رجاء

چنان که گفتیم، دسته‌ای از افعال مقاربه بر مفهوم امیدواری به انجام فعل مذکور پس از آنها دلالت دارند و از این رو، افعال رجاء نام‌گذاری شده‌اند. این افعال عبارت‌اند از: «عَسَى، حَرَى وِ اِخْلَوْلَقَ». این افعال هرگاه در آغاز جمله اسمیه بیایند، مبتدا را در مقام اسم خود مرفوع باقی می‌گذارند و خبر را منصوب می‌کنند. نکته دیگر آنکه خبر این افعال اغلب با «أَنْ» ناصبه فعل مضارع همراه است، با این تفاوت که کاربرد «أَنْ» ناصبه در آغاز خبر «حَرَى» و «اِخْلَوْلَقَ» واجب و در آغاز خبر «عَسَى» جایز است:

چند مثال:

- عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمُ^{۶۸۷}؛ امید است که پروردگارتان بر شما رحم کند.
- حَرَى الْغَائِبُ أَنْ يَحْضُرَ؛ امید است که فرد غایب حاضر شود.
- «اِخْلَوْلَقَ الْكَسْلَانُ أَنْ يَجْتَهِدَ»؛ امید است که آن فرد تنبل کوشا شود.

حالت‌های کاربرد «عَسَى»

گفتنی است که فعل «عَسَى»، بر خلاف «حَرَى وِ اِخْلَوْلَقَ»، که تنها در مقام افعال رجاء به کار می‌روند، گاه در جایگاه فعل تام یا حتی حرف به کار رفته است:

الف) کاربرد «عَسَى» در جایگاه فعل رجاء

چنان که گفتیم، فعل «عَسَى» گاه فعل رجاء است. این وجه از کاربرد «عَسَى» مهم‌ترین و شایع‌ترین وجه کاربرد «عَسَى» در عربی است. در این هنگام، همواره بعد از «عَسَى» اسم یا ضمیر مرفوعی می‌آید که از نظر ترکیب نحوی، اسم آن به شمار می‌رود؛ مانند: فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ^{۶۸۸}؛ امید است که خداوند [برای ما] پیروزی حاصل کند: «عَسَى» از افعال رجاء؛ «اللَّهُ» اسم آن و مرفوع؛ «أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ» مصدر مؤول (آتیاً بِالْفَتْحِ) خبر آن و منصوب است.

چند نمونه از کاربرد «عَسَى» در مقام فعل رجاء در قرآن کریم:

۶۸۴. قلم / ۵۱.

۶۸۵. نساء / ۷۸.

۶۸۶. شوری / ۵؛ جالب آن که در قرآن کریم، خبر فعل «كَادَ، يَكَادُ» همواره بدون «أَنْ» ناصبه آمده است.

۶۸۷. اسراء / ۸.

۶۸۸. مائده / ۵۲.

- عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفَ بِأَسِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا^{۶۸۹}
- إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ^{۶۹۰}
- عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ^{۶۹۱}
- قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا^{۶۹۲}

ب) کاربرد «عَسَى» در جایگاه فعل تام

علاوه بر این، گاه «عَسَى» فعل تام است و آن هنگامی است که بلافاصله پس از آن یک فعل مضارع همراه با «أَنْ» ناصبه، ذکر شده باشد؛^{۶۹۳} مانند آیه مبارک عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ^{۶۹۴} که در آن، «عَسَى» فعل تام است و نیازی به اسم و خبر ندارد، بلکه تنها نیازمند فاعل است؛ «أَنْ تَكْرَهُوا» (← كُرْهُكُمْ) مصدر مؤول، فاعل «عَسَى» و محلاً مرفوع است.

چند نمونه از کاربرد «عَسَى» در جایگاه فعل تام در قرآن کریم:

- وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَى أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا^{۶۹۵}
- قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ^{۶۹۶}
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ^{۶۹۷}

ج) کاربرد «عَسَى» در جایگاه حرف

سومین وجه کاربرد «عَسَى» در عربی، کاربرد آن در جایگاه حرف شبیه به فعل است و آن هنگامی است که بلافاصله بعد از «عَسَى»، یکی از ضمایر متصل منصوب آمده باشد. در این صورت، «عَسَى» حرف شبیه به

۶۸۹. نساء / ۸۴.

۶۹۰. توبه / ۱۸.

۶۹۱. ممتحنه / ۷.

۶۹۲. بقره / ۲۴۶.

۶۹۳. ر. ک: ابن عقیل، شرح ابن عقیل علی ألفیه ابن مالک، ج ۱، ص ۳۴۱.

۶۹۴. همان / ۲۱۶.

۶۹۵. مریم / ۴۸.

۶۹۶. نمل / ۷۲.

۶۹۷. حجرات / ۱۱.

فعل خوانده می‌شود و تقریباً وضعیتی مانند حروف مشبّهة بالفعل پیدا می‌کند؛ یعنی، مانند آنها بر اسم و خبر درمی‌آید، با این تفاوت که اسم آن مرفوع و خبر آن منصوب است؛^{۶۹۸} مانند جمله «عَسَاكَ تَنْجَحُ» که از نظر معنایی، معادل «لَعَلَّكَ تَنْجَحُ» (باشد که موفق شوی) است؛ «عَسَى» حرف شبیه به فعل؛ «كَ» ضمیر متصل منصوب، اسم آن و محلاً مرفوع؛ «تَنْجَحُ» جمله فعلیه، خبر آن و محلاً منصوب است.

چکیده

✓ افعال مقاربه بر سه نوع‌اند: افعال قرب، رجاء و شروع.

– افعال قرب بر قرب و نزدیکی وقوع فعل دلالت دارند و عبارت‌اند از: «كَادَ، كَرَبَ و أَوْشَكَ».

– افعال رجاء، بر امید به وقوع فعل دلالت می‌کنند و عبارت‌اند از: «عَسَى، حَرَى و اِخْلُوقَ».

– افعال شروع، بر شروع به کار دلالت دارند و مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: «شَرَعَ، أَخَذَ و جَعَلَ».

✓ این افعال بر جمله اسمیه وارد می‌شوند و مبتدا را در مقام اسم خود، مرفوع باقی می‌گذارند و خبر را منصوب می‌کنند.

✓ خبر افعال قرب و رجاء اغلب با «أَنْ» ناصبه فعل مضارع همراه است و کاربرد آنها بدون «أَنْ» ناصبه نادر است.

✓ «عَسَى» گاه در جایگاه فعل رجاء (همراه با اسم و خبر)؛ گاه در جایگاه فعل تام (همراه با فاعل) و گاه در جایگاه حرف شبیه به فعل (همراه با ضمیر متصل منصوب و خبر) به کار می‌رود.

۶۹۸. ر. ک: عبدالغنی الدقر، معجم النحو، ص ۲۴۱.

جلسه سی و چهارم

نواسخ

افعال مقاربه (افعال شروع) و افعال قلوب

اهداف درس	۲۷۰
افعال شروع	۲۷۰
کاربرد افعال شروع در جایگاه افعال تام	۲۷۰
اسم و خبر افعال شروع	۲۷۱
افعال قلوب و وجه تسمیه (دلیل نام گذاری) آنها	۲۷۲
معانی افعال قلوب	۲۷۲
نیابت جمله اسمیه مسبوق به «أن» از دو مفعول به افعال قلوب	۲۷۴
چگونگی اثرگذاری افعال قلوب بر جملات اسمیه مقدم	۲۷۵
فاعل و مفعول به افعال قلوب به صورت ضمیر متکلم	۲۷۵
چکیده	۲۷۵

اهداف درس

آشنایی با:

✓ افعال شروع (از مجموعه افعال مقاربه) و احکام و مسائل آنها؛

✓ افعال قلوب، معانی و چگونگی اثرگذاری آنها بر جمله اسمیه.

افعال شروع

چنان که پیش تر گفتیم، علت نام گذاری دسته ای از افعال نواسخ به افعال شروع، به دلالت و معنای آنها برمی گردد که گویای آغاز انجام فعل مضارع پس از آنها به شمار می روند. این افعال عبارت اند از: «شَرَعَ، أَنشَأَ، أَخَذَ، جَعَلَ، أَقْبَلَ، طَفِقَ، عَلِقَ، قَامَ وَ هَبَّ»؛ (مجموعاً نه فعل).

چند مثال:

- در جمله «أَخَذَتِ الْأَزْهَارُ تَتَفَتَّحُ» فعل «أَخَذَتْ»، از افعال شروع است و به صراحت بر آغاز انجام فعل مضارع پس از آن دلالت می کند؛ گلها شروع به باز شدن کردند؛ یا گلها در حال باز شدن اند.

- در جمله «جَعَلَ عَلِيٌّ يَكْتُبُ دَرَسَهُ»؛ «جَعَلَ» فعل شروع است و به روشنی بر آغاز انجام فعل مضارع پس از آن دلالت می کند؛ علی شروع به نوشتن درس خود کرد.

افعال شروع همواره ماضی اند و تنها در این حالت، در جایگاه افعال شروع به کار می روند. بنابراین، چنانچه در متنی مشاهده کردیم که افعال «يَأْخُذُ» و «يَجْعَلُ» (به صورت فعل مضارع) به کار رفته اند، بی درنگ درمی یابیم که فعل شروع و از جمله افعال مقاربه نیستند.

کاربرد افعال شروع در جایگاه افعال تام

برخی از افعال شروع، مانند «أَخَذَ» و «جَعَلَ»، در پاره ای موارد، در معانی افعال تام به کار می روند و طبیعی است که در این هنگام، فعل شروع نیستند، بلکه همانند سایر افعال تام به بعد از آنها فاعل و مفعول به ذکر می شود.

فعل «أَخَذَ» در معنای فعل تام گاه به معنای «برداشتن»، «گرفتن»، «مؤاخذه کردن» و معانی دیگر به کار می رود؛ مانند: «أَخَذْتُ السَّمَاعَةَ»؛ گوشی را برداشتم، یا «أَخَذْتُ مِنْهُ الْقَلَمَ»؛ قلم را از او گرفتم. چنان که

ملاحظه می‌کنیم، فعل «أَخَذَ» در این دو جمله فعل شروع نیست و پس از آن اسم و خبر به کار رفته است. به همین ترتیب، فعل «جَعَلَ» گاه در معنای فعل تام به کار می‌رود که در این صورت، مفید معنای «قرار دادن» یا «خلق کردن» است؛ مانند آیه مبارک وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا^{۶۹۹} که در آن فعل «جَعَلَ»، با وجود آنکه ماضی است، اما چون معنای افعال شروع را افاده نمی‌کند، فعل شروع به شمار نمی‌رود.

چند نمونه از کاربرد افعال شروع در جایگاه افعال تام در قرآن کریم:

- وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ^{۷۰۰}
- إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمّهَاتِكُمْ^{۷۰۱}
- وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنِ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا^{۷۰۲}
- فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى^{۷۰۳}
- وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ^{۷۰۴}
- أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ^{۷۰۵}
- وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ^{۷۰۶}

اسم و خبر افعال شروع

بر این اساس، افعال شروع تنها وقتی فعل شروع به شمار می‌روند که با اسم و خبر به کار رفته باشند، افزون بر اینکه خبر آنها همواره جمله فعلیه مشتمل بر فعل مضارع مرفوع بدون همراهی با «أَنْ» ناصبه است. در هر صورت، افعال شروع پس از وارد شدن بر جمله اسمیه، مبتدا را به حال خود مرفوع باقی می‌گذارند و خبر را منصوب می‌کنند. خبر افعال شروع، همواره جمله فعلیه است و بر خلاف برخی از افعال قرب و رجاء که خبر آنها گاه با «أَنْ» ناصبه فعل مضارع همراه می‌شود، لزوماً بدون «أَنْ» ناصبه مضارع می‌آید؛ به عبارت دیگر،

۶۹۹. نبأ / ۱۰.

۷۰۰. مؤمنون / ۷۸.

۷۰۱. نجم / ۳۲.

۷۰۲. نساء / ۲۱.

۷۰۳. نازعات / ۲۵.

۷۰۴. قصص / ۵.

۷۰۵. بقره / ۱۹.

۷۰۶. نحل / ۷۸.

جملاتی مانند «أَخَذَتِ الْأَزْهَارُ أَنْ تَتَفَتَّحَ» یا «أَخَذَ عَلِيٌّ أَنْ يَكْتُبَ دَرَسَهُ» به دلیل وجود «أَنْ» بر سر خبر فعل شروع از نظر نحوی درست نیست.

چند مثال دیگر:

- «شَرَعَ الطِّفْلُ يَبْكِي»؛ آن کودک شروع به گریستن کرد.

- «أَنْشَأَتِ السَّمَاءُ تُمْطِرُ»؛ آسمان شروع به باریدن کرد.

- «أَقْبَلَ أَحْمَدُ يَدْرُسُ»؛ احمد شروع به درس خواندن کرد.

افعال قلوب و وجه تسمیه (دلیل نام گذاری) آنها

چنان که گفتیم، افعال نواسخ تنها بر اعراب یکی از اجزای جمله اسمیه اثر می گذارند. اما افعال قلوب از این قاعده خارج اند؛ زیرا افعال قلوب، هم بر اعراب مبتدا و هم بر اعراب خبر اثر می گذارند و پس از ذکر فاعل آنها، مبتدا و خبر جمله اسمیه در جایگاه مفعول به اول و دوم و به شکل منصوب به کار می روند.

نام گذاری افعال قلوب نیز با توجه به معنایی است که این افعال بر آنها دلالت می کنند؛ توضیح آنکه افعالی مانند «وَجَدَ» و «رَأَى»، با وجود آنکه در مواردی از کاربردهای خود مشتمل بر معنای قلبی اند، در بسیاری از موارد، معنای حسی دارند و در این صورت، به ترتیب بر معانی «پیدا کردن» و «دیدن» به کار می روند؛ مانند:

- «بَحَثْتُ عَنْ قَلَمِي فَوَجَدْتُهُ»؛ به دنبال قلمم گشتم و آن را پیدا کردم؛ که «وَجَدْتُ» در آن، فعل حسی است و از افعال قلوب نیست و از این رو، تنها یک مفعول به دارد: (ه).

- «رَأَيْتُ أَحْمَدَ فِي الشَّارِعِ»؛ احمد را در خیابان دیدم؛ که «رَأَيْتُ» در آن فعل حسی است و بر این اساس، تنها یک مفعول به دارد.

در عین حال، این دو فعل و برخی دیگر از افعال قلوب، گاه در جایگاه افعال قلوب (در معنای درک و رؤیت قلبی، نه رؤیت حسی) به کار می روند. در این هنگام، بعد از آنها جمله اسمیه به کار می رود و مبتدا و خبر در مقام مفعول به اول و دوم، منصوب می شوند. در این صورت، شرط است که این افعال بر نوعی از معنای قلبی و غیرحسی دلالت داشته باشند.

معانی افعال قلوب

چنان که گفتیم افعال قلوب از نظر مفهومی، بر نوعی از معنای قلبی دلالت می کنند که میان علم و یقین از یک سو و ظن و گمان از سوی دیگر مشترک اند، با این تفاوت که بعضی، بیشتر بر معنای علم یقینی و بعضی دیگر بیشتر بر معنای ظن و گمان دلالت دارند:

- «وَجَدَ»: دریافتن، فهمیدن، دانستن و یافتن و

- «أَلْفَى»: دیدن، دریافتن، فهمیدن، ملاحظه کردن و

- «زَعَمَ»: گمان بردن، حدس زدن، تصور کردن و

- «عَلِمَ»: دانستن، یقین کردن، فهمیدن و ...
- «رَأَى»: دیدن، اعتقاد یافتن، دانستن، فهمیدن و ...
- «ظَنَّ»: گمان بردن، تصور کردن، حدس زدن و ...
- «حَسِبَ»: به شمار آوردن، تلقی کردن، گمان بردن و ...
- «خَالَ»: خیال کردن، تصور کردن، گمان بردن و ...

بدیهی است که شرط «قلبی» دانستن این افعال، کاربرد آنها در معانی غیرحسی است؛ به این معنا که اگر بعضی از این افعال، در معانی حسی به کار رفته باشند، تنها یک مفعول می‌گیرند و در این صورت، احکام افعال قلوب بر آنها مترتب نمی‌شود.

دو مثال از آیات قرآن کریم:

- وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا ۖ هُمْ رَگَزَ أَنَا رَا كَه در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار؛ فعل «لَا تَحْسَبَنَّ» فعل قلبی همراه با نون تأکید ثقیله؛ «الَّذِينَ» مفعول به اول «لَا تَحْسَبَنَّ» و «أَمْوَاتًا» مفعول به دوم آن است.

- إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ ۖ أَنَا پَدْرَان خُود رَا گمراه یافتند؛ فعل «أَلْفَوْا» فعل قلبی؛ «آبَاءَ» مفعول به اول «أَلْفَوْا» و «ضَالِّينَ» مفعول به دوم آن است.

چند نمونه دیگر از کاربرد افعال قلوب در قرآن کریم:

- وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غُفُورًا رَحِيمًا ۚ ۷۰۹
- الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ ۚ ۷۱۰
- فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ ۚ ۷۱۱
- لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدَّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ۚ ۷۱۲

۷۰۷. آل عمران / ۱۶۹.

۷۰۸. صافات / ۶۹.

۷۰۹. نساء / ۱۱۰.

۷۱۰. اعراف / ۱۵۷.

۷۱۱. ملک / ۲۷.

۷۱۲. حشر / ۲۱.

– لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ^{۷۱۳}

نیابت جمله اسمیه مسبوق به «أَنَّ» از دو مفعول به افعال قلوب

چنان که گفتیم وقتی افعال قلوب در آغاز جمله اسمیه ذکر شوند، در صورتی که عامل دیگری، مانند «أَنَّ»، میان آنها فاصله نیندازد، مبتدا و خبر در جایگاه مفعول به اول و دوم آنها منصوب می‌شود؛ بر این اساس هرگاه پس از فعل قلبی و پیش از جمله اسمیه، حرف مشبّهة بالفعل «أَنَّ» بیاید، جمله اسمیه بعد از آن، تأویل به مفرد می‌رود و در این حالت، در جایگاه مفعول افعال قلوب قرار می‌گیرد؛ مفعولی که در حقیقت جانشین دو مفعول است و مفعول دیگری به دنبال آن نمی‌آید؛^{۷۱۴} برای مثال در جمله «رَأَيْتُ أَنَّ أَحْمَدَ عَالِمٌ»، قبل از جمله اسمیه و بعد از فعل قلبی «رَأَيْتُ»، حرف «أَنَّ» آمده است که در این صورت، یک مفعول از دو مفعول جانشینی می‌کند؛ زیرا «أَنَّ» در آغاز جمله اسمیه پس از فعل قلبی قرار گرفته است و بر این اساس، مبتدا را در مقام اسم خود منصوب کرده و خبر را در مقام خبر خود مرفوع باقی گذاشته است؛ یعنی، جمله اسمیه «أَحْمَدُ عَالِمٌ» همراه با «أَنَّ» تأویل به مفرد رفته و جانشین دو مفعول به افعال قلبی قرار گرفته است؛ چنان که در آیه مبارک وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ^{۷۱۵} نیز جمله اسمیه مسبوق به «أَنَّ» (أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ) بنا بر همین قاعده، جانشین دو مفعول فعل قلبی «اعْلَمُوا» شده است.

چند نمونه دیگر:

- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ^{۷۱۶}
- أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ^{۷۱۷}
- أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ^{۷۱۸}
- وَلَمَّا سَفِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ^{۷۱۹}
- وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ^{۷۲۰}

۷۱۳. همان / ۱۴.

۷۱۴. ر. ک: جلال الدین السيوطی، همع / الهوامع فی شرح جمع الجوامع، ص ۲۲۳.

۷۱۵. بقره / ۲۰۳.

۷۱۶. نساء / ۶۰.

۷۱۷. توبه / ۷۸.

۷۱۸. بقره / ۷۷.

۷۱۹. اعراف / ۱۴۹.

۷۲۰. مائده / ۷۱.

چگونگی اثرگذاری افعال قلوب بر جملات اسمیه مقدم

عمل کردن افعال قلوب در جملات اسمیه مقدم بر خود نیز جایز است؛ یعنی، در صورت تقدّم جمله اسمیه بر فعل قلبی، هم می‌توان مبتدا و خبر را به صورت مرفوع به کار برد و هم به صورت منصوب؛ مثلاً در جمله «عَلِمْتُ عَلِيًّا إِمَامًا» اگر واژه‌های «عَلِيًّا إِمَامًا» بر فعل «عَلِمْتُ» مقدّم شوند، هم می‌توانند در مقام مبتدا و خبر به صورت مرفوع به کار روند: (عَلِيٌّ إِمَامٌ عَلِمْتُ) و هم می‌توانند در جایگاه مفعول اول و دوم فعل قلبی متأخر، منصوب باشند: (عَلِيًّا إِمَامًا عَلِمْتُ)؛ بنابراین، در صورت تقدّم جمله اسمیه بر افعال قلوب، الزامی برای مرفوع یا منصوب خواندن مبتدا و خبر وجود ندارد، بلکه هر دو وجه، جایز است.

فاعل و مفعول به افعال قلوب به صورت ضمیر متکلم

نکته دیگر آن است که فاعل و مفعول این افعال، بر خلاف سایر افعال متعدی، هم‌زمان می‌توانند ضمیر متکلم باشند؛ برای مثال کاربرد «ظَلَمْتُنِي» و «قَتَلْتُنِي» اشتباه است. در این موارد باید واژه «نَفْس» را در مقام مفعول به قرار داد و ضمیر متکلم «یاء» را در جایگاه مضاف‌الیه پس از آن ذکر کرد: «ظَلَمْتُ نَفْسِي» و «قَتَلْتُ نَفْسِي»؛ حال آنکه فاعل و مفعول افعال قلوب، می‌توانند، بدون واسطه کردن واژه «نَفْس»، ضمائر متکلم وحده باشند؛ مانند سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بخشی از وصیت خود به امام حسن مجتبی (علیه السلام) در نهج البلاغه که می‌فرماید:

أَيُّ بُنَيَّ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنًا وَرَأَيْتُنِي أَزْدَادُ وَهَنَا بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ.^{۷۲۱}

ای فرزند عزیزم، چون دیدم که پا به سن گذاشته‌ام و روز به روز بر سستی جسمم افزوده می‌شود، به نگارش وصیت برای تو پرداختم.

شاهد مثال، فعل قلبی «رَأَيْتُ» است که فاعل و مفعول آن، ضمیر متکلم «تُ» و ضمیر متکلم «یاء» است: رَأَيْتُ + ن (= نون وقایه) + ی.

چکیده

✓ افعال شروع از انواع افعال مقاربه‌اند و از نظر مفهومی، بر شروع کار دلالت دارند و عبارت‌اند از: «شَرَعَ، أَنشَأَ، أَخَذَ، طَفِقَ، جَعَلَ، عَلِقَ، قَامَ، أَقْبَلَ وَ هَبَّ». این افعال، همیشه ماضی‌اند و جز در این صورت در جایگاه فعل شروع به کار نمی‌روند.

✓ خبر افعال شروع همواره جمله فعلیه مشتمل بر فعل مضارع، بدون همراهی با «أَنْ» ناصبه است.

✓ افعال قلوب از انواع افعال نواسخ‌اند که بر خلاف همه آنها هم در مبتدا و هم در خبر عمل و آن‌ها را در مقام مفعول به اول و دوم خود منصوب می‌کنند و عبارت‌اند از: «وَجَدَ، أَلْفَى، زَعَمَ، عَلِمَ، رَأَى، ظَنَّ، حَسِبَ وَ خَالَ». این افعال از نظر مفهومی بر معنای علم و یقین یا ظن و گمان دلالت می‌کنند و تنها در صورتی که در این معانی به کار رفته باشند، فعل قلبی تلقی می‌شوند.

۷۲۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

✓ هر گاه پس از افعال قلوب و پیش از جملات اسمیه بعد از آنها، حرف «أَنَّ» فاصله شده باشد، جمله اسمیه مسبوق به «أَنَّ»، در مقام مصدر مؤول، جانشین دو مفعول به می شود و دیگر به ذکر مفعول به دوم نیازی نیست.

جلسه سی و پنجم

فاعل (۱)

حالت‌های ظهور فاعل

۲۷۸	هدف درس.....
۲۷۸	چند نکتهٔ مقدماتی.....
۲۷۸	فاعل.....
۲۷۸	تعریف فاعل.....
۲۷۹	حالت‌های ظهور فاعل (انواع فاعل).....
۲۸۰	تکمله.....
۲۸۲	چکیده.....

هدف درس

✓ فاعل و حالت‌های ظهور آن در جمله‌های فعلیه.

چند نکتهٔ مقدماتی

۱. چنان که گفتیم، افعال عربی به دو دستهٔ کلی تقسیم می‌شوند: تامّ و ناقص. افعال ناقص، اعم از افعال ناقصه و مقاربه، پیوسته در آغاز جملات اسمیه می‌آیند؛ حال آن که شروع جمله با افعال تام بیانگر فعلیه بودن آن محسوب می‌شود. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که افعال ناقصه و مقاربه، جملات اسمیه را از حالت اسمیه بودن خارج و آن‌ها را به جملات فعلیه تبدیل نمی‌کنند.

در مقابل، افعال تام، بر خلاف افعال ناقصه و مقاربه که همواره بر اسم و خبر در می‌آیند، پیش از فاعل یا نایب فاعل به کار می‌روند؛ بنابراین، جملات فعلیه، جملاتی هستند که با افعال تام شروع می‌شوند و پس از آن‌ها، با توجه به معلوم و مجهول بودن هر کدام، فاعل یا نایب فاعل (نه اسم و خبر) ذکر می‌گردد.

۲. نکتهٔ دیگر آن که تنها افعال تام، به لازم و متعدی تقسیم می‌شوند؛ به این معنا که افعال ناقص نه لازم‌اند نه متعدی. افعال تام، اعم از لازم و متعدی، به فاعل نیازمندند، با این تفاوت که معنای افعال لازم با ذکر فاعل تمام می‌شود، حال آنکه که افعال متعدی، علاوه بر فاعل، به مفعول^۱ به نیز نیازمندند و معنای آن‌ها جز با ذکر فاعل و مفعول کامل نمی‌شود.

۳. نکتهٔ سوم آن که «فاعل» و «نایب فاعل» هر دو مسند^۲لیه جملات فعلیهٔ عربی به شمار می‌روند؛ چنانچه جملات فعلیه با افعال تام معلوم آغاز شده باشند، بعد از آن‌ها فاعل می‌آید و اگر با افعال تام مجهول شروع شده باشند، بعد از آن‌ها نایب فاعل می‌آید.

فاعل

چنان که گفتیم، همواره فاعل پس از فعل معلوم، ذکر می‌شود. اما آیا هر اسمی که به دنبال افعال معلوم آمده، فاعل است؟ برای دریافت پاسخ درست این سؤال، ابتدا تعریف «فاعل» را با توجه به شروط آن مطرح می‌کنیم و آن‌گاه با حالت‌های گوناگون ظهور آن در جملات فعلیه آشنا می‌شویم:

تعریف فاعل

«فاعل» اسم مرفوعی است که بعد از فعل معلوم به کار می‌رود و فعل به آن اسناد (نسبت) داده می‌شود.

در این تعریف، سه نکته اساسی نهفته است:

۱. اول آن که فاعل همواره مرفوع است، هرچند چگونگی ظهور اعراب آن همیشه یکسان نیست و ممکن است به صورت ظاهری، محلی یا تقدیری باشد.

۲. دوم آن که فاعل همیشه پس از فعل معلوم ذکر می‌شود؛ یعنی، قبل از هیچ فعل تامی نباید سراغ فاعل آن را گرفت و اگر پیش از فعل، اسم مرفوعی به کار رفته باشد، یا مبتدا است، یا یکی دیگر از اجزای جمله.

بر این اساس، در ترکیب نحوی جمله «عليٌّ ذَهَبَ» نباید بگوییم: «عليٌّ» فاعل «ذَهَبَ» است، بلکه باید فاعل آن را بعد از فعل «ذَهَبَ» جستجو کنیم؛ چون «عليٌّ» قبل از فعل به کار رفته است و نمی‌تواند «فاعل» فعل «ذَهَبَ» باشد.

۳. سوم آن که فعل تامی که در جمله به کار رفته است، باید به اسم مرفوع بعد از خود اسناد پیدا کند تا در نتیجه بتواند فاعل آن فعل محسوب گردد؛ یعنی، از این طریق روشن باشد که فعل به واسطه اسم مرفوع پس از خود تحقق یافته است. برای مثال آیه مبارک جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ^{۷۲۲} مشتمل بر دو فعل تام است که در آغاز دو جمله فعلیه به کار رفته‌اند و به دنبال هر کدام از آن‌ها، بلافاصله اسم مرفوعی ذکر شده که آن دو فعل معلوم به آن‌ها اسناد پیدا کرده‌اند. بنابراین، در ترکیب آیه بالا می‌گوییم: «جاءَ»، فعل؛ «الحقُّ»، فاعل؛ «واو»، حرف عطف؛ «زَهَقَ»، فعل و «الباطِلُ»، فاعل است.

حالت‌های ظهور فاعل (انواع فاعل)

در زبان عربی اشکال و صورت‌های مختلفی برای ظهور «فاعل» در جمله وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: اسم ظاهر، ضمیر بارز، ضمیر مستتر و مصدر مؤول.

۱. اسم ظاهر (مفرد)^{۷۲۳}

یکی از رایج‌ترین انواع فاعل در عربی اسم ظاهر است؛ مانند آیه مبارک تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ^{۷۲۴} که واژه «الْمَلَائِكَةُ» اسم ظاهر و فاعل برای فعل مضارع «تَنَزَّلُ» است؛ چنان که در آیه مبارک إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ^{۷۲۵} اسم ظاهر «نَصْرٌ»، فاعل فعل «جاءَ» و مرفوع است.

۷۲۲. اسراء / ۸۱.

۷۲۳. هنگامی که فاعل اسم ظاهر، «مفرد» نامیده می‌شود، منظور از آن، «مفرد» در مقابل مثنی و جمع نیست؛ بلکه مراد از آن فاعلی است که ضمیر بارز و مستتر و مصدر مؤول نباشد. بنابراین، در جمله «جاءَ الْمُعْلَمُونَ إِلَى الْمَدْرَسَةِ»، واژه «الْمُعْلَمُونَ» فاعل مفرد یا همان اسم ظاهر است؛ چون ضمیر و مصدر مؤول نیست.

۷۲۴. قدر / ۴.

۷۲۵. نصر / ۱.

۲. ضمیر بارز

نوع دیگر از انواع فاعل، ضمیر بارز است؛ برای مثال آیه مبارک *وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا*^{۷۲۶} مشتمل بر دو فعل تام است که فاعل آن‌ها ضمیر متصل مرفوع (از جمله ضمایر بارز) است؛ یعنی، «رأیت» که فاعل آن، ضمیر بارز «ت» و «يَدْخُلُونَ» که فاعل آن، ضمیر متصل مرفوع «واو» است.

۳. ضمیر مستتر

سومین نوع از انواع فاعل، ضمیر مستتر است؛ برای مثال در جمله «عليّ ذهب»، «ذهب» فعل تام و فاعل آن ضمیر جایز الاستتار «هو» است. چنان‌که در جمله «يا أحمد! أخرج من الصف» فاعل فعل تام «أخرج»، ضمیر واجب الاستتار «أنت» است همچنین در آیه مبارک *فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا*^{۷۲۷} دو فعل امر حاضر وجود دارد که فاعل هر دو، ضمیر مستتر (أنت) است.

۴. مصدر مؤول

چهارمین نوع از انواع فاعل، مصدر مؤول است.^{۷۲۸} از نظر نحوی، مصدر مؤول، مانند سایر اسم‌ها، می‌تواند نقش‌های گوناگونی بپذیرد؛ برای مثال گاه مبتدا و گاه خبر است و زمانی نیز فاعل یا جز این‌ها.

بر این اساس، در جمله «يسرني أن تنجح في الامتحان»، فاعل فعل «يسر»، «أن تنجح» است که تأویل به مصدر می‌رود: (نجاحك)؛ یعنی، صورت مؤول جمله چنین است: «يسرني نجاحك في الامتحان» و همان‌طور که واژه «نجاح» می‌تواند فاعل «يسر» تلقی گردد، «أن تنجح» نیز به اعتبار تأویل آن به مصدر، می‌تواند فاعل فعل تام «يسر» به شمار رود.

همچنین در آیه مبارک *أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ*^{۷۲۹} فاعل فعل تام «لم يأن»، «أن تخشع» است که تأویل به مصدر می‌رود. بنابراین، صورت مؤول آیه چنین است: «ألم يأن للذين آمنوا خشوع قلوبهم لذكر الله وما نزل من الحق»؛ «أ» حرف استفهام؛ «لم يأن» فعل مجزوم؛ «لِلَّذِينَ آمَنُوا» جار و مجرور؛ «آمَنُوا» فعل و فاعل آن ضمیر بارز «واو»؛ «أن تخشع» به اعتبار تأویل آن به «خشوع» فاعل فعل «لم يأن»؛ «أن تخشع» فعل مضارع منصوب و واژه «قُلُوب» فاعل آن؛ «هم» مضاف‌إليه و «لِذِكْرِ اللَّهِ» جار و مجرور و مضاف‌إليه.

تکمله

چنان‌که گفتیم، «فاعل» اسم مرفوعی است که پس از فعل معلوم به کار می‌رود و فعل به آن اسناد داده می‌شود. در عین حال باید بدانیم که عامل فاعل (= فعل معلوم پیش از آن) گاه علاوه بر «فعل»، «شبه‌فعل»

۷۲۶. همان / ۲.

۷۲۷. همان / ۳.

۷۲۸. ر. ک: مصطفی الغلايينی، جامع الدروس العربية، ج ۲، ص ۲۴۸-۲۴۹.

۷۲۹. حدید / ۱۶.

یا «مصدر» است و در این صورت، اسم مرفوع بعدی، مشروط به این که شبه فعل یا مصدر پیشین به آن اسناد یافته باشد، «فاعل» تلقی می شود؛^{۷۳۰} مانند مثال های زیر:

۱. لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى^{۷۳۱} ← «قُلُوبُ» فاعلِ «لَاهِيَةً» که اسم فاعل و شبه فعل است.
۲. رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا^{۷۳۲} ← «أَهْلُ» فاعلِ «الظَّالِمِ» که اسم فاعل و شبه فعل است.
۳. «أَحْمَدُ حَسَنُ خُلُقِهِ». ← «خُلُقُ» فاعلِ «حَسَنُ» که صفت مشبّهه و شبه فعل است.
۴. «سَرَنِي مُحَافَظَتُكَ عَلَى النَّظَامِ». ← «كَ» فاعلِ «مُحَافَظَةُ» که مصدر است و علی رغم آن که از نظر ظاهری مضافُ‌إلیه آن است، بنا بر فاعلیّت، محلاً مرفوع به شمار می رود.

چند نمونه از کاربرد انواع فاعل در آیات قرآن کریم:

توجه: در آیات زیر، تنها فاعل اسم ظاهر و ضمیر بارز مشخص شده است.

۱. وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ^{۷۳۳}
۲. قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا^{۷۳۴}
۳. اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ^{۷۳۵}
۴. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ^{۷۳۶}
۵. وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ * ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ^{۷۳۷}
۶. الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ^{۷۳۸}

۷۳۰. جلال الدین سیوطی در مورد انواع عامل در فاعل می نویسد: «العامل يشمل الفعل... وما ضَمَّن معناه كالمصدر واسم الفاعل والصفة المشبهة...؛ همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع، ص ۲۵۳.

۷۳۱. انبیاء / ۳.

۷۳۲. نساء / ۷۵.

۷۳۳. آل عمران / ۱۲۶.

۷۳۴. کهف / ۹۸.

۷۳۵. انبیاء / ۱.

۷۳۶. انفال / ۱۳.

۷۳۷. انبیاء / ۹ - ۷.

۷۳۸. نمل / ۳.

۷. وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ^{۷۳۹}
۸. إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا^{۷۴۰}

چکیده

- ✓ «فاعل» اسم مرفوعی است که پس از فعل معلوم یا شبه آن می آید و فعل به آن اسناد داده می شود.
- ✓ فاعل انواع گوناگونی دارد که مهم ترین آن ها عبارت اند از: ۱. اسم ظاهر؛ ۲. ضمیر بارز؛ ۳. ضمیر مستتر؛ ۴. مصدر مؤول.

۷۳۹. قصص / ۷۵.

۷۴۰. نساء / ۱۱۶.

جلسه سی و نهم

فاعل (۲)

تطابق یا عدم تطابق فعل با فاعل

۲۸۴	هدف درس.....
۲۸۴	تطابق یا عدم تطابق فعل با فاعل.....
۲۸۵	الف) موارد وجوب کاربرد فعل مذکر با فاعل.....
۲۸۵	ب) موارد وجوب کاربرد فعل مؤنث با فاعل.....
۲۸۶	ج) موارد جواز کاربرد فعل مذکر یا مؤنث با فاعل.....
۲۸۶	ملاحظه.....
۲۸۶	چکیده.....

هدف درس

✓ آشنایی با موارد کاربرد وجوبی و جوازی فعل به صورت مذکر و مؤنث.

تطابق یا عدم تطابق فعل با فاعل

قبل از ورود به بحث اصلی، سه نکته را یادآوری می‌کنیم:

نکته نخست: به طور کلی فعل در زبان عربی، مثنی و جمع یا مذکر و مؤنث ندارد، بلکه این فاعل فعل است که مفرد، مثنی و جمع و در عین حال، مذکر یا مؤنث است؛ برای مثال در جمله «المُعَلِّمُونَ جَاءُوا إِلَى الْمَدْرَسَةِ»، این خود فعل «جاء» نیست که جمع است، بلکه فاعل آن، یعنی ضمیر «واو» که به «المُعَلِّمُونَ» بر می‌گردد، جمع محسوب می‌شود. چنان‌که در جمله «المُعَلِّمَاتُ جِئْنَ إِلَى الْمَدْرَسَةِ»، فاعل فعل، یعنی ضمیر بارز «ن» جمع است. بنابراین، می‌توان دریافت که جمع نامیدن فعل، تعبیری تسامحی است و افعال در زبان عربی، همیشه مفردند و مثنی و جمع یا مذکر و مؤنث ندارند.

نکته دوم: هر گاه فاعل، ضمیر بارز باشد، دیگر مسئله تطابق یا عدم تطابق فعل با فاعل مطرح نیست؛ زیرا در این صورت، از حیث نوع و عدد، خود به خود بین فعل و فاعل، تطابق وجود دارد؛ برای مثال در جمله «أحمدٌ وعليٌّ خرجا»، «خرجا» فعل مثنای مذکر غایب و فاعل آن ضمیر بارز «الف» است که مرجع آن («أحمدٌ و عليٌّ») مثنای مذکر به شمار می‌رود؛ چنان‌که در جمله «إِنَّكَ ضَرَبْتَ أَخَاكَ»، فاعل فعل «ضَرَبْتَ» ضمیر بارز «ت» است که چون مرجع حقیقی آن، مفرد مذکر مخاطب است، نیازی به تغییر در ساختمان فعل برای هماهنگ کردن آن با فاعل وجود ندارد.

نکته سوم: تنها در صیغه‌های غایب است که هر گاه فاعل، مذکر باشد - اعم از مفرد، مثنی و جمع - در بیشتر قریب به اتفاق موارد، فعل با فاعل مذکر، به شکل مفرد مذکر و با فاعل مؤنث، به صورت مفرد مؤنث ذکر می‌شود. بنابراین، برای مثال باید بگوییم: «جاءَ أحمدٌ»، «جاءَ أحمدٌ وعليٌّ» و «جاءَ الطُّلابُ». فاعل در جمله اول، مفرد مذکر؛ در جمله دوم، مثنای مذکر و در جمله سوم، جمع مذکر است و به همین سبب تغییری در ساختمان مفرد فعل به وجود نیامده است؛ چون فاعل در این موارد اسم ظاهر است و ضمیر بارز نیست. همچنین است در جملات: «جاءَتُ مريمٌ»، «جاءَتُ مريمٌ وفاطمةٌ» و «جاءَتِ الطالباتُ». در این صیغه‌ها، بسته به چگونگی «فاعل» از نظر مذکر و مؤنث بودن یا جایگاه ذکر آن از لحاظ قرب و بعد نسبت به فاعل و جنبه‌های دیگری از این دست، گاه تطابق فعل با فاعل در نوع یا عدد جنبه وجوبی و گاه جنبه جوازی پیدا می‌کند. بر این اساس در ادامه، موضوع را در سه شاخه جداگانه پی می‌گیریم.

(الف) موارد وجوب کاربرد فعل مذکر با فاعل

۱. زمانی که فاعل به طور مطلق مذکر باشد؛ توضیح آن که بر اساس «قاعده تغلیب» هرگاه فاعل مثنی یا جمع، متشکل از دو جنس مذکر و مؤنث باشد، فعل به صورت مذکر ذکر می‌شود و در این موارد، کاربرد وجه مذکر، غالب و ارجح است؛ برای مثال در آیه مبارک ^{۷۴۱} قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ^{۷۴۱} واژه «المؤمنون» اعم از ایمان‌آوردندگان مرد و زن است و منحصر دانستن آن به مردان مؤمن و خارج کردن زنان مؤمن از دایره معنایی آن، درست نیست، بلکه باید «المؤمنون» را در این آیه، مطلق و اعم از مذکر و مؤنث در نظر بگیریم. در عین حال با توجه به این که «المؤمنون» از نظر لفظی جمع مذکر است و از طرف دیگر فاصله‌ای بین فعل و فاعل وجود ندارد، فعل آن وجوباً باید مذکر باشد.

۲. زمانی که فاعل در اسلوب نفی و استثنا به کار رفته و قبل از آن «إِلَّا» ذکر شده باشد؛ ^{۷۴۲} برای مثال در جمله «ما جاءَ إِلَّا أُمُّكَ» علی‌رغم آن که واژه «أُمُّ» مؤنث است، اما نمی‌توان فعل «جاءَ» را مؤنث ذکر کرد و گفت: «ما جاءَتْ إِلَّا أُمُّكَ»؛

(ب) موارد وجوب کاربرد فعل مؤنث با فاعل

۱. وقتی فاعل، مؤنث حقیقی و اسم ظاهر باشد و بین فعل و فاعل فاصله نیفتاده باشد؛ برای مثال در جمله «جاءَتْ مَرِيْمُ» نمی‌توان فعل را به صورت مذکر ذکر کرد؛ چون اولاً فاعل، مؤنث حقیقی و اسم ظاهر است و دیگر اینکه بین فعل و فاعل فاصله نیفتاده است. همچنین در آیه مبارک ^{۷۴۳} إِذْ قَالَتْ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ^{۷۴۳} فعل «قَالَتْ» وجوباً مؤنث ذکر شده است؛ چون فاعل آن مؤنث حقیقی و اسم ظاهر است و فاصله‌ای بین فعل و فاعل وجود ندارد.

۲. وقتی فاعل، ضمیر مستتر باشد؛ اعم از اینکه مرجع آن مؤنث مجازی یا مؤنث حقیقی یا حتی اسمی باشد که در حکم مؤنث است؛ ^{۷۴۴} برای مثال در جمله «الشَّمْسُ طَلَعَتْ»، ذکر «طَلَعَتْ» به صورت مؤنث واجب است؛ چون فاعل آن ضمیر مستتر «هِيَ» است و به «الشَّمْسُ» برمی‌گردد که مؤنث مجازی است. همچنین در جمله «مَرِيْمُ خَرَجَتْ» ذکر فعل به صورت مؤنث، جنبه وجوبی دارد؛ چون فاعل «خَرَجَتْ» ضمیر «هِيَ» است و به «مَرِيْمُ» برمی‌گردد که مؤنث حقیقی است.

به همین ترتیب، در آیه مبارک ^{۷۴۵} وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ذکر فعل به صورت مؤنث، واجب است؛ چون فاعل آن ضمیر «هِيَ» است که مرجع آن «النُّجُومُ» است؛ هرچند این واژه جمع مکسر و در حکم مفرد مؤنث است و مفرد آن (النَّجْمُ) مذکر مجازی است، نه مؤنث.

۷۴۱. مؤمنون / ۱.

۷۴۲. ر. ک: الصفائی البوشهری، بدایة النحو، ص ۱۵۵.

۷۴۳. آل عمران / ۳۵.

۷۴۴. ر. ک: همان.

۷۴۵. تکویر / ۲.

ج) موارد جواز کاربرد فعل مذکر یا مؤنث با فاعل

گاه کاربرد فعل به صورت مذکر یا مؤنث، هر دو، جایز است و در این موارد، الزامی برای کاربرد فعل مذکر یا مؤنث وجود ندارد. مهم‌ترین این موارد عبارت‌اند از:

۱. وقتی فاعل، مؤنث حقیقی و اسم ظاهر باشد و بین فعل و فاعل، واژه دیگری فاصله شده باشد؛ برای مثال در جمله «جاءت مريمُ إلى المدرسة» فعل وجوباً باید مؤنث باشد؛ چون بین فعل و فاعل مؤنث حقیقی، فاصله‌ای وجود ندارد، اما اگر بگوییم: «جاءتُ إلى المدرسة مريمُ» هم می‌توان فعل را به صورت مؤنث و هم به صورت مذکر (جاءَ / جاءَتْ) ذکر کرد.

بر این اساس، در آیه مبارک ... إذا جاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ ...^{۷۴۶}، علی‌رغم این‌که فاعل جمله، اسم ظاهر و مؤنث حقیقی است، چون بین فعل و فاعل، کلمه دیگری فاصله شده است، فعل مذکر آمده است و گفته شده: ... إذا جاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ ... ؛ نه «إذا جاءَتْكَ الْمُؤْمِنَاتُ»، هرچند وجه مؤنث آن نیز از نظر دستوری درست است.

۲. وقتی فاعل، مؤنث مجازی باشد؛^{۷۴۷} برای مثال جملات «طَلَعَ الشَّمْسُ» و «طَلَعَتِ الشَّمْسُ» هر دو درست است؛ چون فاعل فعل‌های «طَلَعَ» و «طَلَعَتْ»، واژه «الشَّمْسُ» مؤنث مجازی است.

ملاحظه

۱. در موارد استثنایی، بر خلاف قواعد پیش‌گفته، فعل در صیغه غایب و قبل از فاعل، به صورت جمع آمده است؛ مانند آیه مبارک ... وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ ...^{۷۴۸} که فعل «أَسْرُوا» در آن در آغاز جمله و قبل از فاعل (الَّذِينَ) به صورت جمع به کار رفته است.

۲. در بعضی موارد، فعل در صیغه غایب، همراه با فاعل جمع مکسر انسانی، به صورت مؤنث به کار می‌رود؛ مانند آیه مبارک قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا ...^{۷۴۹} که فعل «قَالَتْ» در آغاز آن، همراه با فاعل جمع مکسر انسانی (الأعراب) مؤنث به کار رفته است.^{۷۵۰}

چکیده

✓ در دو مورد، فعل وجوباً باید مذکر باشد: اول زمانی که فاعل، اسم ظاهر و مذکر حقیقی و «مذکر مطلق» یعنی اعم از مذکر و مؤنث باشد؛ دوم زمانی که فاعل، در اسلوب نفی و استثنا و پس از «إِلَّا» به کار رفته باشد، هرچند ممکن است، خود، مؤنث حقیقی باشد.

۷۴۶. ممتحنه / ۱۲.

۷۴۷. ر. ک: ابن هشام، شرح قطر الندی و بل الصدی، ص ۲۵۰ - ۲۴۹.

۷۴۸. انبیاء / ۳.

۷۴۹. حجرات / ۱۴.

۷۵۰. ابن هشام تصریح می‌کند که این استثناء صرفاً در جمع مکسر جاری است و جمع مذکر سالم و جمع مؤنث سالم دقیقاً مانند مفرد آنها است؛ ر. ک: شرح قطر الندی و بل الصدی، ص ۲۵۰.

✓ در دو مورد، فعل وجوباً باید مؤنث باشد: اول زمانی که فاعل، مؤنث حقیقی و اسم ظاهر باشد و بین فعل و فاعل فاصله نیفتاده باشد؛ دوم زمانی که فاعل، ضمیر مستتر باشد؛ چه مرجع آن مؤنث مجازی یا مؤنث حقیقی یا حتی اسمی باشد که در حکم مفرد مؤنث است.

✓ در مواردی نیز ذکر فعل به صورت مذکر و مؤنث، هر دو، جایز است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: ۱. زمانی که فاعل، مؤنث حقیقی باشد و میان آن و فعل فاصله افتاده باشد. ۲. زمانی که فاعل، مؤنث مجازی باشد.

جلسه سی و هفتم

فاعل (۳)

تقديم و تأخير فاعل

اهداف درس	۲۹۰
تقديم و تأخير فاعل	۲۹۰
الف) وجوب تقديم فاعل بر مفعول به	۲۹۰
ب) وجوب تأخير فاعل از مفعول به	۲۹۱
ج) جواز تقديم يا تأخير فاعل و مفعول به	۲۹۱
موارد خاص ظهور فاعل	۲۹۱
چکیده	۲۹۲

اهداف درس

آشنایی با:

✓ موارد تقدیم و تأخیر وجوبی و جوازی فاعل نسبت به مفعول^{۷۵۱} به؛

✓ موارد خاص ظهور فاعل.

تقدیم و تأخیر فاعل

پیش از ورود به بحث، طرح دو ضروری است: نخست آن که در نحو عربی عدم تقدّم فاعل بر عامل خود، یعنی فعل مربوط به آن، یک اصل اساسی است؛ به این معنا که در جمله عربی، همواره فعل قبل از فاعل ذکر می‌شود و فاعل پس از آن به کار می‌رود؛ دوم آن که در نحو عربی اصل بر آن است که فاعل بر مفعول^{۷۵۱} به خود مقدّم باشد؛ یعنی، بعد از فعل فاعل بیاید و اگر فعل متعدی باشد، بعد از فاعل، مفعول^{۷۵۱} به ذکر شود؛ هر چند در مواردی نیز وجوه دیگری به کار می‌رود. در ادامه، به بیان شاخه‌ها و فروع مبحث تقدیم و تأخیر فاعل نسبت به مفعول^{۷۵۱} به می‌پردازیم:

الف) وجوب تقدیم فاعل بر مفعول^{۷۵۱} به

هر گاه فاعل و مفعول^{۷۵۱} به از نظر ساختار صرفی وضعیتی داشته باشند که اعراب آنها ظاهر نباشد (مثلاً اعراب هر دو تقدیری یا محلی باشد) فاعل لزوماً باید قبل از مفعول^{۷۵۱} به ذکر شود؛ مانند جمله «ضَرَبَ مُوسَى عِيسَى» که در آن، لزوماً «مُوسَى» فاعل و «عِيسَى» مفعول^{۷۵۱} به است؛ اما اگر منظور این باشد که «عِيسَى»، «مُوسَى» را زده است، باید بگوییم: «ضَرَبَ عِيسَى مُوسَى» که در این صورت، «عِيسَى» فاعل و «مُوسَى» مفعول^{۷۵۱} به است. در عین حال، اگر اعراب یکی از آنها ظاهر شده باشد، ذکر فاعل پیش از مفعول^{۷۵۱} به دیگر جنبه وجوبی ندارد؛ مانند جمله «ضَرَبَ عِيسَى أَحْمَدُ» که اعراب واژه «أَحْمَدُ» نشان می‌دهد که علی‌رغم آن که مؤخر ذکر شده، فاعل جمله است؛ چنان که در آیه مبارک وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا^{۷۵۱} به روشنی می‌توان دریافت که واژه «اللَّهُ» فاعل فعل «كَلَّمَ» و «مُوسَى»، علی‌رغم این که نصب آن آشکار نیست، مفعول^{۷۵۱} به آن است.

ب) وجوب تأخیر فاعل از مفعول به

۱. هر گاه فاعل و مفعول به، هر دو اسم ظاهر باشند و به فاعل ضمیری متصل شده باشد که مرجع آن مفعول به باشد، مفعول به وجوباً بر فاعل مقدم می‌شود؛ تا تقدّم ضمیر بر مرجع آن لازم نیاید؛^{۷۵۲} مانند آیه مبارک **وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ**؛^{۷۵۳} که در آن فاعل فعل تامّ «ابْتَلَى» واژه «رَبُّ» است که در آن تقدّم مفعول به (إِبْرَاهِيمَ) بر فاعل (رَبُّ) واجب است؛ چون به فاعل ضمیری چسبیده است که مرجع آن مفعول به است.

۲. هر گاه فاعل اسم ظاهر و مفعول به ضمیر متصل باشد، مفعول به وجوباً بر فاعل مقدم و مستقیماً به فعل متصل می‌شود؛ برای مثال در آیه **فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ**،^{۷۵۴} فاعل فعل «نَادَتْ» واژه «الْمَلَائِكَةُ» است که تأخّر آن از مفعول به واجب است؛ چون مفعول به فعل «نَادَتْ» ضمیر متصل «ه» است که مستقیماً به فعل متصل شده است.

ج) جواز تقدیم یا تأخیر فاعل و مفعول به

هرگاه قرینه‌ای بر فاعل بودن واژه مؤخّر و مفعول به بودن واژه مقدّم وجود داشته باشد، فاعل جوازاً از مفعول به مؤخّر می‌شود؛ برای مثال در جمله «ضَرَبَ عَلِيًّا أَحْمَدُ» با توجه به اعراب واژگان «عَلِيًّا» و «أَحْمَدُ» می‌توان دریافت که «عَلِيًّا» مفعول به و «أَحْمَدُ» فاعل است، نه برعکس؛ یعنی، اعراب آنها نشان می‌دهد «عَلِيًّا» در مقام مفعول به جوازاً بر «أَحْمَدُ» مقدّم شده است؛ چنان‌که در آیه مبارک **وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النَّذْرُ**^{۷۵۵} نیز مفعول به (آل) بر فاعل (النّذر) مقدّم شده است. چون علاوه بر اعراب، دقت در مفهوم آیه نیز نشان می‌دهد که «آلَ فِرْعَوْنَ» در این جمله مفعول به و «النّذر» فاعل است.

موارد خاصّ ظهور فاعل

علاوه بر موارد عام و متداول ظهور فاعل، گاه با مواردی مواجه می‌شویم که کاربرد آن‌ها در زبان عربی تقریباً جنبه خاص و استثنایی دارد و ما در اینجا به بیان مهم‌ترین آن‌ها می‌پردازیم:

۱. مورد اول زمانی است که فاعل ظاهراً به واسطه حرف جرّ زائد «مِنْ» مجرور شده باشد؛ مانند آیه مبارک **وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا**^{۷۵۶} که واژه «وَرَقَةٍ» در آن فاعل فعل «تَسْقُطُ» است، هرچند ظاهراً به واسطه حرف جرّ زائد «مِنْ» مجرور شده است. دلیل زائده بودن «مِنْ» نیز وجود یکی از ادوات نفی (ما) در آغاز جمله است. بر این اساس تحلیل نحوی آیه به این صورت است که «ما»، «ما»ی نافی؛ «تَسْقُطُ» فعل مضارع منفی؛ «مِنْ» حرف جرّ زائد؛ «وَرَقَةٍ» ظاهراً مجرور به حرف جر و محلاً مرفوع و فاعل برای فعل

۷۵۲. ر. ک: ابن هشام، شرح قطر الندی و بلّ الصدی، ص ۲۵۷.

۷۵۳. بقره/ ۱۲۴.

۷۵۴. آل عمران/ ۳۹.

۷۵۵. قمر/ ۴۱.

۷۵۶. انعام/ ۵۹.

«تَسْقُطُ» که با حرف «ما» منفی شده است. چنان که در جمله استفهامی «هَلْ جَاءَكَ مِنْ أَحَدٍ» واژه «أَحَدٍ» ظاهراً مجرور به حرف جرّ زائد «مِنْ» و محلاً مرفوع و فاعل فعل «جَاءَ» است که مسبوق به حرف استفهام «هَلْ» است. تحلیل دستوری جمله نیز به این صورت است که «هَلْ» حرف استفهام و غیرعامل؛ «جَاءَ» فعل؛ «كَ» مفعول به آن؛ «مِنْ» حرف جرّ زائد؛ «أَحَدٍ» ظاهراً مجرور به حرف جرّ محلاً مرفوع و فاعل برای فعل «جَاءَ» است.

۲. مورد دوم زمانی است که فاعل به حرف جرّ زائد «بِ» مجرور شده باشد؛ مشروط به آنکه فعل آن فقط فعل لازم «كَفَى» باشد.^{۷۵۷} در عین حال باید توجه داشته باشیم که فعل «كَفَى» در دو وجه به کار می‌رود: لازم و متعدی و تنها زمانی که در وجه لازم آمده باشد حرف جرّ زائد «بِ» قبل از فاعل آن به کار می‌رود؛ مانند آیه مبارک وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً^{۷۵۸} که تحلیل دستوری آن چنین است: «كَفَى» فعل لازم؛ «بِ» حرف جرّ زائد؛ «الله» ظاهراً مجرور به حرف جرّ «بِ»، محلاً مرفوع و فاعل برای فعل لازم «كَفَى».

چکیده

✓ هرگاه فاعل و مفعول به، هر دو از علائم ظاهری اعرابی تهی باشند، ذکر فاعل قبل از مفعول به واجب است.

✓ مهم‌ترین موارد وجوب تأخیر فاعل از مفعول به، دو مورد است:

۱. زمانی که فاعل و مفعول به، هر دو، اسم ظاهر باشند و به فاعل ضمیری متصل شده باشد که مرجع آن مفعول به باشد.

۲. زمانی که فاعل، اسم ظاهر و مفعول به، ضمیر متصل باشد. در این مورد چون ضمیر مفعولی مستقیماً به فعل متصل می‌شود، فاعل وجوباً پس از مفعول به ذکر می‌شود.

✓ زمانی که قرینه‌ای در میان باشد که نشان دهد کلمه مؤخر، فاعل و کلمه مقدم، مفعول به است، امکان تقدیم و تأخیر فاعل جوازاً وجود دارد.

✓ در زبان عربی، در مواردی ظهور فاعل جنبه خاصّ و استثنایی دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. زمانی که در جملات استفهامیه یا منفی، حرف جرّ زائد «مِنْ» فاعل را ظاهراً مجرور کرده باشد.

۲. زمانی که بعد از فعل لازم «كَفَى» حرف جرّ زائد «بِ» فاعل را ظاهراً مجرور کرده باشد.

۷۵۷. ر. ک: الصفائی البوشهری، *بداية النحو*، ص ۱۵۷.

۷۵۸. نساء / ۷۹.

جلسه سی و هشتم

نایب فاعل (۱)

حالت‌های عامّ ظهور نایب فاعل

۲۹۴	هدف درس.....
۲۹۴	نایب فاعل.....
۲۹۴	چگونگی مجهول کردن جمله.....
۲۹۵	حالت‌های عامّ ظهور نایب فاعل.....
۲۹۷	چکیده.....

هدف درس

✓ آشنایی با نایب فاعل و حالت‌های عامّ ظهور آن در جمله‌های فعلیه.

نایب فاعل

«نایب فاعل» اسم مرفوعی است که پس از فعل مجهول ذکر و فعل به آن اسناد داده می‌شود. بر این اساس، تعریف نایب فاعل، در بردارنده سه نکته مهم است:

۱. نایب فاعل «مرفوع» است و اگر در مواردی نیز اعراب رفع آن آشکار نباشد، باید از نظر نحوی، اعراب آن را محلی و یا تقدیری تلقی کرد.

۲. نایب فاعل پس از فعل مجهول می‌آید؛ یعنی، اگر اسم مرفوعی قبل از فعل مجهول یا پس از فعل معلوم ذکر شود، نایب فاعل نیست، بلکه ممکن است مبتدا، خبر یا فاعل باشد.

۳. فعل مجهولی که به نایب فاعل اسناد پیدا می‌کند همواره باید قبل از نایب فاعل بیاید وگرنه نمی‌توان رابطه اسنادی میان آن دو برقرار کرد.

برای مثال در عبارت «وُلِدَ الرَّسُولُ فِي شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ»، «وُلِدَ» فعل مجهول است که بعد از آن اسم مرفوعی ذکر شده و به آن اسناد یافته است؛ به این معنا که رسول اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در ماه ربیع الأول متولد شدند. چنان‌که ملاحظه می‌کنیم هر سه نکته موجود در تعریف نایب فاعل، در این جمله بر واژه «الرَّسُولُ» منطبق است: نخست اینکه، مرفوع است؛ و دیگر این‌که بعد از فعل مجهول آمده و سوم این‌که فعل مجهول «وُلِدَ» به آن اسناد پیدا کرده است.

چگونگی مجهول کردن جمله

در زبان عربی برای مجهول کردن جمله، نخست باید فاعل را حذف کنیم، آن‌گاه مفعول به را در جای فاعل به کار ببریم؛ و سپس اعراب مفعول به را متناسب با اعراب فاعل دگرگون کنیم و در نهایت فعل جمله را از حالت معلوم به حالت مجهول تغییر و آن را از نظر نوع، عدد و صیغه، متناسب با نایب فاعل قرار دهیم؛ برای مثال اگر بخواهیم جمله «كَتَبَ أَحْمَدُ الرَّسَالََةَ» را مجهول کنیم، باید نخست «أَحْمَدُ» را حذف کنیم، سپس «الرَّسَالََةَ» را در جای فاعل قرار دهیم و اعراب فاعل را به نایب فاعل منتقل کنیم و در نهایت فعل را مجهول و آن را از نظر مذکر و مؤنث و صیغه با نایب فاعل هماهنگ کنیم: «كَتَبَ أَحْمَدُ الرَّسَالََةَ» ← «كُتِبَتِ الرَّسَالََةُ».

همچنین اگر بخواهیم جمله «قَتَلْتُ الْفَأْرَةَ» را مجهول کنیم، باید ضمیر فاعلی «تُ» را حذف کنیم و «الْفَأْرَةَ» را که مفعول به جمله معلوم است، به جای فاعل به کار ببریم و اعراب آن را با نقش جدید، یعنی نایب فاعل، هماهنگ کنیم و در نهایت فعل را مجهول و آن را از نظر مذکر و مؤنث و صیغه، متناسب با نایب فاعل به کار ببریم. بنابراین، مجهول جمله «قَتَلْتُ الْفَأْرَةَ»، «قَتَلْتُ الْفَأْرَةَ» است، نه «قَتَلْتُ الْفَأْرَةَ».

به همین ترتیب اگر بخواهیم جملات «نَصَرَوْكُنَّ» و «نَصَرْنَنَا» را مجهول کنیم، باید ضمائر متصل فاعلی موجود در آن‌ها («واو» و «نون») را حذف کنیم، سپس ضمائر متصل منصوب «كُنَّ» و «نَا» را که مفعول به جمله به شمار می‌روند، به جای فاعل به کار ببریم، ولی چون نقش نحوی این ضمائر متصل در این موقعیت (در حالت اتصال به افعال) مفعول به است، امکان استفاده از آن‌ها به جای ضمائر فاعلی و در مقام نایب فاعل وجود ندارد، بلکه باید آن‌ها را به ضمائر متصل فاعلی بدل کنیم؛ زیرا تنها در این حالت می‌توانیم آن‌ها را در مقام نایب فاعل به کار ببریم. بنابراین، مجهول جمله «نَصَرَوْكُنَّ» می‌شود «نَصَرْنَنَا»، نه «نَصَرَوْكُنَّ». همچنین مجهول جمله «نَصَرْنَنَا» می‌شود «نَصَرْنَنَا»، نه «نَصَرْنَنَا».

حالت‌های عام ظهور نایب فاعل

نکته اساسی اینکه نایب فاعل در همه مسائل خود مانند فاعل است؛ یعنی، از نظر اعراب، مسندٌ إليه جمله مجهول بودن، پیشی‌نگرفتن بر عامل خود، تطابق یا عدم تطابق فعل از نظر مذکر و مؤنث و همچنین مفرد و مثنی و جمع بودن در قیاس با آن.

با این همه، تأکید می‌کنیم که بحث پیشی‌نگرفتن نایب فاعل بر فعل دقیقاً مانند بحث پیشی‌نگرفتن فاعل بر فعل آن است؛ چنان‌که فعل مجهول از نظر تطابق یا عدم تطابق با نایب فاعل از نظر مذکر و مؤنث، شبیه فعل معلوم در جمله معلوم است و همه احکام تطابق یا عدم تطابق فعل معلوم با فاعل، در نسبت فعل مجهول با نایب فاعل نیز مطرح است. به همین ترتیب، حالت‌های ظهور نایب فاعل هم اغلب مانند حالت‌های ظهور فاعل است، با این تفاوت که علاوه بر حالت‌های چهارگانه ظهور فاعل که عیناً در نایب فاعل به چشم می‌خورد، سه حالت استثنایی دیگر برای ظهور نایب فاعل وجود دارد که بحث و گفتگو درباره آن را به جلسه آینده موکول می‌کنیم. اکنون با حالت‌های عام ظهور نایب فاعل در جملات مجهول آشنا می‌شویم:

۱. اسم ظاهر

برای مثال در آیات مبارک قَتَلَ الْخَرَّاصُونَ^{۷۵۹} و أَرْزَلَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ^{۷۶۰} اسمهای ظاهر «الْخَرَّاصُونَ» و «الْجَنَّةُ» نایب فاعل افعال مجهول «قَتَلَ» و «أَرْزَلَتِ» به شمار می‌روند.

۷۵۹. ذاریات / ۱۰.

۷۶۰. شعراء / ۹۰.

۲. ضمیر بارز

برای مثال در آیات مبارک قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ^{۷۶۱} و إِذَا حِيَّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها^{۷۶۲} ضمایر بارز «ت» و «تُم» نایب فاعل افعال مجهول «أُمِرْتُ» و «حِيَّتُمْ» به شمار می‌روند.

۳. ضمیر مستتر

برای مثال در آیه مبارک وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لَا يُطْعَمُ^{۷۶۳} ضمیر مستتر «هُوَ» نایب فاعل فعل مجهول «يُطْعِمُ» به شمار می‌رود.

۴. مصدر مؤول

برای مثال در عبارت «عِلِمَ لِلْجَمِيعِ أَنَّكَ تُسَافِرُ إِلَى بَلَدَتِكَ»، جمله اسمیه «أَنَّكَ تُسَافِرُ إِلَى بَلَدَتِكَ» نایب فاعل فعل «عِلِمَ» است که صورت مؤول آن چنین است: «عِلِمَ لِلْجَمِيعِ مُسَافَرَتُكَ إِلَى بَلَدَتِكَ». همچنین در جمله «ذُكِرَ أَنْ يَنْجَحَ الْمُجْتَهِدُ»، «أَنْ يَنْجَحَ» به اعتبار تأویل آن به مصدر، نایب فاعل فعل مجهول «ذُكِرَ» است؛ یعنی، تأویل جمله چنین است: «ذُكِرَ نَجَاحُ الْمُجْتَهِدِ» و همان طور که «نَجَاح» می‌تواند نایب فاعل «ذُكِرَ» تلقی شود، «أَنْ يَنْجَحَ» نیز به اعتبار تأویل آن به «نَجَاح» می‌تواند نایب فاعل فعل «ذُكِرَ» باشد.

نمونه‌هایی از کاربرد نایب فاعل در قرآن کریم:

- وَأَتَقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ^{۷۶۴}
- وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مِنْ مَنَظِقِ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ^{۷۶۵}
- إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ^{۷۶۶}
- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ^{۷۶۷}

۷۶۱. انعام / ۱۴.

۷۶۲. نساء / ۸۶.

۷۶۳. انعام / ۱۴.

۷۶۴. بقره / ۴۸.

۷۶۵. نمل / ۱۶.

۷۶۶. هود / ۱۳۰؛ در این آیه واژه «الناس» نایب فاعل «مَجْمُوعٌ» است که اسم مفعول و شبه فعل است. از آنجا که اسم مفعول از فعل مجهول ساخته می‌شود، مانند فعل مجهول، نیازمند نایب فاعل است.

۷۶۷. انفال / ۲.

- وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^{۷۶۸}
- وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبْرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَاِ الْمُرْسَلِينَ^{۷۶۹}
- قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ^{۷۷۰}
- وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ^{۷۷۱}
- وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا^{۷۷۲}
- يَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا * وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا * وَسِيرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا^{۷۷۳}

چکیده

- ✓ «نایب فاعل» اسم مرفوعی است که پس از فعل مجهول ذکر می‌شود و فعل به آن اسناد داده می‌شود.
- ✓ هنگام مجهول کردن جمله، اول باید فاعل را حذف کنیم، سپس مفعول^۱ به را به جای آن به کار ببریم، آنگاه اعراب مفعول^۲ به را از حالت نصبی به حالت رفعی بدل و در نهایت، ساختار صرفی فعل جمله را مجهول کنیم. نوع و عدد صیغه فعل مجهول لزوماً باید با نایب فاعل جمله مجهول تناسب داشته باشد؛ نه با فاعل محذوف.
- ✓ عمده احکام و مسائل «نایب فاعل» مانند احکام و مسائل «فاعل» است؛ از جمله آن که نایب فاعل مانند فاعل بر فعل خود مقدم نمی‌شود و احکام تطابق یا عدم تطابق فعل مجهول با نایب فاعل دقیقاً مانند احکام فعل معلوم در قیاس با فاعل موجود در جمله است.
- ✓ حالت‌های عام ظهور نایب فاعل دقیقاً مانند حالت‌های ظهور فاعل در جمله معلوم است که عبارت‌اند از: ۱. اسم ظاهر؛ ۲. ضمیر بارز؛ ۳. ضمیر مستتر؛ ۴. مصدر مؤول.

۷۶۸. زمر / ۷۵؛ در این آیه، جمله اسمیه «الْحَمْدُ لِلَّهِ» نایب فاعل برای «قِيلَ» و محلاً مرفوع است. همان طور که مفعول^۱ به فعل «قال» و مشتقات آن، اغلب جمله و محلاً منصوب است، نایب فاعل مجهول آن فعل نیز اغلب جمله و محلاً مرفوع است.

۷۶۹. انعام / ۳۴.

۷۷۰. غافر / ۶۶.

۷۷۱. احقاف / ۲۰.

۷۷۲. انسان / ۱۷؛ فعل «سَقَى» دو مفعولی است که مانند سایر افعال دو مفعولی، پس از مجهول شدن، مفعول^۱ به اول آن در مقام نایب فاعل ظاهر و مرفوع می‌شود و مفعول^۲ به دوم آن همچنان در مقام مفعول^۱ به، منصوب باقی می‌ماند.

۷۷۳. نباء / ۲۰ - ۱۸.

جلسه سی و نهم

نایب فاعل (۲)

حالت‌های خاصّ ظهور نایب فاعل

- هدف درس..... ۳۰۰
- حالت‌های خاصّ ظهور نایب فاعل..... ۳۰۰
۱. جار و مجرور..... ۳۰۰
۲. ظرف..... ۳۰۱
۳. مصدر..... ۳۰۱
- چکیده..... ۳۰۲

هدف درس

✓ آشنایی با حالت‌های خاصّ ظهور نایب فاعل.

حالت‌های خاصّ ظهور نایب فاعل

پیش از پرداختن به حالت‌های خاصّ ظهور نایب فاعل در جملات مجهول، باید به این نکته توجه داشته باشیم که شرط مجهول شدن فعل در زبان عربی آن است که اصل آن متعدی باشد؛ در عین حال، این قاعده عمومیت و شمول کامل ندارد، بلکه در حالت‌های استثنایی گاه فعل لازم، حتی بدون آن که با حرف جر متعدی شده باشد، مجهول می‌شود. از این رو، ناگزیر باید مسندُالیّه یا نهادی که در جمله مجهول از آن به نایب فاعل تعبیر می‌شود، برای آن در نظر گرفته شود. بنابراین، به تعبیر دقیق‌تر می‌توان گفت که همه افعال مجهول عربی لزوماً متعدی نبوده‌اند، بلکه در مواردی خاصّ، فعل لازم هم مجهول شده و در این صورت، واژه‌ای در مقام نایب فاعل برای آن در نظر گرفته شده است.

این حالت‌های خاص و استثنایی در سه حالت منحصر است که عبارت‌اند از:

۱. جار و مجرور

نخستین حالت خاصّ ظهور نایب فاعل، ظهور آن به صورت جار و مجرور است؛ چه، نایب فاعل در حالات عامّ ظهور خود، همواره اسم است، حال آن‌که در این حالت، نایب فاعل متشکل از یک حرف جر و اسم دیگری است که به وسیله آن مجرور شده است؛ با این همه، هر جار و مجروری نمی‌تواند نایب فاعل فعل مجهول قبل از خود باشد؛ زیرا اساساً دسته‌ای از حروف جر در کنار اسم مجرور پس از خود، اساساً نمی‌توانند در مقام نایب فاعل فعل مجهول پیشین به کار روند.

این دسته از حروف جر عبارت‌اند از:

الف) لام جارّه (ل)؛ چون تعلیلی است و به وسیله آن علت وقوع فعل ماقبل بیان می‌شود.

ب) حروف جرّ «مَنْذُ» و «مَنْذُ»؛ چون همواره قبل از قیدهای زمان به کار می‌روند. از این رو، نمی‌توانند یکی از ارکان اصلی جمله تلقی شوند؛ زیرا قیدها فُضْلَهُ کلام و زائد بر عناصر اصلی جمله‌اند؛ در حالی که نایب فاعل یکی از عناصر اصلی جمله به شمار می‌رود.

ج) حروف جرّ «خَلَا، عَدَا و حَاشَا»؛ چون همواره مستثنی را مجرور می‌کنند و کاربرد آن‌ها عمومیت ندارد.

بنابراین، تنها حرف جرّی می‌تواند همراه با اسم بعد از خود در مقام نایب فاعل به کار رود که حرف تعلیل نباشد و کاربرد آن جنبهٔ عمومی داشته باشد؛ یعنی، به مجرور کردن اسم خاصی مانند مستثنی یا قیود زمان اختصاص نداشته باشد.

برای مثال در جمله «ذُهِبَ إِلَى مَنْزِلِكَ»؛ «ذُهِبَ» فعل مجهول؛ «إِلَى» حرف جرّ؛ «مَنْزِل» مجرور به حرف جرّ؛ «كَ» مضاف‌إلیه و «إِلَى مَنْزِل» جار و مجرور، نایب فاعل فعل مجهول «ذُهِبَ» و محلاً مرفوع است؛ چنان‌که در جملات «فُرِحَ بِنَجَاحِ أَخِي» و «جُلِسَ فِي الْحَدِيقَةِ»، جار و مجرور («بِنَجَاحِ» و «فِي الْحَدِيقَةِ») نایب فاعل افعال مجهول «فُرِحَ» و «جُلِسَ» به شمار می‌روند.

۲. ظرف

دومین حالت خاصّ ظهور نایب فاعل، ظهور آن به صورت ظرف موصوف، یا مضاف و یا از نظر معنایی مختص است؛ به این معنا که هر گاه کلمات مشتمل بر مفهوم قیدی، پس از افعال لازم مجهول واقع شوند، چنانچه پس از آن‌ها صفت یا مضاف‌إلیه آمده باشد، نایب فاعل تلقی می‌شوند، هر چند چنان‌که می‌دانیم ظروف عموماً در حالتی که مشتمل بر معنای ظرفی و قیدی باشند، جزء عناصر اصلی جمله نیستند.

برای مثال در جمله «سُهِرَتْ لَيْلَةُ قَمَرَاءَ»؛ «سُهِرَتْ» فعل مجهول، «لَيْلَةُ» نایب فاعل و مرفوع و «قَمَرَاءَ» صفت آن و مرفوع است؛ چنان‌که در جمله «سُكِّتَتْ سَاعَةُ الْإِمْتِحَانِ»، «سُكِّتَتْ» فعل مجهول، «سَاعَةُ» نایب فاعل و «الْإِمْتِحَانِ» هم مضاف‌إلیه آن و مجرور است.

نکته مهم در این مثال‌ها آنکه افعال «سَهَرَ» و «سَكَّتَ» هر دو، لازم‌اند.

۳. مصدر

سومین حالت خاصّ ظهور نایب فاعل زمانی است که پس از فعل مجهول، مصدری ذکر شود که در صورت معلوم بودن فعل، آن مصدر به اصطلاح «مفعول مطلق نوعی» نامیده می‌شود. پس از این قبیل مصادر لزوماً باید صفت یا مضاف‌إلیه به کار رفته باشد.

توضیح این‌که در نحو عربی گاه برای این‌که حالت وقوع فعل را بیان کنند، پس از فعل و فاعل و سایر اجزای جمله، مصدر منصوبی می‌آورند که موصوف یا مضاف است. این مصدر منصوب در چنین موقعیتی به اصطلاح «مفعول مطلق نوعی» نامیده می‌شود و از نظر معنایی بر چگونگی وقوع فعل دلالت دارد؛ برای مثال در جمله «ضَرَبَ أَحْمَدُ عَلِيًّا ضَرْبًا شَدِيدًا»، مصدر منصوب «ضَرْبًا» مفعول مطلق نوعی است و از نظر مفهومی چگونگی وقوع فعل خود را بیان می‌کند. بنابراین، معنای عبارت این است که «احمد علی را سخت زد». همچنین در جمله «ضَرَبَ أَحْمَدُ عَلِيًّا ضَرْبَ الْمُعَلِّمِ»، مصدر منصوب «ضَرْبَ» مفعول مطلق نوعی و مضاف برای واژه «الْمُعَلِّمِ» است و ترجمه عبارت این است که «احمد علی را معلمان زد».

از این‌که بگذریم گاه در نحو عربی فعل لازم مجهول می‌شود و پس از آن، چنین مصدری که در جمله معلوم در جایگاه مفعول مطلق نوعی قرار دارد، در جمله مجهول مرفوع می‌شود و در حقیقت به عنوان مسند‌إلیه جمله به کار می‌رود. در این هنگام چنین مصدری نایب فاعل خوانده می‌شود، نه مفعول مطلق؛ برای مثال در تحلیل نحوی جمله «هَجِمَ هُجُومٌ عَنيفٌ» باید بگوییم: «هَجِمَ» فعل مجهول، «هُجُومٌ» که در اصل

مفعول مطلق نوعی بوده، نایب فاعل و «عَنِيفٌ» صفت آن است. همچنین در جمله «سُجِدَ سُجُودُ الْخَاشِعِينَ»، پس از فعل مجهول «سُجِدَ» مصدر «سُجُود» ذکر شده که چون در مقام نایب فاعل به کار رفته است، مانند مفعول مطلق نوعی منصوب نیست، بلکه مرفوع است. بنابراین، مصدر «سُجُود» نایب فاعل و مرفوع و «الْخَاشِعِينَ» مضاف‌الیه آن تلقی می‌شود.^{۷۷۴}

نمونه‌هایی از کاربرد نایب فاعل در حالت‌های خاص ظهور آن:

- فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ * فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ^{۷۷۵}

- فَإِذَا تُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ^{۷۷۶}

- «إِنَّمَا يُصَامُ يَوْمُ الشَّكِّ مِنْ شَعْبَانَ»^{۷۷۷}

چکیده

- ✓ حالات خاص ظهور نایب فاعل عبارت‌اند از: ۱. جار و مجرور؛ ۲. ظرف؛ ۳. مصدر.
- ✓ هرگاه جار و مجرور جنبه عام داشته باشد و مخصوص مجرور کردن مستثنی و قیود زمان نیز تلقی نشود و لام جار نیز نباشد، می‌تواند در مقام نائب فاعل پس از فعل لازم مجهول به کار رود.
- ✓ هرگاه ظرف، موصوف یا مضاف باشد؛ یا از نظر معنایی جنبه‌ای خاص داشته باشد، می‌تواند در مقام نائب فاعل پس از فعل لازم مجهول به کار رود.
- ✓ مصدری که در اصل، مفعول مطلق نوعی بوده، می‌تواند پس از فعل لازم مجهول به صورت مرفوع و در مقام نائب فاعل به کار رود که در این صورت باید موصوف باشد یا پس از آن، مضاف‌الیه به کار رفته باشد.

۷۷۴. برای آگاهی بیشتر ر. ک: ابن عقیل، شرح ابن عقیل علی ألفیه ابن مالک، ج ۱، ص ۵۰۹ - ۵۰۷.

۷۷۵. مدثر / ۹ - ۸.

۷۷۶. حاقه / ۱۳.

۷۷۷. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۳.